

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مباحث علمی ، اجتماعی ، اسلامی

مجموعه آثار (۱۴)

مهندس مهدی بازرگان

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



مراسم جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران، در گلشهر کرج - سال ۱۳۳۷
(مرحوم آیت الله طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، شهید استاد مطهری)

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

.....	فهرست تفصیلی مندرجات
.....	مقدمه بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان
.....	مذهب در اروپا
.....	کار در اسلام
.....	سرچشمه استقلال
.....	بینهایت کوچک‌ها
.....	آثار عظیم اجتماع
.....	از خداپرستی تا خودپرستی
.....	جنگ میان دیروز و فردا
.....	احتیاج روز
.....	سر عقب‌افتادگی ملل مسلمان
.....	مزایا و مضار دین
.....	اسلام مکتب مبارز و مولد
.....	مرز میان دین و سیاست
.....	انتظارات مردم از مراجع
.....	دین و تمدن
.....	فهرست آیات
.....	فهرست احادیث و دعاها
.....	نمایه

فهرست تفصیلی مطالب

صفحه	عنوان
.....	پیشگفتار
.....	مقدمه

مذهب در اروپا

.....	مقدمه
.....	۱- خداشناسان
.....	۲- دستگاه کلیسا
.....	۳- شریعت سهل
.....	۴- تقصیر دین
.....	۵- نقطه ضعف اوّل
۳۵.....	۶- نقطه ضعف دوّم
.....	۷- نقطه ضعف سوّم
.....	۸- نتیجه معکوس در اسلام
.....	۹- تعجّب و تأسّف
.....	۱۰- خلاصه

کار در اسلام و در ایران

.....	آغاز مطلب
.....	قسمت اوّل- سیر تکاملی کار در طول تاریخ بشریت
.....	دوران حیوانیت
.....	دوران گله‌داری
.....	دوران چارپایان

- دوران خانواده
- دوران قبایل
- دوران خدمتکاری (نوکر، کلفت، بنده)
- دوران کشاورزی
- دوران دهات و تشکیل قراء و طلوع تمدن
- دوران اشرافیت
- دوران مشاغل (کشاورزی، کاسبی، تجارت، پیشه‌وری)
- اقتدار لشکری و حکومت‌های مرکزی
- استقلال کار و دوران‌های کارگری
- دوران سرمایه و ماشین و حکومت‌های دموکراتیک
- حکومت پول
- تفرقه طبقات
- جنگ طبقات
- وضع حاضر و حکومت‌های کارگری داخلی
- حکومت کار و پیش‌بینی آتیه
- خلاصه و نتیجه
- قسمت دوم - رابطه کار با انسان
- ماده و انرژی چیست
- کار کردن یعنی چه؟
- قسمت سوم - زبان دوم یا بیان قرآن
- ۱- هدف و قرار خلقت و سرنوشت اجتماعات و افراد
- ۲- دستورالعمل به پیشوایان و مؤمنین
- ۳- وعده‌های بهشت
- الف) عمل صالح
- ب) تقوی
- چند نمونه از آیات
- قسمت چهارم - کار در ایران
- تقصیر با کیست؟
- مقام کار در ایران
- کار در گذشته و حال
- دعا وسیله بیکاری
- نسل جدید

فهرست مطالب ۹

مبارزین ما
تقلید
تقصیر از کجاست؟
چه بکنیم؟
مالکیت و اشرافیت در ایران

سرچشمه استقلال

موارد استعمال و مفاهیم استقلال
استقلال تا کجا می‌رود؟
کدام اصل است؟
خصلت استقلال و تفکیک ناپذیری آن
ابتکار و تقلید
اما وضع ما
مقصر اصلی
تقلید و ابتکار
استقلال فردی و استقلال اجتماعی
مبارزه با تقلید
توسعه ابتکار

بینهایت کوچک‌ها

مقدمه
مشتق
انتگرال
در عالم فیزیک و هندسه
در عالم پزشکی
دنیای حیوان و نبات
جهان بزرگ
راه چاره
اشتباه عمومی
تغییر برنامه زندگی
تنها راه اصلاح

آثار عظیم اجتماع

..... آغاز مطلب

از خداپرستی تا خودپرستی

..... مقدمه چاپ سوم

..... مقدمه انجمن اسلامی دانشجویان

..... بحث اول - خداپرستی و خودپرستی

..... پرستش پیش از تمدن

..... خداپرستی برای چه؟

..... خودپرست مطلق

..... خودخواهها

..... عزیزها

..... سد راه تکامل

..... هماهنگی با جهان

..... بزرگ‌ترین سرنوشت

..... تعبیر خواب پیغمبران

..... اجتماعات بشری نتیجه خداپرستی است

..... خورشید علم از روزنه معابد سرزده است

..... جدایی از دین

..... ریشه آبادی و دموکراسی

..... زوال تمدن

..... برگشت به خودپرستی

..... بحث دوم - اسلام یا کمونیسم

..... آیا بشر می‌تواند از خداپرستی استعفا دهد

..... عقل فضول

..... محصول عقل

..... کینه طبقاتی

..... استقبال مردم از مرام کمونیسم

..... کمونیسم سیر جبری بوده است

..... مقایسه با اسلام

..... تعبیر خواب کمونیسم؟!

..... خودپرستی به مقیاس ملی

..... جنگ

..... پیروزی کمونیسم

..... استبداد کبیر

..... دیکتاتور محبوب

..... مساوات الاغها

..... فرق حیوان و انسان

..... خلاصه سیر و هدف کمونیسم

..... شاهد زنده

..... بحث سوّم - آخرالزمان

..... راه فرار

..... عقب‌چاره

..... راه بازگشت

..... فاصله کوتاه

..... انتخاب

..... جواب مسائل اقتصادی

..... کدام اسلام؟

..... تکلیف چیست؟

جنگ میان دیروز و فردا

..... آغاز مطلب

احتیاج روز

..... دست خدا

..... نقطه ضعف

..... موجبات این وضع

..... راه اسلام

..... اجزاء نامربوط

..... چه باید کرد؟

..... نتیجه

سرّ عقب‌افتادگی ملل مسلمان

..... حقیقت تلخ
..... مسلمانی روز اول و تحولاتی بعدی آن

مزایا و مضار دین

..... آراء و عقاید در باره نتیجه مذهب
..... تأثیری در جوامع
..... تضاد تأثیرات
..... محیط مساعد برای پرورش خیر و شر
..... مخزن این اسرار
..... تابلوی آفرینش
..... سه راه اختیار
..... یهودی‌ها
..... شاهد مثال برای خردمندان
..... سرگذشت بنی‌اسرائیل
..... شباهت
..... در مورد مسیحی‌ها
..... وضع خود ما
..... مطالعه از نظر روانی و اجتماعی بشری
..... در مسیر ضلال
..... اما در جهت «مَعْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و اعراض‌ها
..... آیا می‌شود از دین اعراض کرد
..... چاره چیست؟ چه بکنیم؟

اسلام مکتب مبارز و مؤتد

..... مبارزه اسلام و مسلمین
..... موضوع مشترک روز
..... ملت نامبارز، تکرو، کجرو یا مقلد
..... قیافه جنگی
..... زندگی و جنگ

..... انگیزه مبارزه‌ها

..... جنگ‌های تعرضی و جنگ‌های دفاعی

..... اولین شیپور جنگ در اسلام

..... مقاومت جنگی

..... جنگ مقدس و مفید

..... تدارک و تجهیز جنگ

..... میان ماه من تا ماه گردون

..... مشخصات جنگ در اسلام

..... تاکتیک مبارزه و استراتژی آن

..... الصلح خیر

..... جنگ غیرنظامی با اهل کتاب

..... دوران مثبت و سازندگی

..... مسئله غامض منافقین

..... تعریف منافقین و معامله جدا با آنها

..... رفتار پیغمبر با منافقین

..... این همه تحمل و مدارا برای چه

..... آیا این حرفها فقط برای صدر اسلام بوده و جنبه تاریخی دارد؟

مرز میان دین و سیاست

..... آغاز مطلب

..... سیاست لعنتی

..... سرانحطاط ملل مسلمان در جهان

..... مفهوم سیاست و حدود دخالت آن در گذشته

..... مفهوم امروزی سیاست و دامنه تأثیر آن

..... روحانیت ما در برابر تمدن و سیاست

..... افراط و تفریط

..... استنباط از روی سیره ائمه و سنت

..... از نظر روایات و آیات

..... سیاست و اجتماع در قرآن

..... امر به معروف و نهی از منکر و مسئله بود و نبود

..... جواب یک اشکال

۱۴ _____ مجموعه آثار (۸) ، مباحث علمی ، اجتماعی ، اسلامی

این مرز کجاست و چگونه است ؟
تحول مبارک
.....

انتظارات مردم از مراجع

..... آغاز مطلب
..... مابین گذشته و آینده
..... مرجع و ملجأ
..... «... وَ زَادَهُ بَسْطَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...»
..... «تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ»
..... رهبری عملی و اجتماعی

دین و تمدن

..... آغاز مطلب

بسمه تعالی

پیشگفتار

بسمه تعالی

مقدمه

مجموعه حاضر که هشتمین جلد از مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان به شمار می‌رود، مرکب از چهارده مقاله علمی، اجتماعی، اسلامی است که عمدتاً در فاصله سال‌های ۱۳۲۱ تا ۱۳۴۱ یعنی دو دهه حساس پس از پایان جنگ جهانی دوّم و به دنبال تبعید رضاشاه و روی کار آمدن پسرش محمدرضا شاه، به نگارش درآمده است.

نیمی از این مقالات، متن تدوین و تفصیل یافته سخنرانی‌هایی است که مؤلف در محافل دانشگاهی یا مجالس جشن یا سوگواری انجمن‌های اسلامی دانشجویان و کنگره‌های اسلامی ایراد کرده است، نیمه دیگر، مقالات مستقلی است که طی سالیان فوق، در روزنامه (کیهان، جبهه)، مجلات (فروغ علم، جهان‌نو، دانش‌آموز، اسلامیک ریویو)، ماهنامه (مجموعه حکمت)، سالنامه (هنرستان صنعتی مشهد) و یا به عنوان بخشی از یک کتاب همراه با مقالات سایر نویسندگان به چاپ رسیده است. مقالات مورد نظر که هر کدام در ارتباط با مبرم‌ترین نیازهای فکری زمان نوشته شده به گونه‌ای معرف اوضاع و احتیاجات روز و روحیات نسل جوان، بخصوص دانشجویان دانشگاه‌ها می‌باشد. هر چند اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی و عقیدتی مملکت و مردم از آن زمان تا به امروز مشمول تغییر و تحولات بنیادینی شده است، اما از آنجائیکه گذشته چراغ راه آینده است، آشنائی با تحولات فکری و تطورات اجتماعی همواره سازنده و مفید می‌باشد، گذشته از آنکه، بخش اعظم این مقالات که با اتکاء به قرآن و ارزشهای ابدی دینی نوشته شده است همواره تازگی داشته، و قابل استفاده و کهنگی ناپذیر است و امروز نیز می‌تواند برای نسل پویا و جوان ما که سرگشته و رمیده از ریاکاریها و دین‌فروشی‌ها است، روشنگر و راهنما باشد.

۱۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
مقالاتی که این مجموعه را تشکیل داده‌اند، در طول سالیان گذشته، اکثراً توسط
شرکت سهامی انتشار به طور مستقل یا همراه با مقالاتی دیگر، منتشر گردیده و سپس
هر کدام چندین بار تجدید چاپ شده‌اند اما به دلیل شرایط سیاسی سالیان قبل از
انقلاب و مشکلات پس از آن، تماماً نایاب بوده‌اند و تحولات اجتماعی پس از
انقلاب و توجه به مسائل حاد سیاسی روز نیز فرصت پرداختن به آنها را به تعویق
انداخته است، اینک با حمد و سپاس به درگاه خداوند منان، بنیاد فرهنگی مهندس
مهدی بازرگان این مجموعه را با مختصری ویراستاری برای انطباق نسبی با
شیوه‌نگارشی روز، اعراب‌گذاری آیات و احادیث و برخی توضیحات لازم ولی
محدود، با حروفچینی و صفحه‌بندی جدید تقدیم هموطنان عزیز می‌نماید. امید
آنکه مقبول و مرضی پروردگار عالمین واقع گشته، مفید برای خوانندگان و مزید
مغفرت و رحمت برای نویسنده باشد.

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

مذهب در اروپا

اهداء

به جوانان ،

به دانشجویان ،

به آنهایی که به اروپا می‌روند و «غرب‌زده» برمی‌گردند ،

به آنهایی که در میهن ما ارج و قدر «مذهب» را نمی‌دانند .

مذهب در اروپا*

مقدمه

موضوع مورد بحث، موضوع بسیار وسیع مهمی است که نگارنده ادعای احاطه بر آن را ندارد و این مقاله را می‌توانید به منزله طرح مسأله و فتح باب مباحثه تلقی نمایید؛ چیزی که هست، چون چندین سال، در سنوات نزدیک به جنگ در یکی از ممالک اروپا که در واقع آئینه اروپا می‌باشد، زندگانی نموده است و با طبقات مختلف فرانسوی تماسی داشته و شاهد طرز دینداری اروپائیان و ناظر به معنی تأثیرات دیانت در اروپا بوده است، بنابراین بذکر این چند کلمه مبادرت نموده، قبلاً از خوانندگان محترم پوزش می‌طلبد.

۱- خدائشناسان

مخالفین مذهب هر چه می‌خواهند بگویند؛ چیزی که مسلم است از روزی که انسان به صورت انسانی خود را شناخته، زبان به تکلم گشوده و مجال اندیشیدن یافته، خواه ناخواه متوجه صانع و «رب النوعی» شده. اگرچه هر زمان آن را به صورتی تصویر کرده و اسم و صفاتی برای ذاتش فرض کرده است، ولی همیشه در صفحه افکار بشر، خدا و مذهب، مقام جاودانی را اشغال کرده، به نظر نمی‌آید که هیچ‌گاه این اندیشه از دماغ انسانی و از اشتغالات ذهنی او محو شود.^۱ و^۲

* این اثر در ۱۳۲۱/۳/۲۲ تدوین شده و در همین سال در مجله «دانش‌آموز»، ارگان کانون اسلام، چاپ شده است.

۱. پاورقی‌هایی که با علامت «خ» مشخص شده است از آقای سیدهادی خسروشاهی است.
۲. به قول دانشمندان اروپائی، با پیشرفت‌های تازه علوم اصولاً بنیاد عقاید سابق درباره مبادی توجه درونی به یزدان- و قهراً بدین- ویران شده و مفهوم یزدانی نسبت به مفهوم زیبایی، نیکوئی و راستی، مقوله

همان‌طور که در میان ما صحبت از پیغمبر، امام، قرآن و قیامت بوده و هست، در اروپا نیز از این قبیل صحبت‌ها وجود داشته و دارد؛ منتها به لباسی و به‌زبانی دیگر. نکته‌ای که می‌خواهیم در قسمت اول بحث خود روشن نمائیم این است که برخلاف تصور اغلب مردم، یعنی برخلاف آنچه در سال‌های اخیر بعضی تجدد طلبان بی‌خبر انتشار داده‌اند، دین در اروپا به زوایای تاریک کلیساها رانده نشده و تمدن قرن بیستم آن را به صورت رسوم پوسیده در نیاورده است. در دوره‌هایی که ایران می‌خواست تازه جامه تمدن اروپائی به تن کند، اولین سفارش راهبران ما (!) این بود که خداپرستی مانع ترقی است و مذهب را اروپائیان مخالف روح تمدن می‌دانند! یعنی آنجا که قضایای ریاضی و اکتشافات طبیعی پرتو افکند، خدا و آخوند چون شیخ‌هایی که فقط در تاریکی تجسم می‌نمایند، دیگر در اثر طلوع علم یک باره محو و نابود می‌شوند!...

واقع امر کاملاً برخلاف این است. البته نمی‌گوئیم اروپائیان تماماً مردمان مقدس دعاخوانی هستند؛ می‌گوئیم در اروپا نیز خداپرستی سکه رایجی است. مثلاً در کشوری مانند فرانسه (و شاید در کلیه کشورهای اروپای غربی و مرکزی) هیچ شهر یا دهی دیده نمی‌شود که لااقل یک کلیسا نداشته باشد. جز بعضی کلیساهای تاریخی که تماشا گاه عمومی است، نگارنده هیچ کلیسای بیکاره خراب در فرانسه ندید. در شهرهای بزرگ - مخصوصاً در پاریس - هر محله چندین کلیسای معتبردائر دارد و در سال‌های اخیر، کارگاه‌های ساختمانی بزرگی به نام « Les chantiers de Cardinal » (کارگاه‌های اسقف) در نقاط مختلف پاریس مشغول بنای کلیسای جدید معظمی بود. در صورتی که در تهران که پایتخت ایران و دارالخلافت اسلام و شیعه است، اگر پنج شش مسجد معروف را کنار بگذاریم، بقیه مخروبه یا خلوت و غریب خواب است.

مستقل چهارمی است که سرچشمه آن در ضمیر ناخودآگاه همه مردم است. این دانشمندان حس مذهبی را بعد چهارم روح انسانی می‌نامند.
 برای مزید توضیح رجوع شود به رساله «حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی» نوشته آقای «تانه‌گی دو که نه‌تن» ترجمه آقای مهندس بیانی با مقدمه و استنتاج آقای مهندس بازرگان که اخیراً با توضیحاتی از حقیر چاپ و منتشر شده است (خ)

البته اروپائیان مانند ما روضه خوانی نمی‌کنند، طهارت و نجاست سرشان نمی‌شود، سهل است شراب هم می‌خورند؛ بنابراین در نظر یک نفر ایرانی، در اولین برخورد، بی‌دین مطلق و دشمن خدا و رسول جلوه می‌نمایند؛ در صورتی که چنین نیست. اکثریت آنها پابند کیش و آئینی هستند و اعمالی به‌جا می‌آورند. مثلاً روزهای چهارشنبه در بیشتر خانواده‌های فرانسوی گوشت دیده نمی‌شود.

نه تنها اروپائیان دینداری را نشانه بی‌سوادی نمی‌دانند، بلکه بسیاری از علمای قرون اخیر که سازندگان و پیشوایان علوم و تمدن اروپا می‌باشند، مانند:

کپرنیک Copernic،

گالیه Galilee،

کپلر Kepler،

نیوتون Newton،

کوشی Cauchy،

لاپلاس Laplace،

آمپر Ampere،

ولتا Volta،

مایر Mayer،

دالتن Dalton،

کویه Cuvier،

وورتز Wurtz،

پاستور Pasteur،

لامارک Lamarck و بزرگان بسیار دیگر،

در ردیف بندگان خداپرست و خداشناس می‌باشند^۱.

۱. هانری پوانکاره، ریاضی دان و فیلسوف بزرگ فرانسه در مقدمه کتاب خود به نام:

La valeur de la Science (ارزش علم)

چنین می‌نویسد:

« Les hommes demandent á leur dieux de prouver leur existence par desmiracles, mais la merveille éternelle c'est qu'il n'yait pas sans cesse desmiracles. Et c'est pour cela que le monde est divin' puisque c'est pour celaqu'il est harmonieux. S'il était régi par le caprice qui est ce qui nous prouverait qn'il ne l'est pas par hasard.»

قبل از جنگ اخیر، در شهرهای بزرگ فرانسه از جمله پاریس، «فاکولته» ها و «اونیورسیتیه» های معروف وجود داشت که توسط روحانیون اداره می شد و همان علوم جدید به وضع بسیار درخشانی تعلیم داده می شد. در آنجا، یک نفر «روحانی» به عنوان پارازیت جامعه یا علمدار خرافات شناخته نمی شود؛ بلکه در آکادمی علوم فرانسه که مجمع زبندگان روشنفکر جامعه است، در کنار یک عده مورخ و نویسنده و فیزیسین و ژنرال و سیاستمدار، عده ای نیز روحانی صاحب کرسی هستند.^۱

روزی در یکی از خیابان های پاریس چشمم به اعلان بزرگی افتاد که مردم را برای شرکت در یک مجلس جشن و نمایش عمومی به نفع امور خیریه دعوت می کرد، و به خط درشت نوشته بود:

ریاست مجلس با مارشال «فرانشه دسپری» (سرلشگر معروف فرانسه) و کاردینال «وردیه» (اسقف شهر پاریس) می باشد...

پیش خود فکر کردم آیا در ایران هیچ وقت امکان دارد مثلاً اسم سرلشگر «عبدالله خان» و «حاجی آقا جمال» را پهلوی هم بنویسند؟ و اگر کسی بگوید این دو نفر آقایان فلان روز باهم صحبت می کردند، کسی باور نخواهد کرد و سهل است که تیمسار سرلشگر برای خود توهین بزرگی نیز خواهد دانست! ...

در جامعه تربیت شده ایرانی، تظاهر به مسلمانی جرأت و جسارت فوق العاده می خواهد. اما در جامعه اروپائی، کاتولیک بودن و برای نماز به کلیسا رفتن امر عادی است. در مدرسه ای که نگارنده وارد بود و جزو مدارس عالی طبقه بورژوازی کشور محسوب می شد، ۶۸٪ محصلین در جمعیت کاتولیک های مدرسه عضویت داشتند و رئیس مدرسه که ضمناً سمت عضویت فرهنگستان فرانسه را داشت و مدیر چندین کمپانی بزرگ بود، به کاتولیک بودن خود علناً مباهات می کرد. در همان سال در

به طور خلاصه مفهوم آن چنین می شود:

مردم از خداهای خود معجزه طلب می کنند تا ایمان آورند؛ در صورتی که اعجاز ازلی در این است که دائماً معجزه در کار نباشد و به همین دلیل است که دنیا، موزون و منظم است؛ آن را خدایی است. اگر بنا بود هوی و هوس حکم فرمایی می کرد، از کجا معلوم می شد که وجود عالم بر سبیل اتفاق و تصادف نبوده است؟! (ب)

۱. از آقای دکتر حسابی استاد و رئیس سابق دانشکده علوم هم نقل کردند که: معاون و مشاور علمی اینشتین در ریاضی و فیزیک در آمریکا یک اسقف بود! (خ)

مدرسه پلی تکنیک پاریس که همیشه مهد بسیاری از مردان عالی‌مقدار فرانسه بوده است، احصائیه کاتولیک‌های ثبت شده به ۶۷٪ می‌رسید. به این ترتیب می‌بینید در ایران از روی غرض یا بی‌اطلاعی، امر دروغی را در ذهن ترقی‌خواهان و جوانان تزریق کرده‌اند. در اروپا، دینداری نه تنها مخصوص پیرزن‌ها و عوام نیست، بلکه مورد قبول قسمت عمده مردم و مخصوصاً جوانان است.^۱

۲- دستگاه کلیسا

نه تنها اروپائیان دیندارند، بلکه بهتر از ما مسلمان‌ها به آن علاقه‌مند و عقیده‌مند می‌باشند و به تشکیلات امور دینی خود شالوده معین منظمی داده‌اند. اولاً، توده مردم دارای قلبی صاف، دستی پاک و روحی فداکارند؛ نظایر تقلب‌ها، کلاه‌گذاری‌ها و مردم‌آزاری‌های کثیفی که در میان ما شایع است، در آنجا به‌ندرت دیده می‌شود.^۲

۱. آقای مهدی قائنی در مقدمه ترجمه فارسی کتاب «مذهب در آزمایش‌ها و رویدادهای زندگی بشر» تألیف جان. ر. ایورث، استاد دانشگاه کلمبیا، صفحه ۱۱. در این باره چنین می‌نویسد:

«در دنیا متفکرین بزرگ متوجه اهمیت مذهب بوده و آن‌را یکی از پایه‌های مهم فرهنگ Cultuie هر قوم شناخته‌اند. برخلاف ایران که در اینجا چنین نمایش می‌دهند که مذهب از جنبه تاریخی و قدمت آن! مورد توجه می‌باشد! در دنیا نه تنها مذهب را زنده و نیرومند می‌دانند، بلکه واقعیت‌های مسلم اجتماعی نشان می‌دهد که مذهب در حال توسعه عظیمی است که سایر شئون زندگی بشری اقتضای آن‌را دارد...»

۲. مثل اینکه تحولات اجتماعی! بیست سال گذشته، بسیاری از خصلت‌های انسانی اروپائیان را بر باد فناى مادگیری داده است. در مسأله شیوع تقلب و کلاه‌برداری و حقه‌بازی‌های غیر انسانی، کافیسست که برای نمونه خبری را که جرائد خبری عصر تهران، چند ماه پیش به تفصیل نوشتند، تلخیص و نقل کنیم:

به‌موجب این خبر، مسأله تقلب در ایتالیا، در پارلمان و شورای وزیران آن کشور مطرح و اعلام شد که:

«... مردم ایتالیا تا دیروز هر چه می‌خوردند، تقلبی بود. در ایتالیا روغن نباتی را از قلم پای الاغ، شراب را از خون گوساله و پنیر را از تفاله موادی که برای تغذیه خون به‌کار می‌رود، درست می‌کنند.»

ماده غذایی غیر تقلبی در سراسر ایتالیا یافت نمی‌شود و در تهیه فلفل زرد چوبه، نان، گوشت و حتی سبزی و میوه و بستنی تقلب می‌شود!

چند روز قبل، ۲۵۰۰۰ قرابه شراب! در «میلان» مورد آزمایش قرار گرفت، بدون استثناء همگی آنها تقلبی بود! باید دانست که سوئیس و آلمان از مشتری‌های پروپا قرص شراب ایتالیا به‌شمار می‌روند، ولی اکنون ثابت گردیده که شراب ایتالیا جز مخلوطی از الکل صنعتی و مواد رنگی و محصول استخوان گاو و خون گوساله چیز دیگری نبوده است...

این نمونه‌ایست از «تقلب» در «ایتالیا» و بدون شک کشورهای اروپائی دیگر، وضعی بهتر از این ندارند!

در امانت و در انجام وظیفه بسیار درستکار می‌باشند، بسیار کم اتفاق می‌افتد که دست به کم‌فروشی و رشوه‌گیری بزنند، در عالم نوع‌پرستی و امور عالیه، خدمتگزاری را به حد جانبازی می‌رسانند؛ حکایت لیوینگستون Livingston و میسیونرهای بزرگ، فراموش نشدنی است^۱.

ثانیاً، جامعه روحانیون که پیشوایان و رؤسای دین می‌باشند، به‌طور شایسته وظائف خود را انجام می‌دهند، یعنی در واقع چون در آنجا حد فاصلی مابین دین و تمدن وجود ندارد، ملت، کلیسا را غیر از خود نمی‌داند و روحانیون نیز تمدن جدید و ملت را جدا از خویش نمی‌گیرند. آمیختگی و تماس کامل میان زندگی و مذهب حاصل شده، کلیسا از کلیه وسائل و تدابیری که پایه امور اجتماعی و مایه پیشرفت تمدن جدید را تشکیل می‌دهد، از قبیل حزب، کنفرانس، مجله، رادیو، تأسیسات بدیع و غیره استفاده می‌کند.

اما در مورد مردم آزاری آنان هم شاید استعمار و استثمار سرزمین‌های آسیائی و آفریقائی را بتوان نوع دیگری از مردم‌آزاری‌های ننگینی دانست که ثمره مردم‌آزاری‌های ما شرقی‌ها در قبال آن صفر خواهد بود. متأسفانه این نوع «مردم‌آزاری» برای کشورهای اروپائی و آمریکائی «طبیعت ثانویه» شده است و روز بروز هم شکل تازه و بدتری به‌خود می‌گیرد... (خ)

۱. گروهی از میسیونرهای مذهبی مسیحی، صادقانه در راه‌های نیکوکاری کوشش می‌کنند؛ ولی بیشتر پیشتازان جنبش‌های میسیونری و مبشرین مسیحی‌گری در سرزمین‌های آسیائی و آفریقائی و حتی در آمریکای لاتین، جاسوسان امپریالیسم غربی بوده و نوکران خاص استعمارند. بی‌خود نبود که «لوموبا» رهبر فقید «کنگو» نخست‌به‌مبارزه «پدران روحانی» یعنی «مبشرین مسیحی‌گری» رفت یا «فیدل کاسترو» در وهله اول، دست «پدران روحانی» را از سرزمین «کوبا» کوتاه ساخت و آنان را از حومه دریای «کارائیب» بیرون ریخت...

استاد دکتر خالدی و دکتر فروخ - استادان دانشگاه بیروت - در کتاب «التبشیر و الاستعمار» Missionar and Imperialism این مسأله را با صدها شاهد زنده بخوبی روشن کرده‌اند.

برای نمونه شاید اشاره بخبری که چندی قبل «یونایتد پرس» از «کراچی» مخابره کرد و «کیهان» آن را در شماره مورخه ۲۰ خرداد ماه ۱۳۴۱ نقل کرد، کافی باشد.

«انجمن زنان پاکستان، میسیون مذهبی مسیحی آنکشور را متهم کرده است که با استفاده از پخش غذا و دارو می‌کوشد مردم را فاسد سازد و روح بی‌ایمانی و عدم رضایت را در آنها تولید کند»، به‌دنبال این اقدام، یکی از شخصیت‌های اسلامی در راولپندی (پاکستان) اعلام داشت که میسیون‌های مسیحی در کشور پاکستان، عامل استعمار و جاسوسان بیگانه هستند. وی از دولت خواست که جلو خراب‌کاری‌های مسیحیان را در آن کشور بگیرد...

البته این فقط پاکستان نیست که باین درد مبتلا است؛ بلکه همه کشورهای اسلامی و آسیائی و آفریقائی با این بلا روبه‌رو هستند. برای مزید اطلاعات در این باره به کتاب «دو مذهب» ما رجوع شود (خ).

روحانیون اروپا بر خلاف بسیاری از آقایان ما، مردمانی هستند که گذشته از تعلیمات شرعی، دارای معلومات وسیعی در رشته‌های دیگر از قبیل تاریخ، ریاضیات، طبیعیات، حقوق و اقتصاد و حتی فنون مهندسی نظامی و سیاسی و بلکه هنرپیشگی! می‌باشند که بعداً وارد سلک روحانیت شده‌اند؛ با مردم به تمامی معنی تماس دارند، به زبان آنها حرف می‌زنند، به سبک آنها چیز می‌نویسند، زمان حاضر را از دریچه چشم مردم نگاه می‌کنند، با ملت - یعنی عام‌ها و کلاهی‌ها - هم‌غذا و هم‌کار می‌شوند و در میان‌شان کسانی مانند «برانلی» Branly وجود دارند که مخترع و کاشف بزرگ رادیو بوده. قدم به قدم همراه علوم پیش می‌روند و چون از امور اجتماعی و تطورات زمانه باخبرند، درد مردم را می‌بینند و دواى آن را می‌گویند.

مردم نیز نسبت به روحانیون که دانش و تجربه ذی‌قیمتی کسب کرده‌اند، بنظر اعتماد و احترام مخصوص می‌نگرند. در آنجا همان‌طور که حق طبابت منوط به مقدمات و شرایط سختی است، همان‌طور که یکنفر عضو دولت، تابع مقررات معین بوده، دائماً تحت تفتیش و مسؤولیت است، یعنی نمی‌تواند اعمالی برخلاف وظیفه مرتکب شود، احراز مقام روحانیت نیز ملتزم طی مدارج و کیفیات منظم و معینی بوده، هر کس به دلخواه خود عمامه بسر نمی‌گذارد و بر منبر و مسند نمی‌نشیند. بعد از انتصاب باین مقام نیز حقیقتاً آزادی رشوه‌خواری و حقه‌بازی را که مهلک‌ترین تیشه به ریشه دین می‌باشد، ندارد.

البته وقتی در پیشوایان طریقت چنین شرایط و فضائل جمع شد و قلوب مردم آلوده نبود، ترویج دین سهل می‌شود و اگر اروپائیان عملاً خیلی دیندارتر از ما ایرانیها باشند، شما نباید تعجب کنید.

سابق براین - به طوری که در تواریخ و رمان‌ها شنیده‌اید - فساد دربار پاپ و تزویر کشیشان گاهی ضرب‌المثل می‌شد؛ حالا هم البته نظائر فجایع گذشته گاهی در لباس تقوی تظاهر می‌کند، بهترین لانه شیطان همیشه در سایه حق است؛ ولی خیلی کمتر و مخصوصاً کم اثر تر ...

اولاً، برای اینکه چشم و گوش ملل نسبت به زمان قرون وسطی بازتر شده و حس انتقاد رشد یافته است.

ثانیاً، در میان اروپائیان که به‌طور کلی در هر چیز! بیش از ما جانب اعتدال رعایت می‌شود، مقدسین در باره پیشوایان مذهب خود احترام و اعتمادی خارج از اندازه

۲۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
نشان نمی‌دهند که دنیا طلبان خرسواری کنند و ریاضت کشان در دام غرور افتند؛
سفره بذل و بخشش بی‌حد را از میان برچیده‌اند. بنابراین نه بی‌سوادهای سور چران
رو به این جرگه می‌نمایند و نه فاضلان پرهیز کار طفیلی پرور بار می‌آیند.
در واقع در آنجا، روحانیت هم مانند سایر مشاغل، مقررری و درآمد معینی داشته،
داعیان حقیقت از گرسنگی نمی‌سوزند و طالبان شهوت، زر و زیور نمی‌اندوزند.

۳- شریعت سهل !

عامل دیگری که یقیناً در باقی ماندن عقیده کاتولیسم و کثرت پیروان آن بی‌دخالت
نبوده، سادگی - یا به عبارت اخری - کم تکلیفی دیانت مسیح می‌باشد ! یعنی آن
مذهبی که فعلاً در اروپا رواج دارد و البته با اصل شریعت حقه مسیح متفاوت است،
خیلی به صورت راحتی درآمد و پاپ همیشه آن را آسان‌تر می‌کند !! مثلاً
کاتولیک‌ها روزه می‌گیرند و بیشتر از مسلمان‌ها ؛ یعنی هفته‌ای یک بار روزهای
چهارشنبه ؛ ولی روزه گرفتن آنها سحری پاشدن و انتظار افطار مغرب را کشیدن
ندارد. هر وقت تشنه شوند، می‌توانند آب گوارا بنوشند. صبح که از خواب
برمی‌خیزند، چای و شیر مثل هر روز تناول می‌فرمایند. موقع ظهر نیز سفره نهار روی
میز پهن است. سبزیجات و سیب‌زمینی و تخم‌مرغ و نان هیچ‌یک مبطل روزه نیست !
فقط از خوردن گوشت در آن روز خودداری می‌نمایند. ضمناً ماهی نیز که چون در
صحرا نمی‌چرد، جزو گوشت‌ها حساب نمی‌شود! ...

قضیه‌ای در این زمینه عرض کنم : زمانی که آقای «برونینگ» Bruning ،
صدراعظم «آلمان» بود، روزی «باتا» Bata میلیونر معروف «چکوسلواکی» ، کابینه
کاتولیک آلمان را بنهار دعوت می‌نماید؛ به طوری که حدس می‌زنید، سفره بسیار
رنگین پر از خوراکی‌های لذیذ که از گوشت‌های پروار و مرغ‌های شکار تهیه شده،
تدارک کرده بودند. اتفاقاً نزدیک ظهر متوجه می‌شوند آن روز با چهارشنبه تصادف
کرده است ! و چون مهمان‌های محترم، مهمان‌های رسمی و از اعضای «حزب
کاتولیک آلمان» می‌باشند، هتک حرمت به‌هیچ‌وجه جائز و مقدور نیست... اندکی
بهت و حیرت... و بالاخره میزبان تصمیم به استجازه از دربار پاپ می‌گیرد. تلگراف
فوری با عرض تقدیس و تمنا به حضور پاپ مخابره می‌نماید، مقام اقدس پاپ از

خاطر کبریائی شخصی، دستور آسمانی صادر فرموده، مدعوین با تقوای آن مجلس را در آن روز از روزه داشتن معاف می‌فرمایند!...

همین‌طور در سایر امور مذهبی نیز احکام و اعمالی که موجب ملالت خاطر، یا رمیدن معتقدین از دستورهای شرع باشد، وجود ندارد. ذره‌ای از آن احکام طهارت و نجاست پرطول و عرضی که میان ماسیعه‌ها معمول است و با سواس مخلوط گشته و شریعت سهله محمدی (صلی الله علیه و آله) را تبدیل باعمال شاقه نموده است، اصلاً در اروپا وجود ندارد. هر وقت بار معاصی به گردنشان زیاد سنگینی کرد و وجدانشان ناراحت شد، به کنفسیون Confession می‌روند؛ یعنی در خدمت کشیشی، کارهای نیک و بد خود را روی دایره ریخته پوزش می‌طلبند!.. آقای کشیش نیز که من عندالله! صاحب اختیارات تامه می‌باشد، قلم عفو بر گناهان آن جنایتکار کشیده، چون طفل شیرخوار، معصوم و آزادش می‌کند!...^۱

البته چنین شریعت آسانی! که از طرف دیگر، دستگاه عظیم منظم کلیسا پشت آن باشد، علت ندارد ضعیف شود!

۴- تقصیر دین

بعد از این مقدمات، یک سؤال پیش می‌آید: آیا دیانت اروپائیان کفایت دنیا و آخرت ایشان را کرده و می‌کند؟

برای جواب این سؤال، به آن دنیا فعلاً دست ما نمی‌رسد؛ به علاوه، بحث فلسفی و مذهبی مفصلی شروع خواهد شد که در زمینه آنها چیزها گفته و نوشته‌اند. ما وارد آن نمی‌شویم و فقط باین دنیا می‌پردازیم:

۱. اینها همه از افسانه‌های مسیحی‌گری است. گناه هیچ فردی را جز خدا، هیچ کسی نمی‌تواند ببخشد. البته پیامبران و بندگان خاص خدا می‌توانند «شفاعت» کنند. ولی مسأله «شفاعت» با بخشش گناه به وسیله «پدران روحانی» از زمین تا آسمان فرق دارد! بدون شک، بخشوده شدن گناه، با اعتراف در مقابل کرسی اعتراف را با چیز دیگری جز «عوامفریبی» نمی‌توان تطبیق و توجیه کرد و البته برای هیچ کس مفاسد فراوان آن از نظر اجتماعی و جرأت یافتن مردم به ارتکاب گناه (در صورت بخشوده شدنشان به وسیله رجال کلیسا) پوشیده نیست.

علاوه بر همه اینها، شریعتی که احکام و قوانین اصولی آن به خاطر صدراعظم آلمان! یا مقامات دیگری قابل تغییر باشد، برای اصلاح جامعه مفید نخواهد بود و با اغراض شخصی افراد و حکومت‌ها و طبقه توانا همیشه در معرض تغییر و تبدیل خواهد بود. (خ)

۳۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
هرگاه جنگ اخیر پیش نیامده بود، در نیک و بد نتایج دیانت اروپائیان نظریات
مختلف اظهار می کردیم و شاید تشخیص مطلب، یعنی اندازه فائده دنیائی مذهب
مسیح برایمان خیلی مشکل می شد.
ولی جنگ جهان سوزی در گرفت و ثابت کرد که دین اروپا مانع خونریزی و
باعث سعادت ایشان نگشته است. کانون جنگ، اتفاقاً همان سرزمین های عیسویت
می باشد و عیسی (ع) همان کسی است که مردم را به عفو و گذشت کامل تعلیم می داد.
حالا هزاران هزار همکیش، از دو جبهه، آتش به جان یکدیگر روانه کرده، به خون
هم تشنه اند. می بینیم همان اروپائینی که میسیون های مذهبی به نام پیک سعادت! به
اقصی بلاد عالم می فرستادند و برای نجات چند نفر مسلول، «ساناتوریم» های بزرگ
می ساختند، انجمن های حمایت حیوانات Des Animaux Societe Protectrice
دائر می کردند و این قبیل انجمن ها مثلاً برای نجات سگی که در دالان های زیرزمینی
متروی شهر پاریس گم شده بود، وسائط نقلیه زیرزمینی را متوقف نموده، مأمورین
مخصوصی برای جستجوی حیوان زبان بسته می فرستادند، حالا در حال خونسردی
روزی هزاران جوان رعنا یا مادران و کودکان بینوا را به دیار نیستی روانه می نمایند.^۱
اگر تأمل در مطلب بکنیم، حقیقتاً خیلی تعجب آور است! چنان عسرت و فشار
در سرتاسر ممالک خود حکمفرما کرده اند که دنیا نظیر آن را ندیده است، نه روی
زمین قراری دارند، نه سمت آب، راه فرار و نه از ناحیه هوالامان:

۱. نتیجه جنگ جهانی دوم و متجاوز از بیست میلیون نفر کشته ها میلیون ها نفر ناقص الاعضاء و میلیاردها
خسارات مالی و از همه بدتر لطمه و ضربه جبران ناپذیری بر روح انسانی بود.
پس از جنگ بین المللی دوم، اروپائیان و کشورهای عیسوی مذهب، از شر آلمان هیتلری نجات یافتند،
ولی با مستعمره ساختن سرزمین های آسیائی و افریقائی، چه خون ها که نریختند و چه غارت ها که
نکردند! ... (در مقدمه کتاب اسلام و صلح جهانی که اخیراً از طرف شرکت انتشار منتشر شد، حقایق
جالبی در این زمینه خواهید خواند).
کافیست برای نمونه نام «الجزائر» - سرزمین اسلامی قهرمان - را ببریم که در عرض هفت سال مبارزه
خونین ضد استعماری خود، یک میلیون نفر کشته داشت! و اشاره ای به «فلسطین» - سرزمین غصب شده
اسلامی - بنمائیم که علاوه بر ده ها هزار نفر کشته، یک میلیون و صد هزار نفر آواره های مسلمان آن هنوز
هم در بیابان های سوزان جای داده شده اند! ... (خ)

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ
بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱.

البته نمی‌توان منکر شد که مذهب اروپائیان مانند سایر عواملی که در جامعه حکمفرما است، در بروز یا در جلوگیری از این جنگ بی‌دخالت نبوده است. حال بینیم تقصیر با اصل دین است یا با طرز اجرای آن.

۵- نقطه ضعف اول

برای اینکه مطلب خوب روشن شود، باید بدانیم که اساساً طرز قبول دین در بین مسلمین و میان اروپائیان یک شکل نیست. ضرر ندارد حالا که صحبت به اینجا کشیده، یک مقایسه بنمائیم:

عیسویت به هیچ وجه آن تأثیر کلی و نفوذ عمومی را که اسلام در تربیت فکر و در اداره زندگی یک نفر مسلمان دارد، دارا نمی‌باشد.

در بین اروپائیان دیندار، خداشناسی، یک جزئی، آن هم جزء ضعیفی از صفحه افکار و اعمالشان را اشغال می‌نماید. در ضمن، ایده آل‌ها و امور و اصولی که مورد نظر یا منشأ عمل آنها است، گاهی خدا و حق هم به حساب می‌آید؛ در صورتی که تعلیمات اسلام متوجه و شامل سر تا پای وجود یک مسلمان می‌باشد.

معمولاً زبان یک قوم و اصطلاحاتی که در محاوره متداول است، آئینه‌ای از طرز فکر و اسلوب زندگانی آن قوم می‌باشد. ببینید در صحبت‌های عادی ما، که هنوز با زمان دینداری سابق تفاوت زیاد نکرده است، چقدر نام خدا و ذکر رسول میان می‌آید، قصد خود را همیشه با قید انشاءالله اعلام می‌کنیم، علامت تعجب و تحسینمان ماشاءالله است، از سلامتی حالمان پرسش کنند «الحمدلله» جواب می‌دهیم، ابراز تأکید و اصرارمان در کلام توأم با قسم بوالله و پیغمبر می‌باشد، موقعی که از هم جدا می‌شویم «خدا» را حافظ یکدیگر می‌خوانیم، اسم گذشتگان را بی‌لفظ مرحوم کمتر یاد می‌کنیم، مؤمنین، عروسی را زیر سایه امام عصر(ع) قرار می‌دهند، برای خاموش کردن آتش خشم، کلمه «لا إله الا الله» به زبان جاری می‌کنند، مظلومین چون در مقام تضرع و تمنا برآیند، طرف را به رضای خدا و رسول تشویق می‌کنند و

۱. روم (۳۰) / ۴۱: فساد و تباهی در خشکی و دریا در نتیجه اعمال مردم نمودار شد تا (خدا) سزای بعضی عمل‌ها را که کرده‌اند، به ایشان بچشاند.

کارگران برای حمل بار سنگین، «علی» را به کمک می‌طلبند و قس علی‌هذا. به طوری که یکی از شدیدترین فحش‌ها بزبان ما، کلمه بی‌دین است و بی‌دین‌ها هم از قبول این نسبت اکراه دارند؛ برای اینکه در عادت و زبان ما بی‌دین یعنی بی‌همه چیز؛ یعنی بی‌وجدان، بی‌ناموس، دزد، دروغگو، بی‌عاطفه و بی‌کمال. شاید شاعری نبوده است که چندین قصیده در حمد «خدا» و نعت رسول او نسروده باشد. هر کتابی نوشته می‌شد، به نام «خدا» آن را افتتاح می‌کردند و شرط ملاحظت در براءت استهلال ابتدای کلام و اتکای مطلب بذات باری تعالی بوده است. حتی در عین معصیت و وصف شراب، باز شعرای ما از ذکر خدا و قرآن غافل نبودند که:

نم‌نم باران به می‌خواران خوش است رحمت حق بر گنهکاران خوش است

در زبان و در ادبیات اروپائیان نظائر چنین اصطلاحات و اشارات، «الَّنَادِرُ كَالْمَعْدُومِ» است، و تمام اینها نشان می‌دهد که اسلام مانند خون در اعماق رگ و ریشه و در زوایای حیات مسلمین رخنه کرده، آنچه می‌بینند، نشانی از خدا می‌دانند. آنچه می‌خواهند، از ناحیه خدا طلب می‌کنند. هر جا می‌روند، آخر الامر سر منزل خویش را در دامن خدا می‌بینند که:

«...إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱

اسلام برای کلیه اعمال شخص، دستورالعمل و روش معینی وضع کرده، اصولی را پیشاپیش مسلمان‌ها قرار داده که می‌توانند تمام افکار و احوال و اعمال خود را به سمت آن متوجه نمایند و وفق دهند؛ به طوری که هرگاه بر سیل آیه شریفه:

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۲

دانسته و فهمیده عمل کردند، سعادت دنیا و نجات اخری می‌یابند و اگر بدبختانه مانند ما، از روی جهالت و تقلید یا ریا و تزویر، عمل نمایند، خرافات غالب شده چون قشر نفوذ ناپذیری مانع ارتباط با خارج و رشد در داخل می‌شود. در واقع، مذهب اسلام به راه بسیار باریکی می‌ماند که انتهای آن یا کمال سعادت و تمام نعمت است یا ابتدای زوال و بقای در نکبت.

۱. بقره (۲) / ۱۵۶: ... ما متعلق به‌خدائیم و به‌سوی او باز می‌گردیم.

۲. زخرف (۴۳) / ۲: ما این کتاب را، قرآنی عربی قرار دادیم شاید شما تعقل کنید.

دیانت اروپائیان چنین نیست. در آنجا کاتولیک بودن با قبول عضویت فلان حزب، چندان فرق ندارد و به طور اجمال خلاصه می شود به قبول یک عده اصول و حضور در بعضی مجالس و معابد. در حالی که اسلام بر تمام اقطار جسم و روح مسلمان، حکومت نموده، آثار آن در تکلم، در خوراک، در روش، در ازدواج، در معاملات و در هر عمل او انعکاس می یابد و طوری است که پس از چند ساعت معاشرت با یک شرقی، می توان فهمید مسلمان است یا بی دین. مذهب اروپائیان به هیچ وجه چنین تأثیر کلی عمومی را نداشته، ممکن است انسان با یک نفر فرنگی ماهها و سالها معاشر بوده، حتی به خانه اش رفت و آمد کند، بدون آن که پی به کاتولیک بودن او ببرد.

این کوتاهی دامنه و کوچکی تأثیرات دیانت مسیح- به طوری که ذیلاً خواهیم دید- «نقطه ضعف و نقص اول مذهب اروپائیان» می باشد.

۶- نقطه ضعف دوم

البته اصولاً دیانت واقعی مسیحی با شریعت اسلام، تفاوتی ندارد. اساس هر دو خداشناسی است. هر دو دنیا را، دار گذر دانسته، آخرت را سرمنزل مقصود و مأوای جاویدان قرار می دهند. هر دو امر به صلاح و نهی از فساد می نمایند؛ ولی چون عیسویت در زمانی به وجود آمده که سلطنت عقل و حکومت علم هنوز در دنیا استقرار نیافته بود، این دیانت در همان لباس ظریف احساسات و روی همان پایه ضعیف وجدان برقرار مانده، نتوانسته است بعدها با روح تمدن جدید، یعنی علم و استدلال هماهنگ شود. البته خدای محمد (ص) و خدای عیسی (ع) یکی است؛ اما کسی که خدا را در قرآن بیابد، او را خالق همه چیز و حاکم بر جمیع آثار طبیعت دانسته، عالم بر سر و علانیه اش می شناسد. قهر و قدرت و عزت و عظمت را از درگاه او طلب می نماید که:

«... إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا...»^۱

روشنائی جهان، یعنی نور علم را پرتو ضعیفی از افاضات بی منتهای وجود او می داند. تنها وسیله تکامل را در تقرب به ذات او جستجو می نماید و هر قدر پرهیزکار

۱. یونس (۱۰) / ۶۵: ... عزت و قدرت یک سره خاص خدا است ...

۳۴ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
و صالح و مؤمن باشد، باز اجازه غرور بخود نداده، جهل را جزئی از معصیت دانسته،
می گوید:

«ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ»!

اما در مخیله غالب عیسویان، خدا به صورت موجود محبوب مهربانی (Dieu Le Bon) جلوه گر می شد که اساساً خالق و قادر است، ولی روی هم رفته کاری به کارهای مردم ندارد! برای خوشبختی بندگان یک مرتبه به هیکل آدمی حلول نموده، گناهان پیروان خود را به بهای رنج مصلوب شدن خریداری نموده و رفته است!! ...^۲

در حقیقت، خدا و مذهب در تصور اروپائیان خیلی کوچک تر از آنچه در نظر یک مسلمان معرفی می شود، جلوه گر گشته، به هیچ وجه در سرهای پر ازدانش و در حیات پر از فعالیت آنها مقام شامخی را که شایسته می باشد و همان مقام اول کل است و باید حاکم بر هر چیز باشد، احراز نمی نماید.

دین اروپائیان از طریق احساسات و عشق و وجدان در دل آنها وارد شده است و از جاده تعقل و استدلال نفوذ کرده است. عیسویان چندان از راه دلیل یا منطق و قیاس صحیح، معتقد به خدا و آئین خود نشده، خداپرستی را فقط یک نوع امر وجدانی و طبیعی می دانند و وقتی با آنها به بحث می پردازیم، متکی به یک عده اصولی می شوند که جزو اسرار و غیرقابل اثبات می شمارند. اساساً کلمه ایمان که در اصطلاح قرآن مستلزم «یقین» می باشد، در زبان فرانسه به لفظ Croyance یعنی «گمان» خوانده می شود.

نتیجه این کیفیت چنین می شود که :

۱. حدیث نبوی: (ای خداوند!) ما حق معرفت تو را آن چنان که باید نشناختیم.
۲. افسانه های مسیحی گری در باره «خدا» که مرکب! از سه شخصیت! (پدر و پسر و روح القدس) در خدای واحد است! یکی دوتا نیست و توضیح در این باره نیازمند فرصت دیگری است. «اسقف ستیفن نیلز» در کتاب «خدای مسیحیان» همه این مطالب را آورده و به خیال خود! توجیحات خوبی هم برای آن افسانه ها سروده است و البته مطالعه آن کمک بزرگی بر روشن شدن چگونگی عقاید مسیحیان در باره «خدای» مسیحیان خواهد کرد. (خ).

اولاً، چون دین و ایمان را هم سنخ با عقل نمی‌دانند و در واقع فکر و علم را سلاح مطلق حق نمی‌شناسند، نمی‌توانند باور کنند همان‌طور که خدا واحد منفرد است^۱، حق و قانون هم همه جا یکی است و یک حق یا حقیقت آلمانی، یک حق انگلیسی یا یک حق آسیائی وجود ندارد.

ثانیاً، چون فکر اروپائیان رساننده ایشان به مذهب نبوده، مذهبشان نیز راهنمای فکرشان نیست. در عین کاتولیک بودن، در جستجوی هدف و در طرز فکر کردن آزاد! و خودرو می‌باشند، افکارشان به نور حق و بنور خدا روشن نمی‌شود؛ غیر از خانه خدا به هزاران لانه و آشیانه دیگر توجه می‌نمایند؛ استراحت دنیا (Bien etre) و نهایت مرتبه تکامل مادی، قبله گاه عقولشان می‌باشد و چون منافع مادی، منتها الیه نظرها قرار گرفت، در صحنه تنگ دنیا که روبه‌رو شدند، عاقبت کار، ناچار به کار زار می‌کشد!

این نکته، یعنی عدم بنیاد کیش مسیحیت بر پایه عقل و حکمت، «نقطه ضعف و نقص دوم مذهب اروپائیان» را تشکیل می‌دهد. و به طوری که در سطور بعد واضح‌تر خواهیم دید، در عالم دیانت، منجر به شرک و در عالم سیاست، منتهی به جنگ می‌گردد.

۷- نقطه ضعف سوم

همین که مقام عمل پیش آید، حضرات عیسوی جز مشتی تعلیمات اخلاقی و محدودیت‌های سخت، چیزی ندارند که روی هم‌رفته بسیار عالی ولی غالباً غیر عملی

۱. حتی گذشته از رمان‌نویسان و شاعر مسلکان اروپائی که به اقتضای شغل باید علمدار عشق و کم‌علاقه به عقل باشند، بسیاری از محققین نیز در ترجیح احساسات بشری بر عقل اصرار ورزیده، فکر بشر را مسؤول بدبختی‌های تمدن امروز می‌دانند. غافل از آنکه چون قوای فکری و عقلانی اروپائیان، خود را بدرجه خدمتگزاری احساسات حیوانی و عواطف مادی ایشان تنزل داده است، کار بدینجا رسیده است. مثل دکتر «بوریس ساخالف» دانشمند روسی در آخر کتاب خود که «هدف زندگی» ترجمه شده است، به این نتیجه می‌رسد:

«آری! جهاد و کشمکش‌ها علیه حکومت بلاشرط فکر برای آنست که قدرت نامحدود آن را محدود بسازیم. برای آنست که به نوع بشر فرصتی بدهیم تا خود را بشناسد و ماهیت خود را دریابد و عواطف و احساسات وی از قید نفوذ و سلطه فکر تا حدی برکنار باشد. برای آنست که بیش از همه چیز نشاط و شادکامی نوع بشر تأمین گردد...»

است^۱. دستورات متقن جامعی که راهبر اقوام و اساس نامه اجتماعات امروزی شود، در دین آنها وجود ندارد. اسلام می‌گوید: اگر کسی سرشمارا شکست، شما حق دارید در مقابل، سر او را بشکنید، اما نه بیشتر، و اگر بخشیدید چه بهتر. این دستور، هم عملی است و هم تربیتی؛ چه، به ظالم عیناً مزه عمل خود را چشاییده، باعث می‌شود از تکرار جرم خودداری کند.

ضمناً راه تعالی را برای روحهای بزرگ باز گذاشته، می‌فرماید:

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَىٰ وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ...»^۲

اما دینی که می‌گوید از مقابله به مثل صرف نظر کرده، نابه‌کار را با حسن خلق به تکرار عمل دعوت کنید، تبعیت آن برای هر کس میسر نیست؛ به علاوه، بر سبیل:

ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان

چه بسا که سبب چیره شدن مفسدین گردد. دینی که مردم را یک باره به ترک دنیا و عزوبت و گوشه‌گیری تشویق می‌نماید و حدود اعتدال در خواب و خوراک و ازدواج را نمی‌آموزد، تابعین واقعی آن قهراً محدود به یک عده کشیش و خواهر! شده سایرین راه تنعم دنیا را پیش می‌گیرند.

از جنبه اخلاقی که بگذریم و جنبه علمی خالص، یعنی قوانین مذهب اروپائیان را با شریعت اسلام مقایسه نمایم، می‌بینیم دروازه اسلام به قدری رفیع است و سنگ محک قرآن به قدری دقیق که هر امر تازه بزرگ یا کوچکی را می‌توان از آن عبور داد و در هر کار، راه ثواب و اضلال را تشخیص داد. در باب وطن‌داری دستورهایی دارد و حب الوطن را جزو ایمان قرار داده است. علم و تحقیق را در ردیف واجبات شمرده، راجع به نشست و برخاست با پدر و مادر و رفت و آمد با خویشاوند و غریبه سفارش‌هایی کرده، قوانین جامعی در بهداشت وضع نموده، موارد صلح و جنگ را تعیین نموده و طریق معاملات را فصلی از فقه و شرعیات قرار داده است. به‌طور

۱. مثلاً عیسی مسیح (ع) می‌گوید: «شما شنیده‌اید که چشمی به چشمی و دندانی در مقابل دندانی است، لیکن من به شما می‌گویم: در مقابل شیر ایستادگی نکنید، بلکه اگر کسی به گونه راست تو سیلی زد، تو گونه چپ را هم مقابل او بگیر؛ و کسی که بخواهد با تو دشمنی کرده و پیراهنت را بگیرد، تورداء خود را نیز باو بده و هر که تو را تا یک «میل» به زیر بار خود کشید، تو میل دوم را نیز با او برو». انجیل متی باب ۵ آیات ۴۱-۳۸. (خ)

۲. شوری (۴۲) / ۴۰: و سزای بدی، بدی‌ای مانند آنست و هر که ببخشد و اصلاح کند، پاداش وی به عهده خداست...

خلاصه، یک نفر مسلمان از هر صنف و در هر حال باشد، می‌تواند کلیه اعمال خود را در سلک شریعت به رشته نظم درآورده، در تمام حرکات و افکار روزانه‌اش، مقصودی جز خدا پیش نگیرد و به جبل‌المتینی چنگ زند که هر چه هست وابسته به آن باشد.

در مشرق هر وقت مسلک یا عقیده‌ای ظهور کرده، مبدعین و پیروان آن فوراً در صدد تطبیق با موازین اسلام برآمده، آنرا به منزله تفسیر یا تأییدی از آیات قرآنی نمایش داده‌اند و اگر مخالفتی ابراز شده، پایه مخالفت را روی احکام شرع برده‌اند. برعکس، یک نفر عیسوی قادر نیست در تمام وجوه افکار و اعمال خویش جانب رضای حق را از غیر حق تمیز دهد؛ بلکه مجبور است برای انتظام جامعه در فرد مسائل با عقل خود اصول و قواعدی جستجو نماید. بنابراین در پهلوی عقاید دینی و عشق به خدا، به یک عده پرنسیپ‌های دیگری نیز دست می‌اندازد؛ در تولید و تشکیل این عقیده‌های فرعی، البته احساسات، سلیقه‌ها، مقتضیات زمان و مکان و بالاخره عوامل ملی و شخصی دخالت خواهند کرد. البته غیر از خدا هزار چیز دیگر مانند وطن، علم، خانواده، نژاد، کار، پول، مقام شخصی و غیره مورد علاقه و منشأ اثر قرار می‌گیرند؛ بدون آنکه ارتباط آنها را با وجود یا با رضای خدا در نظر گیرد. نتیجه این امر یک نوع شرک می‌شود و چون قهراً کلیه عیسویان به اصول و قوانین واحدی منتهی نمی‌گردند، اختلاف حاصل می‌شود و چون اختلاف با روح تنازع توأم شود - به طوری که گفتیم - خصومت‌های سیاسی نتیجه می‌گردد. این مسأله که می‌توان آنرا برای دیانت مسیح، «فقر قوانین» نامید و منتهی به شرک داخلی و خصومت خارجی می‌شود، «نقطه ضعف سوم مذهب اروپائیان» است.

۸- نتیجه معکوس در اسلام

اگر بخواهیم قضاوت بی‌طرفانه کنیم، باید بگوئیم ناقص بودن اروپائیان، خالی از فایده نیز نبوده! رشد افکار و آزادی عقاید را تقویت کرده، به علاوه، اروپائیان باتکای نیروی خود، پی تحقیقاتی رفته‌اند و هر وقت در ضمن تفحصات و تجربیات خود به حقایق و قوانینی رسیده‌اند، چون آنها را دانسته و فهمیده و پیروی کرده‌اند، نتایج نیکویی برده‌اند که ما مسلمین با وجود شریعت اعلای خود از آنها محروم مانده‌ایم.

مثلاً در مذهب فرنگیان، احکام طهارت وجود ندارد و گاهی مقدسین قدیم اروپا نذر می کردند در تمام مدت عمر بدن خود را عریان نکنند؛ بنابراین اصلاً استحمام نمی کردند! همین طور سایر آداب پاکیزگی را رعایت نمی نمودند ولی به تدریج در اثر رشد عمومی و کشف خواص حفظ الصَّحَهِ، شست و شو و استحمام در میان اروپائیان متداول شد؛ اما با این تفاوت که اگر آنها دست به آب و صابون می زنند یا دوش می گیرند، واقعاً به قصد نظافت این کار را می کنند و نتیجه می برند و این دستور نظافت را در کلیه وجوه زندگی به کار برده، نمی گذارند آنها کثیف شود، مساکن و معابرشان را زباله پر کند و نکبت و مرض در خواربارشان توسعه یابد. همچنین اگر به محاسن بعضی رسوم و صفات برخورد کرده اند، واقعاً آن آداب و قواعد، بلکه شخصی یا جامعه ایشان شده است و عملاً خیرخواه و نوع پرست گشته اند؛ نه مانند ما مسلمین که تقوایمان به تسبیح است و طهارتمان به ابریق! وسواس وضو داریم و بزبان خوش گفتاریم، ولی در کثافت زندگی می کنیم و قلباً بدخواه خاص و عامیم!

بدبختانه پیشوایان روحانی ما کمتر به مردم فهمانده اند که نفس نظافت و حقیقت خوش طینتی، مرضی خدا و دستور قرآن است که :

«...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۱

و طاهر یعنی پاکیزه و همچنین کمتر گفته اند که اگر ربا منع شده است، نه برای اینست که لفظ و صورت خاص ربا پیش خدا مذموم باشد؛ بلکه عمل ربا و منفعت مفت خوردن به هر اسم و عنوان که باشد، حرام است؛ خواه صریحاً به نام تنزیل و خواه در لباس بیع شرط و مال الاجاره دریافت شود.^۲

۱. بقره (۲) / ۲۲۲: ... خداوند توبه گران و پاکی و پاکیزگی طلبان را دوست دارد.

۲. متأسفانه این موضوع، بیشتر در بازار- که مرکز تجمع مؤمنین است- شیوع دارد و بدبختانه مقدس مآبهای بازاری ما، غش، تقلب، رباخوری، سفته بازی و اعمال مشابه اینها را، با «عناوین ثانویه ای» که ساخته اند، «حلال» می شمارند! با اینکه خود می دانند که این اعمال جز بدبختی و ورشکستگی و بحرانهای اقتصادی و رکود بازار، نتیجه ای نداشته و نخواهد داشت.

البته ناگفته نباید باشد که گروهی از علمای بزرگ اسلامی بیع شرطهای کنونی را بعلت فقدان قصد انشاء جدی در آنها صحیح نمی دانند و از طرفی طرق و حیلی را که برای «تخلص از ربا» نقل شده، کافی ندانسته و آنها را مطلقاً ربا می دانند.

مثلاً مرحوم حاجی آقا باقر بهبهانی در کتاب خود از کسانی که «حیله ربا» را تجویز نموده اند، سخت انتقاد نموده و آنها را «غافل» می نامد و سپس می نویسد :

اسلام، بیش از هر آئینی دروغگوئی و دزدی را منع می کند و اتفاقاً آنجائی که دروغ و تقلب بیشتر رائج است، بلاد مسلمین می باشد!

۹- تعجب و تأسف

بعد از این تفصیلات انسان تعجب می کند و تأسف می خورد:

تعجب می کند اروپائینی که در علوم، دقت و موشکافی را بالاتر از حواس بشری رسانده، در فنون، مقررات وسیعی به نام Standard و norme وضع کرده، تمام موارد و اکناف کار را پیش‌بینی نموده و در زندگی، وسائل رفع کوچک‌ترین احتیاجات را ساخته و پرداخته‌اند، برای تهذیب نفس و استعلاى روح انسانی، به یک عده اصول و تعلیمات ضعیف، که ضمناً مبهم و ناقص می باشد، قناعت کرده‌اند. انسان تأسف می‌خورد چرا برای آن قلوب پاک و فکرهای باز، یک تکیه‌گاه مذهبی متقن وسیعی وجود ندارد تا در برابر قوای حیوانی، سدّی استوار شده، وسائل بیکرانی که امروز در راه خرابی و بدبختی بشر کار می کند، یکباره برای خدمت و تأمین سعادت مردم منحرف گردد و برای جولان روح انسانی، میدانی بی‌انتها عرضه گشته، انسان را بمقامی که شایسته استعداد اوست، رساند:

مگر آدمی نبودى که اسیر دیو ماندی که فرشته ره ندارد به‌مکان آدمیت
طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت به درآی تا ببینی طیران آدمیت

اروپائینی که بر امور مبتدل، مانند تقویت عضلات صورت، طرز سیگار کشیدن، فربه کردن مرغ و بلند کردن دم خروس و نظائر آنها، هزاران قواعد و قوانین وضع کرده، هر دردی را دوائی یافته، در راه علوم و اکتشافات دل باعماق دریا و سربه اوج هوا می‌زنند، وقتی پای نفس بشر و علو روح انسانی پیش می‌آید، جز بضاعت مزجات چیزی در کف ندارند! اینجا است که ریسمان اعتدال پاره شده، انسان را

«... راه خوردن ربارا برای مردم مفتوح نموده‌اند و سد نموده‌اند باب قرض‌الحسنه را که حرمت باب ربا برای فتح باب آن مطلقاً حيله نیست؛ بلکه عین ربا است...» (آداب التجارة مرحوم حاج آقا باقر صفحه ۵ و به بعد) - مقاله جامعی نیز در این باره، بقلم یکی از علمای بزرگ در شماره ۴ نشریه سه ماهه «مکتب تشیع» چاپ قم درج شده که مطالعه آن مفید و آموزنده خواهد بود. ما نیز رساله جامع و مستدلی در این - باره نوشته‌ایم که امیدواریم به‌زودی مستقلاً چاپ و منتشر کنیم.

۴۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
چون حیوان سرکش، آزادانه و خود سر رها کرده، اجازه داده‌اند با تمام قوا عقب
دنیا برود و بدون آنکه تصور کوچک‌ترین مسئولیت یا جزائی برای حرکات خود
بنماید و بداند که:

«...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۱

بر سر و کول یکدیگر بزنند. قوای جسمانی و قوای فکری را تا آنجا که
خدمتگزار نفس و راحت دنیا (dieu etre) باشد، رشد فوق‌العاده داده‌اند؛ بالعکس،
قوای روحانی در حال سادگی و بدویت قدیم مانده، به هیچ وجه این دو عامل
هماهنگ یکدیگر پیشروی ننموده‌اند. یک متمدن تربیت شده امروزی، از زندگی
همان مراتب را طلب می‌کند که وحشی سه هزار سال پیش. خلاصه، اندیشه‌ها و
فعالیت‌ها و آرزوهای امروزی نیز همان خواب و خوراک و شهوت و ریاست است
که سابق بر این بوده؛ فقط طرز بیان عوض شده است.

در حالی که به دست عوامل خیر و حق، همان سلاح ضعیف و زنگ زده قدیم را
داده‌اند، در دست عوامل شیطانی، جدیدترین و قوی‌ترین حربه‌های خودکار با تمام
تجهیزات قرار گرفته است. با این کیفیات، البته قشون اولی در مقابل دومی جرأت
تظاهر نیافته، مغلوب می‌شود و کاخ رفیع تمدن چون کلبه پوشالینی در هم می‌ریزد؛
گوئی که اصلاً دینی وجود نداشته است.

۱۰- خلاصه

پس به طور خلاصه، در اروپا دین بوده و هست. شیوع کامل دارد. مرتب و پاکیزه نیز
می‌باشد؛ یعنی بر دل‌های صاف و مغزهای روشن استوار گشته است؛ ولی دینی است
که برای امروز کاملاً ناقص می‌باشد.

نقص دین، مانع رشد آن شده و بالاخره منجر به شرک گشته و برابر دکان خدا
که جور و جامع تمام متاع‌های مورد تقاضا نیست، صدها دکان دیگر باز شده است^۲،

۱. اسراء (۱۷) / ۳۶: ... که گوش و چشم و دل، همه اینها بازخواست شدنی است.

۲. مسیحی‌گری با نواقصی که دارد و به دو سه قسمت آن در این کتاب اشاره شده است، نمی‌تواند حس
دینی مردم را که به قول دانشمندان اروپائی بعد چهارم روح انسانی است، از راه صحیح و منطقی اشباع و
ارضاء کند. و از اینجاست که خلأ فکری خطرناکی در جامعه‌های متمدن اروپا و امریکا به وجود آمده و
می‌آید، و بالمال میدان کوشش مذاهب ساختگی و مکاتب اجتماعی و سیاسی ضد انسانی و فلسفه‌های
مادی باز می‌گردد که نتیجه نهائی تعارض و تصادم آنها هم «جنگ» می‌شود!

در این دکان‌ها که از آن خدا نمی‌باشد، قهراً کالاهای نارس و بدل انبار کرده‌اند، کالای بدل به‌مرور زمان فاسد شده، حشرات موزی در آن لانه کرده، دکان، منزلگاه شیطان گشته است. شیطان بنای رقابت را با دکان خدا گذاشته! و بالاخره آتش جنگ را بر پیکر ضعیف آن افکنده؛ حالا هرچه دکان و کالا و مشتری است، دارد می‌سوزد! ...

تهران - ۲۲ خرداد ۱۳۲۱

این مکتب‌ها، یا دکان‌ها، شکل‌های مختلف و گوناگونی اعم از سیاسی، اجتماعی، فلسفی و مذهبی دارند که از آن جمله است: ناسیونال سوسیالیسم هیتلر، فاشیسم موسولینی، کمونیسم مارکس و انگلس، فرویدیسم زیگموند فروید، اگزیستانسیالیسم سارتر و آلبر کامو و کاپیتالیسم و امپریالیسم غربی و فرق گوناگون سه مذهب عمده مسیحیت: پروتستان، ارتدوکس، کاتولیک... از اینها گذشته، مذاهب ساختگی و خرافات به‌نام مذهب در نتیجه نقص مسیحیت در سراسر اروپا و امریکا شایع شده و رواج می‌یابد که ما فقط بنقل دو آمار اکتفا می‌کنیم:

روزنامه «فیگارو» چاپ پاریس می‌نویسد:

«طبق آخرین آمار که در پاریس منتشر شده، هم اکنون ۶۰۰۰ جادوگر در این شهر به کار اشتغال دارند که عده‌ای از آنها خود را پیغمبر می‌دانند!

هر روز در حدود ۵۰ ۰۰۰ نفر باین قبیل افراد مراجعه می‌نمایند. درآمد سالیانه آنها در حدود صد و پنجاه میلیون فرانک جدید می‌باشد. آنها در باره بیش از دو هزار آئین و مذهب جدید تبلیغ می‌نمایند. بعضی از جادوگران مزبور دارای مذاهب عجیب و غریبی می‌باشند. بعضی‌ها حتی ناف خود را پرستش می‌نمایند، همچنین سبزیجات، خرگوش و غیره را مورد پرستش قرار می‌دهند.

«جادوگران» تنها در پاریس دارای پیروان و دم و دستگاهی نمی‌باشند. در آمریکا نیز تعداد آنها بحد قابل توجهی رسیده است و عده زیادی از ساکنین دنیای جدید، دارائی خود را در اختیار شیدانی که ادعای معجزه و جادوگری می‌نمایند، گذاشته و شاگردی ایشان را پذیرفته‌اند.

عده‌ای از مردم آمریکا ادیان تازه‌ای به‌وجود آورده و برای ترویج دین خود کتاب‌هایی منتشر نموده‌اند. در آنجا حتی عده‌ای ماشین را نیز پرستش می‌نمایند!..»

و یکی از مجلات هفتگی چاپ تهران می‌نویسد:

«در آمریکا بیش از ۱۱۰ ۰۰۰ رمال، دعانویس و فالگیر وجود دارد که بیش از ۱۰ میلیون آمریکائی، سالیانه در حدود ۵۰ میلیارد فرانک سابق به آنها می‌دهند تا به اصطلاح سرکتاب برایشان باز کنند.» (خ).

کار در اسلام

کار در اسلام*

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۱

ما مسلمان‌ها معتقدیم دین اسلام و آئین حق همان قانون طبیعی است که مبتنی بر خلقت انسان و قرار جهان می‌باشد. به عبارت دیگر برای خدا دو زبان قایل هستیم: یکی زبان ابداع و فطرت که به صورت آثار و قوانین طبیعت و اجتماع جلوه‌گری نموده و در جریان کلی و نهائی خود، مظهر مشیت الهی می‌باشد؛ دیگری زبان وحی که به صورت کتب انبیاء و آیات قرآن تصریح شده است. اولی دستور غیرمستقیم و تکوینی است، دومی دستور مستقیم یا تشریحی.

از جمله شواهد این مدعا سبک بیان و طرز استدلال قرآن است: بیشتر دلایل و مثال‌های قرآن منتخب از وحی و متکی بر آثار و مظاهر طبیعی یا مشاهدات تجربی و وقایع تاریخی است و مکرر توصیه به توجه و تعمق در طبیعت شده است.

بنابراین بحث موردنظر، یعنی مسأله «کار در اسلام» را از دو راه ایراد می‌کنیم: ابتدا موضوع کار را از دریچه واقعیت طبیعی و سیر تکاملی که در طول تاریخ

* تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۴ در انجمن اسلامی دانشجویان تهران، که بعداً در نشریه همین انجمن چاپ و منتشر شد و سپس در سال ۱۳۴۴ توسط شرکت سهامی انتشار تجدید چاپ گردید.
۱. روم (۳۰) / ۳۰: توجه و علاقه خود را به جانب دین استوار و برپا بدار، بر وفق فطرت خداوندی که خمیره بشر را براساس آن سرشته است. تبدیل در آفرینش خدا نیست. چنین است دین نگاهدارنده محکم و لکن بیشتر مردم آگاه نیستند.

بشریت داشته است، مطالعه می‌نماییم و پس از آن به تلاوت آیات قرآن و استخراج نظری که اسلام نسبت به کار دارد، خواهیم پرداخت. برای ربط بیشتر و درک بهتر مطلب، اصولاً رابطه و تأثیری را که کار روی انسان دارد، در قسمت دوم کتاب مطالعه می‌نماییم.

اما از آنجا که غرض تنهائیک بحث نظری و تاریخی عمومی نبوده، بلکه در پی نتیجه عملی اجتماعی برای ملت خودمان نیز می‌باشیم، در پایان کتاب یعنی در قسمت چهارم آن به «کار در ایران» گریزی زده خواهد شد.

البته ممکن است بسیاری از مطالب، بدیهی و تکرار معلومات به نظر بیاید، ولی از جهت ربط منطقی و تاریخی جریان‌ها و استخراج نتایج از اطلاعات و بدیهیات، ناچار تذکار و تفصیلهایی پیش خواهد آمد. امیدواریم خوانندگان محترم را زیاد خسته نکند.

تقسیمات کتاب به شرح زیر خواهد بود :

قسمت اول- سیر تکاملی کار در طول تاریخ بشریت ؛

قسمت دوم- رابطه کار با انسان ؛

قسمت سوم- زبان دوم یا بیان قرآن ؛

قسمت چهارم- کار در ایران .

قسمت اول

سیر تکاملی کار در طول تاریخ بشریت

تا حدودی که اجمالاً می‌توان از آثار و شواهد ازمنه گذشته و اطلاعات تاریخی و اجتماعی بدست آورد، و تا آنجا که مرحله‌بندی و تفکیک حالات نفسانی و تدریجی جوامع انسانی ممتاز باشد، می‌توان به لحاظ مقام و نقشی که عامل «کار» در زندگی انسان داشته است، دوران‌هایی به شرح زیر قائل شد. دوران‌هایی که از حیوانیت شروع و به نظام کنونی ختم می‌شود.

دوران حیوانیت

بعضی از علمای طبیعی معتقدند، انسان ابتدا نوعی از میمون بوده، تدریجاً به چنین هیأت و حال درآمده است. بعضی دیگر منکر این مطلب‌اند. ولی همگی در یک نظر متفق‌الرأی بوده و معتقدند که انسان دیروز مثل انسان امروز نبوده است و هر قدر در جریان تاریخ به عقب برگردیم وضع انسان را دورتر از حالت کنونی، یعنی نزدیک‌تر به حالت حیوانی می‌بینیم. به طوری که انسان بنا به استقراء، قهراً زمانی دارای زندگی بسیار ساده پستی بوده و مانند حیوانات، مهمان کامل العیار و ریزه‌خوار مستقیم خوان نعمت طبیعت محسوب می‌شده است؛ از علف‌های خام و از دانه‌ها و میوه‌ها می‌خورده، پوست ضخیم و پشم و مو او را از سرما و گرما حفاظت می‌کرده و در غار کوه‌ها یا لابلای درخت‌ها می‌خزیده است.

درواقع خوراک و پوشاک و مسکن آدمیزاد را طبیعت به طور رایگان و آماده، بدون احتیاج به زحمت و کار تقدیم می‌کرده است (یا انسان از طبیعت استفاده می‌کرده است). در این دوره که دوران حیوانیت یا شروع انسانیت است، مقام و

۴۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
نقش کار در زندگی بشر تقریباً صفر می‌باشد؛ یعنی در حداقلی است که حیوانات
انجام می‌دهند و بدون تغییر و تبدیل در مواد اولیه طبیعت آنها را به مصرف
می‌رسانند.

در ضمن تا پایان این مرحله می‌توان حدس زد که افراد اولیه انسان به تدریج
مانند بعضی طیور، حیوان‌های مهاجری بوده‌اند که برای فرار از سرما و گرما و در پی
آب و دانه و شکار به نقل مکان می‌پرداختند، لذا عادت به بیلاق و قشلاق کردن
شروع شد. به تعبیر دیگر، برای اولین بار نمونه «زحمت» و «حرکت» یعنی دو عامل
مکانیکی کار در حیات انسان وارد می‌شود. البته حرکت و زحمتی که بدون توجه و
شکایت انجام می‌گردید و همه به‌طور یکسان در آن شرکت داشتند.

دوران گله‌داری

در میان حیوان‌هایی که ممکن بود طعمه چنگال بشر شوند، انسان حیوانی را که از
همه بی‌دست‌وپا تر و شکارش بی‌رنج‌تر است انتخاب کرد: گوسفند. حیوان پرفایده
و بی‌آزاری که خود به‌دنبال صیاد می‌رود. به‌زودی گله‌هایی از آن برهبری انسان
تشکیل شد و دوران گله‌داری یا چوپانی که یکی از دوران‌های طولانی و پرافتخار
بشریت است، آغاز می‌گردد. هنوز هم بقایای آن دوره کاملاً موجود است.
در تاریخ انبیاء می‌بینیم که پیغمبران بزرگ مانند موسی علیه‌السلام غالباً
کارآموزی خود را در شغل شریف شبانی انجام داده‌اند.
در دوره گله‌داری بشر باز مهمان و طفیلی طبیعت است، ولی مانند مهمانی است
که در سرای میزبان با ابزار مختصری «فکر و کار» شروع به دخالت و جمع‌آوری
آذوقه نموده است.

دوران چارپایان

در ضمن بیلاق و قشلاق کردن و بیابان گردی، انسان به چارپایانی برخورد کرده است که
اگر گوشت لذیذی ندارند، در عوض گرده پرزور یا پای تیزرویی داشته و ممکن
بوده است اگر در تصرف انسان درآیند، بر دوش آنها بار گذاشت و بر پشت آنها
سوار شد. انسان به اسارت و اهلی کردن دواب یا به اصطلاح امروز به استعمار
جاندارهای بی‌زبان می‌پردازد. نام این دوران را دوران چارپایان باید گذاشت.

بشر بعد از این با نظر خوشبینی به کار نگاه می‌کند. دو جنبه کار را به وجه عادلانه تقسیم نموده، ثمره‌اش را که نقل و انتقال محمولات و مواشی (و بعدها شخم زمین) است، به خود اختصاص می‌دهد و رنج آنرا به ازاء مختصری علوفه و مراقبت برای حیوان زبان‌بسته! ضمناً کار مقام خاصی پیدا کرد و موجود معینی را به آن اختصاص دادند.

وجود چارپایان در این دوره و دوران‌های بعد که کشاورزی پیش می‌آید، نقش بزرگی در اجتماعات بشر بازی کرده، اهمیت و تأثیر بسزائی پیدا می‌کند. اهمیتی که با اختراع وسائط نقلیه موتوری به تدریج ضعیف می‌شود. اگر در قرآن آیات متعددی را می‌بینیم که از دواب به عنوان قلم اول دارائی و نمونه نعمات خداوندی اسم می‌برد و آن را وسیله انتقال محمولات و مرکب و تفریح می‌خواند، توصیف همین شأن و حال است. در زمان نزول قرآن شتر هنوز در میان اعراب عامل تمکن مهمی محسوب می‌شده است که این اندازه در ادبیات عرب نامش می‌آید. اقتصاد و سیاست و نظام آن زمان بیشتر بر پشت شترها سیر می‌کرده است.

دوران خانواده

رهبری مواشی و اداره دواب، خود مشکلات و مسائل جدیدی را پیش می‌آورند که بشر باید حل کند و کسی را به آن مهم بگمارد. البته این کار را به خود حیوان نمی‌توان سپرد. باید به انسان رجوع کرد. به کی رجوع کنند؟ به ضعیف‌ترین و پست‌ترین افراد نزدیک، یعنی به عیال و اولاد. عیال و اولاد خدمتگزار احشام و دواب می‌شوند و ارزشی به تناسب کاری که انجام می‌دهند، علاوه بر خصوصیت جنسی یا عاطفی پیدا می‌کنند. ضمناً بشر از حالت حیوان، که هر فردی تصدی زحمات و وظائف خود را مانند فرد دیگر بعهدہ داشته و تساوی و تشابه کامل برقرار باشد، خارج گردیده و با شروع تقسیم و تخصص در وظایف، استثمار و امتیاز نیز آغاز می‌شود.

به این ترتیب خانواده مفهوم و بنیان دیگری علاوه بر تأمین غریزه جنسی و تولید مثل که فصلی و متغیر است، پیدا کرده و کثرت افراد خانواده و تعدد زوجات جنبه اقتصادی و اجتماعی پیدا می‌کند. کماآنکه هنوز در دهات به عیال و اولاد اهمیت

۵۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
خاصی می‌دهند و گاهی به همان چشم به آنها نگاه می‌کنند که به گاو شیرده یا
چارپای باربر.

در قرآن به دو وجه مختلف از خانواده و اولاد یاد می‌شود. یک جا که صحبت با
اعراب جاهلیت است، اولاد در ردیف مال دنیا آمده، افتخار و اتکای به آن ملامت
می‌شود. از قبیل آیات ذیل:

«أَنْتُمْ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...»^۱

«...أَنْتُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي

الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ...»^۲

«الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمْلًا»^۳.

«وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا» وَ

أَعَزُّ نَفَرًا»^۴.

این قبیل آیات وضع دوران و نظری را که مردم آن وقت نسبت به اولاد و
خانواده داشته‌اند، می‌رساند.

برعکس در یک سلسله آیات دیگر از اولاد (و به خصوص اولاد صالح اعم از
ذکور و اناث) با احترام و اهمیت خاصی نام برده شده، قرآن آن را بزرگ‌ترین
موهبت الهی و ضامن بقاء و تکمیل نژاد می‌بیند. از این قبیل:

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى...»^۵

«وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ...»^۶

۱. تغابن(۶۴)/۱۵: جز این نیست که اموال و اولاد شما گرفتاری و آزمایش‌اند...

۲. حدید(۵۷) / ۲۰: ... جز این نیست که زندگی دنیا عبارت است از سرگرمی و بازی و فخرفروشی و
فزونی جوئی در اموال و اولاد...

۳. کهف(۱۸) / ۴۶: مال و فرزندان آرایش زندگی هستند در حالی که باقیات‌الصالحات به لحاظ ثواب در
نزد پروردگارت بهتر است و شایستگی آرزوی بهتر دارد.

۴. کهف(۱۸) / ۳۴: و برای او محصولی بود پس به رفیقش در حالی که صحبت می‌کرد گفت: من از تو
مال بیشتر دارم و قدرت نفری و جمعیت خانوادگی برتر.

۵. مریم(۱۹) / ۷: ای زکریا همانا ما تو را به پسری به نام یحیی بشارت می‌دهیم...

۶. انعام(۶) / ۸۴: و به او اسحاق را بخشیدیم و از اسحاق، یعقوب ...

«فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَ آتَبَهَا نَبَاتًا حَسَنًا...»^۱
 «إِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ...»^۲

دوران قبایل

خانواده با دارائی خود اعم از احشام و دواب و عیال و اولاد که متعلق و متفرع از پدر بود، یک مجموعه با شخصیت و قدرتی را تشکیل می‌دهد که اسباب حیثیت و ریاست پدر و تأمین زندگی افراد می‌شود. به تدریج که فرزندان ازدواج می‌نمایند، بنا به سابقه عادت و حمایت، باز در سرپرستی و زیر سایه پدر باقی مانده، پیوستگی‌های جنسی که قبلاً جنبه تناسل و تولید مثل داشت، مخلوط با احتیاج و انتفاع می‌گردد.

طرفین علاقه‌مند به حفظ آن گردیده، گرد هم جمع می‌مانند و قبیله و ایل‌هائی تشکیل می‌دهند. هر قبیله یا ایل و طائفه دارای پدر بزرگی به نام شیخ یا خان است که ریاست مطلقه می‌نماید. این خانواده‌ها و قبائل نه تنها محل اجتماع یک عده افراد می‌باشد، بلکه دارای تشکیلاتی بوده، هر فرد وظیفه خاصی انجام می‌دهد و خانواده در عین حال یک مجموعه از انواع «وظایف و کار» می‌باشد که تحت فرمان شیخ اداره می‌گردد و بالنتیجه زندگانی خانواده و قدرت شیخ فراهم می‌شود.

اولین دفعه است که کار از صورت فردی مجزا به حالت جمعی متشکل درآمده و خلاصه و عصاره آن در وجود یک فرد متمثل می‌شود. اولین دفعه است که جامعه اشتراکی (Communal) و همکاری صمیمانه برقرار می‌شود. چنان جامعه اشتراکی که بعداً ضعیف و محو می‌شود و هزاران سال باید بگذرد تا مجدداً آرزوی بشریت و هدف مسلک‌های مترقی گردد.

در این جامعه ابتدائی اشتراکی برای اولین دفعه فرمانروائی فرد بر اجتماع درست می‌شود. فرمانروائی که مبدأ آن پدر بودن و سن است؛ ولی قدرت و پایه‌اش زائیده‌ای کار می‌باشد.

دوران خدمتکاری (نوکر - کلفت - بنده)

۱. آل عمران (۳) / ۳۷: پس خداوند آن را به حسن قبول پذیرفت و او را رویناند، رویناند و رشد خوبی...
 ۲. آل عمران (۳) / ۴۵: زمانی که فرشتگان گفتند ای مریم به درستی که خدا تو را به کلمه‌ای از خود به نام مسیح مژده می‌دهد....

خانواده‌ها و قبیله‌ها هر قدر وسیع‌تر و متشکل‌تر می‌شدند، قوی‌تر بوده و روزگار بهتری داشتند. به‌عکس کسانی که عضو خانواده‌ای نبودند، در نتیجه حوادث طبیعی، سیاسی، اقتصادی و غیره بی‌کس و تنها می‌شدند و از مزایای خانواده که اهم آنها امنیت و معیشت بود محروم می‌گردیدند، یا معدوم می‌شدند و یا مجبور به پناهندگی در سایه خانواده‌ها.

پناهندگی به خانواده که به منظور استفاده از حمایت و تأمین مسکن و خوراک می‌باشد، ناچار متضمن قبول زحمات و خدمات خانواده است؛ زحمات و خدماتی که سخت‌ترین و پست‌ترین مشاغل خانواده خواهد بود. به این ترتیب در داخل خانواده‌ها افرادی جا می‌گیرند که بیگانه و بی‌مایه بوده، مقامشان برزخ مابین حیوانات و خانواده و شغلشان بارکشی و خدمتکاری می‌باشد. اولین دفعه است که کار حالت اختصاصی پیدا می‌کند و در مقابل مأمّن و فی‌الجمله مسکن و ته‌مانده سفره‌ای، شغل و وظیفه انحصاری افرادی از بشر شده «خدمتکار» به‌وجود می‌آید. سابقاً بارکشی و کار مطلق که مخصوص حیوانات بوده، حالا ارتقاء مقام یافته و با افرادی از انسان‌ها که در خانواده، پائین‌ترین درجات را اشغال کرده‌اند، ارجاع می‌شود. ضمناً بر دارائی خانواده که تابحال شامل اغنام و احشام و دواب و عیال و اولاد بود، یک قلم جدید به نام خدمتکاران اضافه شده و شیوخ دم از «خدم و حشم» می‌زنند.

افرادِ ضمیمه خانواده در صورتی که به پای خود و دوستانه آمده باشند، گروه خدمتکاران را تشکیل می‌دهند؛ ولی اگر به اسارت یا تاراج گرفته شده باشند، مرتبه پست‌تری را احراز نموده، بردگانی می‌شوند که بنا به عادت زمان، مال و جان آنها تعلق بدیگری داشته و سراپا باید در خدمت و ذلت باشند.^۱

۱. اروپائی‌ها که هنوز هم کارشان استعمار و استثمار ملل ضعیف تا سر حد اسارت کامل است، گاهی به‌ما ایراد می‌گیرند که چرا اسلام بردگی را الغاء نکرد؟ در صورتی که اولاً: مذهب خود آنها هم این کار را نکرده است، ثانیاً: اسلام علاوه بر آنکه اجازه برده نمودن مسلمان را نداده است و به طرق مختلفی آزادکردن بنده‌ها را تأکید و تصریح می‌نماید؛ حقوقی برای بردگان قائل گردیده، به‌مالک آنها اجازه ظلم و تحمیل نمی‌دهد و سفارش به رأفت و مساوات می‌کند. در اسلام غلام و کنیز در صورت مسلمان شدن با سایرین در یک صف نماز می‌خوانند و می‌توانند به عالی‌ترین مقامات اجتماعی برسند. در حالی که هنوز هم در امریکای خیلی متمدن که افتخار به الغای بردگی می‌نماید، دعوا بر سر سیاه و سفید

کار در میان افراد بشر شخصیت و اختصاصیت پیدا کرده است؛ اما مترادف با زبونی و ذلت می‌باشد و تأمین هیچ‌گونه حق و احترامی برای عامل خود نمی‌نماید.

دوران کشاورزی

خوراک مطبوع انسان در دوران‌های گذشته، بیشتر از شکار و گله‌داری تأمین می‌شد. البته غذای انسان نمی‌تواند فقط شیر و گوشت گوسفند باشد. اعضای انسان شباهت بیشتری به حیوانات علف‌خوار و دانه‌خوار دارد. چون طبع انسان نسبت به بعضی حبوبات و گیاه‌ها راغب‌تر است، توجه بیشتری به بعضی از انواع نباتات مبذول داشته، به تکثیر آنها و بدورکردن انواع نامرغوب می‌پردازد و تدریجاً اهل زراعت می‌شود.

به این ترتیب بعد از گله‌داری و دوران‌های ناشی شده از آن، دوران کشاورزی پیش می‌آید و انسان مجبور می‌شود چند روز از سال تحمل گرمای آفتاب را نموده، بازوان خود را به کار اندازد.

غذای بشر باز محصول کامل العیار طبیعت است؛ ولی محصولی است که با مختصر دخالت و صرف اندک فعالیت جمع‌آوری می‌شود. اولین دفعه است که انسان هم مزه کار را می‌چشد و هم مرارت آن را حس می‌کند. مزه آن را برای خود نگاه می‌دارد و مرارتش را تا حدود امکان به دواب و عیال و اولاد و خدم و اگذار می‌نماید؛ ولی شخص زارع لااقل قسمتی از زحمات کار، مثل پاشیدن بذر و باد دادن خرمن را خود عهده‌دار می‌شود.

دوران دهات و تشکیل قراء و طلوع تمدن

در همان اوانی که از پیوستگی خانواده‌ها قبایل بزرگ تشکیل می‌شد و در میان قبایل، خدمتکاران و بردگان وجود پیدا می‌کردند، سنگینی قبیله از یکطرف و میل به استراحت و سکون که در نتیجه کشت و زرع و چسبندگی به زمین ممکن و لازم شده است، از طرف دیگر باعث تخفیف حرکات و تعطیل مهاجرت‌ها شده، رئیس و افراد اصلی خانواده در خیمه یا در آلونک‌ها و اطاقک‌های گلی و چوبی محفوظ از

عوامل جوی اقامت می‌گزینند و خدمتکاران و بردگان با کمک دواب، به‌دنبال حشم فرستاده می‌شوند یا مأمور ترتیب خیمه و ساختن کلبه می‌گردند. مسکن تقریباً ثابت طائفه در کنار کشتزار که احیاناً دور آن را حصار به‌منظور دفاع کشیده باشند، ده نامیده می‌شود (و در مناطق خشک عربستان و آفریقا، واحه)

در فلات ایران، «ده» واحد روستائی و جامعه اشتراکی ابتدائی کاملی بوده است که آریائی‌های اولیه تشکیل می‌دادند، و نظر بریشه طبیعی و اجتماعی محکم اصلی و نقش خاصی که مسأله آبیاری با قنات در ایران دارد، کم و بیش وضع و وحدت خود را طی قرون بعدی نیز حفظ کرده و بعنوان واحد کشاورزی و اقتصادی و مالیاتی و اداری شناخته شده است.

به‌زودی از تجمع و ارتباط دهات و از محصول کار بردگان و خدمتکاران و فرزندان آنها، قراء و قصبات به‌وجود آمد و قرن‌ها می‌گذرد تا در نقاطی که شرایط طبیعی محلی مساعد است، از توسعه قراء و تبادل‌ها و اتصال دهات، شهرها تشکیل گردیده؛ دوران شهرنشینی و تمدن آغاز می‌شود.

در بیابان‌هائی که چراگاه شبانان و میدان کوچ قبایل بود، قریه‌ها مانند ستارگان آسمان نقاط مجزای درخشنده‌ای را تشکیل می‌دهند که روشن‌ترین افراد و مترقی‌ترین جماعات در آنجا زندگی می‌کنند. رشد فکری و فردی مردم و ضرورت حسن روابط اجتماعی در واحدهائی چون قریه و شهر که دیگر از نظارت و اداره شیخ یا رئیس خانوار خارج شده است از یکطرف، و امکان و اشاعه تجاوز و تعدی در محیط قریه و قصبه (تعدی شخص نسبت به نفس خود یعنی فساد و فحشاء حاصله از آسایش و امکانات و تعدی شخص نسبت بسایرین یعنی دزدی و ستم) از طرف دیگر، ضرورت و تکامل جدیدی را در جامعه بشریت شدت می‌داد: پیغمبران برای ارشاد و حفاظت مبعوث می‌شوند. قصه‌هائی که در قرآن از قریه‌هائی مانند «ارم» ، «مؤتفکات» ، «مدین» و غیره به‌طور عبرت نقل می‌شود و متوالیاً ذکر آبادی و هلاکت آنها بعنوان حکایات برجسته زمان به‌میان می‌آید؛ یادگارهای همین دوران می‌باشد ، از قبیل :

«فَكَأَيُّ مَنِ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَبِهِ خَاوِيَةٌ عَلَيَّ عُرُوشِهَا وَ
بُئْرٌ مَعْطَلَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ»^۱
«ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ»^۲.

دوران اشرافیت

پیدایش خدمتکاران و بردگان در میان خانواده‌ها بار زندگی را که سابقاً به دوش عیال و اولاد فشار زیاد می‌آورد قدری سبک کرد. چراندن گله و تیمار دواب و زراعت یا سایر کارهای دشوار را می‌توان به خدمتکاران و غلامان واگذار کرد و خود به سواری و شکار یا به اداری عمومی افراد و کفالت امور دفاعی و اساسی که محتاج به اعتماد و اطمینان است پرداخت، به این ترتیب افراد قبیله در زیر فرمان شیخ یا خان و رئیس به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول عوام که بردگان و خدمتکاران و بالاخره منسوبین دور و نزدیک می‌باشند. اینها عهده‌دار کار می‌شوند. دوم خواص که بیشتر به شکار و دفاع پرداخته، جنگجویان را تشکیل می‌دهند. بالنتیجه بر قدرت مالی و حیثیتی شیخ یا خان و امیر، قدرت جدیدی که قدرت نظامی یا جنگی است، مزید می‌شود. پس از شیخوخیت، اشرافیت و نجیب‌زادگی درست می‌شود - سرمایه عملی آنها سلحشوری است و سرمایه اکتسابی که در سایه دو سرمایه اول بدست بردگان و خدمتکاران یعنی در نتیجه کار تحصیل می‌گردد، اراضی و مواشی می‌باشد. بدین طریق کار که در دوران‌های ابتدائی جامعه بشریت تعمیم به همه داشته و متساویاً تقسیم می‌شد و هر کس مجبور و بهره‌مند از کار خود بود، رفته رفته تفکیک و تخصیص پیدا می‌کند و نصیب دسته‌های معین می‌گردد و در عوض ثمره آن نصیب دسته یا افراد دیگر می‌شود. مالداران و مالکیت ارضی که اضافه بر احتیاج به خوراک و سکونت شخصی باشد، پا به پای اشرافیت و نجیب‌زادگی ظاهر می‌گردد.

۱. حج (۲۲) / ۴۵: پس چه بسا قریه‌هایی که هلاکشان کردیم درحالی که (مردم آن) ستمکار بودند؛ پس به حال مخروبه و ازگون شده بر سقف‌ها و چاه‌های بیکار و کاخ محکم است.
۲. هود (۱۱) / ۱۰۰: این از اخبار قریه‌ها است که بر تو حکایت می‌کنیم بعضی از آنها بر پا است و کشت و زرع می‌شود.

باید دانست که زندگی زراعتی توأم با جامعه اشتراکی ده‌نشین، همچنین زندگی تجارتنی و صنعتی توأم با شهرنشینی (که در بند بعدی به آن می‌رسیم) کمتر مساعد با اشرافیت می‌باشد، تا زندگی‌های صحرانشینی و کوهستانی ایلیاتی که توأم با نقل و انتقال‌های دائمی و غارت و جنگ بوده، حالت نظامی و احتیاج به فرماندهی دارد. این است که می‌بینیم در میان اقوام عرب شتر سوار صحراگرد، یا ترک‌های اسب سوار مغول و آسیای شمال شرقی که به چین و ایران و اروپا سرازیر می‌شده‌اند و در گردنه‌ها و کوهستان‌ها مأمن می‌گزیدند، حالت شیخوخت و ایلخانی یا خان‌خانی خیلی بیشتر شدت و دوام داشته است تا در بین ایرانی‌های زراعت‌پیشه صلحجوی جلگه‌نشین و دره‌نشین یا یونانی‌ها و رومی‌های متمدن.

دوران قرون وسطای اروپا شاهد کامل آثار همین کیفیت است که بعد از حمله آتیلا به امپراطوری روم و استقرار طوایف ژرمن و گل و آنگلو ساکسون و غیره آن، رژیم‌های اشراف و نجبا یعنی فئودالیت و دوران سرواژ را ایجاد کرد.

ولی در ایران با وجود حمله اعراب و هجوم‌های مستمر ایلات ترک و مغول هیچ‌گاه، نه اشرافیت و امتیازهای طبقاتی به آن معنی و آثاری که در اروپا و حتی در هندوستان حکم‌فرما بوده‌است، وجود داشته و نه سیستم ارضی و کشاورزی و آن نوع روابط مالک و زارع براساس ظالمانه سرواژ برقرار شده است. (توضیح این نکته با تفصیل بیشتری که قابل توجه است، ولی تا اندازه‌ای از متن و محور بحث خارج می‌شود، در پایان کتاب بعنوان ضمیمه الحاقی داده شده است.)

دوران مشاغل (کشاورزی - کاسبی - تجارت - پیشه‌وری)

دیدیم اقامت در یک محل دشواری‌های صحرانشینی را مبدل باسراحت و امنیت کرد؛ ولی در مقابل بسیاری از محصولات و مصنوعات را که سابقاً در مسیر قبیله بود و به‌موقع مناسب از آنها برداشت می‌شد، از دسترس قریه‌نشینان دور کرد و لازم گردید بعضی درخت‌ها و گیاه‌هایی را که قدیم در معبر خود می‌یافتند، حالا به‌داخل یا اطراف مسکن بیاورند و اگر محل سکونت به‌لحاظ زمین و آب، طبیعتاً مناسب نیست، مصنوعاً مساعد نمایند. مضافاً به‌اینکه تمدن و رشد بشر ملازم با تنوع و تکثیر احتیاجات می‌باشد.

به این ترتیب افراد و خدمتکاران به کشت و زرع و باغبانی پرداختند و در مقابل استراحتی که در قریه و قلعه یافتند، کار جدیدی بنام کشاورزی بر خود هموار نمودند. در این حال نیز انسان باز مانند دوران حیوانیت مهمان طبیعت است، ولی مهمانی که شخصاً در خانه میزبان به طبخ و تدارک غذا می‌پردازد و خوراک او ترکیبی است از طبیعت و اندکی کار.

در اطراف قریه شرایط برای بعضی محصولات بسیار مساعد بوده و زیاده از حد فراهم می‌شود؛ ولی همه گونه زراعت میسر نیست و هر نوع نعمتی پیدا نمی‌شود. ناچار باید رفت و بعضی از آنها را از محل اصلی آورد. یعنی باید مسافرت‌های فردی و داد و ستد یا به‌طور خلاصه «تجارت» کرد. متاعی را که در اختیار دارند، به‌نقاط دور برده و پس از قبول زحمات راه و تدابیر معامله، با متاع دیگری مبادله نمایند. پس زراعت و تجارت دو شغلی هستند که به ترتیب ملازم قریه‌نشینی و شهرنشینی می‌باشند.

زراعت در مرحله اول محتاج به زمین و آب است که رایگان می‌باشد و در مرحله ثانی احتیاج به کوشش و کار دارد. ولی تجارت ترکیبی است از متاع و کار که هیچیک رایگان نیست و چون در تدارک و تجمع متاع مقداری کار وارد شده است، بیش از ۵۰ درصد تجارت کار می‌باشد. این اولین دفعه است که مال و کار در یک دست جمع می‌شوند. البته اصل مال است و فرع کار. ضمناً کفیل کار تجارت، شخص صاحب مال می‌باشد. یعنی فردی که از درجات بردگی و خدمتکاری بالاتر بوده و در جامعه دارای حیثیت می‌باشد. بنابراین در نتیجه اجتماع کار و مال، مقام کار بالا آمده و ملازم با صاحبان ثروت و دارای مختصری شرافت می‌گردد.

از طرف دیگر قبایل و ایلات پس از سکونت در شهر، شخصیت و استقلال اولی خود را به تدریج از دست دادند. اداره عمومی یک قبیله و تدارک و توزیع دسته جمعی مایحتاج زندگی که زیر نظر و دستور فردی شیخ یا خان بود، از بین رفته و لازم شد هر خانواده به تنهایی کفیل امور خود بشود و ضمناً توسعه شهر و عدم دسترسی هر یک از اهالی بکلیه لوازم و ضروریات زندگی، مسأله تقسیم مشاغل و دادوستد و دخل یعنی کاسبی را پیش کشید و به موازات آن هنرمندانی از قبیل خیاط و کفاش و آهنگر به نام پیشه‌ور را ایجاد کرد که مختصر متاعی داشتند؛ ولی سرمایه اصلی آنها همان کار دستی آنها بود.

پیشه‌وری در واقع تکامل خدمتکاری می‌باشد، با این اختلاف که پیشه‌ور خدمتکاری است که دیگر جیره‌خور و فرمانبردار ارباب معینی نبوده و از دولتِ مختصر سرمایه‌ای که دارد، بابتکار و اختیار خود در خانه یا دکان شخصی محصول خدمت یا کار انجام داده را می‌فروشد.

پیشه‌وری ارتقاء کار به مرحله جدیدی می‌باشد و برای اولین بار است که کننده کار صاحب استقلال شده است.

شهرنشینی و تمدن که نشانه رشد و موجب آسایش بشر است، در اثر تقسیم وظایف و احتیاج افراد به همدیگر، یک نوع پیوند و بستگی زندگانی بشر به کار و اسارت انسان در زنجیر کار می‌باشد.

اقتدار لشکری و حکومت‌های مرکزی

به تدریج که از توسعه و اجتماع قراء و قصبات، شهرها و دولت‌ها تشکیل می‌شد و زندگی افراد از حالت انفرادی مستقل، به صورت اجتماعی وابسته به یکدیگر درمی‌آمد، احتیاج انسان به وضع و قبول موازین و مقررات عمومی زیادتر می‌شد. از طرف دیگر، وجود مقررات و موازین بدون واضح یا مقنن و مخصوصاً بدون ناظر و مجری میسر نیست. بعد از دوران خدمتکاری و بردگان طبقاتی که خود را از زحمت کارهای پست خلاص کرده و متخصص در امور جنگی و لشکری شده بودند، بهتر از هر طبقه می‌توانستند بنابه سابقه و با اتکاء به قدرت مادی، تمایلات خود را بر دیگران تحمیل نمایند. این تحمیل قدرت تا آنجائی که باعث انتظام عمومی و امنیت می‌گردید، موجب رضایت مردم بود. این است که بازوی پهلوانی و اقتدار لشکری به تدریج جنبه قانونی پیدا کرده و حکومت‌های مرکزی قانونی جانشین ملوک الطوائفی شد و اروپا را از قرون وسطی به قرون جدید وارد نمود. در عربستان دوره ملوک الطوائفی تقریباً وجود نداشته و اعراب با گرویدن به اسلام از دوران قبایل بلاواسطه بدوران حکومت مرکزی یا خلافت ارتقاء یافتند.

اسلام با وجود نزول بر قوم کوچک عرب و با آنکه قصص و پاره‌ای از احکام قرآن در اطراف تاریخ و فرهنگ عرب دور می‌زند، در نتیجه کلی بودن آن و کامل بودن اصول و تعمیم دعوت و تصریح به امر معروف و هدایت خلق، تعلیمات آن از حدود مقتضیات دوران‌های خانواده و قبیله و قریه تجاوز کرده، دیانت متناسب با

دوران‌های حکومت مرکزی ملی و روابط بین‌المللی و حتی حکومت جهانی گردیده است.

در جزیره‌العرب انتقال از دوران جاهلیت به اسلامیت، یک نوع بریدگی (Discontinuité) یا جهش بی‌سابقه و یک پدیده جامعه‌شناسی بی‌نظیر می‌باشد. پیش از اسلام رسوم و مقررات قبیله‌ای، افراد را با پیوندهای محکم عجیب به یکدیگر و به قبیله متصل مینمود. از یکطرف قبیله جوابگو و حافظ و ضامن فرد حساب می‌شد، و از طرف دیگر فرد محکوم به اطاعت و انقیاد رئیس طایفه بوده و اگر کسی از قبیله مورد تجاوز همسایگان قرار می‌گرفت، باید همگی بدفاع او و جنگ برخیزند و اگر فردی از طایفه مطرود می‌شد، نه تنها مال و مسکن و معاش خود را بکلی از دست می‌داد، بلکه خون او هدر گشته و باید سر به بیابان بگذارد. اسلام این قیود و عادات را بکلی از میان برد؛ از یک طرف به فرد شخصیت و استقلال و امنیت داده و او را از اطاعت کورکورانه شیوخ و حتی پدر و از پیوستگی‌های عصبی قومی رها کرد و از طرف دیگر، به جای اطاعت از شیخ و مقررات قبیله‌ای، ایمان و اطاعت از خالق یکتا را آورد و جامعه محدود و مجزای متعصب قبیله را یک مرتبه تبدیل به جامعه بینهایت وسیع بشریت و مخلوقیت ساخت.

استقلال کار و دوران‌های کارگری

سابقاً دیدیم که پیدایش خدمتکار در نتیجه احتیاجی بود که خانواده‌های ضعیف یا اشخاص منفرد به تأمین جان و تحصیل خوراک و مسکن داشتند. پیدایش حکومت‌های مرکزی و بسط قوانین باعث شد که تأمین جانی برای همه افراد تا اندازه‌ای میسر گردد. از طرف دیگر، تقسیم کار و رواج پول، مردم را بمبادلات و معاملات عادت داد. بالتجربه افراد ضعیف توانستند از حمایت خانواده‌ها بی‌نیاز شده، فقط در ساعات خدمت به آستان ارباب حضور به هم رسانند و در عوض مسکن و خوراک که اجرت‌های جنسی بودند، اجرت نقدی یا خشکه بگیرند. به این ترتیب خدمتکار خانه زاد تبدیل به مزدور یا کارگر شد.

پیدایش کارگر که حائز اهمیت بسیار بزرگ است و بعد از این منشأ آثار عظیم خواهد بود، مترادف با استقلال کار است. زیرا که کارگر می‌تواند بدون احتیاج به سرمایه و دکان، آزادانه زندگی نماید؛ ضمناً پرداخت مزد نشان این است که بشر

۶۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
بالاخره برای کار ارزش مخصوص و معین قائل شده، آن را در ردیف دارائی‌ها و
کالاهای جنسی جا داده است.

از این به بعد کارگر فرد ممتاز و مشخص دوران‌ها شده، مشاهده خواهیم کرد که
به طور کلی یک میل عمومی و سیر دائمی، سایر طبقاتی را که کم و بیش با کار
بستگی دارند، بسمت این حالت سوق می‌دهد.

همین قدر که کار توانست زندگانی مختصر پیشه‌ور یا کارگر را تأمین نماید و
مختصر اندوخته‌ای درست شد، کارگران و پیشه‌وران به نشو و نما پرداختند و
خانواده‌های کارگری تشکیل دادند که افراد آن علاوه بر همخونی، همکار نیز بودند
و گرد هم در دکانی جمع شده و زیر نظر پدر که در عین حال استاد کار هم بود، به
تولید دسته جمعی پرداختند.

در طی قرون جدید کارگاهها یا آتلیه‌های زیادی درست شد که با سرمایه بسیار
قلیل از اجتماع چند نفر کارگر منسوب یا رفیق نزدیک تشکیل می‌شد. این
کارگاه‌های جدید نطفه کارخانه‌های قرون معاصر شد؛ حتی بعضی از کارخانه‌های
معروف اروپا که به صورت شرکت‌های سهامی بی‌نام درآمدند، در قرن گذشته
کارگاه شخصی کوچکی بوده‌اند. (مثل زیمنس آلمان- براون باوری سوئیس- فورد
آمریکا)

کارگاه وضع معکوس تجارتخانه را نشان می‌دهد. در هر دو جا اجتماع کار و
مال است؛ ولی در اینجا اساس کار است و اسباب سرمایه. تاجر به سرمایه‌اش می‌نازد
و کارگاه به صنعتش. این مرتبه دومی است که دو حریف معامله‌گر یا مبارز که از
این به بعد با هم مصاف خواهند داد، در یک جا جمع و رو به رو می‌شوند.

دوران سرمایه و ماشینی و حکومت‌های دموکراتیک

در همکاری اولی که میان مال و کار به نام تجارت به عمل آمد، فوائد خوبی عاید
بشر گشت؛ مخصوصاً صاحب سرمایه سود فراوان برد.
در همکاری دوم که در کارخانه صورت می‌گیرد و مقام اول به کار داده می‌شود،
نتایج به مراتب بهتر می‌گردد. مخصوصاً در اوایل که سازش کامل است، تولید مثل
به اضعاف مضاعف می‌شود.

این همگامی مال و کار برای آنکه به بهترین وجه اعمال شود، طبعاً مستلزم همکاری صمیمانه‌تر صاحبان مال و کار بود: از یکطرف جمع‌آوری سرمایه‌های عظیم بدون تشکیل شرکت‌های سهامی پرجمعیت و بدون آنکه افراد متنوع، به امنیت قضائی و ثبات قوانین و هماهنگی و همکاری با یک دیگر در اداره امور کشور اعتماد داشته باشند، امکان‌پذیر می‌شود؛ از طرف دیگر دلبستگی کارگر و بهره‌برداری از زحمت و ذوق او نیز مستلزم رعایت بیشتر حقوق و خواسته‌ها و مقام او بود تا خود را مؤثر در جامعه و در سرنوشت خویش بداند. مجموعه این نظریات قهراً منتهی به حکومت اجتماعی، یعنی حکومت عامه و دموکراسی می‌گردید (و یا به عبارت دیگر در حکومت‌های دموکراسی شرایط برای چنین همکاری مساعدتر بود). حکومت عامه و اشتراکی در ابتدای تاریخ بشر به دلیل طبیعی و عادلانه بودن آن در محیط‌های کوچک خانوادگی و در جامعه‌های روستائی ده‌نشین آریین و شهرهای یونان و دولت اولیه روم صورت خارجی پیدا کرده بود؛ ولی در اثر سوء استفاده از قدرت و امتیازات طبقاتی و ورود عناصر بیگانه، رفته رفته تبدیل به حکومت‌های اشرافی و سلطنتی استبدادی شده بود. بدیهی است که توسعه و توفیق عملیات و برنامه‌های اقتصادی عظیم مداوم به مقیاس‌های جدید اعم از آراء خصوصی یا ملی که محتاج به همکاری صمیمانه عمومی و تحریک اعتماد و ذوق درونی افراد می‌باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند با حکومت‌های استبدادی که دستخوش هوا و هوس و طمع و اغراض شخصی و محدود به ابتکار و توانائی فردی است و نفی آزادی و شخصیت و امنیت و اطمینان را می‌نماید، سازگار باشد.

بنابراین همکاری دوم مال با کار سبب گردید که از طریق اقتصادی و اجتماعی حکومت‌های دموکراتیک احیا (یا لااقل تقویت) شود و دوران سرمایه و ماشین در بیشتر کشورها توأم با رونق و استقرار دموکراسی و اشاعه آزادی و تساوی و عدالت‌های اجتماعی شود.

باین ترتیب قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، شاید نمونه همکاری صمیمانه کار و مال و قدرت می‌باشد. کمپانی‌ها و شرکت‌های سهامی کثیر تشکیل می‌گردد و کارخانه‌های عظیم با سرمایه‌های هنگفت براه می‌افتد. مصنوعات متنوع به بازار ریخته می‌شود. از یک طرف منافع سرشار عاید سرمایه‌دار می‌گردد و از طرف دیگر ماشین‌های جدید و وسائل مکانیکی اختراع می‌شود. قدرت تولید کارصد برابر و

۶۲ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
هزار برابر می‌گردد. حتی علم و دانش که در تمام دوران‌های گذشته تقریباً در عزت
و عزلت و استغنا، محور و مقصدی جدای از زندگی عملی و اقتصادی بشر را
می‌پیمود، چون مورد استمداد و استفاده صنعت قرار می‌گیرد، هم ارزش و اثر «کار»
را بالا می‌برد، هم خود جان تازه و سرعت فوق‌العاده‌ای می‌گیرد.
خلاصه آنکه، همه طرف راضی و همه کس خندان است. علاوه بر علوم و فنون،
افکار نیز در این دوران جهش‌های فوق‌العاده می‌کند و تحولات عمیق اجتماعی
پدیدار می‌شود. ضمناً در همین دوران است که فسادهای اخلاقی و امراض اجتماعی
بزرگ نیز شیوع پیدا می‌کند.
از جمله تحولات لازم است حکومت پول و همچنین تفرقه و جنگ طبقات را نام
ببریم:

حکومت پول: گو اینکه پول و کار دست بدست هم داده‌اند و نقش عمده را
«کار» به عهده دارد، مع‌ذالك بنا بعبادت و سابقه، بشر احترام خاصی برای پول قائل
است و در ذهن و زندگی، سرمایه را اصل دانسته و کار و کارگر و ماشین را
خدمتگزاران سرمایه می‌شناسند. به طوری که محصولات قرن ماشینیسیم را فقط به فکر
و سرمایه نسبت می‌دهند. عملاً نیز چون پول واسط هر عمل و ضامن معیشت است،
کار تا اندازه‌ای زیر بار فرمانروائی سرمایه می‌رود و در دنیا سرمایه حکومت می‌کند.
علم اقتصاد شخصیت و استقلال پیدا می‌نماید و در باره اقتصاد به قدری غلو می‌شود
که بعضی از متفکرین منشأ تمام تحولات دنیای گذشته و آینده را امور اقتصادی
می‌پندارند.

در روابط بین افراد ملت و در نظامات دولت، سرمایه خواه به صورت نقد یا ملک
باشد، عایدی اصلی شناخته می‌شود. مثلاً هنوز در ایران بین وزارتخانه‌ها و ادارات
دولتی، آن دستگاہی را که مأمور جمع‌آوری پول و مالیات است بر وزارتخانه‌هایی
که اصولاً مولد پول و محصول یا اساس مقصود می‌باشند، اولویت می‌دهند. ارزش
هر کس و هر چیز را به موجودی یا به قدرت تولید پول او می‌سنجند و هدف و هر
ایده‌آلی جمع‌آوری پول می‌گردد. کشوری که بیش از هر جا پول و سرمایه شاخص
می‌شود، آمریکا است و کشوری که بیشتر از همه جا نقش روی سکه می‌شود،

همانجا است. چه در روابط داخلی ملل و چه در روابط بین الملل، حکومت با سرمایه‌داری و مالکیت است.

تفرقه طبقات : تشریک مساعی کار و مال در دوران سرمایه و ماشین، افکار و آمال را به سوی خود جلب می‌کند. کسانی که صاحب متاعی هستند، آن را تبدیل به سهام شرکت‌های صنعتی و کشاورزی می‌کنند و در التزام رکاب سرمایه به راه می‌افتند. کسانی هم که به صورت خدمتکار و پیشه‌ور جزء و مزدور و غیره، آزاد و منفرد بودند، به کارخانه‌ها هجوم آورده، در خیل عظیم کارگران قرار می‌گیرند و آنها که رغبتی به این نوع استخدام نشان نمی‌دهند، در برابر رقابت خردکننده‌ای که مزایای تولیدهای دسته جمعی و وسائل ماشینی خودکار دربر دارد، رفته رفته مستهلک و معدوم می‌شوند.

نتیجه آنکه طبقات کثیری که سابقاً در جامعه بود، متمایل یا منحل در یکی از دو طبقه ذیل می‌شود: سرمایه‌دار و کارگر. جامعه‌ها تبدیل و تقسیم به دو طبقه متمایز می‌شود.

جنگ طبقات : با تشکیل طبقات کارگری، اولین زمزمه‌های شکایت و اعتراض شروع می‌شود. در دوران‌های سابق جنگ طبقات وجود نداشت. چون کار و مال از هم دور بودند و تقریباً بالاستقلال زندگی می‌کردند. ولی اینک سرمایه که خود را در ابتدا هم‌شان و رفیق کار می‌دانست، بنای بی‌اعتنائی و سوءاستفاده‌گری را بحریف با وفا گذاشته و می‌خواهد با او معامله جیره‌خوار و نوکر بنماید. کارگر به صدا درمی‌آید. از محصول مشترک حصه بیشتری طلب کرده و می‌گوید سرمایه‌دار مرا استثمار می‌کند. مصائب دنیا و محرومیت‌های نسبی خود را تماماً از چشم سرمایه‌دار می‌بیند. برای آنکه ارزش و اثر خود را برخ سرمایه‌دار بکشد، دست به اعتصاب‌های دسته‌جمعی می‌زند. ماشینیسیم نیز با اختراع ماشین‌های خودکار می‌خواهد خود را بی‌نیاز از کارگر نماید.

سرمایه در مقابل چیرگی کار به دفاع پرداخته، صف‌آرایی می‌کند. قدرت خود را به کار می‌اندازد و همکاران قدیم یعنی دین، حق، قانون، نظم و اقتصادیات را به کمک می‌طلبد.

متفکرین و مبتکرینی که در میان آنها، هم دلسوخته‌های دوران‌دیش وجود دارد و هم طالبان شهرت و قدرت، نمی‌توانند ناظر بی‌طرف این ناراحتی‌ها و نزاع‌ها باشند. با آنکه غالباً از طبقه مرفه و متوسط بورژوازی هستند، به چاره‌جویی مشکلات و بدفاع و رهبری کارگران می‌پردازند. متوسل به دعوی آزادی، برابری، روشنفکری، تکامل و غیره و بالاخره انتقام و کینه‌جویی می‌شوند. مسلک‌هایی به نام کارگری، سوسیالیسم، کمونیسم و غیره به وجود می‌آیند که هم علیه مالک و سرمایه‌داری هستند و جنبه اقتصادی و فلسفی پیدا می‌کنند و هم علیه آداب و نظامی می‌باشند که ناشی از سرمایه‌داری و مدافع آن است و جنبه سیاسی و اخلاقی و انقلابی به خود می‌گیرند.

رهبران کارگران، چون سرمایه‌دار را در پناه دین، قانون و نظم می‌بینند، با اینها دشمنی می‌ورزند و تصور می‌کنند برای پیروزی بر حریف، باید بر آنها حمله کنند و نوامیس طبیعت را زیر پا بگذارند. غافل از آنکه آداب زندگی و رژیم‌های حکومتی پیوسته در تحول و مشمول قانون تکامل بوده و گذران است. ولی حقیقت و عدالت، تقوی و نظم از نوامیس لایزال طبیعت بوده و سرپیچی از آنها در هر حال و زمان موجب اضمحلال و هلاکت می‌شود و هر رژیم و نظامی تا همساز و پیرو آنها نباشد خاصیت و دوامی نمی‌تواند پیدا کند.

این تصادم‌ها و انقلاب‌ها که رنگهای مختلف فلسفی و سیاسی مذهبی و اقتصادی به آن داده می‌شود، انقلاب غیرعادی و نوظهوری در دنیا نیست. بلکه از اثرهای تحول دائمی است که در مسیر تاریخی بشر صورت می‌گیرد. همان‌طور که انتقال جنین از رحم مادر بدنیا مصادف با محنت شدید و زاری است و انتقال از نشئه دنیا به آخرت مستلزم درد و وحشت است، انقلاب‌های طبقاتی نیز از عوارض یک ارتحال طبیعی می‌باشد. روزگار سلطنت پول و مالکیت به زوال نزدیک شده و قرار است دولت دیگری جانشین آن شود.

در قرآن که در عهد قریه‌نشینی اعراب و مقارن با مراحل جنینی تجارت و صرافی نازل شده است، البته شواهد و حکایاتی راجع به مقتضیات دوران‌های کارگری و سرمایه‌داری وجود ندارد؛ ولی حق مال و مقام واقعی آن، به‌طوری که در دوران‌های بعد باید رعایت شود و از مفاسد مربوطه جلوگیری به عمل آید، تحت اصول ذیل و دستورهای دیگر ادا گردیده است:

- کسب مال از راه حلال برای تأمین معاش فرد و خانواده واجب است و مستوجب ثواب بزرگ می‌باشد:

«الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»^۱.

- جمع آوری مال بعشق مال فوق العاده مذموم است

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ»^۲

- ربا خواری که اعاشه از راه سرمایه بدون قبول زحمت و کار می‌باشد، حرام است.

«...أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا...»^۳

- مال و مقام به هیچ وجه نباید سبب تفاخر و تقدم و احترام در جامعه باشد. (احادیث فراوان).

- ادای زکات و خمس واجب و انفاق مال در راه خدا و صرف در خدمات و اصلاحات که لازمه آن تهیه مال و خرج کردن آن است، بسیار تأکید گردیده و قرآن آنرا وسیله تربیت و تزکیه می‌داند.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»^۴

خلاصه آنکه مقصد و مصرف هرگونه دارائی و برتری باید در خدمت خلق و جلب رضای حق باشد:

«وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى»

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»

وَلَسَوْفَ يَرْضَى»^۵.

۱. حدیث نبوی: کاسب دوست خداوند است.

۲. همزه (۱۰۴) / ۱ و ۲: وای بر هر عیبجوی هرزه زبان، همان کسی که مالی جمع کرده و دائم به حساب و شماره‌اش سرگرم است.

۳. بقره (۲) / ۲۷۵: ... خداوند تجارت را حلال و ربا را حرام کرده است ...

۴. لیل (۹۲) / ۱۸: آن که مال خود را می‌بخشد و پاکی می‌جوید.

۵. لیل (۹۲) / ۱۹، ۲۰ و ۲۱: و نزد کسی نعمتی نیست که پاداشی (به سبب آن) بیاید مگر آنکه جستجوی روی پروردگار اعلی (را بنماید) و حتماً به زودی (در اثر آن نوع مصرف نعمت و مال) خرسند خواهد شد.

با این ترتیب: تولید ثروت تشویق شده، از تمرکز سرمایه در دست اشخاص محدود جلوگیری به عمل آمده، احراز تسلط و استفاده نامشروع از سرمایه منع گردیده و بالاخره بر صرف مال در راه صحیح که در عین حال سبب رفع مفاسد پولداری و موجب تزکیه نفس و تقویت اراده و تجدید فعالیت است، تأکید شده است.

نسبت به حق کار و منزلت آن نیز که موضوع اصلی این کتاب است در قسمت سوم صحبت خواهیم کرد.

وضع حاضر و حکومت‌های کارگری داخلی

مقدمات تحول نام برده در بند بالا، یعنی واژگونی تخت و تاج سرمایه، در بعضی از ممالک، بر وفق چهره محلی کاملاً صورت گرفته و رژیم‌های صد در صد سوسیالیست و حتی کمونیست روی کار آمده است. یکی از اصول و برنامه این قبیل رژیم‌ها (که شاید تنها اصل تازه و صحیح آنها باشد) این است که سعی می‌نمایند تمام افراد، شاغل کاری بوده، بهره هر کس به لحاظ کمیت، برحسب احتیاج و به لحاظ کیفیت، تابع ارزش عمل او باشد. در برخی ممالک دیگر، احزاب کار و افکار متمایل به سوسیالیسم توفیق یافته‌اند و املاک و صنایع بزرگ را ملی نموده‌اند. جاهائی نیز هست که به صورت ظاهر و باطن رژیم سرمایه‌داری برقرار بوده، ولی تغییر و تعدیل‌های فراوان در جهت رفاه و دفاع از کارگر داده شده است.

نکته‌ای را که نباید فراموش کرد، این است که اولاً در داخل ممالک کارگری باز شالوده‌های حکومت سرمایه‌داری و اصول زورگویی باقی است و ثانیاً: در روابط مابین ممالک، همان عوامل قدیم، یعنی اشرافیت، زور و پول بوجه کامل حکومت می‌کند. یعنی اگر در پاره‌ای ممالک، فشار زور یا حکومت پول ضعیف شده است، در دنیا هنوز برتری‌های نژادی، تفوق‌های نظامی و نفوذهای اقتصادی حربه‌های قاطع است.

حکومت کار و پیش‌بینی آتیه

وقتی می‌توان گفت سلطان کار، تخت و تاج را از مدعیان قدیم و جدید، یعنی از حسب و نسب، نجابت و اشرافیت، زور و بالاخره از مال گرفته، بر اقلیم بشریت

حکومت می‌نماید که هر فردی را وظیفه‌ای باشد و درجه تمتع و شأن هر کس و هر کشور به فراخور حال او باشد.

چنین دورانی حتماً خواهد آمد و کار بدون آنکه حریفان خود را به وجهی که افراطیون امروزی ادعا می‌نمایند از بین ببرد، حکومت را از دست آنها خواهد گرفت. همان طور که روزگاری شیخوخت و خانواده بر قبایل و افراد ریاست می‌کرد، ولی پس از تشکیل شهرها و حلول دوران تمدن، اصل پدری و اساس خانواده از بین نرفت، بلکه مقام طبیعی خود را احراز کرده و اختیارات را بر قدرت‌های کشوری و لشکری تفویض نمود. و قس علی هذا در دوران‌های بعدی. اینک چون مالکیت از حد اعتدال که تأمین ضروریات زندگی و آسایش است، تجاوز نموده و باعث امتیاز غیر عادلانه یک عده و محرومیت عده دیگر شده است، مورد اعتراض قرار گرفته و بعضی آن را ریشه بدبختی‌ها می‌دانند. بعدها که تجاوز و تفریط از بین برود و اختیارات به دست کار و عمل داده شود، مالکیت نیز که امر طبیعی غریزی بشر است به مقام اصلی خود بازگشت خواهد نمود.

در وضع حاضر می‌توان گفت، حکومت کار هنوز نفوذ و استقرار نیافته، فقط در نتیجه جنگ طبقات از مرحله دفاع پا به مرحله حمله گذارده است. چیرگی کار روزی است که حاکمیت کلی را از چنگال سرمایه‌داری و مالکیت بیرون آورد و این حکومت وقتی کامل خواهد شد که به مصداق آیه شریفه:

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا...»^۱

و به طوری که گفته شد، درجه تمتع هر فرد و هر کشور بسته به کار او باشد و جز کار عامل دیگری در درجه‌بندی اشخاص و در تقسیم مراتب مؤثر نباشد. در آن روز موازین دیروزی از قبیل مال و قدرت و مالکیت، مراتبی از کار شده و مقام طبیعی خود را احراز خواهند کرد و هر کسی مالک آن چیزی می‌شود که حقاً باید مالک باشد.

البته روزگاری که حکومت کار مستقر گردید، پایان عمر بشر نخواهد بود. کره زمین و دوران بشریت ممکن است تازه در عوالم جنینی خود باشد و زمانی که سرنوشت بشر به کلی به دست کار و عمل افتاد دخول به زندگی عادی باشد.

۱. انعام (۶) / ۱۳۲: برای هر یک، برابر اعمالی که انجام داده‌اند درجاتی است....

تکامل و ترقیات بزرگ بعد از این باید شروع شود. در اینکه آیا بعد از حکومت کار حریف دیگری در بین خواهد آمد و این دولت و ملک دست به دست خواهد گشت، چیزی نمی‌توانیم بگوئیم. قدر مسلم آن است که کار نیز صورت واحد و شخصیت مطلق نداشته، دارای شدت و ضعف و انواع بسیار است. بنا به قانون انتخاب طبیعی و بقای اصلح، نزاع مابین افراد یا انواع مختلف کار پیش آمده، آن نوع کار یا فعالیتی که بیشتر مناسب با جریان طبیعی و مؤید بقاء و کمال باشد، در معرکه فائق خواهد شد. یعنی کار مثبت فراینده‌ای که خالی از اغراض سوء و متوجه به هدف حقیقی عالی باشد. اعمال صالحی که از روی ایمان پاک انجام شود، بر فعالیت‌های آلوده بی‌پایه غالب خواهد گشت و یقیناً آثاری عاید بشریت خواهد شد که نمی‌توان حالا چگونگی و عظمت آنها را حدس زد.

خلاصه و نتیجه

صرف نظر از بحث اخیر که پیش‌بینی آتیه بوده، ممکن است موهوم تلقی شود، در آنچه قبلاً گفته شد (و معذرت می‌خواهیم که برای ربط و ارائه مراحل قدری مفصل و خسته کننده بود) دیدیم که مقام و نقش کار در حیات بشر از صفر شروع می‌شود و در آغاز اختصاص به حیوانات پیدا می‌کند. پس از آن مرتباً به افراد پست خانواده و غلامان و بی‌خانه‌ها تعلق می‌گیرد تا آنکه طبقه معینی به نام خدمه عهده‌دار آن می‌گردند. تجارت و کاسبی برای اولین بار باعث می‌شود که اشخاص محترم نیز تا حدی قبول زحمت یا کار نمایند. در این ضمن مزدورانی پیش می‌آیند که بالاستقلال زندگی کرده و کار را متاع خود و مردم را محتاج خویش می‌نمایند. از ترکیب مزدوری و کاسبی پیشه‌وری ایجاد می‌شود که موجب قوام جامعه‌ها می‌گردد. پیشه‌وران ایجاد کارگاه می‌نمایند که نطفه کارخانه است. در کارخانه کار ندیم سرمایه می‌گردد و بزرگ‌ترین نقش را در تمدن جدید بازی می‌کند. کارگر و سرمایه‌دار دو رکن اساسی زندگی می‌گردند. بالاخره در دورانی که زیست می‌نمائیم، شاید دوران نزاع شدید کار و سرمایه بوده و منتظر استقرار حکومت مطلقه کار و تسلط آن بر تمام شئون حیات می‌باشیم.

به موازات این سیر و احراز مقامی که در زندگانی بشر نصیب کار گردیده است، درجه احتیاج انسان نیز روز به روز به کار زیاد شده است. رفته رفته مواد مصرفی و

غذاهای طبیعی تبدیل به مواد مصنوعی و ترکیبی می‌شوند. اعتصاب یک دسته کارگر زندگی شهر یا مملکتی را فلج می‌نماید. همین که سازمان‌های صنعتی و تأسیسات کشور در اثر جنگ یا حوادث، مختصر اختلال پیدا می‌کند، تمام چرخ‌ها خوابیده و حیات مردم شدیداً تهدید می‌شود.

محرک این سیر طولانی که البته به سرعت و سهولت بحث ما انجام نگرفته است و با حوادث پر از مصائب و مشکلات و جریان‌های زیر و روکننده توأم بوده است، مانند محرک بسیاری از تحولات دیگر بشر، به صورت ظاهر چیزی جز احتیاج به خوراک و پوشاک و تولیدمثل، یعنی همان تازیانه طبیعت نیست. ولی معنای غریزه تکامل و بهبودی و حس برتری جوئی است که در نهاد بشر، علاوه بر غریزه حیوانی مادی وجود دارد. یعنی همان هدایت الهی یا احتیاج روحانی:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ.

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ!»^۱

بشر در عین آنکه دنبال لذت و آسایش می‌دود، ولی درست که نگاه کنیم، می‌بینیم درجه لذت و راحتی تقریباً به وضع ثابت مانده و طبیعت با تردستی عجیبی کلیه افراد را میان یأس و امید نگاهداشته و میزان شادی و اندوه‌ها به طور متوسط در دنیا تغییری نکرده است.

خلاصه آنکه ترازنامه فعالیت بشر اگر به لحاظ افزایش لذت و راحتی منفی نباشد، بیش از صفر هم نیست. اما در مقابل وقتی صفحات دفتر ایام بشر را ورق می‌زنیم، در آخر هر صفحه یک قلم بر موجودی انسان به لحاظ دانائی و توانائی اضافه شده و دایره عمل و شعاع اثر او قرن به قرن بزرگ‌تر شده است. بنابراین تاریخ بشریت که خلاصه قسمتی از آن را مطالعه کردیم، یک سلسله صورت‌هایی داشت و یک سیر دائمی. دنیا هم که بی حساب و بی غایت نیست.

پس آن صورت‌ها بهانه و پیرایه بودند و این سیر، مقصد و هدف است و در این دنیا مقصد و هدف چیزی جز کار و عمل نیست. دنیا مانند میدان بازی وسیعی است که بازیگران آن توپی را که تو خالی است به میدان انداخته با پای خود جلو و عقب

۱. لیل (۹۲) / ۱۲ و ۱۳: همانا بر ما است راهنمائی (بشر)، و همانا برای ما است پایان و آغاز (جریان‌ها).

۷۰ _____ مجموعه آثار (۸) ، مباحث علمی ، اجتماعی ، اسلامی
می‌رانند و سعی دارند از دروازه‌ای رد کنند. اما توپ و دروازه و میدان تمام پیرایه و
بهانه بوده، هدف دویدن و ورزیدن و جلوافتادن است.
صحنه دنیا نیز هر چه دارد پیرایه و بهانه است و یک میدان مسابقه عمل می‌باشد.
افرادی که از دویدن و کوشش شانه خالی کنند، سهمی نخواهند برد و اگر در
حرکات راه غلط و پای کج پیش گرفتند، پایمال و مضمحل خواهند شد. فقط
کسانی که در طریق راست فعالیت به خرج دهند، از این کارزار موفق بیرون می‌آیند.
در قسمت سوم خواهیم دید که قرآن نیز عیناً و بوجه بهتر و صریح‌تر همین معنی
را بیان می‌کند ...

قسمت دوم

رابطه کار با انسان

در اینکه کار کردن و به حرکت انداختن عضلات سبب ورزیدگی و تقویت آنها شده شخص نیرومند و سالم می‌گردد، مطلبی است بدیهی که احتیاج به گفتن ندارد. در این هم که کار کردن و قبول خدمت و مسئولیت موجب تجربه‌اندوزی و استقلال و قدرت و اعتبار شخص می‌شود و مواجهه با مشکلات و مسائل زندگی یگانه وسیله‌ای است که آدم را واقع‌بین کرده و به او خصال انسانی می‌بخشد، باز احتیاج به اثبات ندارد و نمی‌خواهیم متذکر آن شویم. بلکه می‌خواهیم با تجزیه و تحلیل اجمالی علمی اندکی به عمق موضوع و کیفیت تأثیر کار در تشکیل و تغییر انسان توجه کنیم و اگر این اصطلاح قابل استعمال باشد، از نظر «فیزیولوژیک- ترمودینامیک» وارد مسأله بشویم.

انسان موجودی است زنده متشکل از سلول‌ها و نسوج و ترکیبات شیمیایی مختلف، ولی بالاخره ماده (Matiere) محسوب می‌شود. منتهی ماده‌ای که نه حالت راکد ساده و یکنواخت جمادات را دارد که تحت تأثیر انرژی‌ها و مواد دیگر از قبیل حرارت و آب تغییر حال ثابتی بدهد و نه یک ترکیب شیمیایی معدنی یا آلی بی‌جانی است که در عین انتظام داشتن و ترتیب ساختمانی، خواص و تأثیرهای مشخصی را به‌طور منفعل ایجاد نماید.

موجود زنده که عنصر اولیه آن سلول است، هر قسمت آن دارای ساختمان و نظام دقیقی است که در جهت‌های معینی ترتیب داده شده و می‌تواند اعمال و

وظایفی را انجام دهد (مثل حرکت، جویدن، دیدن و غیره) علاوه بر آن خود را برای تکرار همان اعمال دائماً می‌سازد. یعنی بدل مایتحلل و تولید مثل می‌کند.

ماده زنده نیز مانند ماده بی‌جان، هم تحت تأثیر و تأثر انرژی‌های خارج است و هم هر ماده شیمیائی دیگر روی آن فعل و انفعالی می‌تواند انجام دهد، اما وضعی دارد که اولاً: انتخاب یا نخبه چینی (sélection) می‌کند و خود را تحت تأثیر و ترکیب‌های دلخواه معین قرار می‌دهد و سایر تأثیرها و ترکیب‌ها را از خود دفع می‌کند. مثلاً تغذیه و تنفس می‌نماید و گرما و سموم را دور یا بی‌اثر می‌سازد. ثانیاً: عمل مهم‌تر، یعنی مواد و انرژی‌ها را استخدام می‌کند و خود تغییردهنده و سازنده اشکال (فرم‌های) جدید می‌شود. مثل یک کارخانه عمل می‌نماید. خاصیت ابتکار و تصرف و خلاقیت دارد.

مواد غذائی را می‌خورد و با آنها خون و نسوج دیگر و ترکیبات جدید می‌سازد و با عضلات و با اراده خود کار مکانیک تولید می‌نماید. و با تنفس ایجاد حرارت می‌کند. یعنی از یک طرف به کمک انرژی‌های دریافتی از خارج (مثل عمل کلروفیلی برگ در برابر اشعه خورشید) تبدیل‌کننده دائمی مواد معدنی و آلی ساده به ترکیبات آلی بسیار مفصل و پیچیده و منظم سلولی می‌شود و از طرف دیگر قسمتی از مواد را تبدیل به انرژی می‌کند.

* * *

شیمیست‌ها و زیست‌شناسان، انتظام تشریحی و فیزیولوژیک محیط زنده را مرکب از مولکول‌های زنجیری درشت (Macromolécule) در برابر یکنواختی مواد بی‌جان و حالتی نزدیک به حالت تبلور (Cristallin) می‌دانند و ویروس‌ها شاهدهی از این نوع ساختمان هستند. جسم متبلور جسمی است که ذرات آن مانند یک شبکه با رعایت فاصله‌بندی‌های منظمی در امتدادهای معین قرار گرفته، نظام و توجیهی (Orientation) یافته باشد. در واقع اولین گام بسوی حیات را نظم و جهت یافتن می‌دانند. این نظام و جهت‌گیری در مورد موجودات زنده، با اینکه محیط کلونیدال می‌باشند، به حدی است که او را برای انجام وظایف خاصی مجهز کرده است و اجازه می‌دهد، اعمالی که خودبه‌خود صورت نمی‌گرفت و وجود خارجی نداشت، به وسیله او انجام شود.

از طرف دیگر، همیشه صورت معین و نظام داشتن یک مرحله پیشرفته‌تر و غیرمجمعی نسبت بحالت درهم برهم هموار و یک‌نواخت می‌باشد. کما آنکه تبدیل گِل در قالب خشت و بعد پخته‌شدن و تحکیم خشت به صورت آجر و بالاخره چیده‌شدن منظم آجرها در لابلای آن ملاط و تبدیل نهائی مصالح ساختمانی مختلف بیک عمارت قابل سکونت، عملی و حالتی است که بدون آنکه تغییری در وزن و ماهیت اصلی مواد اولیه داده شده باشد، مستلزم صرف فکر و وقت و نقشه و زحمت فراوان و ابراز هنرمندی‌ها می‌باشد و احتمال آنکه خود به‌خود و تصادفی انجام بگیرد، از نظر ریاضی به قدری ضعیف است که عملاً محال حساب می‌شود. اما تخریب یک عمارت و تبدیل آن به تلی از مصالح و خاک کاری است که فکر و زحمت و وقت فوق‌العاده کمتری را ایجاب می‌نماید و خود به‌خود نیز به‌مرور ایام حاصل می‌شود.

در اصطلاح ترمودینامیک می‌گویند، عمل خرابی عمارت که درجه احتمال آن زیاد است و وقتی سیستم به حال خود واگذار شود آن طریق را اتخاذ می‌نماید، عمل و حالتی است که در آن کهولت یا انتروپی (Entropie) سیستم افزایش یافته است.^۱ ولی حالت اول، یعنی تبدیل شدن خاک و آب و ماسه و غیره به‌ساختمان منظم یک عمارت مسکونی حالتی است که درجه احتمال خود به‌خود آن بی‌نهایت ضعیف (یعنی محال) است و انتروپی تنزل می‌کند و مستلزم صرف انرژی و کمک خارجی است. به‌عبارت دیگر هرگونه انتظام و جهت‌دادن مواد و مصالح به منظور انجام وظیفه یا عمل معین، یک نوع ارزش‌دادن و جوان‌کردن رضایت بخش است و به زبان ترمودینامیک و ریاضیات، ملازم با تنزل آنتروپی، مصرف‌شدن انرژی و به کار رفتن اراده است.

ماده و انرژی چیست؟

اما خود ماده و انرژی چیست؟

ماده مانند آب و خاک و گوشت و انرژی مانند گرما، کار، حرکت و برق. البته در اینجا فرصت و موردی برای تکرار یک دوره درس فیزیک و شیمی نیست. فرض می‌نمائیم خواننده محترم وقوف کافی باین قضایا دارد. می‌داند که بنا

۱. برای تعریف آنتروپی یا کهولت رجوع‌شود به جزوه اسلام جوان، صفحه ۱۲ یا به کتاب عشق و پرستش.

به نظریات علمی جدید و تجربیات قرن معاصر، جدائی و اختلاف اساسی میان ماده و انرژی نیست. ماده صورت متکاثف و خزینه متراکمی از انرژی است، منتها انرژی به وضعی است که فعلیت و اثر زنده نداشته، بلکه به صورت دوران‌های سرسام‌آور و درهم پیچیده ذرات الکترون در فضای تنگنای بسته‌ای محبوس شده است. اما هر وقت در نتیجه بمباران ذرات رادیواکتیو از خارج یا انفجارهای، درونی این حصار و زنجیرها شکافته و متلاشی شود، مقدار هنگفتی از قسمتی از انرژی‌های مکتوم مسدود سرکش وارها می‌گردد.

اما مواد اگر نمی‌توانند در حال عادی سرمایه انرژی مکتوم بی‌نهایت خود را به منصفه ظهور برسانند، می‌توانند پذیرشگاهی باشند که خود را در معرض ورود و خروج و توقف انرژی‌های آزاد و ضعیف خارج قرار دهند و محملی برای آنها گردند. انرژی نیز وسیله‌ای برای بروز و ظهور و انتقال و تبدیل خود جز از راه سوارشدن بر ماده ندارد. مثلاً آب دریافت حرارت کرده و گرم می‌شود و مولکول‌های آن به جنب و جوش بیشتر درمی‌آیند و بالاخره تبدیل به بخار می‌شود که در اثر پراکندگی و سرعت فوق‌العاده ذرات است و همین که حرارت‌های وارده از آن بیرون شوند، تقطیر می‌گردد و به صورت اول برمی‌گردد.

همچنین کاری که عمل دست شما روی بادکنک یا تلمبه دوچرخه انجام داده هوا را متراکم می‌نماید، سبب افزایش فشار و درجه حرارت آن می‌شود و آن هوای فشرده می‌تواند مانند فنری کار دریافتی را پس بدهد.

موتورهای اتومبیل و مولد برق و ماشین‌های بخار چیزی جز وسائط تبدیل قسمتی از انرژی حرارتی سوخت‌ها به کار نیستند که در آنها حرارت احتراق سبب افزایش فشار گاز یا تبخیر آب گردیده و بخار یا گاز فشرده می‌تواند به پیستون موتور یا به پره‌های توربین زور بیاورد و چرخ‌ها را بگرداند.

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که ماده از دو طریق یا به دو مقیاس مختلف، مخزن انرژی قرار می‌گیرد:

یکی به عمق و مقیاس اتمی و هسته‌ای و دیگر به مقیاس مولکولی یعنی به صورت فواصل و حرکاتی که مولکول‌ها اتخاذ می‌نمایند یا تغییر ترکیب شیمیائی که می‌دهند و با این وضع مقداری انرژی را به صورت قابل استرداد در خود نگاه می‌دارند.

ذخیره نوع اول فوق العاده عظیم تر است، ولی معمولاً حالت غیر قابل استرداد دارد. در هر حال ماده در اساس و بنیان به لحاظ ماهیت چیزی جز انرژی نیست و انرژی در اساس چیزی جز اراده نیست^۱. بر گردیم به موجودات زنده و به انسان.

کارکردن یعنی چه؟

یعنی موجود زنده اعضای خود را برای عملی که جهت آن ساخته و توجیه شده است به کار اندازد: بدود، ببیند، بجود، بجنگد، بیندیشد....

در معجزه حیات این خاصیت هست که عضو هر قدر برای منظوری به کار افتد، در آن جهت ورزیده تر می شود. یعنی مجهز تر و منظم تر و توجیه شده تر (Orienté) می گردد. علاوه بر آن بعضی زیست شناسان می گویند «احتیاج سازنده عضو است»^۲. یعنی توجه موجود زنده به چیزی و به کار افتادن اراده یا حرکت او در جهت رفع احتیاج یا تأمین خواسته جدید، عضوی برای آن درست می کند. در حقیقت باید گفت مقداری از سلول ها و مولکول های بدن برای وظیفه جدید احضار و مأمور و مشغول می گردند و نظام و توجیه و تخصص تازه ای پدیدار می شود. مثل این است که موجود، سلاح مخصوص و دارائی جدیدی «کسب» می کند که قبلاً نداشته است. نباتات و حیوانات که کمتر مشمول تغییرات درونی هستند، یعنی تکاملشان به حد نهائی رسیده حالت تعادل یا رضا و رکودی دارند که کمتر دچار و مواجه با مسائل تازه می شوند. مگر آنکه دگرگونی های عمده ای در محیط زندگی آنها پیش آید و ضمناً افراد نمونه ممتازی پیدا شده و جهشی رخ دهد.

اما انسان که یک حالت نارضایتی و عدم تعادل دائمی دارد و پیوسته مواجه با مشکلات و تمایلات جدید است، مشغول تحول ها و تکامل عجیب می باشد و دائماً در جهت تخصیص و توجیه های بیشتر پیش می رود.

توجیه و تخصیصی که در درون شخص صورت می گیرد، البته در جهت و منعکس کننده هدف خارجی است که مورد علاقه انسان قرار دارد و شخص به موازات آن توجیه و تخصیص، یک نوع تمایل و عطش و عشق نسبت به مطلوب و معشوق خود پیدا می کند. همان طور که اشتهاى به غذا و تشنگی آب و شهوت به

۱. رک: راه طی شده، چاپ دوم صفحه ۲۲۱ و چاپ های سوم و چهارم صفحه ۲۱۱.

۲. (La fonction crée l'Organe)

جنس مقابل در نسل انسان به غریزه وجود دارد. یا تعقیب و تمرین اکتشافات و علوم، شخص را جویای تجسس و لذت برنده از تحقیق می‌نماید. یعنی هر تخصص و توجه وقتی تکرار و تحکیم شد، اثر عصبی آن، تمایل و توجه به معشوق خارجی می‌باشد.

تا اینجا از جنبه فیزیولوژیک موضوع بود، اما از جنبه ترمودینامیک مسأله دیدیم که موجود زنده، آن چنان ماده و سیستمی است که با استفاده و استخدام انرژی‌ها و مواد ساده و به شکل متفرق آنها را تبدیل به مولکول‌های سنگین مفصل و ترکیب‌های توجیه شده برای انجام وظیفه خاص می‌نماید، یا ترکیب‌ها و تحویل هائی را پدید می‌آورد که بتواند مقداری از انرژی ذخیره شده نوع دوم را به صورت‌های تبدیل یافته و مطلوب بیرون دهد، کارخانه‌ای است که از مواد اولیه پست‌تر، مواد و انرژی‌های موردنظر را می‌سازد و ضمناً سازمان داخلی خود، یعنی نسوج و عضلات و اعصاب را رفته رفته به وضعی درمی‌آورد که دارای ترکیب انتظام یافته و توجیه شده، برای انجام بیشتر و بهتر آن اعمال باشد. البته به موجب اصل اول ترمودینامیک، موجود زنده بر وزن و بر جمع مواد و انرژی‌های دنیا ذره‌ای نمی‌افزاید و نمی‌آفریند؛ بلکه دستگاه تبدیل کیفیت و باعتباری تکمیل‌کننده است که ترکیب‌ها و صورت‌های تازه مطلوب پدید می‌آورد. سازنده‌ای است که خالق مطلق نیست؛ ولی خالق صورت و رفته رفته فاعل مایشاء می‌شود.

از طرف دیگر، در تقسیم‌بندی ذخیره‌گیری انرژی و در تعریف نوع دوم آن گفتیم که ماده یا سیستم، انرژی را به مقیاس مولکولی و به حالت غیرمحبوس قابل استرداد در خود جمع می‌نماید. اما در حقیقت و بر طبق اصل دوم ترمودینامیک انرژی دریافتی سیستم که آن را انرژی درونی سیستم (Energie interne) می‌گویند، صددرصد قابل استرداد و استفاده نمی‌باشد. مقداری از آن که صرف بالابردن کهلوت (Entropie) سیستم می‌شود، به صورت غیرقابل استفاده بی‌ارزش و متوقف می‌ماند. هر قدر انرژی‌های وارده به سیستم در داخله آن تفریط می‌شود و بمصرف و به صورت کارهای داخلی اصطکاک و اغتشاش و غیره تبدیل به حرارت گردد، یا صرف تخریب سیستم شود، به همان قیاس از امانت‌داری سیستم و قابلیت استرداد انرژی‌های وارده کاسته می‌شود. بی‌نظمی‌های داخلی سیستم سبب تقسیم و تفریط و توقیف انرژی‌های دریافتی می‌گردد.

بنابراین انسان هر قدر متوجه و در تکاپوی هدف‌ها و مقاصد خارجی باشد، یعنی در جهت مطلوبی «کار» کند، دارای ساختمان منظم‌تر، توجیه شده‌تر و قدرت تولید و ایجاد بهتر خواهد گشت و هر قدر مواد و انرژی‌های وارده را به‌مصرف خود برساند، دارای توجیه داخلی ضعیف‌تر یا پراکنده نامنظم خواهد شد و خاصیت امانتداری و قدرت سازندگی و ارزش کمتر می‌گردد!^۱

همان‌طور که جهان مجمع و مظهري از مواد و انرژی‌ها بوده و خود آنها در آخرین مرحله تجزیه و تحلیل، چیزی جز تجسم و تظاهر و تکوین اراده نمی‌باشد، پیکر انسان هم برای خود جهان کوچک و کاملی است. مجموعه و مظهري از تجسم زور و عواطف، یعنی مواد و انرژی‌ها است که تحت فرمان اراده‌ای فعالیت می‌نمایند. قدرت و میزان سازندگی و فاعل مایشائی این اراده و اداره بستگی به درجه تنظیم و توجیه ترکیبات مشکله پیکر انسان در جهت هدف‌های خارجی دارد و این قدرت و خاصیت یا تنظیم و توجیه جز آنکه با کوشش و کار خود شخص و همان‌طور که گفته شد، از طریق اکتساب فراهم شود، راه دیگری ندارد.

پس به‌طور خلاصه انسان به لحاظ انسانیت و خلاقیت چیزی جز:

- ۱- اکتساب‌های حاصله از سعی و عمل که
- ۲- مبنا و منشأ آن داشتن هدف عالی خارجی یعنی ایمان است و باید،
- ۳- آلوده به توجه به خود و تفریط و تفرق و بی‌نظمی نباشد، نیست.

* * *

در قسمت سوم بحث خواهیم دید که مفهوم آیات قرآن کریم و بلکه نص صریح آنها، دلالت کامل به نتیجه‌گیری فوق دارد.

۱. برای درک بیشتر مباحث این قسمت ر. ک: «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان»

قسمت سوم

زبان دوم یا بیان قرآن

- مقام عمل در حیات انسان و اهمیت کار و فعالیت در تأمین سعادت اخروی به لحاظ‌های مختلف در قرآن بیان شده و آیات کثیری در این زمینه نازل شده است. ما به طور خلاصه آنها را از سه نظر ذیل تقسیم‌بندی و مطالعه می‌کنیم:
- ۱- هدف و قرار خلقت و سرنوشت اجتماعات و افراد؛
 - ۲- دستورالعمل به پیشوایان و مؤمنین؛
 - ۳- وعده‌های بهشت.

* * *

- ۱- هدف و قرار خلقت و سرنوشت اجتماعات و افراد
آیه دوم سوره ملک در وصف خدا چنین می‌فرماید:
«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ
الْعَفُورُ»^۱
این آیه شریفه ظاهراً حیات و ممات را مراحل متوالی تکامل و یک سلسله گرفتاری و مشکلات دانسته، دنیا را میدان مسابقه عمل می‌شناسد و شاید وسیله عزت‌دادن و پاک کردن آثار خطاها و عیب‌ها همین باشد.

۱. ملک (۶۷) / ۲: آن کسی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را به گرفتاری و آزمایش درآورده، معلوم شود کدام یک در عمل بهتر هستید، در حالی که خدا صاحب عزت و بسیار خطابخش است.

در آیه دیگری که در سوره کهف آمده است، همین معنی به طور کامل تر مستفاد می شود:

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.
وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا»^۱.

این آیات می‌رساند که دریاها و کوه‌ها ساختمان‌ها و عوارض طبیعی و مصنوعی زمین از لوازم و موضوعات زندگی است و حوادثی که رخ می‌دهد، تماماً از نظر خالق وسائل و بهانه‌هایی برای گرفتاری بشر به منظور تحریک فعالیت و تربیت و نخبه‌شدن (Sélection) افراد بهتر است. وارث زمین بندگان صالح یا شایسته خواهند بود.

«...إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۲.

و سرانجام وقتی افراد فعال و اعلا درست شدند، آثار و عوارض روی زمین نابود و محو گشته، مانند روز اول به صورت خاک بایر و هموار درمی‌آید.

این دو آیه با سیر طبیعی تکامل بشر که در قسمت اول بحث شد و دیدیم که آسایش و لذت، هدف‌های عملاً موهومی بوده و تنها حاصل مسلم مثبت و ماندگار معاش و تلاش نسل بشر، ارزش یافتن و رواج و توسعه کار یا عمل بوده است، وفق دارد و در دو جمله آن تحولات را خلاصه می‌نماید.

البته نباید تصور کرد که ابتلای بشر به منظور تحریک عمل، مخصوص مرحله آخر باشد، بلکه هدف ارتقاء و انتخاب از طریق عمل در تمام اقوام و ادوار جاری است :

«وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ.
ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ»^۱.

۱. کهف(۱۸) / ۷ و ۸ : ما آنچه را که در زمین است زینت و پیرایه قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش و ابتلا قرار داده، آنها را که در عمل و کردار بهترند مشخص کنیم، و همانا که (زمین و) آنچه را بر زمین است (بالاخره) به صورت هموار بی گیاه خالی درخواهیم آورد.
۲. انبیاء(۲۱) / ۱۰۵ : همانا که زمین را بندگان شایسته من وارث می‌شوند.

به موجب این آیه، همیشه عمل اقوام است که باعث نابودی یا دوام و کمال آنها می‌گردد و خالق همیشه ناظر اعمال و خواهان کار شایسته است. آیات قبل بیشتر توجه به اقوام و سیر عمومی بشریت داشت. در باره سرنوشت اختصاصی افراد نیز قرآن بر طبق آیات ذیل که در سوره انشقاق آمده است، زندگی را چیزی جز رنج و کوشش در راه تکامل نمی‌داند:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ.
فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ.
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا.
وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا.
وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وِرَاءَ ظَهْرِهِ.
فَسَوْفَ يَدْعُوا بُرُورًا.
وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا»^۲.

کلمه «کدح» در لغت به معنای کار پرمشقت و رنج می‌باشد و آیه اول می‌رساند که زندگانی مردم توأم با دشواری‌ها بوده، تربیت و ارتقاء به سوی کمال یا «ملاقات حق» از راه کوشش و فعالیت است.

آیه دوم صلحا و مردان دلاور را وصف می‌کند که شاید تعبیر «دست راست» کنایه از آن باشد که با فعالیت راست و صحیح، سرنوشت خویش را تنظیم کرده همراه آورده‌اند. اما فرقه دیگر که در زندگانی حالت منفعل و مغلوب در مقابل حوادث و هوای نفس داشته‌اند یا آثار سوء باقی گذاشته‌اند، کتابشان از پشت سر آنها می‌رسد و خود دعوی هلاکت و اضمحلال را نموده، به جهنم واصل می‌شوند.

۱. یونس (۱۰) / ۱۳ و ۱۴: و محقق بدانید که اقوام پیش از شما را چون از عدالت خارج شدند نابود کردیم، در حالی که پیغمبرانشان با دلائل روشن آمدند، ولی آنها ایمان نمی‌آوردند. بدکاران را چنین کیفر می‌دهیم. سپس شما را از پی آنها خلیفه‌های روی زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می‌کنید.
۲. انشقاق (۸۴) / ۶ الی ۱۲: ای انسان بدان که در تلاش و تعب به سوی پروردگارت هستی و عاقبت او را ملاقات می‌کنی، پس آن کس که دفتر زندگی گذشته را به دست راست بیاورد، حساب آسانی پس داده، و خوشحال به نزد کسان خود برمی‌گردد، و اما کسی که دفترش از پس او بیاید، به زودی خواهان هلاکت می‌شود، و به آتش می‌رسد.

آیه دیگری که در سوره فاطر وارد شده است، راه بزرگواری و رسم ترقی را بیان می‌نماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ
الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ...»^۱

اولاً: عزت و بزرگواری را فقط در آستان خدا که کمال مطلق است، باید جست.
ثانیاً: گفتار پاکیزه یا به اصطلاح فرمول صحیح باید متوجه به حق و خدا باشد و
کلام نیک یا دعا چیزی جز توجه یا هدف‌یابی نیست و تنها وسیله ارتقاء و اسباب
وصول به هدف، عمل است و آن هم عمل صالح.

۲- دستورالعمل به پیشوایان و مؤمنین

در سوره انبیاء که تاریخ پیغمبران ذکر می‌شود، پس از حدیث ابراهیم و اشاره به
لوط و اسحاق و یعقوب این آیه می‌آید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ
إِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»^۲

در سوره مؤمنون، باز خطاب به پیغمبران، دستور اکید به کارکردن و کار
شایسته کردن داده شده است:

«يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ
عَلِيمٌ»^۳.

پیغمبران مأمورند از نعمت‌های خوبی که در طبیعت آفریده شده است، ارتزاق
نمایند و وجود خود را برای فعالیت و عمل صحیح مستعد نمایند. نظر و علاقه
خداوند به عمل آنها است.

۱. فاطر (۳۵) / ۱۰: کسی که جویای عزت و بزرگواری است بداند که عزت به‌تمامی برای (یا نزد) خدا
است، به‌سوی او است که گفتار پاکیزه بالا می‌رود و کار شایسته آنها را اوج می‌دهد.

۲. انبیاء (۲۱) / ۷۳: و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به‌دستور ما راهنمایی می‌کردند و به آنها عمل به نیکی
را وحی نمودیم و به‌پا داشتن نماز و پرداخت زکات را در حالی که ما را بندگی می‌کردند.

۳. مؤمنون (۲۳) / ۵۱: ای گروه پیغمبران از روزی‌های پاکیزه تغذیه کنید و عمل نمایید به‌طور شایسته بدانید
که من به آنچه عمل می‌کنید آگاهم.

سوره دیگری که از پیغمبران صحبت می‌کند، سوره سباء است و در آنجا پس از بیان شوکت و اقتدار دولت داود و سلیمان این آیه به طور نتیجه ذکر می‌شود:

«...اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ»^۱.

خداوند در مقابل نعمت‌ها و اقتدار و حکومتی که به خاندان داود داده است، از آنها عمل و کار می‌طلبد و اظهار می‌دارد که فقط عده کمی از بندگان من می‌دانند که جزای نعمت‌های ذاتی و طبیعی، به کار انداختن خود است.

در دو جای قرآن، یکی در سوره نمل و دیگری در سوره احقاف، زبان حال مردم مؤمن و دعای آنها، توفیق برای کارهای شایسته است و گوئی از این راه است که اصلاح فرزندان یا قرار گرفتن در جرگه صالحین را می‌طلبند:

«...قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۲.

مفهوم این آیه و سیاق عبارات آن خود شایان توجه خاصی است و این نکته را نشان می‌دهد که قرآن هیچ‌گاه شخص را به صورت فرد مستقل محو شونده‌ای نینگاشته، او را چون حلقه زنجیری وارث گذشته، مسئول حال و مؤثر در آینده می‌داند و اگر تکالیفی برای افراد وضع کرده است، آن تکالیف هم به منظور اصلاح شخص مکلف است و هم به منظور تکامل نوع. به موجب این آیه، شخص مؤمن کسی است که به بهترین وجه از میراث گذشتگان و وسائل و نعمت‌هایی که در وجود او جمع شده است، بهره‌برداری نماید و بهترین بهره‌برداری یا انجام وظیفه، ابراز فعالیت و کار شایسته کردن است؛ به طوری که مورد رضای خدا یعنی بر وفق حق و صلاح و خلقت باشد و در نتیجه کوشش و کار شخص، محاسن و صفاتی را که از گذشتگان به ارث برده است تکمیل نموده و به نسل بعد منتقل نماید.

۱. سباء (۳۴) / ۱۳: ای خاندان داود به شکرانه نعمت‌هایی که به شما ارزانی داشتیم کار کنید که مردم اندکی از بندگان من شکر گزارند.

۲. احقاف (۴۶) / ۱۵: پروردگارا به من بیاموز شکر نعمتی را که بر من و بر پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به‌جا آورم و عمل شایسته نمایم که تو را راضی کند و فرزندانم را صالح بگردان. همانا به‌سوی تو توبه کردم و به یقین از مسلمان‌ها هستم.

جامعه مؤمن مسلمان جامعه‌ای است که افراد آن قدر صفات عالیه نژادی را دانسته، برنامه آنها کارکردن در طریق حق و عدالت و هدفشان تولید نسل پاکیزه صالح باشد. جامعه‌ای سعادت‌مند و مولد بهترین نژاد.

۳- وعده‌های بهشت

به موجب آیات صریح قرآن، بهشت و جهنم یا آخرت چیزی جز نتیجه مستقیم اعمال و مکتسبات شخص نیست و حتی از پاداشی هم که در مقابل کار نیک کارگر می‌دهند، بالاتر و نزدیکتر بوده، تظاهر و تجسم خود به خودی است که مانند هر معلولی طبیعتاً به دنبال علت و مقدمات قبلی و به تناسب آنها پیش می‌آید و شخص در نتیجه بازشدن بینائی به رأی‌العین می‌بیند و تحمل می‌کند. در تصویری که اغلب اشخاص از آخرت می‌نمایند، ثواب و عقاب آن دنیا را منفک از زندگی این دنیا دانسته، یک وضع قراردادی ساختگی غیرطبیعی به آن می‌دهند. مفاهیم قرآنی خیلی مثبت‌تر و محکم‌تر از اینها و کاملاً منطقی است.

اینک دقتی در آیات ذیل مقصود ما را روشن می‌سازد:

«يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»^۱.

«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ

سُوءٍ...»^۲.

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۳.

«وَ بَدَّلَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»!

۱. زلزال (۹۹) / ۶ و ۷ و ۸: در آن موقع (قیامت) مردم به دستجات مختلف برانگیخته می‌شوند تا اعمال خود را ببینند، هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند، و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد می‌بیند.

۲. آل عمران (۳) / ۳۰: روزی که هر کس آنچه از خوبی‌ها انجام داده باشد حاضر و آماده آن را می‌یابد و آنچه از بدی‌ها کرده باشد ...

۳. احقاف (۴۶) / ۱۹: و برای هر کس درجات به فراخور اعمالی است که انجام داده و حتماً اعمالشان با وفاداری و امانت کامل به آنها رسیده کم و کاست و ظلمی نخواهند دید.

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّارِيبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۲.

«فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۳.
«خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لَتَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»^۴.

از این قبیل آیات که آخرت را نتیجه طبیعی و محصول تقویت شده جزء جزء اعمال و حاصل مکتسبات و ملکات دوران زندگی می‌داند، در قرآن بسیار است. آیه اخیر شاید کلیت بیشتر هم دارا بوده و تعمیم به کلیه نفوس یا موجودات زنده داشته باشد. در آیات مکرر دیگری قیامت تشبیه به نموّ دانه در خاک و روئیدن مجدد گیاه در فصل بهار می‌شود که تمام آثار و موارث گذشته را با خود بروز و رشد می‌دهد.^۵

* * *

اما وعده‌های بهشت که خداوند در قرآن کریم به مؤمنین می‌دهد، باز با تصور عمومی ما کاملاً متباین می‌باشد. روی هم رفته قرآن در حدود ۱۲۸ آیه یا مورد، وعده بهشت و مژده خلد برین می‌دهد. همه جا وعده بهشت مشروط به شرایط و دارای فرمول‌های ساده مشابهی می‌باشد که به شرح ذیل تقسیم می‌شود:
در ۸۴ مورد شرط توفیق ایمان و عمل صالح به طور مطلق و عام ذکر شده است.
در ۲۴ مورد شرط توفیق ایمان و تقوی توأم است.

۱. زمر (۳۹) / ۴۸: و آثار سوئی را که کسب کرده‌اند بر آنها آشکار شد و (آنها را) همان چیزی که به آن استهزاء می‌کردند احاطه کرد.

۲. آل عمران (۳) / ۲۵: پس چطور است زمانی که آنها را برای روزی که در آن تردید نیست، گرد آوریم و به هر کس آنچه را به دست آورده است، بدون ظلم و کسری، تمام و کمال برسد.

۳. یس (۳۶) / ۵۴: پس در آن روز کوچک‌ترین ظلم به کسی نمی‌شود و جز به آنچه عمل کرده‌اند، جزا داده نمی‌شوند.

۴. جاثیه (۴۵) / ۲۲: خداوند از روی حق (و به طوری) آسمان‌ها و زمین را آفریده که هر کس به آنچه کسب می‌کند، نتیجه‌گیری نماید و به آنها ظلمی نشود...

۵. برای تفصیل بیشتر ر.ک: به «راه طی شده» مندرج در مجموعه آثار (۱)، «مباحث بنیادین» از انتشارات شرکت قلم.

در ۷ مورد به ذکر ایمان تنها قناعت شده است.

در ۷ مورد به ذکر عمل تنها شرط شده است.

در ۳ مورد آیه صراحت ندارد.

در ۲ مورد، هر سه شرط ایمان و تقوی و عمل نیک جمع شده است.^۱

در ۱ مورد، تقوی تنها ذکر شده است

جمع ۱۲۸ مورد.

با توجه به اینکه عبارت بعضی آیات که ذیلاً نیز اشاره خواهد شد، به طوری صریح است که ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان یا خالی از تقوی را برای فیوض به بهشت کافی نمی‌شناسد، می‌توان گفت که به نص قرآن کریم راه ثواب و وصول بهشت فراهم بودن شرایط سه‌گانه زیر است :

ایمان ، تقوی ، عمل.

کسی که به فرض مؤمن به خدا و معترف به حق بوده، ولی در راه خلاف قدم بردارد یا کاری انجام ندهد، نائل به بهشت نخواهد شد و کسی هم که مدعی خدمت و خیر باشد، ولی منظورش و اعتقادش به خدا نباشد، باز هم ثوابه کار و اهل بهشت نخواهد بود.

می‌ارزد بعضی از این آیات را به طور نمونه تلاوت کنیم و قبلاً مفهوم تقوی و مخصوصاً منظور از عمل صالح را که دائماً به میان می‌آید، قدری جو یا شویم.

الف) عمل صالح

کلمات عمل صالح یا جمله‌های عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، به طور مکرر و همیشه به صورت مطلق و کلی در قرآن می‌آید. حتماً تعمد بوده است که توضیح و تشریح بیشتر در باره آن داده نشود.

اگر بخواهیم در عرف معمولی، برای عمل یا کار تعریفی قائل شویم، باید بگوئیم هر چیزی که مستلزم صرف زحمت و جلب مقصدی باشد، عمل است. ناوه‌کشی که بار گل را از نردبان بالا می‌برد، عملی انجام می‌دهد. آهنگری که بیل و کلنگ می‌سازد، کار می‌کند، نقاشی هم که چشم و هوش خود را به کار انداخته، منظره

۱. قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ... (زمر/۱۰)

طبیعت را روی پارچه می آورد، اهل عمل است. حتی پاسبانی هم که در خیابان قدم زده حواس و وقت خود را صرف توجه عابرین و جلوگیری از پیش آمدهای احتمالی می کند، کسی نمی گوید مرد بیکاره است. ولی کسانی که در همان خیابان بدون داشتن مقصد صحیح و از روی تفنن و تفریح قدم می زنند، اهل گردش و بیکاره نامیده می شوند. همین طور شخصی که قلم و کاغذ به دست گرفته و بی خیال خطوط درهمی می کشد، یعنی نه زحمت و رنج به خود می دهد و نه مقصود معینی از پیش می برد، عمل یا کاری انجام نمی دهد. در اصطلاح متعارف همیشه لازم نیست عمل یا کار معنای مکانیک و صورت مادی داشته باشد. کسی که حاضر شود در باره پادشاه ظالمی جرأت به خرج داده و خود را به خطر بیندازد و حرف حقی ادا کند، می گویند کار بزرگی کرده است. معلم یا خطیبی هم که از روی مطالعه و دقت، کلام با معنای مفیدی ادا می کند، آنها را اهل حرف یا اشخاص بی ارج نمی دانند حتی نشستن و فکر کردن برای کشف مجهولات باز عمل است. ولی آب در هاون کوبیدن، و بیهوده گفتن، بدیهیات نوشتن، خیالبافی کردن و هرگونه آثاری که خالی از فایده یا عاری از زحمت باشد، کار نیست.

کلمه عمل که در قرآن به صورت عام ذکر می شود، همین معنای کلی را دارد و برای آن خصوصیت دینی یا وجه روحانی و غیره نمی توان قائل شد^۱.

اما کلمه صالح که هم اشتقاق به اصلاح و صلاحیت است و در فارسی «شایسته» ترجمه می نمائیم، آن هم معنای عام دارد. صلاح به معنای درستکاری است. ولی همان طور که می گویند، فلان حرف فعلاً صلاح نیست یا فلان شخص صلاحیت فلان مقام را دارد، مقصود از عمل صالح نیز کار شایسته صحیحی است که از روی مصلحت و حق و متناسب با موقع و مؤثر و مفید اجرا شود. شب زنده داری مادر برای شیردادن و پرستاری طفل کاری است شایسته. پی کسب و کار برای روزی حلال دویدن نیز عمل صالح است؛ ولی به طفیل مردم زندگی کردن، نه عمل است نه

۱. از جمله در آیه ۱۲۰ سوره توبه امور ناشی از عمل نام برده می شود: ... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيحُّهُمْ ظَمًا وَ لَا نَصَبًا وَ لَا مَخْمَصَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَطْفُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كَيْبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ... (این از آن جهت است که هیچگونه تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نرسد و قدمی برندارند که کفار را بخشم آورد، و از دشمن چیزی دریافت نکنند، مگر آنکه بسبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته شود).

۸۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
شایستگی دارد. قتل و غارت و دزدی، اعمال غیر صالح اند. اقامه نماز و یا دعا که از
روی توجه و ایمان و مستلزم تذکر و تزکیه و ارتقاء نفس باشد، عمل صالح است
ولی دولا راست شدن یا القلقه زبان که بدون فهم و فایده انجام گیرد، نه مستلزم
زحمت است که عمل نامیده شود، نه مفید فایده‌ای که مصلحت در آن باشد،
همچنین سایر احکام و عبادات.

ب) تقوی

تقوی که آن را پرهیزکاری می‌گوئیم، جنبه منعکس عمل صالح است و مقصود
خودداری از عمل غیر صالح و از تبعیت هوای نفس است. تقوی با آنکه حالت منفی
ساکنی را دارد، ولی چون تمرین قوی در مقابل تمایلات شدید نفسانی و تحریکات
خارجی ابراز می‌شود، موجب تقویت و تولید اراده و اکتساب یک ملکه مثبت یا
سرمایه جدید می‌شود.

کلمه تقوی از وقایه می‌آید. وقایه خودداری است و در عربی ترمز را وقایه
می‌گویند. پس مقصود از متقی کسی است که عنان نفس را در دست داشته، بتواند
خود را در سرایشی‌های شهوانی و تندیه‌های غضبی ترمز کند. به این ترتیب تقوی در
حکم کنترل و متمم عمل صالح و فعالیت است. همان‌طور که هر ماشین و وسیله
محرکی لازم است به تناسب موتور قوی، دستگاه توقف‌دهنده قوی نیز داشته باشد و
فرمان‌های گاز و ترمز مجاور و ملازم یکدیگراند و در غیر این صورت وصول به
مقصد به سلامتی و سرعت امکان‌پذیر نخواهد بود، نیل سعادت مطلق نیز بدون تقوی
میسر نخواهد بود. البته برای پیشروی، ترمز و موتور هر دو ضروری است. ولی در
عالم مقایسه اصل موتور است.

* * *

خلاصه آنکه، به نص مکرر آیات و بر طبق بحث قسمت دوم، شرایط لازم و
کافی برای درک رضوان الهی یا بهشت سه چیز است:
۱- ایمان به خدا؛ که هدف‌گیری و حرکت در جهت مطلوب واحد اعلا و
توجه‌دادن و منظم ساختن مواد تشکیل‌دهنده وجود خود به سمت خالق است.

۲- عمل صالح ؛ که فعالیت جسمی و فکری و عاطفی صحیح و شایسته و همان حرکت در جهت هدف است. به طوری که دیدیم بدون کار و عمل نه پیشروی حاصل می‌شود و نه تربیت و تکمیل یا اکتساب.

۳- تقوی ؛ که هم نفی و خودداری از خلاف و انحراف است و هم تسلط بر نفس و تقویت اراده و اکتساب سرمایه خلاقه .

بدیهی است که اگر هر یک از این سه شرط مفقود یا ناقص باشد، منظور حاصل نخواهد شد و آن تأثیر و تربیت و تکاملی که باید در نفس شخص فراهم گردیده و او را منقلب و متناسب با یک حیات عالی تر سعادتمند سازد، تأمین نخواهد گشت.

کسانی که می‌گویند غرض از تعلیمات پیغمبران و منظور اصلی ادیان کار خوب کردن و خدمت به اجتماع بوده است و بنابراین اهمیت به اساس ایمان و معتقدات و به ارتباط گرفتن با خدا (صلوة) نمی‌دهند، سخت در اشتباهند. اولاً از این جهت که کار خوب و خدمت به اجتماع و خودداری از خیانت و خلاف، عمل آسان و خالی از مشقت و فداکاری‌ها نیست که کسی بدون عشق و ایمان یا ترس و امید تحمل آن را بنماید. ثانیاً خدمت و خیر، امر نسبی بوده و تا هدف و حق معین نباشد، نمی‌توان برای آن ترغیب و مشخصاتی قائل شد و خوب و بد را از هم تشخیص داد. ثالثاً: با مطالعه‌ای که به عمل آمده دانستیم که زندگی یعنی فعالیت و حرکت. و سعادت یعنی تربیت و توجیه و تکامل شخص، ملازم با کسب دارائی‌های جدید مفید. بنابراین اگر هدف عالی و عشق پاک، یعنی ایمان بخدا وجود نداشته و شخص علیرغم عوامل غفلت‌آور و منحرف‌کننده دائماً خود را متذکر و متوجه معبود نسازد و افکار و اعمال خود را به سمت و بقصد نزدیکی با او انجام ندهد، پیشرفتی حاصل نخواهد شد. جز آنکه عضلات و اعصاب و قوای شخص در تکاپوی هدف‌های نامشخص یا متفرق، فقط ورزیدگی یافته، سرانجام خسته و کوفته شوند، نتیجه و اکتساب دیگری فراهم نخواهد گشت. آن کس که کسی و جائی را نخواسته و به‌طور مداوم به‌طرفی نرفته است، در حقیقت بدور خود یا بدور معبودهای دنیائی نسبی و فناپذیر گشته است. مثل اسب عصار، بالاخره قدمی به جلو و به بالا نگذاشته است

چند نمونه از آیات :

اینک می‌توانیم بعضی از آیات وعده بهشت را با توجه بیشتری تلاوت نمائیم.

آیات نوع اول که در آنها ایمان و عمل صالح در ردیف هم ذکر شده از این قبیل

است:

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...»^۱

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»^۲

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ...»^۳

«أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۴.

آیات نوع دوم که تکیه روی تقوی شده و ذکر از عمل نیامده باشد، هم کم

است و هم صراحت و حصر قاطعی ندارد. صریح تر از همه دو آیه ذیل است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ...»^۵

«وَأَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى»^۶.

آیاتی که اهمیت خاص عمل را نشان داده، می فهماند که ایمان تنها برای ارتقاء

مؤمن کافی نبوده، فعالیت و حسن عمل شرط سعادت اخروی است از این قبیل اند:

۱. بقره (۲) / ۲۵ : و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته می کنند، مژده بده به اینکه برای آنها باغهایی است که از کف آن جویبارها جاری است.

۲. نساء (۴) / ۱۲۴ : و هر کس از مرد و زن کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، پس آنها هستند که داخل بهشت می شوند و به قدر رشته هسته خرما ظلم و ستم نمی بینند.

۳. مریم (۱۹) / ۶۰ : مگر کسی که توبه کرد و ایمان آورد و کار شایسته انجام داد. پس این دسته اشخاص داخل بهشت می شوند و چیزی به آنها ظلم نمی شود.

۴. سجده (۳۲) / ۱۹ : اما کسانی که ایمان آوردند و عمل به کارهای شایسته نمودند، برای آنها باغاتی پناهگاه است که به مناسبت آنچه انجام داده اند، در آنجا منزل می گیرند.

۵. بقره (۲) / ۱۰۳ : و اگر آنها ایمان می آوردند و تقوی پیشه می گرفتند، حتماً ثواب از ناحیه خدا برایشان بهتر بود...

۶. طه (۲۰) / ۱۳۲ : و خانواده ات را به نماز ترغیب نما و بر آن پایداری کن، ما از تو روزی نمی خواهیم، خودمان روزی تو را می دهیم و (بدان که) سرانجام نیکو از آن تقوایستگان است.

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِّلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»^۱
 «وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲
 «وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا»^۳

در یک آیه سه مرتبه تصریح به سعی و کوشش می‌شود و می‌رساند که برای آن

دنیا هم

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد
 «...فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۴

لقاء رب، دیدار خدا، وصال پروردگار، وصول بکمال مطلق و هر چه اسمش را بگذارید، یعنی بالاترین فیضی که تصور آن برای بشر محال است، در سایه کار و کوشش، فعالیتی که شایسته و بی‌شایبه بوده، عامل آن منظوری جز اطاعت خدا و رفتار بر اقتضای حق نداشته باشد، تأمین می‌گردد!
 این است قرآن. این است کتاب آسمانی ...
 چنین است معنی کار در اسلام.

* * *

شاهد صادق تعلیمات قرآن، زندگی و رفتار خود پیغمبر و امامان علیهم‌السلام است و همچنین آن جوش و خروش یا دینامیسم بی‌سابقه‌ای که در صدر اسلام، چه

۱. بنی اسرائیل (۱۷) / ۹ : همانا که این قرآن به راه استوارتر و نگهدارنده‌تر راهنمایی می‌نماید و مؤمنین را مژده می‌دهد که برایشان پاداش بزرگی است، آن مؤمنینی را که کارهای شایسته انجام می‌دهند.
 ۲. زخرف (۴۳) / ۷۲ : و آن است بهشتی که آن را با آنچه کار کرده‌اید وارث شده‌اید.
 ۳. اسراء (۱۷) / ۱۹ : و هر کس خواهان آخرت باشد و کوششی را که لازم دارد بکند و مؤمن هم باشد، پس کوشش آنها منظور و مشکور خواهد بود.
 ۴. کهف (۱۸) / ۱۱۰ : پس هر کس آرزومند ملاقات پروردگارش باشد، پس حتماً باید کند کار شایسته‌ای کند، و هیچ کس را در بندگی با پروردگارش شریک نسازد.

در جنگ‌ها و سختی‌ها و چه در سایر جهات و شئون حیات اجتماعی میان مسلمان‌ها پدیدار شد.

حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار با وجود نهایت فعالیت و اشتغال پیوسته‌ای که مبارزه با کفر و ظلم و تربیت و اداره امت داشتند، هیچ‌گاه به خرج دیگران زندگی نکرده، صدقه‌گرفتن را حرام می‌دانستند و افتخار می‌کردند که با شبانی، تجارت، آبیاری، درختکاری و سایر مشاغل حلال کسب معاش می‌نمایند.

روایات زیاد و احادیث و دستورهای فراوان از نبی اکرم و معصومین رسیده است که هم دلالت بر شرکت در خدمات و زحمات و منع شدید از طفیلی بودن در جامعه می‌نماید و هم تأکید و توصیه به مؤمنین برای کسب و کار و عمل است.

قسمت چهارم

کار در ایران

نظر اسلام و قرآن را در باره کار و پیشروی محیرالعقول مؤمنین صدر اسلام را دیدید: عقیده و ایمان در جهت حرکت و فعالیت بیشتر.

جا دارد بینیم چنین آیین محرک و مولد در میان ما ملت ایران چگونه تلقی شد و درک ما از قرآن چه بود و چه آثاری از فعالیت و خلاقیت بروز داده‌ایم؟ انصافاً باید گفت قبول اسلام در ایران، به لحاظ تحول اقتصادی و فکری و اصلاحات اخلاقی و اجتماعی و همچنین تکان‌های علمی و ادبی و هنری، آثار محسوس با برکت فراوان داشته، به قول «رنه گروسه» (René grousset) محقق عالیقدر فرانسوی و مؤلف کتاب‌های «بیداری شرق» (Le reveil de l'orient) و «چهره آسیا» (La face de l'Asie) اسلام، ایران را زنده کرده است.

اما صرف نظر از جنبش اولیه هر قدر از طلوع اسلام دور می‌شویم، با آنکه طی قرون متمادی عقیده و علاقه اسلامی و عواطف شیعی در ایران رفته رفته دامنه‌دارتر و عمیقتر شده است، ولی این گسترش و نفوذ، بیشتر در جهات آسان‌تر دیانت انجام شده است: یعنی مظاهر فکری و عاطفی ایمان (اعتقادات و نماز و دعا و زیارت و غیره)، یا آثار نفی تقوی (خودداری از شراب و فحشاء و دزدی و نجاست و امثال آن). متأسفانه در زمینه عمل صالح مثبت و فعالیت (صرف نظر از انفاق‌ها و موقوفات که حَقاً قابل تقدیر است)، توجه خَوَاص و عوام فوق‌العاده ضعیف بوده و از سه پایه یا سه شرط اساسی سعادت، یعنی سه دندان‌ه کلید بهشت فقط دو قسمت ایمان و تقوی؛ اولی را به صورت نظری و عاطفی و دومی را از جنبه منفی و خودداری، اعمال کرده‌ایم. شرط سوم را که کار یا عمل صالح است، تقریباً کنار گذاشته‌ایم. مانند

مسافری شده‌ایم که قصد محلی را می‌کند و خود را از گرفتاریها و بندوبارهای دوران اقامت خلاص می‌نماید و بار می‌بندد، ولی قدم از قدم برنداشته، براه نمی‌افتد. شبانه‌روزی لااقل چندین بار از خدا سراغ راه می‌گیریم و اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ می‌خوانیم، ولی بعد از نماز می‌خوابیم و حرکتی نمی‌کنیم.

تقصیر با کیست؟

حال این سؤال پیش می‌آید که تقصیر بی‌حرکتی و بیکاری ما به گردن دین ما است یا خود ما؟ ... دیدید که قرآن چنین نمی‌گوید. بلکه تمام فشار و تأکید آن در جهت زحمت و کوشش و پایداری و فعالیت است. بنابراین اگر از طریق تلقین‌ها یا تأثیرهای دینی هم چنین شده باشیم، یقیناً در نتیجه عدم درک دین و تحریفی است که تحت تأثیر خصال و تمایلات خودمان در اسلام وارد ساخته‌ایم. با کمال تأسف و شہامت باید اذعان کرد که در تمام ادوار، از جمیع جهات و در جمیع شئون، ما ایرانی‌ها از کار فراری بوده ... و هستیم. همیشه به جای عمل به حرف و تشریفات و حداکثر به بحث و نظر می‌پردازیم.

مقام کار در ایران

اصولاً در ایران، مقام کار از حدودی که بر طبق قسمت اول مقاله، در سرحد دوران خدمتکاری و دوران کشاورزی داشته است، تجاوز نکرده و صرف نظر از تقلید و تاثیرهای سطحی تماس با اروپائیان، در زندگی فردی و اجتماعی ما، هر نوع کار کردن و حرکت دون شأن اشخاص محترم یا متمکن حساب می‌شده است و می‌شود. در انتخاب اشخاص برای مشاغل، کمتر خصلت کاردانی و پرکاری و لیاقت و مدیریت آنها مطرح و منظور می‌شود تا عناوین و اعتبارات و انتصابات یا خصائل معاشرتی و مجلس‌داری آنها.

موجهین مردم، خواه روحانی، خواه اعیان و اشراف، خواه مالک و تاجر و خواه دانشمندان و افاضل، به‌هیچ‌وجه نمی‌بایستی دست به کاری بزنند و خود کفیل اموری بشوند. کار و زحمت را باید کلاهی‌ها، مباشرها، پیشکارها و فراش‌ها، نوکرها یا شاگردها... انجام دهند. تند راه رفتن، اول وقت به مجلس رسیدن، حرکات سریع داشتن و حتی صاحب تصمیم بودن و نظر قاطع دادن تماماً جلفی و سبکی و خلاف عقل و فضل محسوب می‌شده است و هنوز می‌شود.

هنوز نقل مجالس و مشغولیت منتخب و افتخار افاضل ما شعر و ادب و ظرافت‌های سخنوری یا بحث‌های لفظی و احیاناً سیاسی است. عادتاً نه رجال ما مباشرت شخصی در اداره و اجرای امور داشته‌اند، نه اتقیا و صلحا خود را آشنا به کارهای مردم و دردهای اجتماع می‌کردند، نه روحانیون ما پا از منبر درس و بحث و روایت یا محراب ذکر و رکوع و سجود آن طرف‌تر گذاشته، حدیث:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۱.

را اجرا می‌کردند و نه دانشمندانمان علاقه‌ای به علوم طبیعی و حیاتی و عملی خارج از صرف و نحو و منطق و فلسفه یا حداکثر ریاضیات و نجوم نشان می‌داده‌اند. تاجرها نیز به محض اینکه دستشان به دهان می‌رسید، حساب و کتاب و جستجوی مال و معامله را به میرزای حجره و تحصیلدار و منشی واگذار می‌کردند. ملاکین هم که کاری به کار توسعه و تنوع کشت و فعالیت‌های عمرانی نداشته، ملک را یک سره به کدخدا یا مباشر و یا مستأجر رها می‌کردند. خودشان اگر آدم خوبی بودند، به زیارت می‌رفتند و خرج می‌دادند و زیر کرسی کتاب دعا و خواجه حافظ می‌خواندند و اگر تقوای ضعیف داشتند، دنبال مشروب و تریاک و قمار و اخیراً فرنگ می‌رفتند. خلاصه آنکه هر دسته به تمهیدی شانه از زیر بار مسئولیت و کار خالی کرده، از راهی نامی و مقامی اشغال کرده و خود را دلخوش به راحت‌ترین و راکدترین صورتی که می‌شود نامش را فعالیت گذاشت، کرده‌اند.

کار در گذشته و حال

۱۲۳ سال پیش، قبل از مشروطیت ایران، سید جمال‌الدین اسدآبادی به سید حاجی مستان داغستانی نامه‌ای می‌نویسد و از جمله چنین می‌گوید:

«رجال ایران در سیاست و صنعت کلام مهارت دارند، ولی علم آنها بی‌عمل است. اگر یک قسمت از صد قسمت قوائی را که در گفتار صرف می‌کردند، در کردار بذل می‌نمودند، ایران از جهت ترقی و ثروت و عظمت و قوت در مصاف دول عظیمه قرار داشت.»

البته خودمان هم متوجه این وضع هستیم، ولی بهانه‌هایی برای خود می‌تراشیم.

۱. حدیث نبوی: هر کس که شبانه‌روزی را بگذراند و در بهبود امور مسلمانان کوششی نکند، مسلمان نیست.

مشروطیتی آمد و به صورت ظاهر ایران و ایرانی را دگرگون ساخت. سپس تماس نزدیک و بیا و بروهای مستمر با اروپا و امریکا برقرار گردید. افکار و افق دیدها عوض شد. اما اگر قبل از مشروطیت، ایرانی مقدس و شاعر یا غیرمقدس و بی سواد عقیده‌اش این بود که هر کس سرنوشتی دارد که به دست قضا و قدر می‌باشد و شعرای ما دائماً از دست فلک غدار و چرخ دون پرور داد سخن می‌دادند و همه کس خود را بی تقصیر در بدبختیها و بی تأثیر در سعادت می‌شناخت، آن زمانی هم که به قول خودمان روشنفکر و جهان‌شناس شدیم، در همه کارها به جای تقدیر آسمان و الهی، پای همسایه‌های شمال و جنوب و دست سیاست‌های خارجی را وارد کرده، از توده‌ای ماتریالیست گرفته تا ملی ایران پرست دو آتشفشان، در عمق افکار و تجزیه و تحلیل‌هایمان کوچک‌ترین اثر و نقشی برای عوامل داخلی و مردم ایران و وجود خودمان قائل نشده، همه چیز را به خارج نسبت می‌دهیم و همه امید و انتظارمان از خارج است. بالتیجه چون نفی اثر و انکار شخصیت و تأثیر از خودمان می‌نمائیم، بهانه قوی بسیار خوبی برای بیکار ماندن و دست به چیزی نزدن می‌یابیم. در اروپا هر وقت خبری می‌شود، همیشه تغییرات در جهت افزایش فعالیت و رو آوردن به کار می‌چرخد: سرمایه‌داری و دولت‌های بورژوازی حداکثر فشار را روی طبقه کارگر و وسایل تولید می‌آورند.

دولت‌های سوسیالیست یا کمونیست وقتی جانشین آنها شدند، با امتیازاتی که به کارگر و کارگران دادند و با برنامه‌های پنج‌ساله و هفت‌ساله که برای توسعه تولید و بالا آوردن سطح زندگی تنظیم می‌کردند، بیش از پیش تمام طبقات ملت را به کار و می‌داشتند. چه امریکائی پولدار و چه روسی کمونیست مثل ماشین کار می‌کنند و غالباً مجال ناهار خوردن ندارند.

نازیسم و فاشیسم که درآمد، کمربندها را سفت می‌کردند، از جیره و استراحت می‌کاستند و پیر و جوان را به صف نظام، به کارهای عمرانی و تولیدی بی‌سابقه واداشته، تمام روز و افتخارشان بر تکثیر و تقویت کارخانه‌ها و مؤسسات کشاورزی و صنعتی و تولیدهای غول‌آسا صرف می‌شد...

در صلح کار می‌کنند و در جنگ بیش از صلح به فعالیت و رنج می‌پردازند؛ بعد از جنگ چه غالب بشوند و چه مغلوب، باز به جبران خرابی‌ها و رکود دوران گذشته

با یکدیگر در تعمیر و ترمیم خرابی‌ها و توسعه و ایجاد تأسیسات تازه مسابقه می‌گذارند ...

شغلشان کار است تفریحشان هم سیاحت و ورزش و گردش و مسابقه، یعنی فعالیت است. و در پست‌ترین مرحله آن یعنی رقص باحرکتی در کار است. اما در ایران هر چیزی و پیش‌آمدی، چه خیر و چه شر، بهانه‌ای برای تنبلی و فرار از کار است.

پولدار باشیم به خواب و تن‌پروری و خوشگذرانی می‌پردازیم. بی‌پول باشیم، به عجز و ناله پرداخته، فقر را وسیله یأس و سکون می‌گیریم و دست به گدائی دراز می‌کنیم.

حکومت‌های استبدادی و تقرب به قدرت‌ها و احراز مقام‌ها، وسیله امتیازجوئی و معافیت از مسئولیت و کار می‌شود. آزادی خواهی و طرفداری از رنجبر و کارگر، بهانه‌ای برای نترکردن آنها و افزایش ادعا و شانه خالی کردن از کار می‌گردد. همین که متفقین پا به خاک ما گذاشتند، همه حرف‌ها و کارها خوابید. شاه به خارج رفت مسئولین و رؤساء بداخله گریختند. کارکنان و متصدیان هم دست روی دست گذاشتند. جنگ که تمام شد و امنیت ظاهری و عایدات ارزی پیدا کردیم، آن را صرف حقوق کارمندان یا ورود کالاهای تجملی نمودیم.

خلاصه آنکه در ایران ما، چه قدیم که استناد به اسلام می‌کردیم و چه جدید که خود را متجدد و مقلد غرب می‌دانیم، «کار» حالت جوجه مرغ را دارد که عروسی باشد یا عزا، سر او را می‌برند و لای پلو می‌گذارند!

دعا وسیله بیکاری

ملاحظه کنید، دعا کردن از غرائز بشری و سنن اصلی همه ادیان است. در قرآن صریحاً امر به آن شده، اعراض از دعا کفر و شرک محسوب می‌شود. در مذهب شیعه فراوان‌ترین و عالی‌ترین مضامین ادعیه از حضرات پیغمبر و ائمه اطهار داریم که از بزرگ‌ترین افتخارات و شواهد حقانیت شیعه می‌باشد. بنابراین دعا می‌کنیم و این عقیده راسخ را داریم که دعا کافی است. خدا به حکم:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ...»^۱

۱. نمل (۷۷) / ۶۲: آیا آن کیست که دعای بیچارگان مضطر را مستجاب می‌کند؟

هر حاجتی را که خواستی می دهد. بنابراین، وقتی راه مستقیم و راحت وجود دارد، چرا اکل از قفا کرده، با کار و کوشش بخواهیم دوی دردها و ادای قرض‌ها و رفع مشکلات و بدبختی‌ها را بنمائیم؟ پس دعا می کنیم ... اما غافل از این هستیم که اگر بنا باشد، آن طوری که ما تصور کرده‌ایم، دعا مستجاب شود، اول دفعه باید دعای پیغمبر و امام انجام گردد، مع ذلك وقتی پیغمبر در جنگ بدر (یا احد یا جنگ‌های دیگر) با مشرکین روبرو می شود، طوری نقشه می کشد، طوری آرایش جنگی می دهد و طوری خود او و سربازان مسلمان دست به شمشیر و کمان می برند و خویشتن را به عمل و خطر می اندازند که انگار نه انگار خدائی در کار است یا دعائی؟ آیه «أَمَّنْ يُجِيبُ» را دلیل بر توسل خالی عامیانه به دعا و اعراض از کار و کوشش می گیریم؛ ولی آیات صریح و قاطع:

«... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى...»^۱

«وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۲

«الَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^۳

«...لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...»^۴

«...وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ...»^۵

و امثال آنها را در قرآن می خوانیم و رد می شویم!

اگر دعاهای معتبر از معصومین علیهم السلام رسیده است، این حدیث هم از آنها رسیده است که خداوند مریضی را که پی طیب و دارو نرود و بخواهد با دعا معالجه شود، شفا نمی دهد.

نسل جدید

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: انسان را بهره‌ای نیست مگر آنچه کوشش کرده است.
۲. اسراء (۱۷) / ۱۵: بدانید که هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد.
۳. نجم (۵۳) / ۳۸: بدانید که هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد.
۴. جاثیه (۴۵) / ۲۲: ... تا آنکه هر کس بر حسب آنچه کرده است پاداش داده شود....
۵. بقره (۲) / ۲۵۱: ... اگر چنین نبود که خدا بعضی از مردم یا ملل را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، حتماً دنیا فاسد و خراب می شد...

همان‌طور که گفته شد پرحرفی و خوی بیکارگی خصلت قدیمی‌ها یا متدینین و مسن‌های ما نبوده و نیست. بلکه جوانان و روشنفکران امروزی دست کم از سابقین ندارند: پرحرفی و وقت‌گذرانی‌های بیهوده سکه کاملاً رایجی است. در ادارات فوج بیکارها موج می‌زند. کمیسیون‌ها و شوراها، مجالس انس و حرف و اطناب در کلام می‌شود. عادت ملی پرسه‌زدن ساعت‌های متوالی در خیابان‌ها، در تهران و شهرستان‌ها که میان طبقات متجدد مآب ما معمول است، در هیچ جای دنیا دیده نمی‌شود. طول و تفصیل در کلام، وصف نقل‌ها، شوخی‌های بی‌مزه بر سر سن و سال، سرگذشت‌های شخصی و خارج از موضوع در اجتماعات جدی و اداری و کار غیرمنتظم غیرمتمرکز کردن، تماماً آداب و عاداتی است که نسل جوان بهیچ وجه نمی‌تواند منکر آن شود.

خانم‌های ما بدتر از مردها هستند. سابقاً اگر قلیان کشیدن و تخمه‌شکستن و وسه کشیدن و غیبت کردن وسائل وقت‌گذرانی زن‌ها بود، ضمناً به آب و جاروی خانه و پخت و پز و بچه‌داری هم می‌رسیدند و تازه عروس‌ها موظف بیک سلسله خدمات خانه بودند؛ ولی حالا لازمه شیک‌بودن و تمدن برای خانم‌های جوان در مرحله اول بی‌بهرگی و بی‌اعتنائی به کار و خانه‌داری و شوهرداری و در مرحله بعد رمان و سینما و آرایش و خیابان‌گردی و نعوذبالله عاشق‌گیری و خیانتکاری.

مبارزین ما

اگر از طبقات ولگرد کم‌ارزش و ابناء روزِ راحت طلب نظر برداشته، به آن دسته‌های حساس و شرافتمند و مبارز که خواهان اصلاح و نجات هستند، رو بیاوریم و در اجتماعات آنها اعم از سیاسی و صنفی و خیریه وارد شویم، می‌بینیم البته همه برای عضو شدن در جمعیت ولع دارند.

گاهی از اول جلسه تا آخر حضور پیدا می‌کنند و از ابراز وجود و ایراد مخالفت‌های آتشین و ابراز نظر در جمیع مطالب دریغ نمی‌کنند و اگر قرار انتخاب نماینده یا مسئول و رئیس باشد داوطلب می‌شوند و پافشاری می‌کنند. اما غالباً از این جلسه تا آن جلسه، هیچ‌کدام هیچ کاری در زمینه مذاکرات و تصمیمات یا مأموریت‌هایی که داده شده، انجام نمی‌دهند. یادداشت و مطالعه‌ای و گزارشی در باب آنچه در دستور جلسه بوده است تهیه نمی‌کنند. از این جلسه تا آن جلسه همه

۱۰۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
چیز فراموش می‌شود. در خود جلسه، قضاوت‌ها و نظریات غالباً خلق‌الساعه و
برحسب سلیقه و تصور و گاهی تصادف است. تأمل و تخصص و تفکر و کار، کمتر
نقشی در این میان دارد. خیال می‌کنند به صرف جمع‌شدن و حرف‌زدن و حداکثر
یکی دو اعلامیه یا مقاله احساساتی بیرون‌دادن، مملکت درست می‌شود. اگر کسی
بگوید مبارزه اجتماعی ما بیش از هر چیز احتیاج به تربیت مرد کار و اجرای
برنامه‌های عملی و اجتماعی در زمینه فعالیت‌های مختلف زندگی دارد و خود ما باید
عهده‌دار خدمات و رفع مشکلات شده، تمرین همکاری در طریق اقدامات اداری و
انتفاعی و عمرانی و فرهنگی و امدادی و غیره حتی ورزشی و تفریحی بنمائیم و به
این ترتیب ملت تدریجاً و عملاً مالک و مسلط بر امور گردد، او را مسخره می‌کنند.
می‌خواهند یک سره از سیاست صحبت شود، آن هم سیاست خارجی بدون توجه به
عوامل و منابع داخلی.

البته همان‌طور که بارها گفته‌اند و شنیده‌اید، فرهنگ و تعلیماتمان هم از این روال
مستثنی نیست. مدارس و دانشگاه‌های ما بیشتر کارخانه‌های بیکاره‌سازی است تا
آدم‌سازی. تازه در این اواخر به مدارس حرفه‌ای توجه شده است که خیلی کند و
سطحی و تظاهری می‌باشد.

تقلید

این مرض اعراض از کار و کوشش در فعالیت فکری ما نیز از دیر زمان رسوخ یافته،
بدون آنکه متوجه قبح شدید و مضرات عظیم آن باشیم. ابتکار و اختراع و روح
چاره‌جوئی را تعطیل نموده، تقلید و تمنا را عملی مجاز و مقبول و گاهی ممدوح
میدانیم و برای آن عیبی و ننگی قائل نیستیم. در صورتی که تقلیدگری عین
طفیلی‌گری و اسارت در حال مذلت و احتیاج و فنای شخصیت و سعادت است. چه
فرق می‌کند که شما کسب و شغلی نداشته، برای نان و لباس دست‌گدائی پیش
همسایه همکیش دراز کنید، یا آنکه از اتکای به نفس و فکر و تحقیق سرباز زده،
برای تغییرات و اصلاحات زندگی و هر چیز نو، چشمتان به دست خارجی دوخته
باشد. حالت دوم صد درجه بدتر است.

آدم غیر مبتکر و کسی که خود به چاره دردها و رفع نیازهای خویش بر نمی‌خیزد
و عهده‌دار درمان‌ها و مشکل‌گشای گرفتاری‌های خود نمی‌شود، یا لاقل مثل

سوداگر شرافتمند، از طریق معامله و مبادله ابتکارها حساب خود را با سایر افراد و ملل تصفیه نمی‌نماید، بلکه تقلید و تبعیت از سایرین را شعار قرار می‌دهد، آدمی است که در مرحله حیوانات طفیلی مثل ککک روی زباله از فضولات دیگران ارتزاق می‌کند.

تقصیر از کجاست؟

قبلاً این سؤال را کرده‌ایم که تقصیر با کیست؟ منظورمان این بود که تقصیر از اسلام است یا از ایران؟ یادآور شدیم که اسلام درست خلاف آنچه را که مشاهده می‌شود، توصیه و تحریک می‌نماید و اگر ما احیاناً به نام یا به وسیله دینمان چوب فلک‌زدگی و واماندگی و بیکاری را به خود زده‌ایم، به مصداق «وَجَعَلَ إِلَهَهُ هَوِيَّةً» از طریق تأثیر و تحریفی است که تمایلات و خصال خود را به اسلام منعکس ساخته و مثل بت پرستان پیرو خواسته‌ها و ساخته‌های خود شده‌ایم. به علاوه دیدید که این خصلت بیکارگی و فرار از عمل، انحصار به مقدسین و متقدمین نداشت، بلکه عمومی بود.

حال مجدداً این سؤال پیش می‌آید که اگر تقصیر از خود ما است از کی و از

کجا است؟

مسئلاً در جهان هیچ وضعی روی تصادف یا بنا به هوس و مرض روزگار نیست. هر معلولی علتی و هر جریان عامل و موجبی دارد؛ نمی‌توان منکر شد که شرایط طبیعی و اقلیمی ایران نقش اساسی در این امر داشته است.

در بعضی از مناطق ایران آن قدر وفور نعمت و موجبات راحت هست که به تنبلی و تن‌پروری جایزه داده است. سابقاً در مازندران و گیلان با مختصر حرکت و اندک زحمتی از هیزم جنگل تا شکار از طریق هوا در دسترس هر کس بود و از علف صحرا تا ماهی دریا، به انضمام محصولات زمینی فراوان، بدون احتیاج به آبیاری و کود و کار فراهم می‌شد و حداکثر ارزانی حکمفرما بود.

برعکس در کویرهای مرکزی و قسمت اعظم ایران، خشکی و سختی، هر گونه عمل و تدبیری را بی‌ثمر می‌گذارد و امید فعالیت و کار را زائل می‌نماید. در جاهائی هم که اعتدال نسبی هوا و امکان سکونت و فعالیت هست، به طوری که می‌دانیم، شغل اصلی و قوت غالب ایرانی‌ها در ادوار تاریخی همواره از کشاورزی بوده است.

کشاورزی ایران همیشه دچار حوادث و تصادف‌های گوناگون بی‌آبی و آفت‌زدگی و ناامنی و چیزهایی بوده است که از حدود توانائی افراد خارج می‌باشد و اگر اتفاقاً آفات و بلیاتی پیش نمی‌آمد و بارندگی و شرایط مساعد می‌شد، آن وقت وفور محصول خارج از اندازه می‌گشت؛ بالنتیجه فرد برزگر ایرانی چنین عادت و عقیده پیدا کرده است که کمی و زیادی کار او و حساب‌ها و تدابیرش، تأثیر چندان روی بهره و وضع زندگی نداشته و خود او در برابر عوامل خارج از اختیارش، چون پرکاهی در گردباد طوفان می‌باشد. چه بسا که یک سال شخم و بیل خوب زده و آب و کود فراوان داده، ولی یک سن زندگی یا ملخ خواری داروندارش را برده است و سالی که دست روی دست گذاشته، صحرا و باغ را به امان خدا رها کرده، ولی بارندگی و سرما بموقع خود آمده است، خرمن سنگین و سردرختی پرباری داشته است!

در شهرها و به طور کلی در مملکت، ناامنی دائمی و عدم ثبات حکومتی و اداری و بی‌اعتمادی به اوضاع، مسلماً عوامل بسیار قوی در ایجاد روح یأس و هدردادن حسابها و حاصل کوشش‌های مردم بوده، آنها را طبعاً به لاابالی‌گری و بی‌قیدی سوق داده است.

تازه در دوران‌هایی هم که از هجوم و هرج و مرج جلوگیری می‌شده و امنیت و مرکزیت برقرار بوده است، حکومت به صورت استبدادی بوده و زور بر این مرز و بوم سایه شوم تاریکی و خفگی افکنده است. با اعمال قدرت مطلقه فردی و رواج مطامع و مفاسد بی‌شمار شخصی، هرگونه حیثیت و حقوقی از افراد سلب گردیده است. وقتی مردم خود را صاحب حق و اختیار و هیچ‌گونه امنیت اقتصادی و قضائی ندیدند و دیگری را مؤثر در سرنوشت خویش شناختند و یگانه راه معاش و مقام تقرب بمراکز قدرت، نوکری و تملق‌گویی شد، طبیعی است که نطفه‌های ابتکار و استعداد خفه می‌شود و کسی دیگر به دنبال تلاش و تفکر یا تغییر و تکامل خود برای بهبود زندگی و سرنوشت بهتر نمی‌رود، چون وجود خود را در نفس خود بی‌اثر می‌بیند. مردم فقط به دنبال یک چیز می‌روند: مورد خوش آیند ارباب، امیر، وزیر یا حاکم واقع شدن بنابراین روح نوکری و بی‌شخصیتی و طفیلی‌گری توسعه پیدا می‌کند، اگر در ایران هم حکومت قانون و همکاری و مسئولیت مشترک مردم وجود می‌داشت (یعنی به وجود می‌آوردیم یا بیاوریم)، یقیناً افراد احساس حیثیت و

تأثیر روی خود کرده، هم اجتماعی می‌شدند و هم استعدادها و قوایشان بروز و ظهور و رشد می‌کرد، آن وقت به دنبال کار و ابتکار می‌رفتند.

البته با این بحث نمی‌خواهیم اشتباه (در حقیقت گناه) متقدمین و متجددین را تکرار کرده، خودمان را بی‌تقصیر و بی‌تأثیر بدانیم و بدبختی را بگردن قضا و قدر یا حوادث طبیعت و یا حکومت و سیاست بیندازیم.

کدام موجود است که در دنیا مخالف و دشمنی نداشته باشد و کدام تغییر و بهبود است که بدون زحمت و فداکاری خود شخص فراهم شود؟ عوامل طبیعی یا سیاسی مخالف یا مزاحم ما، اگر می‌خواستیم و بخواهیم، تماماً معانی نعمت و موجبات فعالیت و سعادت‌اند. هر چه هست از خود ما باید بجوشد.^۱

ما همین قدر که از این عقیده مسموم و معصیت توبه کرده، حاضر شویم به مصداق کلام الهی:

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۲

خود را مسئول و مؤثر در مقدرات خود بشناسیم و از روی ایمان صحیح با پرهیز از خودخواهی و فساد به دنبال تلاش و کار برویم، بر تمام عوامل و موانع اعم از طبیعی و مصنوعی و داخلی و خارجی پیروز خواهیم شد.

چه بکنیم؟

اگر اصل فوق را قبول کرده باشیم، جواب این سؤال را باید بدهیم. اما جواب این سؤال نمی‌تواند ساده بوده و مسأله یک راه حل و یک جواب داشته باشد. مگر آنکه به صورت کلی و عمومی همان اصطلاح قرآن را به کار برده و بگوئیم «عمل صالح». کار شایسته آنست که شایسته و مناسب هر مقام و موقع و در راه حق باشد.

از نظر، فردی هر مسلمانی خود را موظف (و مأجور) بداند که از پرحرفی و بیکارگی و تنبلی و بی‌خاصیتی شدیداً احتراز کرده، کار را افتخار و کلید نجات بداند. چند هزار سال شعر گفتیم و سخن سنجیدیم، حالا قدری هم به کار و زحمت پردازیم. برای کار و شغل ارزش و احترام قائل شویم؛ از کوچک و بزرگ، فقیر و غنی، بی‌سواد و باسواد، کارگر و کاسب، وزیر و وکیل باید کار کنند. اگر بالغ است

۱. برای تفصیل بیشتر ر.ک: به «خودجوشی» مندرج در مجموعه آثار (۲)، از انتشارات شرکت قلم.

۲. رعد (۱۳) / ۱۱: خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه خودشان را تغییر دهند.

۱۰۴ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
کفالت معاش خود و کسانش را بنماید. اگر جوان محصل است، بهترین شاگرد
باشد. اگر کاسب و کارگر است، کارش نمونه باشد. اگر اداری است، هم و غمش
انجام وظائف و خدمت و خیر باشد. اگر زندگی مرفهی دارد، اوقاتش را به جای لهو
و لعب یا مشغولیت‌های لغو و تلف کننده عمر، به خدمت و خیر و تحقیق و تولید
بپردازد.

خلاصه آنکه در هر حال و مقام خود را موظف به حداکثر کوشش و کار بدانند.
همه بدانند کار است که کلید نجات است و بدون آن هر چه باشد، حرف مفت
است. ثواب آخرت هم با کار درست می‌شود. اما از جهت اجتماعی، جزء اساسی‌تر
و مهمتر مسئله و شرط توفیق ملت، در نجات و سعادت همگان است. باید خصلت
پست انزواطلبی و انفرادی بودن را کنار گذاشته، تنها به خود نیندیشیم و نخواهیم
گلیم خویش را از آب درآوریم. بلکه سرمایه‌ها و علاقه‌ها و فعالیت‌های خود را
اجتماعی نموده، در هر حوزه و صنفی که هستیم، تشکیل انجمن‌ها و اتحادیه‌ها و
شرکت‌ها و جمعیت‌ها داده و خود را با اصول و لوازم زندگی اشتراکی آشنا بنمائیم
و برای پیش برد هدف‌های مختلف معاشی، عمرانی، فرهنگی، مذهبی، سیاسی،
ورزشی و حتی تفریح و گردش، دست‌ها و سرمایه‌ها و فکرها و فعل‌ها را روی هم
بگذاریم. ناراحتی‌هایش را بپذیریم و متفقاً پیش برویم. مسلماً نیروی ما و احتمال
توفیق صد چندان خواهد شد. مضافاً به اینکه تمرین اجتماعی کرده اهل انس و آدم
خواهیم شد.^۱

«وَمِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانِ»^۲

۱. ر.ک: به «احتیاج روز»، در همین مجموعه.

۲. دعا: توفیق از خداوند است و بر او باید تکیه کرد.

«ضمیمه»

مالکیت و اشرافیت در ایران

در ادبیات سیاسی و اجتماعی قرن معاصر کشور خودمان بسیاری از «روشنفکران و مترقیان» وقتی می‌خواستند تجزیه و تحلیل بدبختی‌های موجود و پیشنهاد اصلاحات را بنمایند به تبعیت و تقلید افکار غربی (و بدون توجه به اینکه هر مملکت و ملتی وضع خاصی داشته هر مطالعه و چاره‌جویی باید با در نظر گرفتن شرائط عمیق جغرافیائی و تاریخی آن ملت و سوابق و نیازمندی‌های مربوطه انجام شود) صحبت از فئودالیت ایران کرده وضع ایلخانی و مالکیت خودمان را مترادف با فئودالیت اروپا می‌دانستند و می‌دانند و ریشه بدبختی‌های اجتماعی و خرابی اوضاع کشاورزی و کشاورزان ایران را سیستم ارباب رعیتی و مالکیت ارضی سراغ می‌دادند.

اخیراً نیز با اتکاء و تظاهر به این فکر تغییراتی در اوضاع قانونی و اداری و اقتصادی کشور داده شده است. در صورتی که در ایران به‌هیچ‌وجه وضع چنان نبوده با فئودالیت اروپا و رژیم زمینداری هندوستان یا لاتیفوندیای کوبای سابق، نیمه مستعمره آمریکا، مغایرت دارد. در اینجا درد چیز دیگر است و درمان چیز دیگر آن دوائی که بر اساس تشخیص غلط به مریض تجویز شود مسلماً شفابخش نخواهد بود. شاید مرض دیگری را هم اضافه کند.

توضیح آنکه مقارن و ماقبل دورانی که در اثر هجومهای متوالی قبائل مغول و تاتار و ترک و غیره می‌بایستی تمدن قدرت ایران نیز مانند روم غربی و ژگون و رژیم فئودالیت برقرار گردد یک پیش‌آمد و پدیده بزرگی در شرق و در سرزمین ایران به وقوع پیوست که سیر تاریخ و تحولات اجتماعی را عوض نمود. علاوه بر آن وضع جغرافیائی فلات ایران با محصور بودن در سلسله جبال‌های صعب‌العبور

سرحدی و کوهستان‌های داخلی و پراکندگی قراء و شهرها در میان بیابان‌ها باعث می‌شد که در سر راه سیل هجوم قبائل و ایلات وحشی موانع و معطلی‌های توقف دهنده‌ای ایجاد کرده و ورود و حلول آنها در داخل جماعات متمدن به صورت تدریجی و پلکانی یعنی پس از تغییر و تأثیرهایی صورت گیرد.

اما آن عامل مهمتر و پدیده وسیعی که در مرحله اول اشاره شد اشاعه دین اسلام و اجرای (ولو ناقص و نسبی) مساوات و عدالت و شناسائی حقوق بشری بوده است.

اسلام اولاً با اعلام:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ»^۱

و تصریح رسول اکرم (ص) به اینکه:

عرب را افتخار و امتیازی بر عجم نیست و غلام حبشی اگر با تقوی باشد برتر از سیدقرشی است هر گونه اشرافیت و امتیاز نژادی و مقامی و مالی و نظامی را محو کرده مردم را برابر و برادر شناخته است.

ثانیاً با تشریح و تأکید به عدالت و رعایت حق رحمت مالکیت و سایر حقوق افراد برای زارع و رعیت نیز به عنوان یک فرد مسلمان وضع ثابت و حقوقی قائل شده است.

این خاصیت روحی و اعتقادی که در ساکنین وجود داشته است آنها را تا اندازه‌ای آشنا به حقوق خود ساخته و تأثیری که قبلاً یا بعداً در مهاجمین ایجاد می‌نموده و آنها را به کیش اسلام می‌گروانیده سبب شده است که ضربات و تصرفات، خیلی ملایم‌تر از جاهای دیگر اعمال گردد و حق زارعین به کلی پایمال نشود.

مهاجمین عرب (اگر بتوان آنها را مهاجم نامید) وقتی ایران را فتح می‌کردند خلفا و سرداران آنها مانند ژرمن‌ها و تاتارها و مغول‌ها اراضی و دهات را ضبط نمی‌کردند و فتودالیته تشکیل نمی‌دادند و مردم بومی و زارع را اجیر و اسیر نمی‌نمودند. بلکه همان وضع دهات و زارعین را محفوظ و محترم شمرده سعی

۱. حجرات (۴۹) / ۱۳: ای مردم همانا شما را از مرد و زن آفریدیم و به ملت‌ها و قبائل درآوردیم که از یکدیگر شناخته می‌شوید بدانید که گرامی‌تر و برتر شما نزد خدا پرهیزکارتر شما است.

داشتند عایدات بیت‌المال را (که اصولاً به مصرف خود محل می‌رسید) در سایه امنیت و برکت و رضایت زیاد کنند.

خلیفه چهارم علی بن ابیطالب علیه‌السلام در فرمانی که به مالک اشتر جهت ولایت مصر صادر فرموده از جمله چنین سفارش می‌کند:

«... ولکن مراقبت تو در آبادی زمین باید بیش از جمع آوری خراج باشد زیرا که دومی بدون اولی حاصل نخواهد شد و هر کس بدون آبادی و عمران خراج مطالبه نماید بلاد را خراب و مردم را هلاک می‌کند و کارش جز مدت اندکی استوار نخواهد بود و اگر پیش تو از سنگینی یا آفت یا خشکی و غیره شکایت کردند به آنها تخفیف بده ... و جز این نیست که خرابی دهات دائر کوچ کردن اهل آنها حاصل می‌شود و اهالی کوچ نمی‌کنند مگر در اثر تمایل و توجهی که والیها به جمع‌آوری مال پیدا می‌کنند و نسبت به بقای دولت خود و درآمد ناامید می‌شوند...»

این قسمت نهج‌البلاغه از کتاب بسیار محققانه و جامع دکتر ا. ک. س. لمتون تألیف در سال ۱۹۵۲ میلادی که سال ۱۳۳۹ تحت عنوان «مالک و زارع در ایران» از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است، نقل گردید.

اینک بد نیست به عنوان شاهد اظهارات فوق‌الذکر اشاراتی از آن کتاب را نیز ذیلاً به نظر خوانندگان برسانیم:
از صفحه ۳۹ کتاب:

«از این اصول کلی که طرز ترکیب و تشکیل ده بر آنها قرار گرفته است شاید بتوان چنین استنباط کرد که شکل اولیه اسکان و شهرنشینی نخستین مهاجرین ایرانی «اشتراکی ابتدائی» بوده و حقوق انفرادی از حقوق عالی اجتماعی نشأت می‌یافته است.

با تغییری که در ترکیب اجتماعی ده مقارن ظهور عمده مالکان یا تیولداران پدید آمد از یک طرف سنت مالکیت اشتراکی ضعیف شد اما از طرف دیگر میل به تنصیف و تساوی حصه‌های زمین از منبع دیگر قوت گرفت و این منبع عبارت بود از سنن مساوات طلبی جامعه اسلامی.»

از صفحه ۳۵ کتاب:

«... سیاست حکومت در قرون اولی اسلامی این بوده است که موجبات رشد و نمو این تشکیلات ابتدائی اشتراکی را فراهم آورد ...
و اما دلیل دیگری را که در اتخاذ این سیاست مؤثر بوده است نمی‌توان نادیده گرفت:

یکی از مسائل مهمی که مورد توجه مسلمین بود جمع خراج از مردم سرزمین‌های مغلوب بود و نیل بدین مقصود در صورتی میسر می‌شد که تا حدی ملل شکست خورده روی آسایش و خوشی می‌دیدند و در صورتی که کشاورزان ناراضی می‌بودند و بیش از اندازه بر آنها تحمیل می‌شد کشاورزی به سختی پیشرفت می‌کرد.

شاید مشاهده خیر و برکت کلی در کار کشاورزی در مسلمین صدر اسلام مؤثر افتاده و آنان را بر این داشته بود که ده را یک واحد تشکیلاتی فرض کنند و به این نکته پی برند که اگر دهقان منفعتی از زمین حاصل کند و تا حدی از حکومت خودمختاری بهره‌مند گردد به ظن غالب، زمین را بهتر کشت و زرع می‌کند».

اما مسأله‌ای که غالباً دست‌آویز مدعیان انقلاب و اصلاح بوده و در ظرف مدت کمتر از نیم‌قرن از چپ‌ترین جناح‌های سیاسی کشور بنماینده و شاخص راست‌ترین آنها منتقل گردیده و به تقلید یا به دستور خارجیان از حرف به عمل درآمده است؛ یعنی میزان تقسیم محصول ما بین ارباب و رعیت، باز هم مظهر اجحاف و مبنای اشکال نیست.

رویه تقسیم محصول در دهات ایران به طور کلی بر اساس پنج کوت یعنی پنج حصه یا سهم مساوی ما بین:
زمین، آب، بذر، کار و بالاخره گاو
و سایر افزار کشاورزی است.

به این ترتیب علاوه بر آنکه زارع با داشتن سهم مسلم متناسب و عدم حق مالک به اخراج او از ده یک پا شریک در محصول و ملک شناخته شده است در صورتی که خود عهده‌دار تدارک بذر، تأمین گاو و افزار کشت گردد با حقوق مساوی همان وضع و مقامی را که مالک دارد پیدا می‌کند.

این سهم‌بندی در املاک دیمی یا رودخانه‌ای که آب طبیعتاً و مجاناً تأمین می‌شود و بر حسب شرایط و اوضاع و نوع کشت به صورت سه کوت و تنصیف و غیره نیز رایج بوده است ولی به طور کلی و با تقریب عمومی می‌توان گفت که هر زمان که از حساب پنج کوت خارج شده همواره و اصولاً قرار به سود زارع تبدیل گردیده است» (فصل ۱۷ کتاب مالک و زارع)

این نوع سهم‌بندی کشاورزی و روابط اقتصادی مالک و زارع به نظر نمی‌آید در هیچ جای دنیا نظیر داشته باشد و ابدأ قابل قیاس با مزدوری بی‌پناه و بی‌حقوق سرف‌های فئودالیتة اروپا با رعایای زیردست زمینداران هندوستان و مزدوران چهارماه حقوق بگیر نیشکر کار کوبا نیست.

البته غیر از مبنای تسهیم فوق (یا مزارعه در اصطلاح فقهی) طریقه اجاره‌داری و جریبانه و احیاناً برزگری مزدوری آزاد نیز در املاک ایران متداول بوده است که کم‌وبیش بر اساس و قیاس همان نظام پنج کوت تنظیم می‌شده و به تدریج که ارزش پول در ایران تنزل می‌یافته حساب جریبانه یا اجاره بندی نقدی به نفع رعیت بر می‌گشته است.

حال اگر انحراف‌ها و اجحاف‌هایی تحت عناوین بیگاری و تحمیل‌های دیگر در باره رعایا شده تبعیض و تجاوزهایی در اثر برتری مالی و مقامی مالک یا در سایه قدرت‌های لشکری و درباری با همدستی مأمورین دولتی استفاده‌جو به عمل می‌آمده و می‌آید، ربطی به اصل مطلب ندارد.

مالکیت‌های عمده و تعدی و تجاوزهایی که در ایران به عمل می‌آمده است غالباً به دنبال همان تصرف‌های وسیعی بوده است که مهاجمین کوهستانی یا بیابانی در ابتدای ورود به جلگه‌ها و قسمت‌های آباد می‌کردند. یا پس از استقرار در شهرها و تشکیل دولت و قدرت به صورت تیول و اقطاع و غیره به شاهزادگان و امیران و حاکمان واگذار می‌شده است.

در همان کتاب مستند «مالک و زارع در ایران» مؤلف محقق در زمینه تحولی که بعد از قرون اولیه اسلام در رفتار و روال دولت و مالک با رعیت به عمل آمده است چنین می‌نویسد:

از صفحه ۳۵ کتاب :

«اما هرچند از یک سو دستگاه مالی مملکت مایل به بقای تشکیلات ساده ابتدائی اشتراکی بود با این همه از سوی دیگر خود این دستگاه تغییراتی در ترکیب جامعه روستائی پدید آورد. تمایل دستگاه حکومت بر این بود که بار خراج به مرور زمان سنگین‌تر بشود و همین باعث شد که این بار بیش از همه بر دوش کشاورزان و خرده مالکان سنگینی کند... این امر موجب شد که دهقانان بیش از پیش به طبقه نسبتاً غنی و زورمندی محتاج شوند و از این رو کاملاً طبیعی بود که طبقه اخیر خود را نسبت به قاطبه مالیات دهندگان مرجع قدرت فرض کنند. خواه از نظر اینکه در برابر حکومت از آنان حمایت می‌کردند و خواه از لحاظ اینکه در برابر حکومت مسئول کار آنان بودند. همین سبب شد که یک طبقه مقتدر از ملاکان به‌وجود آید و خرده مالکان به درجات پست‌تر اجتماع تنزل کنند. و رفته رفته یک جمعیت ده‌نشین شبه برده‌ای در ایران ظاهر شود.

این تمایل هنگامی شدت یافت که به جای مالکان اصلی زمین:
اولاً کسانی روی کار آمدند که غالب آنان اجاره‌دار در آمده‌های مالیاتی بودند،
ثانیاً کسانی بر اثر تعمیم روش واگذاری اراضی به اشخاص یا «اقطاع» که از قرن پنجم هجری به بعد معمول شده بود، صاحب زمین شدند.
مرحله قطعی این تحول مستقر شدن مأموران لشکری در املاک زراعتی بود.
عاقبت در قرن بیستم میلادی طبقه تیول‌دار مبدل به طبقه مالک شد.
درد ایران که در اثر طول مدت و عالمگیری آن و کثرت تجربه همه کس می‌داند چیست و ناله‌های شهری‌ها و دهاتی‌ها از همانجا بلند است و مؤلف کتاب مورد استناد نیز اذعان دارد نه اساس مالکیت است و نه سیستم تقسیم محصول بلکه بیش از هر چیز و در مرحله اول اجحافات مأمورین دولتی است!
حقیقت مطلب این است که اگر در مغرب زمین مهاجمین وحشی یکسره مالک اراضی شده مردم را برده مزدور خود کردند و کار یک سره شد در اینجا در نتیجه ممانعت و ملایمتی که شرایط جغرافیائی و مخصوصاً احکام اسلام در سر راهشان ایجاد نمود نتوانستند ملت را یک سره اسیر و عبید خود نمایند ولی فشار و اجحاف را نامحسوس‌تر و ملایم‌تر به طور غیر مستقیم از طریق باج و بیگاری و توقع و تحمیل‌های مختلف به وسیله مأمورین دیوانی و دولتی پیوسته اعمال کرده‌اند.
خوی انفرادی و خودخواهی ایرانی‌ها یعنی حاضر نشدن آنها به اجتماع و اتحاد و مخصوصاً به گذشت و فداکاری برای دفاع و منافع جمع، همیشه سبب شده است که یک دسته‌های کوچک و حتی یک فرد زورگوی متجاوز بتواند بدون زحمت و ترس صدها و هزاران نفر را مطیع و باجگذار خود بنماید.
در ایران به طوری که می‌دانید غالب سلسله‌های سلاطین در ابتدا همان وحشیها و کوهستانی‌ها یا غارتگران و قلدرهائی بوده‌اند که جدیداً یا سابقاً از خارج کشور به داخله فلات و جلگه‌ها و شهرها سرازیر می‌شدند. مأمورین دولتی نیز در اصل چیزی

۱. در صفحه ۶۸۰ کتاب مزبور چنین می‌خوانیم:

«مالیات زائد گرفتن و تمایل کار گردانان حکومت به اخاذی و رشوه‌گیری توأم با مسئله ناامنی مهمترین عامل انحطاط کشاورزی بود که پس از تجزیه خلافت عباسی آشکار شد و این انحطاط باسثنای وقفه‌هایی که در آن روی داده همچنان تا امروز اتمام یافته است.»

جز همان خویشان و کسان و همدستان راهزن اولیه نبوده بعدها که تغییر قیافه و حتی عقیده داده‌اند مبداء و مقصد خود را فراموش نمی‌کردند. وقتی به عنوان مأمور وصول مالیات یا مأمور امنیت و نظام رهسپار دهات و ولایات می‌شدند هدف و عملشان بیش از هر چیز پر کردن جیب خود و جمع مال و منال و خوشگذرانی بوده است.

گاهی این عمل به طور مقاطعه واگذار می‌شده تمام املاک و عواید یک محل را به عنوان اقطاع و تیول یا خالصه واگذاری، در بست در اختیار او می‌گذاشتند و اجازه می‌دادند به ازاء پیشکشی به شاه یا خراج سالیانه به خزانه سلطنتی و تحویل فلان عده سرباز و قبول تمکین و تملق از دربار مرکزی هر چه دلش می‌خواهد بکند و بگیرد. متأسفانه این سنت سنّیه و عادت پسندیده(!) که همیشه در ایران خط فاصلی میان دولت و ملت می‌انداخته و روابط را بر اساس غالب و مغلوب تنظیم می‌کرده است بعد از برقراری مشروطیت و تقلیدی که در نظام اداری کشور از ممالک اروپائی شد و «کارمند» یا عضو اداره پیدا کردیم باز به همان صورت و بلکه شدیدتر ادامه یافته است.

در ایران دولت و کارمندان او عادتاً خود را نه تنها مزدور و منتخب و مستخدم ملت نمی‌شناسند بلکه یک طبقه ممتازی را تشکیل داده با تحقیر و به چشم اسیر به مردم نگاه می‌کنند. مخصوصاً وقتی به شهرستان‌ها بروید می‌بینید بزرگ‌ترین آفت و دشمنی که به سر مردم اعم از شهری و دهاتی میریزد همان رؤسا و مأمورین دولتی هستند. در حالی که دهقانان عریان و گرسنه در زیر آفتاب صحرا پشت سر گاو یا الاغ بوده عرق می‌ریزند و جان می‌کنند و کارگران و کاسب‌های شهری برای لقمه نانی به این در و آن در می‌زنند رؤسای ادارات دولتی در خانه‌های اعیانی جرگه قمار یا مجالس مشروب و تریاک تشکیل می‌دهند یا به رقاصی و هرزگی مشغول‌اند!

بدیهی است که تا این وضع و عادت عوض نشود و معکوس نگردیده مردم حاکم نشوند و دولت از شخص اول تا آخر آن مادون و منتخب و مسئول و مستخدم ملت نباشند یعنی دولت از آن ملت نگردد هیچ‌گونه افاقه و اصلاحی انجام نخواهد شد.

منظور آنکه درد ما درد عدم عدالت و آزادی و نبودن حکومت ملی و قانون است نه درد تشکیلات اداری یا تغییرات ارضی و سماوی. بدون عدالت و آزادی قانونی هر گونه ادعا و اصلاحی حرف مفت و قوز بالا قوز است.

هر زمان که این مطلب حل شد (و باید هر چه زودتر به دست خود مردم و ناچار به بهای فداکاری و قربانیهای زیاد مثل همه جای دنیا حل شود و تا حل نشود هیچ راه حل و اصلاح دیگری ما را نجات نخواهد داد) سایر مطالب و مسائل اشکال چندان نخواهد داشت.

بدیهی است که در ترتیب بهره‌برداری از زمین و طرز کشاورزی تغییرات و اصلاحات لازم است ولی به نظر می‌آید باید اساس و ترکیب ده به عنوان یک واحد اجتماعی و روستائی حفظ شود. همان طور که تجربه تاریخی چند هزار ساله ایران به آن ریشه داده است. و سنت اسلامی آنرا محترم شمرده و مستحکم کرده است. به علاوه شرایط جغرافیائی و زمین‌شناسی و آبیاری در ایران طوری است که طبیعتاً چنین واحد کشاورزی را ایجاد می‌نماید. زیرا ده محیط محدودی است در دامنه یکنواخت یا کاسه‌ای از زمین که ناچار با یک یا چند رشته قنات مشترک مشروب شده مساعد برای کشت‌های مخصوص می‌باشد و برای خود به طور مجزا از مناطق نامساعد مجاور، استقلال دارد.

قطعه قطعه کردن ده در دورانی که همه چیز دنیا به همکاری و همبستگی و اتحادیه‌های سندیکائی ملی و بین‌المللی رفته است چیزی جز یک عمل ارتجاعی و قهقرائی غلط که سبب نقصان و فناى تولید شود، نخواهد بود کما آنکه در کوبا هم برای اراضی نیشکر استثناء قائل شده مانند سایر قسمت‌ها به قطعات ۳ هکتاری تقسیم نکردند و آنها را به صورت «کوئوپراتیف»^۱ درآوردند. سهل است که در ایران باید از اداره اشتراکی هر ده به وسیله شرکت‌های تعاونی روستائی پا فراتر گذارده اتحادیه‌ها و تعاونی‌های قریه‌ای و بلوکی به وجود آورد.

اتفاقاً ممکن بود در تشکیل این شرکت‌های تعاونی ده، همان سهم‌بندی بر اساس پنج کت را قائل می‌شدند و بعد برای هر عمل و زحمت مزدی منظور می‌کردند. به این ترتیب اصول و قوانین به هم نخورده از مالک سلب حق نمی‌گردید و گروه زارعین در اکثر موارد حتماً صاحب اکثریت سهام می‌گردید. سپس از راه‌های

شرعی و قانونی تسهیلات و مساعدت‌هایی به عمل می‌آورد که زارعین و همچنین مالکینی که واقعاً زارع هستند رفته‌رفته دخالت و بهره بیشتری پیدا کنند. البته در مورد مالکیت‌های غصبی و تحمیلی که بر پایه‌های فاسد بنیان گذاری شده و غالباً همان مالکیت‌های عمده و دولتی و نظامی را که ریشه تهاجمی دارد تشکیل می‌دهند، می‌بایستی رسیدگی عمیق به عمل آمده به ملت و صاحبان حق برگشت داده شود.

* * *

انتقادات و نظریات فوق ممکن است اینک که انقلاب به اصطلاح وسیعی انجام گردیده است مانند نوشداروی بعد از مرگ سهراب به عنوان یک بحث بیهوده و بیجا تلقی شود ولی هر تجزیه و تحلیل و تشخیص ولو در باره جریان‌های گذشته همیشه می‌تواند ارزنده و مفید واقع شود، خصوصاً که اگر فعلاً وضع و صورت عوض شده است ولی درد و مسئله به جای خود باقی است و دائماً مطرح است. شاید مطالعه گذشته و عبرت‌گیری از آن بتواند کمک مختصری به حال و آینده بنماید.

وَاللّٰهُ هُوَ الْمُسْتَعَانُ

سرچشمه استقلال*

موارد استقلال و مفاهیم استقلال

این روزها خیلی صحبت از استقلال و ضد آن یعنی استعمار می‌شود. اغلب استقلال را یک امر سیاسی ساده می‌گیرند بی آنکه توجه به وسعت مفاهیم آن داشته باشند، خصوصاً سرچشمه یا پایه استقلال را در نظر بگیرند.

معمولاً استقلال یا عدم استقلال یک کشور را مترادف و معلول تصمیمی می‌دانند که در فلان قرار داد بین‌المللی گنجانده و تضمین شده باشد. ضمناً یگانه تکیه‌گاه استقلال در تاریخ گذشته را زور بازوی ملت‌ها و قدرت شمشیر دولت‌ها می‌دانند و برای ممالک جدید نیروی نظامی و سلاح‌های جنگی را حافظ آن می‌شمارند.

البته قابل انکار نیست که وقتی مثلاً کشور مستقل آلمان در میدان جنگ جهانی مغلوب شد استقلالش به باد رفت و ممالکی چون هندوستان و افریقای جنوبی یا سبیری که مستقل نیستند قوای نظامی متعلق به خود ندارند.

با قلدری و لشکرکشی خیلی از استقلال‌ها محو شده است ولی نگاه به تاریخ نشان می‌دهد که دولت‌هایی که به قصد غارت و تنها با قشون تأسیس شده‌اند پدیده‌هایی ناپایدار بوده دوام چندانی نکرده‌اند. در طرف مقابل نیز شکست‌های نظامی غالباً توأم یا به دنبال انحطاط عمومی و بروز ضعف‌های داخلی بوده است. به عکس، چه بسا اقوام و ملل مغلوب که دارای پایه و مایه‌هایی بوده‌اند دو مرتبه سربلند کرده و گاهی بر حریف غالب شده‌اند.

* تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۷/۱۱/۱۵ برای دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران.

آنچه مسلم است و در زبان‌ها می‌آید اینکه استقلال تنها به یک امر قراردادی سیاسی یا نظامی اطلاق نمی‌شود، بلکه مفهوم‌های دیگر نیز دارد که با بسیاری از آنها آشنا هستید: استقلال اقتصادی، پولی، قضائی، فرهنگی، فکری و غیره.

به نظر می‌آید که این مفهوم‌ها یا با وجوه مختلف استقلال عملاً همراه با هم باشند. مثل اعضای حساس بدن چون قلب و مغز و ریه و معده و کلیه که در افراد سالم تماماً خوب کار می‌کنند. اما همین که یکی از آنها خراب یا ضعیف شود، حیات سایر اعضا و حیات صاحب آنها نیز به خطر می‌افتد. ملتی که تابع و اسیر شد کمتر ممکن است جهات دیگر استقلال را حفظ کند.

در سطح پائین‌تر از ملت و مملکت اصطلاح استقلال در مورد مؤسسات و اشخاص هم خیلی به کار برده می‌شود. شخص مستقل کسی را می‌دانند که از خود رأی و نظر داشته و در اداره زندگی و تصمیم‌ها تابع کسی نباشد.

استقلال تا کجا می‌رود؟

با مختصر دقت و توجه به واقعیات معلوم می‌شود که استقلال مطلق معنی ندارد. استقلال مطلق که مترادف با انزوا و استغنا باشد امروزه نه میسر است و نه مصلحت (و همین مطلب را بعضی‌ها مجوز تبعیت می‌گیرند). کدام کشور و حتی کدام فرد می‌تواند بدون مراوده و معامله با سایرین زندگی کند؟ محدود بودن امکانات افراد یک جامعه و اختلاف در استعدادها از قدیم‌الایام مسئله وظائف را اجباری کرده و شرط تأمین آسایش و آزادی قرار داده است. امروزه عین این مسئله به مقیاس خیلی بزرگ‌تر در باره ملت‌ها و کشورها صادق است.

بی‌نیازی کلی و استقلال به معنای استغنا کامل نیز موضوع ندارد و محال است. هیچ موجودی چه منفرد و چه مجتمع جز ذات واجب‌الوجود نمی‌تواند بی‌نیاز از غیر باشد.

آنچه می‌توان پذیرفت و امکان واقعیت عملی دارد این است که ارتباط‌ها و احتیاج‌ها به صورت مبادلات دوجانبه و اکتساب‌های عادلانه و آزاد باشد. همان اندازه زنجیر احتیاج و وابستگی به گردن شخص (یا ملتی) بسته شود که او هم به گردن سایرین آویخته باشد به طوری که اگر آنها خواستند بکشند او هم بتواند بکشد و زیان عملشان را بچشانند. چنین شخص یا دولتی را تابع و اسیر نمی‌دانند.

آن کسی که محتاج است نمی تواند مستقل باشد و حتماً برای بقا و رفع احتیاج خود باید نظر و نرخ دیگران را قبول کند. ولی هر زمان که حاصل جمع احتیاجات شخص به دیگران کمتر یا در حداکثر مساوی حاصل جمع احتیاجات دیگران به او باشد، چنین شخص طبیعی یا حقوقی مستقل است و می تواند آزادانه معامله و روی متاع خود «بازی کند» یعنی:

مجموع بستانها = مجموع بدهها باشد

مقصود از مجموع بده بستانها، همه نوع و به هر صورت آن است. اعم از کالاهای جنسی و نقدی، کار و فکر یا مادی و معنوی: مواد کشاورزی بدهیم و معدنی بگیریم، مواد خام بدهیم اسلحه بخریم، معلم بدهیم متخصص بیاوریم و از این قبیل مبادلات. همینکه یک درجه از احتیاجات ما به دیگران بر احتیاجات سایرین به ما فزونی پیدا کرد به اندازه یک امتیاز یا یک نقطه باید تسلیم شویم. یک پله که پائین بیاییم دو پله عقب می افتیم. از آن پس بیشتر بر سرمان میزنند و به تدریج تمام اختیارات و منابع رفع احتیاجات را از دستمان خواهند گرفت و سوارمان خواهند شد.

مسئله کمی شبیه تعادلها و فعل و انفعالهای دو طرفه در فیزیک و شیمی و به تحویل های متقابل از تجاعی است که در ترمودینامیک تعریف می شود. وقتی می گویند سیستمی (یعنی یک مجموعه ذرات مادی مرتبط) که در فعالیت است به طور ارتجاعی تحول پیدا می کند که دائماً فشار و درجه حرارت و شرایط دیگرش مساوی با شرایط محیط خارج بوده فقط اختلاف بینهایت کوچکی در جهت مثبت یا منفی داشته باشد. اگر فشار آن مثلاً اندکی زیادتر شد انبساط یافته به خارج کار بدهد و اگر اندکی کمتر از خارج شد منقبض گشته کار بگیرد. به عبارت کلی، حالات اتخاذی سیستم، در حالت تعادل داخلی و تساوی و تقابل آن با خارج باشد یعنی عقب افتادگی و رکود در آن رخ ندهد.

کدام اصل است؟

حال که دانستیم استقلال تنها جنبه سیاسی - دیپلماتیک یا نظامی نداشته و جنبه های اقتصادی، مالی، قضائی و فرهنگی و روانی آن نیز قابل توجه است و به شخص و مؤسسه و ملت و دولت در مراتب مختلف تعلق می گیرد، صریحاً این سؤال پیش می آید که آیا این استقلالها مستقل از هم بوده هر یک برای خود حساب و راهی

دارند، یا آنکه مرتبط و ملازم هم می‌باشند و در یکدیگر مؤثرند. در صورت اخیر کدام یک از وجوه از استقلال اصل است و مادر و منشأ سایرین. آیا استقلال نظامی استقلال اقتصادی هم برآورده می‌کند و اگر دولت مستقل بود ملت و افراد مردم هم در شؤون زندگی و فکری خود استقلال دارند یا بالعکس؟

تعریفی که در بالا از استقلال کردیم و خود را به آن قانع نمودیم می‌توان هم در مجموعه صادق و نافذ دانست و استقلال را یک واحد کلی گرفت که شامل جمیع وجوه و موارد باشد، و یا معامله را در باره هر یک از انواع استقلال به کار برد. آنچه مهم است اینکه استقلال یک حالت راکد و لحظه‌ای نبوده پدیده‌ای است که باید دوام و استمرار داشته باشد. شرایط بقای استقلال برای یک فرد یا جامعه دارا بودن چیزی است که بتواند دائماً در مبادلات با خارج و معاملات خود عرضه نماید.

از آنجائی که هیچ گنجی در دنیا لایتناهی نیست ناچار باید فرد یا جامعه خواهان استقلال زاینده و فزاینده باشد. استقلال بیش از هر چیز یک مسئله تولید و تراوش است. به فرض آنکه ما ثروتمند و مجهز به آخرین سلاح‌ها و دارای بهترین روحیه باشیم نظر به اینکه تمدن امروزی در تحول و ترقی سریع است متاع ما و سلاح ما در برابر کسانی که در حرکت دائم هستند دیر یا زود از سکه و اثر خواهد افتاد و قهراً محتاج و مطیع آنکه کالای تازه‌تر و بهتری را می‌آورد خواهیم شد. ضمناً زیاد هم نمی‌توان مطمئن و مغرور به منابع طبیعی خدادادی که دارائی‌های موروثی غیر مکتسب است، شد. چنین سرمایه‌ها و قدرت‌ها علاوه بر کهنه‌شدن و ته‌کشیدن ممکن است خود عامل جلب طمع بیگانگان و تعرض و تجاوز شود.

همچنانکه زرخیزی هندوستان و طلای سیاه ایران از موجبات بیچارگی صاحبان آنها شد. استحکام و اعتماد شایسته ثروتی است که اختصاصی باشد و نتواند از دستان بگیرند. یعنی آن چیزی که در نهاد افراد ملت و پتانسیل انسانی مملکت باشد. در حقیقت استقلال بر خاک و آب تعلق نمی‌گیرد، بلکه بر اشخاص تعلق می‌گیرد:

داشتن یک نیروی دفاعی کافی، ملازم و متکی بر تولید و تراوش دائمی، متعلق و منبعث از مردم.

استقلال سیاسی و نظامی در مقیاس کشور و دولت تظاهر خارجی و کلی مسئله است. استقلال‌های اقتصادی، فرهنگی، پولی و غیره در حکم شاخه‌های اصلی تنه

واحدی هستند که از ریشه مشترکی آب می‌خورند. البته ریشه درخت بنوبه خود از ساقک ها و شعبه های متعدد تشکیل می‌شود که هر شعبه فروعی و بالاخره تارهای ریزی دارد که از آنجا عصاره غذایی گیاه سرچشمه گرفته از تنه عبور می‌کند و در شاخ و برگها پراکنده می‌شود. تا ریشه در آب است امید ثمری هست.

افراد کشورمان تارهای موئین ریشه درخت می‌باشند. اگر افراد یک کشور افراد مستقل باشند آن کشور مستقل است. اما اگر افراد به طور کلی باکی از احتیاج و تابعیت از دیگران نداشتند و حاضر به اطاعت و انقیاد بودند آن کشور نمی‌تواند مستقل باشد.

این مسئله بسیار مهم است. به هیچ وجه نباید اشتباه و چنین تصور شود که ممکن است کشوری در مجموعه و در سازمان اداری و سیاسی خود صاحب حیثیت و قدرت و استقلال باشد ولی افراد آن علاقه‌مندی آگاهانه به این معنی و صفت و ساختمان مستقلانه نداشته باشند. یعنی بشود از یک عده عناصر زبون سر بزیر بی‌عرضه یک ترکیب مستحکم مولد مستقل به وجود آورد.

اولاً تا بحال هیچ چشمی ندیده و هیچ منطقی نپذیرفته است که آسمان خراش محکم مطمئنی با تیر آهنهای زنگ‌زده، آجرهای پوسیده و سیمان آبدیده ساخته شده باشد. هر مهندس یا معمار اول به سراغ مصالح مقاوم مطمئن و پی و پایه مستقر می‌رود.

در روزگاران سابق که مردم قدری شبیه بهائم در مزرعه و طویله ارباب می‌چریدند و می‌خرامیدند تا زمان سر بردن و سواری داد نشان برسد، به حساب نیاوردن افراد، جز تا آنجا که بره‌ها و بارکشان خوش آب و علفی باشند اشکالی چندان نداشت. صاحبان اراضی و ایادی نیز رقیبان خیلی مراقب و برنامه‌های بزرگ نداشته سال‌ها می‌توانستند دور از مزاحمت همسایه‌ها و بیگانگان خوش باشند ولی امروزه که کارها بی‌نهایت پیچیده و مشکل شده و از عهده یک دست و یک فکر بر نمی‌آید در همه جا شدیداً همکاری و بنابراین هم‌آهنگی هر چه بیشتر افراد و افکار تعقیب می‌شود. تاریخ بشریت شاهد توسعه و ترقی روزافزون نقش و اثر آحاد مردم شده است. البته نقش و اثری که در یک تشکل مرتبط منظم به صورت آگاهانه و علاقه‌مندانه اعمال گردد.

ثانیاً مسلم و مشهود است که حفظ استقلال بدون همت و هزینه‌های سنگین دوران صلح و بدون جسارت و فداکاری‌های دوران جنگ میسر نیست. حال با یک مشت مردم کم ظرفیت خود دوست زور پذیر بی‌علاقه به استقلال چگونه ممکن است بار تمام این محرومیت‌ها و فداکاری‌ها را که در مرحله نهائی به دوش کسی جز آنها نمی‌افتد بسر منزل مقصود رسانید. مگر آنکه بگویند دولتی بر آنها حکومت خواهد کرد که با سیاست و قدرت از گرده شان کار خواهد کشید و برای دفاع و حمله خواه‌ناخواه روانه جنگشان خواهد کرد. به فرض که چنین چیزی میسر باشد و بتوان واقعاً علیرغم میل و آمادگی ملت یک عمل حسابی عمیق و با دوامی را پیش برد، چنان دولتی اگر از آنها و ملی باشد که طبعاً منبعث و مانند خود آنها بوده در روز مبادا جلوتر از همه جا خالی خواهد کرد، و اگر پایه و مایه از خارج می‌گیرد که اصلاً استقلالی در کار نیست. زور پذیری و بی‌قیدی مردم به استقلال خود بهترین عامل ادامه سواری دادن و استثمار خواهد بود. ممکن است خوش ظاهرهای اهل شکم و مصرف کنندگان خوبی برای بازار دیگران باشند ولی:

اسب لاغر میان به کار آید روز میدان نه گاو پرواری

پس ناچار باید بگوئیم استقلال یک امر سیاسی، نظامی، اقتصادی، علمی، یا فکری نیست. یک امر انسانی اخلاقی است. استقلال در طبیعت افراد است نه در طبیعت کشور.

خصلت استقلال و تفکیک ناپذیری آن

وقتی استقلال را مظهري از طبیعت افراد دانستیم باید آن را در حکم صفت و خصلتی بگیریم که مانند عشق و علاقه از درون اشخاص سرچشمه می‌گیرد. عکس‌العمل خلقی و روانی است که به صورت سرپیچی و سرکشی در برابر هر اجبار و الزام تجلی می‌نماید. خیلی هم قوی و حتی قویتر از حماسه صیانت نفس، زیرا که منتهی به جانبازی می‌شود. شخص مستقل خیلی متنفر و منزجر از اسارت، اطاعت، تبعیت و قید می‌شود. فوق‌العاده حساس و حسود در تعیین سرنوشت خویش است. مهر و پنجه خود را می‌خواهد در کار خویش ببیند.

اصولاً استقلال طلبی صفت ممتاز انسان است. حیوان در حدود معینی تا آنجا که خوراک و خوابش تأمین شود به خوبی قبول اسارت طبیعت و هر ولینعمت را

می‌نماید. ولی انسان با تغییر دادن‌ها و اصلاحات در محیط و در خود عکس‌العمل نشان می‌دهد و به دنبال رهائی از تحمیلات طبیعت می‌رود. انسان هیچگاه راضی از وضع موجود نبوده می‌خواهد نه تنها مقهور و محتاج نباشد بلکه قاهر و مسلط بر شرایط و سازنده محیط و مایحتاج باشد. این همان استقلال است که با عنوان‌های دیگری نیز بیان می‌شود. از قبیل عزت نفس، مناعت طبع، سرافرازی و غیره. اگر انسان مانند حیوان مطیع و قانع می‌بود و با محیط توافق می‌کرد مانند حیوان را که می‌ماند. ولی سرکشی به او قدرت اراده و صفت خلاقیت داده و همین امر کلید تکامل و ترقی او شده است.

حالت و خصلت استقلال طلبی نمی‌تواند قابل تفکیک و تفرقه باشد. یعنی شخص ذاتاً یا آزاد طبع است یا مطیع. اگر آزاد طبع شد و دوست داشت که در اداره خانه و زندگی خصوصی مختار و صاحب اراده باشد حتماً در معاشرت و در شغل و تفریح نیز نمی‌خواهد به دستور دیگران عمل کند. کسی که مایل نیست بر سر سفره سایرین بزرگ شود و لقمه گدائی و ترحم را ننگ می‌داند حتماً هم حاضر نمی‌شود اخلاق و عاداتش عاریتی و مأخوذ از دیگران باشد. آن را نیز برای خود ننگ و ناراحتی می‌داند. خلاصه آنکه شخص مستقل می‌خواهد همه چیزش از آن خودش باشد. ادعای استقلال آسان است ولی تحقق یافتن یا واقعیت خارجی آن بسیار دقیق و مشکل است. کسانی که می‌گویند ما می‌خواهیم از حیث نان و لباس و خانه حکومت مستغنی و مستقل باشیم ولی در احساسات و افکار دست تکدی دراز کنیم، قطعاً طبع مستقل ندارند. چطور ممکن است انسان که تمام جهات وجودی او زائیده عواطف و افکار او است در عالم ذوق و عقیده وابسته به غیر باشد و باز وجود خود را مستقل بداند. شخص مستقل جسماً و روحاً مستقل است نه آنکه تنها به لحاظ پاره‌ای از ضروریات مادی زندگی و اداره اسمی کارها چنین باشد.

ابتکار و تقلید

شخص مستقل چون همه چیز را از خود می‌طلبد مبتکر است و تقلید را ننگ می‌داند. همان طور که با عرق جبین و کدّ یمین تدارک خوراک و پوشاک می‌نماید با فکر و ابتکار شخصی نیز بامسائل زندگی رو به رو می‌شود و مستقلاً چاره جوئی می‌نماید،

بدون آنکه چشم استفاده و تقلید به اعمال دیگران بیندازد. اما شخص مقلد و ملت مقلد همیشه در عقب سایرین و بنابراین محتاج و طفیلی است.

آن خاصیت فزاینده‌گی و قدرت تولید که قبلاً اشاره کردیم محصول ابتکار است. بنابراین ابتکار سرچشمه استقلال است و فقط مترادف و لازمه آن نیست. تقلید نیز نه تنها طفیلی‌گری و احتیاج است بلکه مخرب استقلال می‌باشد. کشوری که افراد آن اهل ابتکار و ابداع باشند حتماً عزت نفس دارند و آن کشور مستقل بوده قدرت تأمین وسائل حفظ استقلال را دارا می‌باشد.

ملازم بودن روح ابتکار با استقلال و عظمت، و عکس آن به‌خوبی در مقایسه ممالک مختلف آشکار می‌شود.

کشورهای بزرگ غربی را شما دائماً در حال تحول و تغییر می‌بینید. صرف نظر از علوم و اختراعات که با سرعت سرسام آور هر لحظه ارمغان تازه‌ای بیرون می‌دهد در سبک و سلیقه ساختمانها و وسائل زندگی و آثار ذوقی نیز در آنها کمتر مواجه با تکرار و رکود می‌شوید. کسانی که چندی اقامت داشته‌اند دیده‌اند که پس از یکماه غیبت انسان به مناظر و حرکات تازه برمی‌خورد. مجلات و مطبوعاتشان نمونه درخشانی از مطالب بدیع و ارائه موضوعاتی است که محصول تلاش و تولید خودشان می‌باشد.

در یک سفر مجددی که چند سال قبل به اروپا نموده بودم به همسفر تازه واردم گفتم کافه‌های پاریس را نگاه کن اگر توانستی دوتای آنها را ببینی که صندلی‌هایشان مثل هم باشد. از حیث انتخاب و ترکیب مصالح و از حیث شکل و ساختمان هر صاحب کافه‌ای برای خود مستقلاً طرح و ترتیبی را اختیار کرده که تقلید و تکرار سایرین نیست.

درست رابطه مستقیم و ملازمه دقیق ما بین ابتکار و استقلال وجود دارد: هر قدر از ممالک مترقی و نیرومند درجه یک به درجات مادون سیر می‌کنید مظاهر ابتکار را ضعیف‌تر می‌بینید. رفته رفته در مجلاتشان به نقل قول‌های از خارج و به ترجمه و اقتباس برمی‌خورید.

اما وضع ما

در بازار که قدم می‌گذارید با نمایشگاه و انباری از کالاهای ساخت خارجه یا بدل آنها روبرو می‌شوید. در خیابان که گردش می‌کنید تزیین مغازه‌ها و حتی اسامی آنها و سبک ساختمان‌ها و لباس‌ها و آرایش‌ها چیزی جز تقلید ناشیانه زننده از اروپا و امریکا نیست. کتاب‌ها را که ورق می‌زنید غالباً به مطالب کهنه و ناقص که ترجمه ساده یا تألیفی از کتب خارجی است برمی‌خورید و کمتر کتاب یا فصلی نوشته می‌شود که رنگ و بوی ایرانی داشته باشد مقالات و داستان‌ها و فکاهی‌ها ترجمه تحت‌اللفظی یا تکرار حالات و آداب آنها است!

معلمی در مملکت ما چیزی جز نقالی و دلالی برای علما و مخترعین خارجیها نیست، روزنامه‌ها، و مجلات که مبتذل‌تر از همه...

همان‌طور که گفتیم خصلت استقلال یا ابتکار، و ضد آن تقلید، تفکیک‌پذیر نیست. در ایران نه تنها تقلید و تبعیت از خارجی عمل رائج و عاده افتخار آمیز است در تقلید از داخلی هم اکراه و ایرادی دیده نمی‌شود. ملاحظه کنید همین که کسی یک اسم جالب تازه روی مغازه یا سینمای خود می‌گذارد یا طرحی را (که در اصل تقلید یا ابتکار است کار نداریم) به کار می‌برد سه چهار ماهی نمی‌گذرد که آن اسم یا طرح را در صد جای دیگر در تهران و شهرستانها مشاهده می‌نمایید.

۱. به یاد دارم در سال‌های آخر تحصیل در اروپا که تعطیل تابستان به ایران آمده و چند سفری در داخل کرده بودم از وضع مسافرت و رفتاری که با مسافری می‌شود خیلی ناراحت بودم. اتوبوس ما دم دروازه یا در قهوه‌خانه به انتظار مسافر اضافی یا تریاک کشیدن راننده ساعت‌ها در گرمای آفتاب می‌ایستاد بدون آنکه صدا از کسی در آید و اگر من اعتراض می‌کردم سایرین ملامت یا نصیحت می‌کردند که آقا چه عجله‌ای است. اتفاقاً در یک منزلگاه پهلوی ما یک ماشین باری پر از قفس مرغ و خروس توقف کرده بود. می‌دیدم این مسافری با آن مرغ‌ها فرق چندان ندارند: هر دو چرت می‌زنند و ساکت و صامت تسلیم اراده صاحب ماشین هستند که کی آنها را حرکت دهد.

مقاله‌ای تهیه کرده این حالت تسلیم مردم و قانع بودن به وضع موجود را به عنوان یکی از عوامل خرابی و عدم اصلاح کارها تشریح کردم. مقاله را به روزنامه ایران (یا مهر ایران) که در آن ایام از روزنامه‌های معتبر تهران بود برده تقدیم آقای مدیر کردم. وقتی چند روز بعد برای اطلاع از نتیجه مراجعه کردم آقای مدیر یادش نبود چه مقاله و چه مطلبی بوده است در آمد و گفت مقصودتان کدام ترجمه است؟ خیلی بیکه خوردم: مثل اینکه مقاله‌ها همیشه باید ترجمه باشد و ایرانی از خودش درد و دوائی نداشته باشد! البته نه آن زمان و نه مخصوصاً حالا همه مطالب و مقالات ترجمه نیست. علاوه بر آنچه ترجمه خالص است یا الهام گرفته و تحت تأثیر نوشته‌های خارجی می‌باشد، مقالات بومی نیز که تراوش و ذوق و فکر هموطنان باشد گاه گاه دیده می‌شود. ولی قرار کلی بر ترجمه و تقلید است.

در آنجاها معمولاً وقتی مشکلات و مسائل اجتماعی، فنی، اقتصادی، سیاسی، و غیره پیش می‌آید در بحث‌هایی که انسان در روزنامه‌ها و مجلاتشان می‌خواند می‌بیند که صاحبان مسئولیت و صلاحیت حواس خود را جمع کرده یا گرد هم نشسته مسئله را در شرایط زمان و مکان مربوطه حل‌جایی می‌کنند و بعد با توجه به اشکالات و امکانات چاره‌ای به فراخور موضوع و محیط به عقل و تدبیر خود برای آن می‌اندیشند.

اما در ایران وقتی در یک اداره یا محفلی چنین مطالبی مطرح می‌شود هر یک از حاضرین یا مسئولین بر حسب آنکه در آلمان تحصیل کرده باشد یا در فرانسه و انگلیس عمری بسر برده باشد و یا سری به امریکا زده باشد فوراً می‌گوید در آنجا چنین کردند^۱ ما هم باید بکنیم. و اگر قبلاً سابقه‌ای در ذهن‌ها وجود نداشته باشد راه حلی که همیشه با موافقت تام روبرو می‌شود این است که مراجعه به کتاب یا مؤسسه یا مستشاری کرده بینیم آنها در این مورد چه کرده‌اند، ره چنان رو که رهروان رفتند... غافل از آنکه چون در دنیا هیچ‌گاه دو محیط از هر جهت مشابه و دو مسئله دارای شرایط مشترک نیستند، هر موضوع و مشکلی جواب مخصوص بخود را می‌خواهد و تقلید هیچ‌گاه نمی‌تواند راه حل صحیح باشد.

مثلاً شما می‌بینید در زمینه فرهنگ و تعلیمات چقدر ما نوسان کرده و می‌کنیم: مدت‌ها سبک فرانسوی (البته سبک تصویری و خیالی غلط خودمان) حاکم بر آموزش و پرورش ما بود. بعد آنها که از آلمان می‌آمدند، آن طریقه را بباد انتقاد گرفته روش آلمانی (باز هم بخیال خودشان آلمانی) را پیشنهاد و تزریق می‌کردند. همین طور انگلیس رفته‌ها و حالا از امریکا برگشته‌ها...

بدیهی است که هیچ‌گاه هیچ‌یک از اینها، نه توانسته است درست درک و اجرا شود و نه توانسته است متناسب و مفید از آب درآید. خود فرانسوی‌ها یا آلمانی‌ها و انگلیس‌ها و امریکائی‌ها که خیلی به یکدیگر نزدیک‌تر و از روش همدیگر مطلع‌ترند به این فکر نمی‌افتند که از هم اقتباس نمایند. می‌دانند که با توجه به ساختمان نژادی و شرایط محیطی و احتیاجات اختصاصی، در هر ملت یک نوع

۱. یا تنها کلمه «امریکا» را به کار می‌برند یا «دنیای جدید». یعنی اگر نخواهند کلمه «امریکا» را به کار برند به طور مجازی «دنیای جدید» می‌نویسند.

تعلیمات به درد می خورد و مؤثر است. نوع تعلیماتی که جز خود آنها هیچ کس دیگری نمی تواند درست تشخیص دهد و تجویز و اجرا کند. تجدد و تحولی که تقلید باشد چیزی جز دلخوش کنک و حفظ و تقویت حالت احتیاج و عقب افتادگی از آب در نمی آید. بندهای اسارت تحکیم می شود. ما در ایران- تاریخ گذشته و اخیرمان نشان داده است- در حالی که هستیم آنقدر متوقف می مانیم تا از خارج تکانمان بدهند و یک وضع دیگری نشانمان بدهند. با چنین حرکتی کسی چندان مخالف نیست و اگر مخالفت هائی ابراز شود به مرور زمان تبدیل به موافقت و حتی تبعیت می شود. اما اگر بنا شود تغییر و ابداع از داخل و از ایرانیها بجوشد سیل تمسخر و کارشکنی است که از هر طرف سرازیر می گردد. از هر تجدید و تبدیلی که محصول ذهن خودمان باشد فراری و نسبت به آن قبلاً بدبین هستیم.

مقصر اصلی

بنابراین ممکن است کشور و ملت مستقلى عملاً، استقلال نداشته یا استقلالش ضعیف باشد، نه از این جهت که حکومت و سرنوشت او را رؤسای دولت های بیگانه در پایتخت های بیگانه دیکته کرده باشند بلکه از این جهت که افراد آن ملت آزادانه روش زندگی و مسلک اجتماعی را از آنها می گیرند :

در حال استعمار، نه از این جهت که سربازانشان را به آنجا فرستاده باشند بلکه به تقاضا و انتخاب خود متاع آنها، زبان آنها، سبک و سلیقه آنها و افکار آنها را در کشورشان رواج می دهند؛

تابع و مطیع باشد، نه از این جهت که ثروت و دارائی او را ببرند بلکه چیزی نمیخواهند از خود داشته باشند و هر چه بخواهند از بیگانگان طلب می نمایند. چنین ملت و مملکتی اجباراً محتاج و مطیع نیست، اختیاراً سائل به کف و مقلد شده است.

مسئله اساسی اولیه برای هر ملتی نیز نباید استقلال سیاسی، نظامی اقتصادی و شوون دیگر آن باشد بلکه از آن باید ترسید که ملتی استقلال روحی و استقلال ذاتی را که مظهر آن ابتکار است و بسته به اراده خود مردم است از دست بدهد.

تقلید و ابتکار

مبالغه نباید کرد، نمی‌توان منکر شد که تقلید در بسیاری موارد و در همه جای دنیا معمول است و گاهی به ناچار مجاز می‌شود. به علاوه برای اکتشاف و اختراع تا ما مراحل را که سایرین پیموده‌اند شناسیم و وسائلی را که احراز کرده‌اند نداشته باشیم نمی‌توانیم مبتکر چیز تازه‌ای بشویم.

کسی که خوابش برده و از غافله عقب افتاده است تنها فکرش دویدن و رسیدن به قافله است. از همان راه و بهمان جا که قافله رسیده است. برای او در این مرحله مسئله انتخاب مسیر و مقصد مطرح نیست. پس از آنکه خود را به جمعیت رساند می‌تواند ابتکار نظر نماید و منشأ اثر بشود. ملل متمدن و مترقی نیز در خیلی چیزها به دست هم نگاه می‌کنند و از یکدیگر می‌گیرند.

ولی چند نکته را فراموش نکنیم:

۱- اخذ و اقتباس غربی‌های پیشرو همان بده بستانی است که در اول مقاله اشاره کردیم: حکم معامله متعادل را داشته منتهی به ترازنامه منفی یعنی کمبود نمی‌شود و دست آخر به احتیاج و اسارت منجر نمی‌گردد. و مهمتر آنکه وقتی از یک دست چیزی می‌گیرند با دست دیگر همان چیز را باصلاح و تکمیل اضافی تقدیم دنیای علم و صنعت می‌نمایند. اخذ و اقتباس آنها صورت فعال و فزاینده دارد نه گیرنده منفعل. گامی به جلو برداشته می‌شود.^۱

۱. یک شاهد مثال بارز این کیفیت که در کلاس به شاگردان تذکر می‌دادم و البته منحصر بفرود نبوده نظایر بی‌شمار در اکتشافات و اختراعات دارد مورد توربوکمپرسور (Turbo-Compresseur) است: در جنگ بین‌الملل اول آلمان‌ها برای آنکه طیارات شکاریشان سقف صعود بیشتری پیدا کرده بالا دست دشمن را بگیرند وسیله‌ای اختراع کرده یک کمپرسور یا دمنده هوا در کنار موتور اضافه نمودند تا در ارتفاعات بالا که هوا رقیق می‌شود و موتور از قدرت می‌افتد هوای رقیق فضا را به صورت فشرده و پُر وارد سیلندرها بنماید تا موتور بتواند به میزان معمول بنزین بسوزاند و تولید قدرت کند. یکی از این هواپیماها به طور سالم بچنگ فرانسویها افتاد و آنها را از سرّ تفوق حریف آگاه ساخت. کارخانجات فرانسوی اسباب اختراعی آلمان‌ها را عیناً تقلید نکردند. Rateau که از مهندسین دانشمند بود همان اندیشه را به صورت بهتری درآورده کمپرسور دیگری از نوع دوار تعبیه نمود که متصل و مربوط به موتور هواپیما نباشد بلکه از یک توربین کوچکی که از فشار اضافی هدر رفته گازهای خروجی موتور استفاده می‌نماید نیرو بگیرد.

به این ترتیب توربوکمپرسور اختراع شد. مزایای آن این بود که از قدرت موتور اصلی چیزی نمی‌گرفت و نمی‌کاست و خود به خود به فراخور ارتفاع صعود، درجه تراکم را زیاد کرده باعث می‌شد که فشار هوای وارد شونده به سیلندرها ثابت بماند و قدرت موتور تا ارتفاعات خیلی بالاتر تقریباً به حال اول محفوظ بماند. جنگ که تمام شد و هواپیماها به آشیانه برگشتند نوبت به سوئسی‌ها رسید. آنها

۲- اگر در علوم و اصول اقتباس عینی صحیح باشد در فروعی که موارد استعمال اصول است و در امور مربوط به انسان و اجتماع، چنین عملی نتایج غلط به بار می‌آورد.

علم، چه ریاضیات باشد چه طبیعیات و چه چیزهای دیگر، مطلق است. در همه جا و همه وقت مجموع زوایای یک مثلث دو قائمه است و قوانین فیزیک در کلیه نقاط زمین حتی در افلاک و کهکشان‌ها به یک نحو اجرا می‌شود. بنابراین اگر دیگران قانونی یا حقیقتی را کشف کردند مادامی که کلی و مطلق باشد چاره‌ای جز اخذ و قبول آن را نداریم. باید از روی انصاف «الفضل للمتقدم» بگوئیم و خود را تا نوبت جبران و ادای دین ناراحت و متعهد بدانیم.

اما در به کار بردن اصول در موارد استعمال و فروع، مسئله انطباق شرایط و اشتراک منظورها پیش می‌آید. مخصوصاً اداره اجتماعات و اموری که راجع به محیط و مردم می‌شود وضع یکنواخت و مشابه و ثابت نداشته تابع هزاران شرایط محلی و عوامل نژادی و روانی یا تاریخی و اعتقادی است.

شما ساختمانی را که برای منطقه سردسیر ساخته شده و نتایج خوب داده است، کاملاً قبول دارید که اگر در منطقه گرمسیر تقلید کنند از آن فرار خواهید کرد. اما در روش‌های اداری و اجتماعی و برنامه‌های انسانی می‌نشینند و می‌گویند دیگران قبل از ما در مورد خودشان بررسی کرده راه صحیح را تشخیص داده‌اند، چه لازم که ما زحمت بکشیم، همان را می‌گیریم!

۳- تقلید از قدم اول دوجور ممکن است برداشته شود: یکی طفیلی که ناظر و منتظر عمل سایرین باشیم و دیگری به قصد رسیدن و جلو زدن. در اولی حالت نظاره و نیاز همیشگی خواهد ماند ولی دومی که همراه با کنجکاوی و توأم با تلاش و تراوش است حالت موقت داشته با تفحص و تطبیق و تصفیه شروع می‌شود و سرانجام از ابتکار و تولید سر در می‌آورد.

توربوکمپرسور «راتو» را که کارش زیاد کردن فشار هوای رقیق طبقات بالای جو و رساندن آن به فشار معمولی یک جو به منظور ثابت نگاهداشتن قدرت موتورهای بنزینی طیارات بود، در سطح زمین برای موتورهای دیزل، و به منظور افزایش قدرت (یا به تعبیر دیگر کاهش وزن و قیمت)، به کار بردند و توربوکمپرسور پرخورانی (Turbo-charger) را که امروزه در همه جا متداول است، ساختند.

تقلید کننده فعال واله اولین چیزی که برخورد می نماید نمی شود بلکه با تحقیق و انتقاد مناسبترین را انتخاب می نماید و بعد مرتباً عمل تطبیق و تصفیه روی آن انجام می دهد تا بیشتر بدرد او بخورد. با چنین ترتیب و تربیت به زودی تقلید مبدل به ابتکار خواهد شد.

بنابراین، در هر حال جستجوی استقلال به معنی برگشت به مبارزه با تقلید و با توسعه ابتکار، و این هر دو مسئله ناشی از روح استغناطلبی و شخصیت خواهی است.

استقلال فردی و استقلال اجتماعی

خوشبختانه نطفه استغنا و سرمایه عزت نفس در ایرانی ها وجود دارد. اگر چنین نبود هر بحث و تلاش بیهوده بود. به مقیاس فردی خصلت استغنا و استقلال یا شخصیت در مردم ما دیده می شود. حتی در شکل افراطی آن که گردنکشی و گردن کلفتی و خودپسندی باشد. منتهی چون این روح نتوانسته است در زمینه های ملی و عمومی ارضا شود و از زورمندان خارجی و داخلی توسری خورده ایم در روابط فردی و در برابر همزوران و کمزورتران به تلافی برخاسته است و غالباً به صورت مقابله و مخالفت با محدودیت های مشروع و مصالح و مقررات اجتماعی بروز می کند. گویی که شأن و مقام داشتن ملازم با پیروی نکردن از رسم و روش هموعان، دیرتر آمدن در مجالس، بی اعتنائی به آنچه پذیرفته شده و برخورداری از مزایا و استثناءها است! حتی آنها که مقنن یا مجری قوانین هستند مقامشان را مافوق قانون و مقررات می گیرند.

چشم همچشمی و رقابت نیز که به حداعلی وجود دارد نمونه دیگری از شخصیت خواهی و برتری جوئی است. به یک جوان ایرانی خیلی برمی خورید که در برابر بزرگ تر یا در خانه و مدرسه و حزب سر اطاعت و انضباط فرود آورد.

همین کیفیات سبب شده است که اجتماع ما التیام نگیرد. در نزد ما شخصیت و انضباط دو مفهوم مخالف با هم تلقی شده است برعکس انگلیس ها شاخص ترین ملتی هستند که با وجود عزت نفس و سرافرازی با رضا و رغبت تن به فرامین عمومی و خواسته های اجتماعی می دهند بدون آنکه انضباط و اطاعت را برای خود کسر

شأن و منافی با آزادی بدانند. و همین امر سبب اتحاد و آزادی و اقتدارشان شده است.^۱

یکی از وسائل مؤثر برای آنکه راه کج رفته را برگردیم و به راه درست بیفتیم تشکیل و توسعه جمعیت‌ها و انجمن‌های همکاری است که به منظوره‌های گوناگون تجاری، دینی، فرهنگی، فنی، ورزشی، تعاونی، خیریه و غیره تأسیس یافته همان منظورها و اعمالی را که به صورت انفرادی و بنابراین ناقص و نارسا تعقیب و غالباً صرف نظر می‌نمودیم، در قالب اجتماعی با همکاری آشنایان مورد قبول انجام دهیم. در چنین اجتماعات فعال علاوه بر توفیق بیشتر در وصول به مقصد عملاً و تدریجاً در خود حس علاقه‌مندی و احترام به مصالح جمع را تلقین و تقویت می‌نمائیم. از طریق خدمت و اطاعت خود را مفید و مؤثر دیده احساس شخصیت می‌نمائیم چون چنین خدمت و اطاعت ما در باره هدف و اجتماعی است که خود آنرا خواسته و ساخته‌ایم، نوکری و اسارت نخواهد بود، بلکه استغنا و استقلال است. روگرداندن از غیر و به طور دسته جمعی ضامن احتیاجات خود شدن است.

درست است که استقلال مملکت از آحاد استقلال‌جوئی‌های افراد ملت سرچشمه می‌گیرد. ولی در سایه استغنا و استقلال اجتماع است که شخصیت‌ها و استقلال‌های فردی می‌تواند محفوظ بماند و رشد کند، بنابراین تا خصیصه‌های استقلال‌طلبی فردی در جهت استقلال اجتماعی متشکل نشوند هیچ یک از این دو استقلال تأمین نخواهد شد.

مبارزه با تقلید

اولین قدم مبارزه با تقلید بد دانستن آن و خودداری کردن از پیروزی از آن است. تقلید را مانند تکدی برای خود ننگ بدانیم. در مقیاس ملت و مملکت آن را مطابق وطن‌فروشی و خیانت بگیریم.

مهندس معمار وظیفه خود بداند چیزی را که خوانده و دیده لااقل با مقتضیات محل و احتیاجات مشتری سازش و تغییر دهد.

نویسنده یک سره سبک دیگران را اتخاذ ننماید، از خود هم مایه بگذارد.

۱. رجوع شود به کتاب «روح ملت‌ها» تألیف آندره زیگفرید ترجمه آقای احمد آرام، از انتشارات شرکت انتشار.

مؤسسات و ادارات ما یگانه و وظیفه و افتخارشان را در اقتباس و انعکاس نمونه‌های خارجی ندانند، ببینند در ایران سابقه چه بوده احتیاج چیست و چه روشی مؤثرتر از آب درمی‌آید.

مسلك‌های اجتماعی و مكتب‌های خارجی را تصور نکنیم اصول مطلق همه‌جائی و همه وقتی بوده طابق النعل بالنعل قابل اقتباس و اجرا است.

با استعمال اصطلاحات خارجی نخواهیم فضل‌فروشی و خودنمائی بکنیم خصوصاً کلماتی که فارسی متداول دارد یا می‌شود ساخت.

خانواده‌ها و مخصوصاً خانم‌ها هنرشان را در گرفتن رسوم خارجی‌ها و شبیه شدن به آنها ندانند، تقلید کردن هنر نیست کار میمون است و چیزی بر ارزش انسان نمی‌افزاید. مثلاً این جشن تولد گرفتن که خیلی رواج یافته است چه تقلید خنکی از یک رسم خودپسندانه است و چقدر تکلف و خرج برای پدر و مادر بچه‌هایی که دعوت می‌شوند و باید «کادوئین ببرند ایجاد می‌کند.

ما میان خودمان انواع اعیاد و ایام برای عیدی دادن، چشم‌روشنی بردن، قربانی و نذری پخش کردن، ولیمه و سور دادن و به طور کلی ابراز خدمت و محبت داشته‌ایم و داریم. سابقاً معمول بود چیزی ببرند که به درد طرف بخورد و ماندگار باشد نه مثل تقلیدگری حالا که در عروسی و عزا، در ناخوشی و زایمان یا برای خانه نو و بازگشت از سفر دسته‌دسته گل می‌برند و برای چه عمر کوتاه و چه فایده کم چه مبالغ‌گزار اسراف پول می‌نمایند!

مبارزه با تقلید مبارزه‌ای است که با قبول یک حقیقت و اراده انجام آن شروع می‌شود. همین قدر که توجه و پذیرش یافت و از طرف عده‌ای به اجرا و اعلام درآمد راه خواهد افتاد. اصل در این است که تقلید کردن را برای خود ننگ بدانیم.

اگر صاحب عزت نفس و طالب استقلال هستیم آنرا می‌پذیریم. قدم بعدی به صورت برنامه در آوردن و به طور منظم و آگاهانه وارد تعلیم و تربیت کردن است.

اتفاقاً استعداد ایرانی‌ها در تقلید قوی است. شاید قوی‌تر از هر نژاد دیگر. زبان‌های خارجی را با سرعت و سهولت بیش از ملل دیگر فرا می‌گیریم و بلهجه خودشان حرف می‌زنیم. در اخذ و اجرای ظواهر آداب و کلمات و حرکات دیگران، هر فرد ایرانی یک پا هنرپیشه است. و همین سرعت و سهولت تقلید بلای

ملی ما گردیده و سبب شده است که فشاری به خود نیاوریم، استعداد ابتکار را پرورش ندهیم و کمتر از خودمان چیزی ایجاد نمائیم. طفیلی بودن و تبعات آنرا طبعاً و تدریجاً پذیرفته‌ایم. بنابراین بیش از هر ملت دیگر نیازمند مبارزه با تقلید و رفع آثار ناشیه از آن هستیم.

توسعه ابتکار

مبارزه با تقلید جنبه منفی مسئله بود. البته کافی نیست و نمی‌تواند پایدار بماند. شعار: «کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن»

برای همگان و همیشه قابل اجرا نیست. مریبان قدیمی ما تصور می‌کردند با چنین سدّی می‌توان در برابر تمدن و تسلط فرنگی ایستادگی کرد. آنچه برتر یا لااقل نوتر است بالاخره خود را جا می‌کند. باید به عمل مثبت و به تولید آنچه لازم و دلخواه است پرداخت. یعنی روح ابتکار و راههای آن را زنده و آشکار ساخت. ایجاد روح ابتکار در بادی امر به نظر مشکل و بلکه محال می‌آید. هر کس تصور می‌کند ابتکار یک موهبت الهی است و قدرت اختراع یک نبوغ ذاتی یا ساختمان طبیعی که نژادها و مردم خاصی از آن برخوردارند. مثل زیبایی و زشتی یا شجاعت و ترسوئی. در حقیقت چنین نیست. ابتکار یک صفت طبیعی و قابل تربیت و توسعه است. هر کس بتواند مسئله حل کند می‌تواند مبتکر و مخترع باشد. ابتکار و اختراع چیزی جز چاره جوئی نیست.

صفت قناعت و حالت سکونت که در ادوار طولانی بر نسل های بشریت حاکم بوده^۱ است و فقط در فواصل زمانی بعید و در اثر تصادف های تاریخی یا عوامل غیر عادی چون هجرت و جنگ و غیره تغییر و تکانی در ناحیه ای از دنیا رخ داده تحول و تکاملی در افزار تولید یا اطوار زندگی پیدا شده و سبب گشته است که انسان به اکتشاف چیزهای نشناخته و به اختراع وسائل تازه به چشم اتفاقات استثنائی نگاه کند و عاملین آنها را از زمره نوابغ به شمارد.

طریقه تدریس در مکاتب و مدارس و تدوین کتابها نیز، که هنوز هم در ابتدائی و متوسطه تا حدود زیادی به همان روال است و فقط در دانشگاهها در خط

۱. قناعت به معنای منفعل و تنبلا نه آن که خودداری از حرکت و تلاش است نه به معنای سازش به بهره کم که توأم با خودداری از طمع و از تجاوز و تملق است.

تجسس و تحقیق می‌افتد، کمک فوق‌العاده به تلقین این فکر می‌کند که کشف و اختراع به طور بلامقدمه مانند الهام بر مغز واضعین قوانین علمی و سازندگان بدایع فنی وارد شده است.

به طور کلی ترتیب ارائه موضوعات و دروس برای شاگردان در جهت عکس جریان واقعی قضایا می‌باشد. معلمین و مؤلمین همیشه خواسته‌اند مانند مادر یا آشپزی که غذای گرم مطبوع را کنار یک سفره چیده شده جلوی فرزند یا مهمان می‌گذارد و یا با غداری که میوه رسیده را به بازار عرضه می‌کند، معلومات و مصنوعات را در حاصل نهائی تحقیقات و تجربیات به صورت خلاصه و لب مطلب را به شاگردان ارائه دهند. حال همان طور که شما ممکن است یک عمر پای بهترین سفره‌ها غذا بخورید و خوبی و بدی هر طبخی را تشخیص بدهید ولی کوچک‌ترین اطلاع و عرضه‌ای در آشپزی پیدا نکنید با چنین روش تعلیم نیز ممکن است شخص خزینه‌ای از معلومات شود ولی ابداً علم‌ساز نگردد. همچنانکه آشپز و باغبان مرارت‌های قبلی خود و مراحلی را که در تدارک جنس و پروراندن و پختن غذا گذرانده‌اند برای طرف شرح نمی‌دهند شاگرد مدرسه هم که ناگهان مواجه با یک باب از علم یا قضیه و قانون و ماشینی می‌شود آن را چون مائده از آسمان رسیده می‌گیرد.

در دوره ابتدائی اولین بار که اسم هندسه را شنیده است یک باره از مثلث و مربع و از خط خالی از ضخامت و از نقطه بدون بعد با او صحبت کرده‌اند. یعنی از یک سلسله مفروضات و مجردات که بشر پس از طی قرن‌ها طرح و تعریف کرده است. در علم شیمی به‌زودی با یک عده اسامی و فورمول‌های قراردادی روبرو می‌شود و بر مبنای آنها خواص و فعل و انفعالات اجسام را یاد می‌گیرد که گوئی از لابلای ترکیبات بیرون جسته است. پس از آنکه بدوران عالی رسید تازه خواهد فهمید که شیمیست‌ها مدت‌های مدید با خود اجسام ور رفتند و ترکیب و تجزیه‌ها کردند و بعداً علائم و فورمول‌ها را برای سهولت بیان آنچه می‌دیدند فرض نمودند.

همچنین است در مورد ریاضیات که در هر مبحث آن ابتدا با یک اندیشه و تعریف نوظهوری از قبیل خطوط مثلثاتی، دترمینان، وکتوریل، مشتق، ترازین، اوپراسیونل، انفورماتیک و غیره روبرو شده پس از آنکه به طور مطلق و خشک خواص و قواعد مربوطه را دید چند مسئله‌ای بر سیل موارد استعمال حل می‌کند.

اگر شاگرد اندکی کنجکاو و یا آرزومند این باشد که خود او نیز روزی کاشف قانون علمی یا مخترع شود در حالت بهت و یأس فرو می‌رود که چگونه دانشمندان و سازندگان از میان زمین و آسمان بی‌مقدمه و بی‌حساب چنین «بل هائی» را در عالم اکتشاف و ابتکار از هوا گرفته‌اند!.. در حالی که هیچ یک از فصول و فرضیات علمی آن طور که در کتاب و کلاس عنوان می‌شود پیش نیامده تماماً مسبوق به احتیاجات علمی زندگی و به‌دنبال طرح مسائلی بوده است که تصور و توجه به آنها خیلی آسان است.

به‌یاد دارم وقتی در ورود بدوره دوم متوسطه برای اولین بار اسم مشتق و نمو متغیرها بگویشم خورد چندین ماه گیج بودم که چه داعی در کار بوده است و چه خاصیتی در این نسبت گیری میان نمو متغیر تابع و نمو متغیر مطلق وجود دارد و اصلاً x و y مگر دانه و علف‌اند که نمو کنند!...

نه تنها این استفهام و انتظار در سراسر سال چهارم ضمن قواعدی که معلم برای مشتق گیری توابع گوناگون می‌داد و مثال‌ها و مسائلی که احياناً حل می‌کردیم برآورده نشد و بیش از پیش گیج می‌خوردم بلکه حساب انتگرال هم قوزبالاقوز شد. یک سال و نیم و شاید دو سال گذشت تا آنکه در درس مکانیک و بعد در هیئت فهمیدیم که بلی، همه این بلاها زیر سر جنابان نیوتون و لایب‌نیتز است! آن حضرات برای تشخیص سرعت و تعریف دقیق لحظه‌ای آن برای اجسام متحرک در زمین یا کرات در آسمان، چون دیده‌اند سرعت (که خارج قسمت مسافت پیموده شده بر زمان صرف شده است) ممکن است میزان ثابت نداشته از لحظه‌ای به لحظه دیگر تغییر کند مجبور شده‌اند در حداقل گذشت زمان کوتاه‌ترین پیشروی جسم متحرک را در نظر گرفته و دو مقدار بینهایت کوتاه و کوچک مفروض را بر هم تقسیم کنند تا سرعت لحظه‌ای به دست آید و نام این نسبت گیری یا کسر را مشتق گذارده‌اند. گفتیم ای والله بابا! خدا پدر کتاب نویس و درس بده را بیمارزد! اگر مثل بچه آدم از اول، همان طور که در عمل رخ داده است، صحبت از سرعت حرکات و تغییرات آن می‌کردند مطلب برایمان قابل درک‌تر و راحت‌تر می‌شد.

می‌فهمیدیم چه می‌خواهیم و چه می‌گوئیم. چه بسا خودمان هم وقتی اولش را می‌گفتند می‌توانستیم تا آخر برویم! ... اما معنی و علت توجه به انتگرال را دوران متوسطه که تمام شد تازه در کلاس مهندسی وقتی به محاسبه تیرهای سقف و پل که

۱۳۴ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
حامل بار گسترده باشند رسیدیم فهمیدیم، انتگرال برایمان مأنوس و محسوس و مفید
شده دیدم خیلی ساده تر و راحت تر و بدون آنکه این همه فشار بر مغز بیاید می شد
آن را یار گرفت.

عهد کردم خودم چنین نکنم. از سال های اولیه تدریس در دانشکده فنی سعی
کردم ابتدا موارد احتیاج و موارد استعمال هر موضوع یا مبحث را جلوی شاگرد
بگذارم و سپس - حتی المقدور با استفاده از فکر و جستجوی خود آنها - آنچه را که
قرار است عنوان فصل و متن درس قرار گیرد و قوانین و نتایجی را که بر آنها مترتب
می شود استخراج نمایم. آزمایش غالباً تشویق کننده بود. گاهی طولانی از آب در
می آمد و حوصله می برد ولی روی هم رفته به لحاظ تعداد کل ساعات و خستگی و
فشار بر شاگرد صرفه جوئی محسوس حاصل می شد^۱. مضافاً به اینکه جالب و
لذت بخش می شد و درک و دوام بیشتر پیدا می کرد. اصرار داشتم به دانشجویان
گوشزد کنم نه علم هندسه به صورتی که آموخته اید به دنیا آمده است نه لاووازیه
تصادفاً و الهاماً اکسیژن را کشف کرده است و نه قطارهای راه آهن امروزی را
کارخانه مخصوص یا مهندسی یک مرتبه بیرون داده است. بلکه مصری ها که
می خواستند قطعات کوچک و ذی قیمت اراضی کنار نیل را معامله و مساحی کنند

۱. چند مورد را به طور مثال ذکر می کنم:

(۱) درس ترمودینامیک را که همه جا مقدمه ماشین های حرارتی یا فصلی از فیزیک است و بلا مقدمه
شروع می شود در درس ماشی های حرارتی ادغام کردم: به تدریج که استفاده و محاسبه کمپرسورها و
موتورها و توربین ها و غیره اقتضا میکرد و مسائل تازه ای مطرح می شد و متدرجاً به قوانین و اصول
ترمودینامیک می رسیدیم، ترمودینامیک را راحت تر و محسوس تر می فهمیدند و در مجموعه دو درس
یک ربع ساعات صرفه جوئی شد.

(۲) توربین گاز را هیچگاه به عنوان یک ماشین تازه که باید به شاگردان معرفی شود عنوان نمی کردم. پس
از آنکه موتورهای هوائی متناوب را که معکوس کمپرسورها است، می دیدند، روی راندمان آنها بحث و
معلوم می شد که اگر یک مجموعه متصل به کمپرسور موتور متناوب داشته باشیم که هوای خروجی
کمپرسور سرد نشود راندمان نظری به ۱۰۰٪ خواهد رسید آنگاه این سؤال کنجکاوانه پیش می آمد که
اگر بخواهند یک نیرو یا قدرت اضافی هم تولید کنند چه باید کرد. البته سعی می شد سؤال مزبور و
جواب آن از میان شاگردان بیرون آید. به اولین کسی که جواب تقریباً درست می داد و می گفت کافی
است هوای متراکم شده را گرمتر بنماید می گفتم «تبریک می گویم، مخترع توربین گاز شده ای! ...»

(۳) تمام سیر تکاملی و انواع قدیم و جدید شدیرها (مولدهای بخار) را که طی صد ساله اخیر انجام
گردیده و از یک استوانه افقی ته بسته ساده به دستگاه های غول پیکر و مفصل امروزی رسیده است (که
خود موضوع کتاب های مستقل است) در دو یا سه جلسه کلاس از زبان و ذهن شاگردان در می آوردم.

ذرع و پیمان کردن و یک نوع نقشه برداری و تعیین شکل لازم شد و از همان جا علم هندسه به دنیا آمد، لاووازیه برای حل یک مشکل شهرداری پاریس یعنی کم کردن مصرف سوخت چراغ خیابان‌ها به دنبال مسئله احتراق رفت و به کشف اکسیژن و اختلاف دو عنصری هوا رسید، راه آهن نیز در ابتدا چیزی جز بشکه زغال‌کشی معادن نبوده است که برای تخفیف خستگی کارگران زیر آن چرخ گذارده فکر کردند روی زمین برانند و چون کف دالان معدن ناهموار بود یک جفت میله آهنی گذاشتند که موسوم به ریل شد.

مخصوصاً در ذهن ایرانی‌ها و ملل عقب افتاده که همیشه علوم و صنایع را همراه با نامهای خارجی‌ها می‌شنوند این عقده حقارت بسته شده است که کشف و اختراع انحصار به فرنگی‌ها دارد. بنابراین ضروری است به خودمان تلقین کنیم که نه تنها استعداد این کارها اختصاص به دیگران نداشته ما محروم و ممنوع از آن نیستیم بلکه هیچ اثبات یا اکتشاف و اختراع از طریق الهام و بدون مقدمه به عمل نیامده و همیشه احتیاج و چاره‌جوئی منتهی به کشف و اختراع شده است. در حقیقت اختراع = حل مسئله

هر کس بتواند مسئله حل کند می‌تواند مبتکر و مخترع باشد. فقط مشکل و مبداء کار اینجاست که تسلیم و قانع به آنچه هست و داریم نبوده بخواهیم چاره و اصلاح کنیم. البته بخواهیم که خودمان این عمل را انجام دهیم. غالب اشخاص قادر به حل مسئله هستند و چاره‌جوئی را بلدند، بنابراین استعداد ابتکار و اختراع را دارند. منتهی در اثر تنبلی و سازگاری نمی‌خواهند به چاره‌جوئی پردازند. کسان زیادی هستند که بهر سختی و محرومیت تن در می‌دهند برای آنکه تکان نخورند. و سخت‌تر از تکان دادن تن، به کار انداختن مغز و متمرکز کردن فکر برایشان دشوار است.

پس باید خود را از تسلیم و قناعتی که معلول تنبلی باشد بیرون آوریم. ملت مستقل دارای افراد ناراضی دائمی است. البته ناراضی فعال چاره‌جو که در عین حال شاد و امیدوارند، نه از خود راضی قرقروی احموی بدبین. درصدد این هستند که آنچه در زندگی تکراری و کهنه است یا عاریتی می‌باشد با بهتر و تازه‌تری که محصول خودشان باشد عوض کنند.

درک معایب و تشخیص علل و نواقص مرحله دوم برنامه است. چاره‌جوئی پس از آن شروع می‌شود. وقتی متمرکز و منظم انجام گردد به موفقیت منتهی خواهد شد. ابتکار و اختراع همین است.

همان‌طور که مبارزه با تقلید را گفتیم باید به صورت یک مبارزه ملی انجام گردد، توسعه ابتکار نیز بخاطر نیل به استقلال یک برنامه ملی باید باشد: درخانه، در مدرسه، در دانشگاه، در ادارات، در بازار، در منبر و مطبوعات و به طور کلی در جامعه.

اجرای برنامه شامل سه مرحله ذیل است:

قانع به وضع موجود نبودن و بهتر و تازه‌تر را خواستن،

جستجوی معایب و تشخیص علل و نواقص،

چاره‌جوئی و اصلاح.

البته آموزش و پرورش با سبکی که در تدوین کتاب‌ها و در تدریس و تمرین در

مدارس اتخاذ می‌نماید، نقش عمده‌ای دارد.

* * *

اگر ما توانستیم، یعنی خواستیم، که صاحب شخصیت بوده جسماً و روحاً محتاج و مقلد نباشیم و از خود ابتکار به خرج دهیم و خود را اصلاح نمائیم، در سطح کشور و دولت نیز از تبعیت و تحکم بیگانه ناراحت بوده به تولید و به تأمین لوازم استقلال خواهیم پرداخت. مانند همه جا توانستن فرع برخواستن است.

پایان

بینهایت کوچکها*

مقدمه

از این عنوان که بوی ریاضیات می دهد، وحشت نکنید. نگارنده نه شاگرد درخشانی در ریاضیات بوده و نه فعلاً چیز مهمی از آن عوالم به خاطر دارد. ولی نظر باینکه بینهایت کوچکها خیلی کوچک اند و قدرت اینکه ما را ناراحت کنند را ندارند، پس مانعی ندارد مختصری راجع به آنها صحبت کنیم و بعد به اصل مطلب پردازیم. امیدوارم آن قدر کم حوصله و بی اراده نباشید که به این زودی با مقاله قهر کنید! موقعی که شاگرد دبیرستان به کلاس های آخر می رسد در سال پنجم یا ششم، معلم جبر برای اولین بار این اسم را بگوش او می خواند. می گوید بینهایت کوچک مقدار فرضی نامحسوسی است که از هر عددی که تصور کنید کوچک تر بوده هیچوقت شما نمی توانید بگرد پای آن برسید. چرا؟ برای آنکه بینهایت کوچک که ممکن است از ۱۱۰۰۰ یا ۰۰۰/۱۱۰۰۰ شروع شود، دائماً در حال تنزل بوده و پیوسته روبه صفر می گراید؛ به طوری که عملاً فرقی با صفر ندارد؛ اما صفر هم نیست!

مشتق

شاگرد اگر قدری با علاقه و ذوق باشد از این تعریف و توضیح به تعجب درمی آید و می پرسد: چنین چیزی را که از ناچیز هم ناچیزتر است، می خواهیم چه کنیم؟... البته این سؤال را به زبان نمی آورد و اگر بیاورد هم جواب درستی باو نمی دهند. ولی بعد از یکی دو ماه می بیند، همین بینهایت کوچکها که در عالم مطلق بی ارزش اند و در حساب وارد نمی شوند، وقتی دو تا شدند؛ در عالم نسبیّت و در اثر

* این اثر ابتدا به صورت مقاله در شماره های ۱۸۹۳ الی ۱۸۹۵ مورخ ۱۰ و ۱۱ و ۱۲/۵/۱۳۲۸ روزنامه کیهان به چاپ رسیده و سپس به صورت کتاب منتشر شده است.

سنجش یکی با دیگری، خارج قسمت ممکن است به هیچوجه ناچیز نباشد، بلکه رقم درشت پرمعنای معینی درآید. باین ترتیب دانش آموز به اصطلاح «مشتق» آشنا می شود، بعدها می فهمد مشتق همان است که «نیوتن» برای محاسبه و تشخیص مدار ستارگان بدان متوسل شد و «لایب نیتز» برای اندازه گیری حرکت اجسام روی زمین و تعریف نمودن سرعت به کار برد.

خواننده عزیز را بیش از این راجع به مشتق زحمت نمی دهد.

انتگرال!

شاگرد دبیرستان که بکلاس ششم می رسد، معلم مجدداً از بینهایت کوچک با او صحبت می کند. ولی نه از یک بینهایت کوچک و دو بینهایت کوچک و سه تا و چهار تا و ده تا... بلکه بتلافی اینکه بینهایت کوچکها فردفردشان خیلی ضعیف هستند، تعداد بینهایت کثیری از آنها را به میدان می آورد و می گوید: «اگر ما یک عده بینهایت زیاد از بینهایت کوچکها را روی هم بریزیم، امید می رود که مجموعه آنها عرضه کاری را داشته و جمعاً یک وزن یا وسعت یا مقدار قابل ملاحظه ای را احراز نمایند» به این ترتیب «انتگرال» را به شاگرد یاد می دهد و می گوید انتگرال یعنی حاصل جمع یک عده بینهایت زیاد، از بی نهایت کوچکهای مشابه و ممنوع که تحت قانون معین دست به دست یکدیگر داده با هم کار کنند. به حسب آنکه بینهایت کوچکها چگونه باشند و با چه فرمولی همکاری نمایند طرز محاسبه انتگرال را به شاگرد یاد می دهد و شاگرد می بیند بینهایت کوچک هم با همه ریزی و ناچیزی وقتی زیاد شد حائز کمیت و اهمیت می گردد.

بعد از آنکه شاگرد امتحان نهائی دبیرستان را داد و به فضل خدا موفق شد یا به کسب و کار زندگی مشغول می شود (خدا کند اکثریت چنین باشند!) و یا یکی از مدارس عالییه را دنبال می نماید.

در صورت اول قصه بینهایت کوچکها و مشتق و انتگرال را کنار گذاشته و تنها سروکاری که با ریاضیات ممکن است پیدا کند، وقتی است که در دکان، پارچه را ذرع می نماید و یا در سر خرمن سهم اربابی! را حساب می کند. در این صورت بینهایت کوچک از خاطر او محو شده، زندگانی و دنیا را به صورت اشیاء ترکیب شده و آحاد درشت و محدود و معینی می بیند.

در عالم فیزیک و هندسه

اما آن کسی که وارد علوم و فیزیک و فنون مهندسی می‌شود، با بینهایت کوچک‌ها تجدید مطلع می‌نماید؛ (معذرت می‌خواهم که شما را باز باین بحث کشاندم!) آن هم یک تجدید مطلع خیلی صمیمانه! چیزهایی را که سابقاً راجع به اجسام و حوادث طبیعت در فیزیک متوسطه تحت عناوین: وزن مخصوص، سرعت، حرارت مخصوص، ضریب انبساط و غیره به صورت خارج قسمت دو مقدار معین یاد گرفته بود، می‌بیند درست نیست. اما چون در طبیعت هیچ تغییر و تحولی به‌طور ناگهانی نیست و امور دنیا با قدم‌های ریز و تند پیش می‌رود و تغییرات نیز خود در حال تغییراند، حوادث را ناگزیر باید با توجه به تغییرات تدریجی آنها و با قیاس یکدیگر بیان کرد؛ یعنی آنها را از طریق سنجیدن و نسبت دادن و بینهایت کوچک، تعریف کرد.

مثلاً برای تشخیص سرعت جسم متحرک، اگر فاصله‌ای را که جسم از مبداء تا مقصد طی کرده است، بر مدت زمانی که گذشته است، تقسیم نمایم، عددی که بدست می‌آید، سرعت متوسط کلی حرکت خواهد بود که ممکن است منطبق با سرعت هیچ یک از لحظات حرکت نباشد.

سرعت حقیقی جسم در هر لحظه عبارت است از نسبت پیشروی بینهایت کوچکی که جسم در مدت زمان بینهایت کوتاه، انجام می‌دهد. محاسبه چنین سرعت دیگری از راه جمع و تقسیم حاصل نمی‌شود و ناچار باید متوسل به مشتق شده و پای بینهایت کوچک‌ها را در بین آورد.

همچنین وقتی می‌خواهند مقاومت پلی را حساب کنند باید اندازه تک‌تک تیرهای آن را معین نمایند. برای اینکه کلیه تیرها و قطعات تشکیل‌دهنده پل در حمل بارهای وارده شریک بوده و هر جزئی از بارها روی هر نقطه از هر یک از تیرها اثر مخصوص دارد. و وقتی بخواهند مقاومت تیری را حساب کنند، ناچار باید نقطه به نقطه و در هر نقطه از تیر، جزء جزء بارهایی را که در سراسر پل پراکنده شده است در نظر بگیرند؛ یعنی در هر نقطه انتگرالی را حساب کنند که عبارت از حاصل جمع تأثیرات بینهایت کوچک ذرات بینهایت زیاد بارهای روی پل است...

همچنین است محاسبه طاق، ستون، دیوار، سد و هر نوع قطعه‌ای از قطعات ماشین‌ها.

نه فقط محاسبه صحیح مقاومت اجسام بدون توسل به انتگرال یعنی توجه به بینهایت کوچکها میسر نیست، بلکه در سایر فنون مهندسی و اعمال صنعتی نیز عنصر اصلی محاسبات همان بینهایت کوچکها می باشد؛ اعم از آن جاهائی که فشار حرکت یا جریان آب و باد و برف و غیره در کار باشد، یا در اسبابهائی که حرارت مبادله شود و حتی در فعل و انفعالهای شیمیائی و کارخانههای تولیدی.

در عالم پزشکی

اما دانشجوی دیگری که روی ذوق شخصی یا حساب منافع طبابت وارد دانشکده پزشکی می شود، البته خود را از چنگال ریاضیات و عملیات پردردسر مشتق و انتگرال خلاص می کند. (خوشحال باشید! شما هم دیگر از این قبیل حرفها تا آخر بحث راحت شدید) ولی با بینهایت کوچکهای نوع دیگر آشنا می شود. بینهایت کوچکهائی که مثل ارقام ریاضی خشک نیستند، محسوس و مادی و زندهاند... وارد دنیای سلولها و میکروبها می شود. انسان را مثل نقاش مرکب از یک کله و یک تنه و دو دست و دو پا نمی بیند؛ او را اجتماع پیچیده و درهمی از بینهایت افراد بینهایت ریز می بیند که تحت یک نظام دقیق، با یکدیگر کار می کنند و هر جزئی در جزء دیگر و در عمل کل، سهیم می باشند.

این انسان، با شخصیت واحد که در حقیقت معجون عجیبی از افراد مختلف می باشد و کارهای فوق العاده انجام می دهد، گاهی اوقات در اثر حواس پرتی ممکن است به زمین خورده هلاک شود و یا بغتاً گرفتار صاعقه و زمین لرزه یا حیوان درنده و غیره گردیده سلامتی و حیات خود را در نتیجه تصادف با حوادث قوی تر از خود از دست بدهد.

ولی این حوادث شوم اتفاقی و استثنائی است. آن دشمنهای خطرناک که بیشتر گریبان گیر انسان بوده و موجب مرگ شخص می گردد و در تمام عمر با شخص در مبارزه می باشد، چنین عوامل عظیم نیست، بلکه موجودات بسیار بسیار ریزی هستند که تا دو قرن پیش کسی آنها را ندیده و نشناخته بود. یعنی همان میکروبها و بینهایت کوچکهای جاندار که در داخل و خارج بدن ما، و هر جا که پا بگذاریم یا سردرآوریم، حاضر و آماده هستند. تعداد انسانهائی که در هر سال از دست این

بینهایت کوچک‌ها تلف می‌شوند، به هیچ وجه قابل مقایسه با تلفات ناشیه از حوادث اتومبیل و صاعقه و زلزله نیست.

البته نباید تصور کرد که میکرب‌ها همگی دشمن ما هستند؛ ما در این جمع دوستان صمیمی زیادی داریم که برای ما آبها را صاف و گوارا می‌نمایند، در مجاری حلق و معده عمل هضم را تأمین می‌کنند و بسیاری از کارهای ضروری دیگر را که ابدأ از عهده خود ما بر نمی‌آید، انجام می‌دهند.

ضمناً همان‌طوری که شیر قوی پنجه از یک پشه ضعیف عاجز مانده و انسان به این هیکل مغلوب میکرب ناچیز می‌گردد، میکرب‌ها نیز به‌نوبه خود گرفتار میکرب‌های کوچک‌تری می‌شوند که در سنوات اخیر پی به وجود آنها برده‌اند و به‌نام باکتریوفاژ خوانده شده‌اند. این باکتریوفاژها که بعضی از آنها عامل مؤثر انهدام «وبا» و «طاعون» می‌باشند به منزله بینهایت کوچک‌های درجه دوم بوده و چنین بنظر می‌رسد که موجود هر قدر ریزه‌تر و بینهایت کوچک‌تر باشد قوی‌تر است!

دنیای حیوان و نبات

تنها انسان نیست که در حیات صنعتی و طبیعی خود سروکار با بینهایت کوچک‌ها دارد، در عالم حیوان و نبات نیز نقش اصلی به دست بینهایت کوچک‌ها سپرده شده است. چه آنجائی که مرگ‌ومیر و زوال در کار است، - آفت حیوان و نبات را باید از انواع حشرات بسیار کوچک و میکرب‌ها و قارچ‌های ذره‌بینی به حساب آورد. - و چه آنجائی که طراوت و نشاط می‌بینیم و حیات و رشد در پیش می‌باشد. نه تنفس و تغذیه در غیر طریق بیوشیمی امکان‌پذیر می‌باشد و نه جذب انرژی حیاتی نباتات از خورشید و عمل کلروفیلی برگ بدون دخالت موجودات ذره‌بینی صورت‌پذیر می‌باشد. البته گاهی اوقات، مزرعه دهقان بخت برگشته‌ای در نتیجه سیل ریشه‌کن می‌شود و یا لگد مال خوک و خوراک خرگوش می‌گردد؛ ولی بلاهای خانمان‌سوز در نتیجه هجوم انواع ملخ و سن و یا توسعه و تکثیر حشرات و قارچ‌ها و میکرب‌های نوع زنگ و سایر آفات گریبانگیر انسان می‌شود و ما همیشه در مقابل بینهایت کوچک‌ها که به دستجات بینهایت زیاد حمله‌ور می‌شوند عاجزیم.

جهان بزرگ

حال خواهید گفت، قبلاً می دانستیم موجورات زنده از سلول تشکیل شده‌اند و در عروق بدن ما نزاع دائمی بین گلبول‌ها و میکروب‌ها برقرار است؛ ولی بالاخره بشر و سایر حیوانات و نباتات که عالم ذی‌روح را تشکیل می‌دهند، یک جزء ناقابلی از کره زمین می‌باشند و زمین ما که از قطعات عظیم کوه و دریاها و وسیع آب تشکیل شده در مقابل بینهایت اجرام سماوی بزرگ که در صحنه پهناور گیتی شناور می‌باشند چه ارزشی دارد؟

بلی حق با شما است...

ایرادی نیست که بینهایت کوچک‌ها را بدیده حقارت نگاه کنید. چه، از روزی که چشم باز کردیم دنیا را دنیا دیدیم. کوه‌ها را کوه دیدیم و به صورت توده‌های خشک یکپارچه شناختیم و دریاها هم از ذرات کوچک چسبیده به هم یا مجاور و مجتمع تشکیل شده‌اند و دنیا چیزی جز اجتماع بینهایت کوچک‌ها نیست! مخصوصاً بیک نکته بسیار مهم توجه کرده گفتند دنیائی که ما با وضع معین و ترکیب ساخته و پرداخته استواری می‌بینیم، از اول به این صورت نبوده. در نتیجه تغییرات نامحسوس تدریجی خیلی جزئی، ولی دائمی باین هیکل و رؤیت درآمده است و باز هم در حال تغییر می‌باشد، یعنی در اینجا نیز باز دو بینهایت را روبروی هم می‌بینیم و وضع حاضر دنیا انتگرالی است از یک عده آثار خفیف و عوامل بینهایت کوچک که در طی یک مدت بینهایت طولانی تشکیل شده است. هر قطره باران که بر پشت کوه ریخته و هر نسیم ملایم که بر تیزی سنگ وزیده و هر شعاع لرزانی که از خورشید بر نقطه‌ای تابیده است، بی حاصل و بی‌اثر نمانده است.

اینها و سایر عوامل طبیعت است که دست به دست هم داده با ملایمت و تأمل تمام، بی سروصدا سنگ‌ها را شکافته، کوه‌ها را متلاشی نموده، دره‌ها را حفر کرده، جلگه‌ها را هموار ساخته و دریاها را پر کرده است... تا آنکه پس از میلیون‌ها میلیارد سال زمین را به صورتی که ما بر پشت آن در تلاش معاش هستیم درآورده است. از روز اول این هوا و این آب و این گیاه و این حیوان و این انسان وجود نداشت. میلیاردها سال روز شد و شب درآمد، خدا خدائی کرد و با صبر و حوصله مخصوص به خود هر چیزی را روی تقدیر معین و اجل مسمی تاموعد مقرر نگهبانی نمود.

بارانها بارید، زمین‌ها پست و بلند و نهرها کنده شد، دریاها مملو گردید، در سواحل، لجن‌زار و مرداب تشکیل گشت، گازها متصاعد شد، باز آفتاب تابید، در

میان گل‌ولای و لجن فعل و انفعال‌های حیات پدیدار شد، خزه و سبزه روئید، چراگاه‌ها سردر آورد و چارپایان به دوندگی درآمدند و بالاخره نوبت به انسان رسید! انسانی که بسیار عجول است «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ...»^۱ با همان سرعتی که انعقاد نطفه و تشکیل و توسعه خود را دیده است، تصور می‌کند و می‌خواهد همه چیز درست شود. نمی‌داند که در فضای لایتناهی و در زمان ابدی دو انتگرال مختلط و یا یک انتگرال مضاعف روی بینهایت زیاد و بینهایت کوچک بسته شده تا او، او شده است و این انتگرالیون همیشه در کار بوده، و جز از چنین راه، یعنی بدون وساطت بینهایت کوچک‌ها، هیچ امر طبیعی و استواری در دنیا درست نمی‌شود و خلقت در نتیجه تعلق مشیت بینهایت وسیع و حلم و حوصله بینهایت مدید خالق بر استعداد‌های بینهایت ضعیف مخلوقات می‌باشد.

راه چاره

غرض از این بحث طویل و خسته‌کننده این نبود که پس از یک سلسله مقدمات ریاضی و طبیعی شما را به یک فورمول عرفانی رسانده، علم‌فروشی و شعرافی کرده باشم. آن عملی که اجل مسمی و هدف معین نداشته باشد، باطل است. یک منظور نهائی و استفاده اجتماعی راجع به خودمان که ایرانیان مقیم در کشور ایران هستیم، دارم.

ما ایرانی‌ها که مثل انسان فطری بسیار عجول هستیم و تجربه و معلوماتمان در جنب سایر ملل دنیا بمقیاس شاگرد دبیرستان و بلکه از آن هم کمتر می‌باشد، برای چاره‌جویی دردها و حل مشکلات ملی خود دائماً در خواب و خیال آن شبی هستیم که ره صد ساله به پیمائیم. دنیا را در یک وضع ظاهراً راکد با چشم بقال و بزاز که سروکارشان با یک من و یک ذرع است، نگاه کرده و با مقادیر عددی اهل حساب و ابعاد هندسی آن را تصویر می‌نمائیم. یعنی می‌خواهیم مراتب ترقی و شئون تمدن را با واحدهای درشت و به طور یک جا و قالبی به دست آوریم. سفری به پاریس کرده در مراجعت می‌خواهیم وسط میدان توپخانه برج ایفل داشته باشیم و لاله‌زارمان تبدیل به شانزلیزه شود!

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۷: انسان از عجله آفریده شده است.

سری به لندن زده یکمرتبه درصدد تشکیل پارلمان چهارصد ساله انگلستان برمی آئیم! روی فیلم، تماشائی از آمریکا کرده نظیر کارخانه‌های فورد و جنرال موتورز را در نقش خیال، برای میهن خود طرح می‌کنیم! همیشه در فکر راه حل‌ها و در جستجوی نابغه‌هایی هستیم که بدون دردسر و بی‌معطلی اینها را برای ما درست کنند!

باور کنید، روحیه اغلب ایرانیها و حتی طرز فکر غالب تحصیل کرده‌ها چنین است. عوامل بینهایت کوچک را حقیقتاً بینهایت کوچک، یعنی عاری از هرگونه ارزش و اهمیت می‌گیرند. این طرز فکر از همان بقایای روح استبداد و میل در سایه بزرگان نشستن است. در صورتی که در دموکراسی به ملت یعنی به فرد و به جمع افراد اهمیت داده شده، و با اعطای آزادی و تأمین مساوات، توجه به عناصر بینهایت کوچک اجتماع دارند و حکومت انتگرالی است که از طریق مراجعه به آراء عمومی صورت گرفته و اختیار را بر سیل مشتق بدست اکثریت میسپارد.

البته اگر در زندگی اجتماعی بینهایت کوچک‌ها در یک روز درست نشده است»

چیزی نیست که در یک سال و دو سال، بلکه یک قرن و دو قرن بدست یکدسته و دو دسته از مردم حاصل شده باشد. وضع امروز هر کشوری عصاره جزء جزء و اعمال تک‌تک افراد حاضر و نسل‌های گذشته آن می‌باشد که با یکدیگر پیوسته و روی هم قرار گرفته و بالتیجه آن جامعه را تشکیل داده است.

بینهایت کوچک درجه اول سازنده جامعه‌ها و افراد آن است و بی‌نهایت کوچک درجه دوم اعمال روزانه هر فرد می‌باشد. البته رجال نابغه و یا مردان شریر خارق‌العاده را که تأثیرات آنی شدید دارند، بجای خود باید به حساب آورد. ولی:

اولاً اینها مانند زلزله و آتشفشان در حکم حوادث استثنائی می‌باشند و ثانیاً خود محصول جامعه و تحت تأثیر بینهایت کوچک‌های کثیر می‌باشند و هیچ عمل و اثری را بدون همکاری اجتماع و مساعدت محیط نمی‌توانند انجام دهند.

بنابراین اگر برای وطن عزیز خود عقب چاره می‌گردیم و راه اصلاح می‌جوئیم، به‌هیچ‌وجه نباید نظر به یک نقطه و به یک مرکز (مثلاً مجلس، دولت، فرهنگ، ارتش، بانک، بهداشت، بازار و...) بیفکنیم و به دنبال راه حل‌های فوری گشته از یک فرد (مثلاً نخست‌وزیر، وکیل، ملا، معلم و غیره) انتظار اصلاح داشته باشیم.

بلکه، نظر باید در کلیه شئون کشور و بتمام افراد ملت و در هر فردی به جزء جزء اعمال دوران عمر او باشد، افراد باید اصلاح شوند و این اصلاح باید پایه عمیق و ریشه محکم یعنی دوام و بقاء داشته باشد تا نتیجه مطلوب و مفیدی حاصل گردد. هیچ فردی، ولو در پست‌ترین درجات اجتماع باشد، کوچک نیست و هیچ عملی که از او سر بزند ولو جزئی و گذران باشد، بی‌اثر نیست و بنابراین خالی از اهمیت نمی‌تواند باشد.

اشتباه عمومی!

یکی از اشتباهات عمومی و در حقیقت از جنایات ملی ما این است که ما تنها چیزی را بد می‌دانیم که «خیلی بد» باشد و تنها عمل و دوائی را مؤثر می‌دانیم که خیلی پر سروصدا و تند و تیز باشد. می‌گوئیم:

خوب! یک گلاس مشروب به کجای ما ضرر می‌زند؟

دو کلمه شوخی نامربوط شنیدن یا گفتن چه مانعی دارد!

یک دقیقه عصبانی شدن و فحش دادن که چیزی نیست؟

یک ساعت پشت میز اداره روزنامه خواندن و اختلاط کردن مگر چه خسارتی

به دستگاه عظیم دولت می‌رساند؟

جوانان ما از خواندن رمان‌های عشقی فاسد که فاحشه و فاسق نخواهند شد!

برای گذراندن شب‌های بلند از اینکه چهارتا رفیق نیم‌ساعت دور هم «بلوت»^۱

بزنند و پولی هم دربین نباشد چه ایرادی می‌توان گرفت؟

البته این اعمال به خودی خود بسیار ناقابل و بینهایت کوچک است و اگر بنا بود

یکی دو نفر از مردم این کشور سالی دو سه بار مبادرت به آنها می‌کردند، شاید

ارزش نداشت اصلاً در باره آنها صحبت بشود. ولی وقتی کاری مجاز و معمول شد،

دلیل ندارد همه آن کار را نکنند و وقتی (همان‌طور که متأسفانه چنین است) همه

آنها کردند و هر روز تکرار شد، «بینهایت کوچک» در بینهایت زیاد ضرب می‌شود و

اثر قابل ملاحظه خود را «بینهایت مرتبه» وارد می‌سازد. آن وقت نتیجه عجیب همان

می‌شود که ما شاهد و نالان آن هستیم!

وقتی بنامش افراد یک شهر (مثلاً تهران) عصر که دست از کار می‌کشند، گروه کثیری از طبقات مولد ثروت یعنی کارگر و کاسب در مشروب فروشی‌ها، عروق و اعصاب و کبد خود را ضعیف نمایند،

صاحبان سرمایه‌های مالی و فکری، یعنی پولدارها و روشن فکرها دور میز پوکر اندوخته خود را تباه و اعصاب و افکار خویش را خسته نمایند،

جوانان که در عنفوان رشد و مهیای کسب فضیلت و کار هستند و باید هسته‌های سالم خانواده‌های بابرکت جامعه را تشکیل دهند، حرارت جوانی را در رفاص خانه‌ها و شب‌نشینی‌های مسموم‌کننده به مصرف برسانند...

خلاصه آنکه وقتی هر دسته و هر طبقه از افراد مملکت، به جای استراحت و تجدید قوای شبانه و مهیا شدن برای فردا، به نحوی از انحاء استعدادهای طبیعی و سرمایه‌های ملی را ضایع و خود را فرسوده می‌نمایند؛ فردا صبح که آفتاب تازه‌ای طالع می‌شود و مبارزه جدیدی در صحنه پرغوغای گیتی آغاز می‌شود، کی باید برای این ملت کار کند؟ خواجه حافظ شیرازی؟! ...

تازه روز هم که مردم روانه دکان و کارخانه و اداره می‌شوند، این آواز پراکنی پر سروصدای رادیو به چه کسی مجال فکر و فرصت کار می‌دهد؟
لالائی‌های نوازندگان و خوانندگان که بیدارها را خواب و هوشیارها را خمار می‌کند!! ...

البته اگر با بیکاری و سستی و مستی و خماری کار دنیا درست می‌شد و می‌توانستیم دور کشور خود را حصار کشیده و با فکر راحت در آغوش معشوق‌های خیالی عمری به سر آوریم، این برنامه ملی! عیبی نداشت. ولی متأسفانه یا خوشبختانه دنیا روی حساب دقیق و عمل استوار می‌گردد و دیگران ما را به حال خود وا نمی‌گذارند. ما چه بخواهیم چه نخواهیم، محصور و اسیر چنگال بینهایت کوچک‌ها هستیم و اگر به دیده حقارت به آنها بنگریم، به قیمت سعادت و سلامتمان تمام خواهد شد. باید پشتکار به خرج داد و صبر پیشه کرد و با حوصله تمام، خشت‌های کاخ سعادت خود را یک یک روی هم بگذاریم و غیر از این چاره‌ای نیست.

اگر مذاهب در دنیا موفقیت یافتند و قومی یا اجتماعی را تکان دادند، برای این بوده است که :

اولاً دستورات آنها ناظر به تمام افراد یک جامعه بوده و همه را مکلف و مسئول می‌دانند؛

ثانیاً هر فردی را در جزء جزء افکار و اعمال کنترل نموده تا توانستند تمام قدم‌های هر روزه افراد جمعیتی را متفقاً به سوی هدف واحد قبله‌وار به حرکت درآورند.

نوابغی هم که در دنیا اثر مثبت داشته‌اند، همه از این راه بوده است. گفته‌ها و کرده‌های این اشخاص به واسطه جنبه عمومیت خود از یک طرف، و نفوذی که در قلوب مردم داشته‌اند، از طرف دیگر اعمال افراد کثیری را در مکان یا در زمان وسیع شامل گردیده و به این طریق توانسته‌اند آثار معجزه‌آسا بروز دهند.

مزیت مسلم دموکراسی بر دیکتاتوری نیز از این بابت است که اولی محصول دخالت و فعالیت تمام افراد است و دومی دستخوش هوی و هوس یک عده قوی، ولی محدود.

تغییر برنامه زندگی

ملاحظه کنید اگر ما افراد ملت ایران بیائیم تغییر مختصری در برنامه زندگی خود بدهیم مثلاً وقتی به هم می‌رسیم :

اولاً صمیمانه با روی گشاده سلام کرده تحریک نشاط نمائیم؛

ثانیاً ضمن صحبت به عوض شکایت از محیط و بدگوئی به خودی و بیگانه، نعمت‌های خداوندی و جهات مثبت زندگی را به خاطر آورده آنچه را که نداریم موقتاً فراموش کرده و از آنچه داریم اظهار رضایت نمائیم؛ رفیق خود را در مقابل پیش آمدهای نیکوئی که برایش روی داده است و زحمات و هنرهائی که انجام داده تبریک و تحسین بگوئیم و نام خدمتگذاران و کارکنان جامعه را ببریم، چقدر اوضاع عوض خواهد شد؟

به واسطه رفع کدورت و بروز حالت نشاط ترشحات معده و فعالیت‌های خون وغیره بهتر خواهد شد استعدادها و سرمایه‌های طبیعی به یادمان آمده احتمال دارد آنها را بیشتر مورد استفاده قرار دهیم، یا خدمتگزاران جامعه شناخته شده و تشویق می‌شوند...

خلاصه آنکه جامعه‌ای سلامت‌تر، صالح‌تر، فعال‌تر به وجود می‌آید. همین طور حساب کنید پولی که فوج فوج کارگران و کسبه و کارمندان این شهر هر شب بالای مشروب خرج می‌کنند اگر نصف آن را صرف بهبود وضع شخص و خانواده خود بکنند و نصف دیگر را در شرکت‌هایی به کار اندازند همین مقادیر بینهایت کوچک ناقابل منشأ چه فعالیت‌های عظیم و اصلاحات و درآمدهای بزرگ ملی می‌تواند باشد؟

متأسفانه اگر در جامعه ما بینهایت کوچک‌های مفید، به طور دلخواه، اثر مطلوب را نمی‌بخشند؛ بینهایت کوچک‌های مضر عمل خود را به نحو کامل انجام می‌دهند و آن روح دموکراسی و همکاری عمومی ملی که آرزوی همه است در شئون فعلی در طریق بدبختی جامعه کاملاً برقرار بوده، و هر کس در هر مقام و وضعی که دارد به طریقی در اشاعه فساد شرکت می‌نماید.

امروزه به دو دلیل مردم مأیوس‌اند :

اولاً، معتقد به فایده و نتیجه‌ای در اقدامات عمومی و انفرادی خود یا همفکران خویش نبوده، چشمشان از بینهایت کوچک‌ها آب نمی‌خورد.

ثانیاً، نسبت به افراد شاخص که مصدر امور و مرجع عموم هستند بدبینند یا اگر بدبین نباشند چون دست عمال خارجی و نفوذ اجانب را در همه جا وارد می‌دانند، می‌گویند هر اقدام نیک یا از اول تحریک خارجی و غرضی در پس آن نهان می‌باشد و یا بعداً مورد استفاده خارجی قرار خواهد گرفت.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنید تمام افراد و افکار ما به بن‌بست غریبی منتهی شده مردم روز به روز مأیوس‌تر و بنابراین بی‌کاره‌تر و فاسدتر می‌شوند ولی اشتباه می‌کنند و خطای ما ناشی از کم حوصلگی و تنبلی خودمان می‌باشد، ما حق نداریم برخلاف رویه عمومی طبیعت عمل بینهایت کوچک‌ها را که در این مورد فرد فرد افراد و جزء جزء اعمال آنها است کوچک به‌شماریم.

اولاً، همان طور که توجه کردید نه تنها نباید از اثر افراد مأیوس بود، بلکه تنها عامل مؤثر باید همان را دانست،

ثانیاً، بینهایت کوچک‌ها یک نوع مصونیت خاصی داشته، بیگانگان اگر با کشتن یک وزیر خادم و خاموش کردن یک وکیل خوب بتوانند اوضاع مملکت را

دگرگون کنند، در مقابل افراد پراکنده گمنام کثیر که در خلوت و آشکار اعمال کوچک، بی‌سروصدا انجام می‌دهند مسلماً ناتوان می‌باشند.

تنها راه اصلاح

این نکته را هم متذکر شوم که البته نمی‌گوییم در ملل خوشبخت دنیا هیچ‌فرد معیوب یافت نمی‌شود و صددرصد اعمال مردم آنجا عین صلاح و حق است. خیر همان طور که در ابتدا تشریح شد بینهایت کوچک‌ها از دو راه جلوه می‌نمایند، یکی به وسیله انتگرال یا نیروی جمعی و دیگری از طریق مشتق و با ترتیب نسبی خود، همینکه در یک اجتماع وضع متوسط افراد و روش معمول اخلاق اندکی بهتر از اجتماع دیگر شد، ولو بسیار اندک باشد؛ همین اختلاف مختصر اجتماع اول را بر دومی مقدم و فائق خواهد کرد. اولی راه ترقی و بقا را پیش خواهد گرفت و صالح‌تر و کامل‌تر خواهد شد، و دومی که محکوم به محرومیت شده است قهراً در سیر قهقرا سرازیر می‌شود. یعنی نه تنها خوبی افراد و پاکی اعمال آنها مطلقاً مطلوب است. بلکه مختصر بهبود افراد و اندک اصلاح اعمال نیز تأثیر فوق‌العاده داشته، اگر درست دقت کنید. در یک جامعه نباید کوچک‌ترین فساد و جزئی‌ترین خلاف را اجازه دوام داد.

پس بیائید حالا که از آنهایی که توقع داشتیم، از دستگاه‌ها و وزراء و وکلای خود، معجزی ندیدیم، بینهایت کوچک‌ها را تسبیح کنیم! و روی ارادت در آستان پرافتخار و دامن وسیع ابدی آنها بگذاریم.

اولاً: اثر مثبت و مسئولیت خود را در نظر گرفته مواظب افکار و اعمال نهانی و آشکار خویش باشیم.

ثانیاً: امیدوار و مددکار هر اقدامی که نتیجه آن بهبود وضع مادی و معنوی خلق است بوده در اشاعه صلاح و اصلاح دیگران بکوشیم و در برخورد با اشخاص آنها را به رعایت حق و به صبر و امیدواری توصیه نماییم.

ثالثاً: عادات عمومی مذموم را تقبیح و با آنها مبارزه نماییم.

در هر حال خیالمان راحت باشد که جز از این راه هیچ دردی دوا نخواهد شد و برایمان مسلم باشد هر تجزیه و تحلیلی که در تحقیق علل گرفتاری‌های ما بشود و هر مدعی که نقشه اصلاحی و برنامه عمرانی برای کشور ما طرح نماید، اگر این دو

۱۵۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
عنصر بینهایت کوچک یعنی فرد و عمل فرد را اساس نقشه خود قرار نداده انتگرال
مضعف آنها را، در وسعت پهناور کشور و در مدت طویل تاریخ گذشته و آینده
حل نماید راه غلط پیموده و کلام یاوه سروده است.
اگر کسی را چنین پشت کاری نیست و حوصله ندارد که اول خود و اطرافیان
خویش را اصلاح نماید، براو شاید نتوان ایرادی گرفت. ولی باید گفت پس به طریق
اولی از دیگران توقعی نداشته باشد و عمر و زید را مقصر نشمرده به خودی و بیگانه
فحش ندهد و بسوزد و بسازد.

آثار عظیم اجتماع*

نمی‌دانم هیچ وقت گوسفند یا کبوتر و از این نوع حیوانات اهلی داشته‌اید؟ و تجربه کرده‌اید، وقتی یکی از آنها را از سایرین جدا می‌کنند تا مدتی غذا نمی‌خورد و از تنهایی ملول می‌شود!

ولی همین که هم‌نوعی پیش آنها می‌آورند به «هوای» یکدیگر به خوراک و جنب و جوش می‌افتند. همین‌طور است وضع اسب و بسیاری از حیوانات دیگر... این خاصیت تبعیت و احتیاج به هم‌جنس، یا انیس، البته در انسان خیلی شدیدتر از حیوانات است. مخصوصاً در زنها فوق‌العاده محسوس می‌باشد. بسیاری از خانم‌ها، روزی که شوهرشان در منزل نباشد آشپزخانه را تعطیل می‌کنند و به غذای حاضری اکتفا می‌نمایند. برای اینکه حوصله‌شان نمی‌آید دود و دمه راه انداخته سفره بچینند. برعکس وقتی مهمان داشته باشند نه تنها در آرایش خود دقت زیاد می‌کنند بلکه برای خوش‌آمد مهمان یا به منظور احترام او و یا بالاخره به قصد جلوه دادن شخصیت و هنر خود در نظیف‌خانه و ترتیب مهمان‌خانه و سفره‌خانه کوشش فوق‌العاده به خرج می‌دهند.

اصولاً اگر در اعمال و رفتار زنها دقت کنید خواهید دید شاید به طور متوسط صدی نود افکار و اعمال و آرزوهای آنها (خصوصاً زن‌های جوان) متوجه و موكول به نظر دیگران است، که گوئی از خود رأی مستقل و تشخیص ثابت نداشته به «هوای» دیگران زندگی می‌کنند!

* این اثر ابتدا به صورت مقاله در روزنامه جبهه و سپس در شماره اول از سال اول مجله «فروغ علم»، سال ۱۳۲۹، به چاپ رسیده است.

مردها بر این خصلت خانم‌ها خرده می‌گیرند و تعجب می‌کنند. خبر ندارند خودشان هم کم‌وبیش به‌طور نسبی این‌طور زندگی می‌کنند و اگر ملاحظه «دیگران» در کار نبود رفتار آنها و به‌طور کلی اوضاع دنیا کاملاً قیافه دیگری پیدا می‌کرد. مثلاً وقتی شخص چند روز خانه نشین می‌شود یا به بیابان‌ها سفر می‌کند قید صورت تراشیدن و کراوات زدن را کنار می‌گذارد، شلوار بی‌اطو به پا می‌کند، رفته‌رفته ممکن است پیراهن را هم دیر به دیر عوض کند و حتی دست و روی خود را نشوید...

پس اگر مردم را با سر و وضع مرتب و پاکیزه می‌بینیم این نظم و سلیقه و نظافت بیشتر به ملاحظه همدیگر و یا «تأثیر اجتماع» است.

حفظ آبرو و خجالت از آشنایان و ملاحظه مردم نه تنها در لباس و صورت انسان تأثیر دارد و بسیاری از صنایع و کاسبی‌ها را در دنیا راه انداخته است (مانند کراوات‌دوزی، اطو‌کشی، خیاطی، سلمانی، عطرسازی و اغلب صنایع لوکس) بلکه زندگی در اجتماع، در لطافت ذوق و پیدایش سلیقه و حتی در رفتار و طرز تکلم اشخاص و فرهنگ ملل آثار اساسی دارد.

این همه ژست‌ها و تشریفات و اصطلاحات که تحت عنوان عمومی «تعارف» خوانده می‌شود آیا جز وسائل معاشرت و لوازم ورود در اجتماع هستند؟! اصلاً شیرین‌زبانی، سخنوری، مجلس‌آرائی و به‌طور کلی تمام صنایع لفظی و فنون کلام مگر برای چیزی غیر از تسخیر قلوب دیگران و جلب توجه عموم می‌باشد؟!!

همین‌طور است در صنعت نویسندگی یعنی انشاء و ادبیات، اعم از نظم و نثر. خیلی که به عقب برگردید خواهید دید اگر قرار بود انسان به انفراد زندگی کند اساساً نه نطقی در کار می‌آمد و نه خطی ابداع می‌شد ...

آثار اجتماع به همین جا ختم نمی‌شود و جنبه تاریخی گذشته ندارد. اجتماع مدیر قوی و مربی اخلاق افراد نیز می‌باشد.

ملاحظه کنید مردم برای تأمین زندگی و رسیدن به آرزوهای خود مستقیم و غیرمستقیم رو به سایرین آورده متاع خود را در بازار اجتماع عرضه می‌کنند، و برای آنکه مطرود و منفور نگردند قهراً سعی خواهند کرد بدمنظری، ترشروئی، کینه‌توزی، زرنگی، خودخواهی، نفع‌پرستی، زورگوئی و سایر آثار زننده و صفات

مذموم را مکتوم و مغلوب نموده با تصنع و تکلف هم که باشد کالای مردم پسند و مورد نیاز عموم را در معرض نمایش بگذارند، تواضع کنند، کار مفید انجام دهند، روی خوش نشان دهند، کلام نیکو بگویند از منافع عمومی صحبت کرده پی خیر و خدمت بگردند...

خلاصه آنکه آنچه خودپسندی و خودخواهی و ناشایست است برای خویشتن نگاه داشته خود را در میان جمع نوع پرست و خدمتگزار جلوه دهند. البته تمام افراد چنین حسن تشخیص راندارند ولی اجتماع آنهایی را برمی‌گزیند و جلو می‌اندازد که چنین باشند و البته در اینجا نیز مانند طبیعت قانون تنازع و انتخاب اصلح، تأثیر خود را خواهد کرد.

به این ترتیب اجتماع نظریات جمع را بر افراد تحمیل نموده در ضمن آنکه نمونه‌های فضیلت و هنر را به سایرین سرمشق می‌دهد از یک طرف مانع تعدی و خلاف می‌گردد و از طرف دیگر فرد را وادار یا لاقلاً تشویق به اصلاح نموده سیئات آنان را تبدیل به حسنات می‌نماید. حسناتی که ممکن است البته ناشی از ملکات نبوده متکی به تقوای باطنی و به ایمان قلبی نباشد ولی عادت رفته‌رفته تبدیل به ملکات شده لاقلاً اجتماع محل بروز و ظهور کمالات می‌شود و محیط برای نشوونمای صلاح، مساعدتر می‌گردد، تا برای فساد.

یقیناً توجه کرده‌اید قسمت اعظم خوبی‌های اشخاص روی ترس از خدا و یا عشق به خوبی نیست بلکه بر سیل مصلحت یا ملاحظه و عادت است. مع ذلک باز خوب است و برای اجتماع مفید بوده جلوی خرابی و اضمحلال جامعه را می‌گیرد.

یقیناً این تجربه را هم کرده‌اید که ساکنین شهرهای بزرگ، کسانی که از طفولیت در جمعیت بزرگ شده‌اند اهل معاشرت با مردم می‌باشند از حیث ادب و حسن سلوک و رعایت اصول انسانیت و اخلاق به مراتب بهتر از یکی یکدانه‌های از خودراضی بوده،

به طور متوسط هم ظاهر آراسته‌تر دارند؛ باطناً هم تربیت شده‌تر و آشنا تر به رموز زندگی و کمالات انسانی می‌باشند.

بنابراین اجتماع صرف نظر از آنکه مادر تمدن و موجب بهبود زندگی و توسعه اقتصاد و پیشرفت علوم بوده و بدون آن ترقی مادی میسر نیست (موضوعی که فعلاً

مورد بحث این مقاله نمی‌باشد) تأثیر فوق‌العاده‌ای در تربیت نفوس و تهذیب اخلاق افراد دارد.

به طور خلاصه راه تأثیر آن این است که وقتی فرد در مقابل جمع قرار گرفته به ضعف خود و به قدرت اجتماع واقف شد به تدریج دست از غرور و تکبر برداشته آشنا و محتاج به جمع و علاقه‌مند و عاشق نوع می‌گردد و خودپسندی را که ریشه ذمائم اخلاقی است با نوع‌پرستی که هدف نهائی مرییان اخلاق می‌باشد معاوضه می‌کند. اتفاقاً در این راه همان نواقص روحی و معایب اخلاقی شخص از قبیل حسادت، خودنمائی، رقابت، شهرت‌خواهی، جاه‌طلبی و غیره چون محرک درونی فعالیت افراد در مقابل اجتماع می‌گردند بالمآل اسباب کار اصلاح و وسائل کمال می‌گردند تا نوبت زوال و ضعف خود آنها برسد.

غرض از اجتماع که دائماً اسم آن را می‌بریم مفهوم خاصی از آن نیست، هر گونه تجمّع و برخورد اشخاص با یکدیگر اجتماع است.

از عبور و مرور در معابر که فقط مستلزم برخورد موقت سطحی نگاه‌ها می‌شود گرفته تا انجمن‌های صمیمانه‌ای که دارای هدف انتفاعی و مبارزه‌ای سخت باشند و افراد با شناسائی یکدیگر و همکاری کامل تشریک مساعی نمایند.

مجالس تماشا و سخنرانی و وعظ و تذکر، اجتماعاتی است که تماس افراد طولانی‌تر و نزدیک‌تر بوده تراحم بیشتری برای یکدیگر ایجاد می‌نمایند و تبادل نظر ممکن است طولانی‌تر گردد.

آداب دینی که به طور دسته جمعی انجام می‌گیرد نیز اجتماعی است که توأم با رعایت هدف و اعتماد و رأفت می‌باشد.

بازی‌ها و مسابقه‌ها نیز وسیله دیگری برای دور هم جمع شدن و آزمایش کردن قوای بدنی و روحی افراد می‌باشد. و در ضمن آنکه بازیکنان درس همکاری در دوستی و جوانمردی در دشمنی را تمرین می‌دهند تماشاچی‌ها را به انضباط و تمرکز و توجه مشترک وا می‌دارند.

مهمانی‌های خانوادگی و دوستانه و عمومی که با آشنائی یا معرفی و مختصر تبادل کلام توأم می‌باشد اجتماع مؤثرتری است.

اتحادیه‌های صنفی و فنی و مسلکی انواع پیشرفته‌تری از اجتماع می‌باشند که:

اولاً افراد در نتیجه برخوردهای مرتب مکرر و اشتراک مبدأ و مقصد خیلی به هم نزدیک می گردند و

ثانیاً با احتیاجی که به موجب اساسنامه به تشریک مساعی با یکدیگر دارند ناچارند در افکار و اقوال و اعمال تبادل‌های گوناگون نموده ارتباط عمیق پیدا کنند. پس به طور کلی سازمان‌های دسته جمعی که اعضای آن وسائل شخصی را در اختیار جمع گذارده مقاصد مشروع فردی را ضمن برنامه مشترک به وسیله و به اتفاق جمعیت پیش می‌برند نمونه‌های عالی از اجتماع بوده احتیاج فرد را به جمع شدیدتر و تأثیر اجتماع را روی فرد قوی‌تر می‌نمایند.

* * *

اینک که آثار مهم مفید اجتماع و نمونه‌های مختلف آن معلوم شد می‌بینیم چگونه اجتماع تشکیل می‌شود و مخصوصاً چگونه باقی مانده ممکن است مفید واقع گردد.

بدیهی است که شرط لازم برای تشکیل اجتماع وجود دو عامل است: یکی تعداد جمعیت، و دیگری شدت احتیاج و احتمال برخورد و تماس مابین افراد.

هر قدر عده نفراتی که در محل یا در امر واحدی قرار می‌گیرند بیشتر و برخورد آنها زیادتر و تماس عمیق‌تر باشد اجتماع محکم‌تر و مؤثرتر خواهد بود. جمیع حالات قابل تصور است. از اجتماع زناشویی که عده در حداقل دو نفری بوده و بعدها نصاب آن بالا می‌رود گرفته تا سازمان‌های بین‌المللی که از لحاظ عده شامل مجموع جمعیت‌های ممالک متعدد می‌گردد، ولی ارتباط و تماس به طور غیر مستقیم و ضعیف می‌باشد.

وجود این دو عامل دو شرط لازم برای تشکیل و تأثیر اجتماع می‌باشند ولی شرط کافی دوام آن نیستند.

به طوری که در کشور خودمان مشاهده می‌نمائیم ممکن است نفرات زیادی حاضر به معاضدت بوده و احتیاج به تبادل و تماس هم داشته باشند ولی باز از هم دوری گزیده از همکاری دریغ ورزند و جمعیت منفردین را تشکیل دهند.

اجتماع نیز مانند یک ساختمان، اضافه بر عوامل فوق که عناصر اصلی مصالح اولیه آن می‌باشند در مرحله اول احتیاج به یک ملاط واسط و رشته‌های رابطی دارد که در مرحله اول سنگ و آجر آن را بهم بچسباند و در مرحله دوم باید روی نقشه معین طرح شده طبق اصول صحیح و قواعد دقیق استوار گردد تا بقاء و فایده آن تأمین شود.

ملاط واسط یا رشته‌های رابط همان علائق مادی و معنوی افراد به یکدیگر است و این اصول صحیح و قواعد دقیق آداب اجتماع، طرز سلوک و اخلاقیات می‌باشد. بدیهی است وقتی افراد در نتیجه عداوت یا سوءظن، نخواستند گردهم جمع شوند و اگر شدند اصول هم‌نشینی و هم‌آهنگی و همکاری را رعایت نمودند، و هیچ کس برای خاطر جمع حاضر نشود در سلیقه‌ها و نظریات و عقاید شخصی، مختصر گذشت و تفاهم را تحمل کند و خدای نکرده اغراض و سوءاستفاده‌های خصوصی و جزئی در بین آمده قرار بر نفع‌پرستی و کلاهگذاری باشد، اجتماع به فرض هم که منعقد شود به زودی از هم پاشیده خواهد شد و یا صرفاً صورت ظاهری سطحی داشته فاقد آثار مفید قابل توجه خواهد گردید.

پس اجتماع صرف نظر از یک سلسله آداب صوری مربوط به لباس و حرکات و تکلم، ناچار باید مبتنی بر صداقت و درستی و صفا و خدمت بوده متکی به آداب ظاهری مطبوع و اصول معنوی متقن باشد.

به این ترتیب ملاحظه می‌نمایید اجتماع در عین آنکه مربی و مصلح اخلاق است برای بقای خود محتاج اخلاق می‌باشد و در حقیقت مظهر و تابع قانون عمومی موجودات زنده بوده محصولی تهیه می‌کند که مورد احتیاج خود او و موجب رشد و کمالش می‌باشد.

عکس قضیه نیز صحیح است: اخلاق فردی که متضمن درستکاری و عدالت و مترادف با صفا و صمیمیت و خدمت به خلق می‌باشد در اثر نزدیک کردن و ایجاد محبت میان افراد، نطفه اجتماع را پروراند تا محبت و علاقه‌ای نباشد اجتماعی تشکیل نمی‌شود و همین که اجتماع تشکیل شد مصلح و مکمل اخلاق می‌گردد. خلاصه آنکه اجتماع و اخلاق دو لازم و ملزوم و دو مولد و مولود هستند که یکی بدون دیگری قابل تصور نیست و هر دو دوش به دوش یکدیگر پیش رفته بشریت را پیش می‌برند.

در کشور ما اگر اجتماعات کم است و شرکت‌ها و همکاری‌ها ضعیف می‌باشد؛
اولاً، برای قلت جمعیت است
ثانیاً، (و مخصوصاً) برای آنست که اخلاق خوب نداریم و نادرست یا لااقل
خودپرست هستیم.

بالعکس اگر تربیت اخلاقی ضعیف می‌باشد یک قسمت برای آن است که به
طور انفراد و انزوا زندگی کرده، اجتماعات کافی مؤثر و وسیله تقویت و تربیت
اخلاق فراهم نمی‌باشد.

در اینجا نباید دچار اشتباه شده و تصور کرد که ما اگر فاقد اخلاق اجتماعی
هستیم حائز اخلاق فردی می‌باشیم و یا بالعکس، ادعا نمائیم که اخلاق اجتماعی
کافی بوده اخلاق فردی ضروری نمی‌باشد.

در مملکت ما هم، اتحادیه‌ها و شرکت‌ها و انجمن‌ها و سخنرانی‌ها و اجتماعات
تشکیل می‌شود ولی به نتیجه نمی‌رسد. چرا؟ برای آنکه مردم نمی‌آیند و از همدیگر
می‌ترسند. وقتی هم می‌آیند باهم «گرم نمی‌گیرند» به این ترتیب از دو فائده بزرگ
اجتماع ما محروم می‌شویم:

پیشرفت مقاصد ملی و ترقی کشور،
تهذیب نفوس.

حال اگر علاقه‌مند به اصلاح مادی و معنوی خود هستیم لازم است در توسعه
عوامل فوق‌الذکر که هنوز به حد کافی وجود دارد ولی ضعیف است بکوشیم؛
اولاً جمعیت را زیاد کنیم و از راه ازدواج و توالد، شهرهای خود را از خلوتی
بیروی بیاوریم.

ثانیاً اجتماعات خفیف نادر را که آداب فعلی و حداقل صداقت و صفای موجود
اجازه داده است، به وسائل مختلف (و در درجه اول با حضور خود) تقویت و تکثیر
نمائیم.

ثالثاً بدانیم و بگوئیم و کوشش نمائیم آنچه را که معنویات می‌گویند، از میان
افراد و اجتماعات زائل نشده روز به روز محکم‌تر و عمومی‌تر و ریشه‌دارتر گردد...

از خداپرستی تا خودپرستی*

مقدمه چاپ سوم

این کتاب، تجدید سخنرانی‌هایی است که در اواخر سال ۱۳۳۱ شمسی به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان به عمل آمده بود. اینک که آن را به بنده ارائه دادند، جز پاره‌ای اصلاحات عبارتی و نقطه‌گذاری و اضافات جزئی، تغییر دیگری در آن داده نشد. با نبودن فرصت و موقعیت، شاید مصلحت همان بود که تغییری داده نشود تا معرفت روحیات و اوضاع و احتیاجات چند سال قبل جامعه جوانان مسلمان باشد. از آن بیعد جهان خارج و کشورمان تحوّل‌های فراوان یافته است.

مکتب و مملکتی که موضوع مطالعه و مقایسه با اسلام در این رساله است، خیلی قیافه عوض کرده، هم شخصی و سیاستی که در آن زمان بر آنجا حکومت مخوف مطلقه داشت، جایش را بدیگران داده که تجدید نظر و گرایش‌هایی کرده‌اند و هم دنیا (و ایران) آن نوع احساس خطر و ناراحتی از آن ناحیه نمی‌نماید. البته نه اسلام عوض شده است و نه اساس کمونیسم به لحاظ نظری تغییری یافته است و بنابراین مباحث این سخنرانی به اعتبار خود باقی است؛ ولی قضایای تازه و مهم دیگری از جهات مختلف در دنیا رخ داده است و مطالب و موضوعات گوناگونی مطرح مذاکره قرار گرفته است.

نگارنده نیز سخنرانی‌ها و رساله‌های دیگری انتشار داده است که بعضی از آنها دنباله و توسعه و احیاناً اصلاح مندرجات همین رساله است و می‌توان آنها را بعنوان تجدید نظر یا تکمیل تلقی کرد.

* تدوین و تفصیل سه جلسه سخنرانی در اواخر سال ۱۳۳۱، انجمن اسلامی دانشجویان.

۱۶۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی

در هر حال امیدوار است این نوشته ناقابل و اقدامات و نشریات دیگر از این قبیل مورد قبول حق و مفید و مطلوب جوانان و هموطنان قرار گیرد و اثری در بیداری و تحرک اجتماع داشته باشد.

از جمله رساله‌های دیگر نگارنده که به دنبال این کتاب می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد، «انسان و خدا»، «حکومت جهانی واحد» و «خدا در اجتماع» است.

مهدی بازرگان

مقدمه انجمن اسلامی دانشجویان

«...فَبَشِّرْ عِبَادِ. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»^۱

در جهانی که ظلم و فساد سراسر آن را فرا گرفته و در روزگاری که خداپرستی و حقیقت‌خواهی جای خود را بباطل و خودخواهی سپرده است، تنها یک راه است که نجات‌بخش انسانیت از پرتگاه زوال و نیستی بوده و رهنمای بشریت به سوی حیات و تکامل تواند بود، ولی فقط آن چنان مکتبی که از جمله تباهی‌ها مبری و آموزنده جمیع فضائل باشد، خواهد توانست کاروان یغمازده و خواب‌آلوده انسان را هدایت کند.

این مکتب حیات بخش و این خورشید حقیقت یک بار در چهارده قرن پیش به نام اسلام، با عظمتی خیره‌کننده و ابدی، در افق عالم درخشید و از شعاعش جهانی روشن گردید.

بشریت آن روز استعداد پذیرش این ندای حقیقت را به حد کافی نداشت و جز در موارد محدود، به حد کمال متجلی نگردید. ناچار تعلیمات آسمانی آن همچون خزانه‌ای پر درّ و گوهر، بکر و دست‌نخورده برای مردم آینده جهان باقی خواهد ماند.

۱. زمر (۳۹) / ۱۷ و ۱۸ : ... پس بندگان مرا بشارت ده، آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند....

بشریت امروز همراه با کاروان ترقی و تکامل خویش به سوی قبول کامل این مکتب گام بر می‌دارد و هر دم تشنگی خود را برای سیرابی از این چشمه زلال، روشن‌تر و صریح‌تر احساس می‌کند. ولی:

هر چه دانا کند، کند نادان لیک بعد از خرابی بسیار

در این میان بر عهده کسانی که افتخار مسلمانی دارند، وظیفه‌ای بس خطیر نهاده شده است. آنان که در طی چهارده قرن از این تعالیم آسمانی برخوردار بوده و خود بدان عمل کرده یا نکرده‌اند، امروز وظیفه اعلام و تبلیغ این ندای حیات بخش را به خیل رهنده انسان دارند، پس باید هر چه جدی‌تر و هشیارتر بیدار بود و به وظایف خویش عمل کرد.

انجمن اسلامی دانشجویان انجام این وظیفه را وجهه همّت خویش قرار داده است و تا آنجا که در قدرت دارد و جریان زمانه و شرایط روز اجازه می‌دهد، در این راه می‌کوشد و از خدای واحد مسألت دارد که در انجام وظیفه دینی و انسانی خویش آن را موفق گرداند.

مطالبی که در این جزوه از نظر پویندگان راه حقیقت میگذرد، مجموعه سه جلسه سخنرانی است که آقای مهندس بازرگان استاد محترم دانشگاه در انجمن ایراد کرده و با بیانی رسا جلوه‌هایی از دکتترین فکری و عملی اسلام را نمایانده‌اند و اینک با کسب اجازه ایشان آنها را منتشر می‌سازیم و امید است که خوانندگان در مطالعه آن فقط تسلیم حقیقت باشند تا بی طرفانه نسبت به مندرجات آن قضاوت کرده، سپس مورد قبول خویش قرار دهند.

«...الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَيْنَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهُ...»^۱

انجمن اسلامی دانشجویان

۱. اعراف (۷) / ۴۳: ستایش خدای را که ما را بر این مقام رهنمایی کرد که اگر هدایت الهی نبود ما خود به این مقام راه نمی‌یافتیم.

بحث اول

خداپرستی و خودپرستی

پرستش پیش از تمدن

کتاب تاریخ تمدن بشر را که باز می‌کنید، در صفحه اول شکل‌های عجیب و غریبی جلب نظر می‌کند که تصاویر خدایان یا رب‌النوع‌های معبود انسان است. به طوری که آثار مکتوب و غیر مکتوب نشان می‌دهد، پیدایش انسان با پرستش «معبودی» توأم است؛ حتی بشر ماقبل تاریخ، آن زمان که هنوز خط نداشته، خدا داشته و پرستش می‌کرده است! به عوض یک خدا چندین خدا.

پیغمبران بر خلاف آنچه در نظر اول و بنا به وضع امروز افکار تصور می‌شود، برای مردم اثبات وجود خدا و ابداع پرستش را نکردند. آیات قرآن دلالت و حکایت از دعوت به پرستش و دینداری برای امم قدیم در مورد پیغمبران نمی‌نماید. بلکه همه جا پیغمبران به عنوان ساده‌کننده آئین‌های پرستش و مصلح افکار و عقاید که از فطرت منحرف شده بودند، معرفی می‌شوند. پیغمبران می‌گفتند:

«لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۱ و^۲

مردم را از پرستش بت‌های ساختگی و خیالی منع نموده می‌گفتند، اینها تمام اسم‌هایی است که شماها و پدران‌تان گذاشته‌اید

۱. یوسف (۱۲) / ۴۰: ... فرمان داده است که جز او را نپرستید...

۲. مثلاً در سوره نحل آیه ۳۶ می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (و همانا ما در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم تا به خلق ابلاغ کند که خدای یکتا را پرستید و از بتان و فرعونان دوری کنید...)

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَائِكُمْ...»^۱

بت‌ها ساخته خود شما است و صفاتی که به آنها نسبت می‌دهید، از افکار و اوهام خود شما سرچشمه گرفته است. تصویر منعکس وجود خودتان است. پس شما خودتان را می‌پرستید نه خدا را.

نمونه بارز این طرز پرستش که جزء تاریخ کلاسیک است، خدایان یونان می‌باشند. یونانی‌ها خدایان خود را در کوه المپ جا می‌دادند. برای آنها زن و شوهر و فرزند و حتی معشوقه و فاسق قائل شده، از رقابت‌ها و جنگ‌ها و حساب خرده‌های آنان حکایتها نقل می‌کردند. بعضی را مانند سرداران قوم به صورت پهلوانان جوانمرد تصویر می‌کردند و برخی را حيله‌گر و حسود می‌پنداشتند. خلاصه آنکه یک یونان کوچک خیالی از جمعیت خداها در روی ابرهای بالای کوه المپ درست کرده بودند.

در غالب اقوام قدیم، در ابتدا هر قبیله و بعدها هر قریه و هر شهر و هر کشور خدای مخصوص به خود داشت. شهری یا کشوری که بر دیگری غالب می‌شد، خدای خود را نیز به عنوان رئیس یا بزرگ خدایان بر خدای سایرین تحمیل می‌کرد. خدا یا بت، مانند اموال و املاک و غلام‌ها جنبه خصوصی شخصی یا قومی پیدا کرده، معرف و نماینده‌ای از خود اقوام بود.

این افکار و اوضاع، در شرق و غرب عالم رواج کامل داشت؛ تا آنکه رادمرد بلندپروازی مثل ابراهیم (ع)، پس از توجه به طبیعت و تعمق در مقابل این نوع خداپرستی که در حقیقت خودپرستی بود، علم مخالفت برافراشت. اول بت‌های چوبی را به مسخره گرفت و بعد رو به ستاره‌ها آورد. از ستاره متوجه به ماه و از ماه متوجه به خورشید گردید. دید تمام اینها یا ساخته انسان یا سرگردان در طبیعت‌اند. بالاخره گفت:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ...»^۲

خداپرستی برای چه ؟

۱. نجم (۵۲) / ۲۳: اینها چیزهایی نیستند جز نام‌هایی که خود و پدرانتان به آنها داده‌اید ...

۲. انعام (۶) / ۷۹: من متوجه و متمایل به آن کسی هستم که آسمان‌ها و زمین را سرشته است !

فرار ابراهیم از کشور آباء و اجدادی کلدیه، رهائی از اسارت اوهام شخصی و افکار قوم و قبیله‌ای و نهضتی بود که علیه خودپرستی انجام شد.

ابراهیم به رهایی و آزادی خود اکتفا نکرده، فریاد دعوت و علم مبارزه بلند کرد. پس از او سایر پیغمبران نیز با آنچه در قدرت داشتند، در این راه مجاهده و به تمام معنی فداکاری کردند. انسان حقیقتاً تعجب می‌کند و از خود می‌پرسد این مبارزه‌های طولانی خطرناک مکرر برای چه؟!

اگر گفته شود پیغمبرها خود را مأمور و مجبور از طرف خداوند می‌دانستند، پس اصرار خدا برای چیست؟!

چه لزومی دارد که مردم خدا را بپرستند؟

ذیلاً خواهید دید که مبارزه با بت‌پرستی، جهاد در مقابل خطرناک‌ترین آفت بشریت، و دعوت به خداپرستی، خدمت به بزرگ‌ترین سعادت انسانیّت بوده است. خطرناک‌ترین آفت بشریت که درست برخلاف طبیعت و روال خلقت است، خودپرستی می‌باشد و سعادت را اگر مترادف و مندرج در تکامل بدانیم که ناموس عمومی طبیعت و بنابه تجربه و مشاهده، یگانه هدف خلقت و بشریت است، بدون خداپرستی تأمین نشده و نخواهد شد. بنابراین عمل پیغمبران و امر خدا یک فصل استثنائی در صحیفه خلقت و یک کار خارج از قاعده و طبیعت نمی‌باشد.

بت‌پرستی هم یک امر طبیعی و عادی آن زمان بود، ولی وقتی در دنیا قابل قبول بود که انسان پس از هیبوط در میدان نزاع پر شر و شور دنیا و عدم توجه به فطرت، در مراحل خیلی پست انسانیّت باقی مانده، چشم و گوشش باز نشده و وظیفه‌ای جز خواب و خوراک خیلی ساده و اجباری حیوانی نمیداشت.

بعدها که مختصر پیشرفت و استعدادی در انسان پیدا شد، دیگر افق بت‌پرستی و آن آمال پست و افکار مغشوش موهوم شرک برای او بسیار نارسا در آمد. دنیا برای او تنگ می‌شد. نمی‌توانست راضی به آن طرز فکر کوتاه بشود. می‌بایستی به افق‌های دورتر و بالاتر پرواز می‌کرد. این است که در مشرق زمین پیغمبران نسل ابراهیم طلوع کردند و بشر را به پرستش خدای یگانه دعوت نمودند.

از یونان مستعد باهوش که دیگر حاضر نبود با افسانه‌های هُمِر سرگرم شود، عکس‌العمل شدید حکما و فلاسفه ظاهر گردید؛ یک دسته مادّیون و دسته دیگر

۱۶۶ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
واضعین فلسفه توحیدی به سرکردگی سقراطو ارسطو و افلاطون. خلاصه آنکه
بت پرستی پابندی بود که جلوی حرکت و پیشرفت بشریت را بسته بود.

خودپرست مطلق

برای آنکه ارتباط خودپرستی را با بت پرستی و شرک و تضاد آن را با خداپرستی
درک کنیم، لازم است توضیح بیشتری بدهم تا معلوم شود معنی و تأثیر خودپرستی
چیست.

خودپرست مطلق که شخص خودبین و خودخواه می‌باشد، کسی است که جز
نفس خود دیگری را نمی‌خواهد و کسی یا چیزی را خارج از خود دارای ارزش و
مقام نمی‌شناسد. خویشان را نه تنها محبوب بلکه کامل و عالی و کافی، یعنی بزرگ
می‌داند. این شخص همان متکبر است که قرآن شدیداً او را تقیح کرده، شقاوت و
بیچارگی اش را بدیهی می‌شمارد و می‌فرماید:

«... أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»^۱ چرا؟!!

برای اینکه متکبر مرتکب بزرگ‌ترین اشتباه شده، وجود بینهایتِ بینهایت
کوچکِ خود را در برابر جهان بینهایتِ بینهایتِ بزرگ به چیزی می‌گیرد و بزرگ
میشمارد. عوض آنکه نظر را به اطراف و به بالا سوق داده، بینهایت چیزهای بزرگ و
کوچک را ببیند و استفاده و استمداد کند، چشم به سمت خود و به داخل خود
می‌دوزد!

البته چیزی نخواهد دید و نخواهد شناخت. از کوچک‌ترین نعمت و ارتقاء
محروم خواهد ماند. سیر تکامل او همانجا به آنچه روی میراث گذشتگان بوده است،
متوقف می‌شود و چون دنیا به شدت و سرعت در حال جریان است، لگدمال و
بیچاره‌ترین بیچاره‌ها خواهد شد. کارش روز به روز مشکل‌تر می‌شود:

«وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى. وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى. فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»^۲

این خودپرست خالص است. همان فردی که در نزد همه کس منفورترین افراد
است. اگر رفیق انسان است، کوچک‌ترین توجه و اعتنا و محبتی نداشته، حتی از

۱. زمر (۳۹) / ۶۰: آیا جای متکبرین در جهنم نیست؟

۲. لیل (۹۲) / ۸ و ۹ و ۱۰: و اما آن کس که بخل ورزد و بی‌نیازی جوید و حقایق را تکذیب نموده و از آنها
رو بگرداند پس تسهیلاتی برای عسرت و اشکال کارش فراهم خواهیم ساخت.

گوش دادن به صحبت و احوال‌پرسی و نگاه کردن دریغ دارد. هر عنوان و افتخار و حق، حتی حق حرف زدن را صرفاً برای خود قائل می‌باشد و اگر شریک شما است، شریک تیشه رو بخودی بوده، تمام منافع را برای خود و ضررها را از آن طرف می‌خواهد....

کسی حاضر نیست پنج دقیقه در اتوبوس پهلوی مسافر خودپرست بنشیند. برای آنکه از جایش تکان نمی‌خورد و فکر نمی‌کند که نصف صندلی را برای دیگری باید قائل شود. شما حتی در جاده و بیابان هم میل ندارید اتومبیلتان از پهلوی اتومبیل شوفر خودپرست رد شود. برای آنکه جای عبور نمی‌دهد و گرد و غبار به شما می‌خوراند ...

قیاس کنید وضع چنین آدمی در یک خانواده (زن یا شوهر) و در اداره و در اجتماع چه خواهد شد!

آیا حقیقتاً چاره‌ای جز ترک و تبعید و مرگ برای خودپرستی که نه برای خود فایده‌ای دارد و نه به دیگران ثمری می‌رساند، هست؟ منفورترین اشخاص اینها هستند.

خودخواه‌ها

مع‌ذلک در جامعه افراد دیگری (شاید اکثریت افراد) وجود دارند که به اصطلاح معمول خودپرست نامیده می‌شوند، ولی شما حاضر می‌شوید با آنها صحبت و همکاری و زندگی کنید: برای آنکه با شما از در دوستی و سلام‌علیک و مصاحبه و معامله و مبادله در می‌آیند. چون به شما رو می‌آورند، شما هم حاضر می‌شوید با آنها رفاقت کنید ولی می‌دانید که فقط برای نفع شخصی خودشان رو آورده‌اند و در حقیقت خود را دوست دارند؛ مع‌ذلک این دسته افراد را طرد نمی‌کنید؛ خصوصاً اگر خوش حساب و خوش معامله باشند.

این قبیل اشخاص، خودپرست مطلق نیستند. در واقع خودپرست درجه دو بوده از خودبینی و خودپرستی یک پا فراتر گذاشته، تا اندازه‌ای نقص و ضعف خود و احتیاج به غیر را قبول دارند و به همین دلیل به مردم رو آورده، حتی حاضر می‌شوند صادقانه معامله نمایند. همین قدر که خود را مستقل و مستغنی ندانسته، به تدریج حاضر به خدمت به سایرین و خودداری از رفتار بد می‌شوند.

اگر از این مرحله نیز بالاتر آمده، منصفانه تصدیق حق و خوب را بنمایند، کارشان در دنیا آسان می‌شود:

«فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى. وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى. فَسَنِيَرُهُ لِيَسْرَى»^۱.

حالت اکثریت مردم ، حد وسط مابین دو آیه شریفه فوق‌الذکر می‌باشد و بلکه بیشتر به حال خودپرست درجه دو که باید او را خودخواه نامید، خیلی نزدیک می‌باشند.

چنین اشخاصی منتهای مقام و منزلتشان در این است که مورد نفرت و طرد قرار نگیرند و اجازه مجاورت با دیگران و زندگی در اجتماع به آنها داده شود. و الاً چون اصولاً غیر از خود، دیگری را دوست ندارند و حاضر نیستند تا از مبادله جنس و تساوی رفتار بالا بگذارند، افتخار خدمت و حق منت به گردن کسی ندارند؛ مانوس می‌شوند، ولی حقاً نمی‌توانند محبوب و عزیز قرار گیرند.

عزیزها

تنها کسانی در دنیا محبوبیت و عزت داشته‌اند که برای دیگران نیز مفید واقع شده، غیر از خود را هم دوست داشته و اضافه بر منفعت شخصی و حساب پاداش ، خدمتی کرده‌اند.

اساساً در عادت بشریت ارزش فقط برای اعمال و افکاری است که از حدود شخصی تجاوز کرده، مفید برای سایرین شود. بلکه شرط و میزان هر ارزش، درجه فداکاری، یعنی مبلغ مصرفی است که انسان از وجود خود بر می‌دارد و به دیگری می‌رساند. در غیر اینصورت تاریخ نشان نمی‌دهد که بشریت برای آنهایی که من باب وصول به هدف‌های شخصی و تأمین منافع خود خدماتی کرده‌اند، احترام و ارزش واقعی قائل شده باشد :

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۲

سداً راه تکامل

۱. لیل (۹۲) / ۵ و ۶ و ۷: پس هر که (مال خود را) بخشید و پرهیزگاری کرد و آن نیکو را باور داشت و راست انگاشت، پس به زودی که برای او راه را آسان سازیم .
۲. آل عمران (۳) / ۹۲: محال است که موفق به خیری شوید، مگر از آنچه دوست دارید انفاق کنید...

بشر بت پرست، کنه ذاتش خودپرست نوع دوم بوده است. خود را دوست میداشته، ولی حس کرده بود که او قادر کامل و فاعل مایشاء نیست؛ باید متوسل و متمسک به جائی و به چیزی بشود. از عظمت‌های طبیعت میترسد و به آثار طبیعت پناه می‌برد. ضعف خود را درک کرده، حاضر به قربانی و اطاعت از اموری می‌نمود که یا وجود نداشتند یا مانند خود او ناتوان و مطیع بودند. معبود ساخته و پرداخته اوهام او، برگزیده سود و زیان او بود؛ در هر حال انعکاسی از شخص و از زندگی او بود.

البته با این ترتیب رفع نقص و جبران ضعف میسر نبوده، تکامل نمی‌توانست عملی شود. شاید حفاظت و توقف میسر بود، ولی پیشروی و تکامل ممکن نبود. زیرا که بشر به این ترتیب سرمشق زندگی و دستورالعمل و هدف را به وجود خود که محدود و بینهایت کوچک است، برمیگرداند و در یک دور و تسلسل و زنجیر بسته‌ای می‌افتاد که خلاصی از آن میسر نبود. هدف، تکامل امر مافوق باید باشد نه مشابه، و برای رسیدن به مقام بالاتر راهنمایی لازم است. به علاوه از یک بت سنگی یا گاو بالدار و سوسمار که خیری در نمی‌آید! به اصطلاح قرآن، شرک جلوی راه انسان را بسته بود و هدایت امکان نداشت:

«...فَصَدَّ هُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ!»

همچنین از نظر زندگی و مخصوصاً اجتماع که به لحاظی تنها وسیله و افزار تکامل انسان است، اشکالات و موانع بزرگی پیش می‌آید. برای انسان بت پرست شاید زندگی فردی و یا قبیله‌ای به اتکاء مقررات و اصول محدودی که به خیال خود وضع کرده است، میسر می‌بود و حتی وقتی قبائل و قصبات و شهرهائی زیر بار خدای قبیله غالب و دین پادشاه یا سلیقه شخصی یک کاهن می‌رفتند، ممکن بود به طور موقت و محدود یک نوع اتحاد هدف و هماهنگی و همکاری حاصل شده، قومی در مدت چند سال تحت لوای واحد زندگی کنند، ولی از این حدود بیشتر دیگر عملی نبود.

هماهنگی با جهان

۱۷۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
پیغمبران که مثل سایرین، بشر بودند و بشر هم طبعاً عقب هدف می‌گردد، گفتند
پرستش درست است، ما مخلوق و ضعیف هستیم و محتاج می‌باشیم، اما نه محتاج
اینهایی که شما می‌پرستید. همه اینها مثل ما جزء یک وجود بزرگ کلی هستند که
هستی و حرکت دارد و هستی و حرکت خود را از غیر خود می‌گیرد. همه مانند
یکدیگر و مطیع و منقاد یک فرمانده هستند:

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَ
هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»^۱

پس ما هم تکبر نکرده، خود را تنها و بزرگ نشمریم. بلکه با دستگاه لایتناهی
وجود هماهنگ و همراه شویم. پیغمبران به انسان گفتند تو کوچک‌تر از آن هستی
که به نفس ناچیز خود توجه و تکیه کرده و فقط خود را بخوایی. انسان را در کادر
عمومی جهان لایتناهی قرار داده و گفتند با زمان همزمان شو و با مکان هم‌مظرف
باش! در این انقلاب اوقات و خواب و بیداری شب و روز، تو نیز به حرکت در
آمده، با جهان بزرگ همراه شو:

«فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ. وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ»^۲

خدا را نه تنها برای نعمات جزئی و وقایع نزدیک خود تسبیح و حمد بنمایید،
بلکه اقصی نقاط آسمانها و دورترین زمانها مربوط و مسخر شما است:
«... سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ...»^۳

بزرگ‌ترین سرنوشت

همه اختلاف‌ها سر همین یک کلمه است: خود یا خدا؟

۱. نحل(۱۶) / ۴۹: آنچه در آسمانها و در زمینها از جنبنده و ملائکه وجود دارد، به سوی خدا سجده
اطاعت و تبعیت می‌نماید و هیچ یک خود را بزرگ و بی‌نیاز نمی‌شمارند.
۲. روم(۳۰) / ۱۷: روز که به شب در می‌آید و صبحگاهان که دنیای اطراف شما روشن و بیدار می‌شود، جا
دارد که خدا را تسبیح کنید و او را به تمام آنچه در آسمانها و زمین است شکرگزار باشید. چه در هنگام
شام و چه در نیمه روز.
۳. جاثیه(۴۵) / ۱۳: ... برای شما تمام آنچه در آسمانها و زمین است تسخیر نمودیم...

این دو هدف که لفظاً هم خیلی شبیه و نزدیک یکدیگر می‌باشند، از اینجا انسان را در دو جاده مخالف می‌اندازد و هر چه جلو می‌روید، اختلاف زیادتر می‌شود. یکی خودخواه شهوت‌پرست مکار ستمگر خودپسند می‌شود کد تمام سرمایه هستی و مکتسبات قبلی را به هدر داده، هلاک می‌گردد. دیگری خدا را طلب می‌کند و می‌گوید:

«... إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

و ذکر و آرزوی خود و حرکت و مامت خود را تماماً از آن پروردگار جهان‌ها می‌داند.

هر دو بشراند که عقب محبوب و معشوق می‌گردند. هر دو جويا و پویا هستند. اما اولی از خود و دومی از خدا وحی و الهام می‌گیرد. درست که دقت کنید، تمام عقاید و اخلاقیات و احکام مذهب از همین نقطه و از اعتقاد به آخرت سرچشمه می‌گیرد.

پیغمبران در عین آنکه انسان را بسیار کوچک و ناچیز و صغیر مطلق شناختند، او را دارای استعداد عظیم و حق آرزوی بینهایت معرفی نمودند. شما در ذکر سجده آخر نماز اعتراف می‌کنید که:

«يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ اِرْحَمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ»^۲

ولی بعد از سلام، در تعقیب نماز دست به درگاه خدا دراز کرده، از تمام نعمات و خیرهایی که علم خدا احاطه دارد، سهم می‌طلبید و می‌گوئید:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ»^۳

این دو بیان با هم منافات ندارد. به پیشگاه خدا می‌گوئید هیچ چیز ندارم، ولی با هدایت و حرکت در راه تومی توانم صاحب همه چیز بشوم. سرمایه من امید است و وسیله‌ام اشک طلب!

۱. انعام(۶) / ۱۶۲ : ... همانا نماز و اطاعت و کلیه اعمال من و حیات و مامت من همه برای خداست که پروردگار جهان‌هاست.

۲. دعا : ای کسی که تمام دنیا و آخرت از آن او است، مرحمت به کسی کن که چیزی در دنیا و آخرت ندارد.

۳. دعا : بار خدا یا از تو همه خیری را می‌طلبم که علم تو به آن احاطه دارد.

پیغمبران با چنین کوچک کردن بشر و جا دادن او در دستگاه عظمت جاودان جهان، بزرگ‌ترین سرنوشت و افتخار را برای انسان تعیین کردند و عالی‌ترین تعظیم را به مقام انسانیّت نمودند. از انسان، خود او را گرفتند و خدا را به او دادند. چشم بشر را از مشغولیات پست دوران کوتاه دنیا باز داشتند، ولی به ابدیت و خلود آخرت امیدوارش کردند

در هر حال در آن روزگار این خوابی بود که پیغمبران برای بشریت دیدند... منکران تصدیق می‌کنند و می‌گویند: آری! خواب بود! حقیقت و وحی، وجود نداشت. اوهام و احلامی بود که از زبان مدعیان رسالت جاری شد.

فرض کنیم چنین باشد؛
اولاً این گفتار یا پندار، شیرین‌ترین و عالی‌ترین خوابی است که کسی برای خود و هم‌نوع خود دیده باشد.
ثانیاً خواب بزرگ دیدن و خیال رفیع داشتن خود دلالت بر عظمت فکر و بلندی همّت و شخصیت می‌کند.

آرزوهای بزرگ همیشه در مغزهای بزرگ نشو و نما می‌کند. تسخیر زمان و مکان شاید خیال خام باشد، ولی خیالی است که هر مخیله‌ای ظرفیت آنرا ندارد. آنها چنین آرزو و هدف ایده‌آلی داشتند و چون در راه وصول به آن از جان و دل حقیقتاً فداکاری کردند، معلوم می‌شود لااقل به خودشان دروغ نمی‌گفتند و واقعاً چنین منزلت و مسؤولیتی را «حس» کرده بودند و افکار و اعمالشان به مقیاس آن بود. امروز که بعد از هزاران سال از راه تلقین و تقلید، کلمات آنها را به صورت ورد، لقلقه زبان کرده‌ایم، چون معماً برایمان حل شده است، حس نمی‌کنیم و نمی‌فهمیم چه می‌گوئیم؛ هماهنگی با موجودات را درک نمی‌کنیم چیست.

تعبیر خواب پیغمبران

نه تنها این خواب، خواب شیرین و خیال عالی بود، بلکه در آثار آن حرکت و روشنائی و بینائی - یعنی درست خلاف آنچه لازمه خواب است - دیده شد.

این خواب در زندگانی بشریت تعبیر و از این طرز فکر (یا به قول مدعیان از این فرضیه)^۱ یک سلسله فروع و نتایجی جاری گشت که ذیلاً به ذکر سه دسته از آنها اکتفا می‌شود:

۱- قبول اینکه انسان، دیگر باید از خودپرستی و خودبینی استعفا داده، همراه سایر مخلوقات در زمان و مکان لایزال به حرکت در آید، شخص را وامی‌دارد یک پیوند هموعی و همکاری مابین خود و سایر موجودات بزند. شخص خداپرست تمام افراد بشر را برادر و عزیز خود می‌داند و به خلق خدا محبت و خدمت می‌کند؛ از پدر و مادر و زوج و فرزند گرفته تا دورترین افراد و حتی حیوان و جماد.

مسلمان نماز گزار در دعای قنوت می‌گوید (و البته می‌خواهد):

«اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ»^۲.

او نه تنها به زنده‌ها خدمت می‌نماید، بلکه غمخوار مرده‌ها نیز که دیگر منشأ فایده و ضرری برای او نمی‌توانند باشند، بوده و برای تمام اموات از خدا رحمت و آمرزش طلب می‌کند.

همچنین مؤمن حق کوچک‌ترین تخطی و تجاوز به کوچک‌ترین حقوق کوچک‌ترین افراد بشر یا حیوانات و نباتات و جمادات را شرعاً ندارد؛ چه رسد به آنکه در باره ممنوع ظلم بکند ...

حضرت رسول (ص) با تعجب می‌پرسید:

«هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ؟»

آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟

۲- با قبول اینکه انسان مختار مطلق و صاحب اختیار، بی مسؤولیت نیست و باید تبعیت از دستگاه کلی وجود نماید، یک سلسله وظائف و حدود و مقررات یا پرهیزگاری و تقوی، نتیجه شده، انسان حتی نسبت به سلامتی و حیات شخصی نیز اجازه حیف و میل نمی‌تواند به خود بدهد؛ بلکه ملزم به رعایت اصول بهداشت از یک طرف و ترتیب و تهذیب نفس از طرف دیگر می‌گردد.

۱. بالاخره هر نظر علمی یک فرضیه‌ای بیش نیست، منتها اگر در عمل درست تعبیر شد، دلیل بر صحت آن می‌گردد.

۲. دعا: خداوندا! تمام مفساد و مشکلات امور مسلمین را اصلاح کن.

۳- چون فقط او نیست که در دنیاست، غیر از او وجودها و ارزش‌هایی در دنیا هست، توجّش نمی‌تواند منحصرأ معطوف به خود بوده، چشم و گوش و دل به همه طرف باز نکند. چون قبول می‌کند که هرچه هست مثل خود اوست، پس همه چیز برایش لایق توجّه و علاقه می‌شود.

خداشناس طبعاً کنجکاو و ناظر گردیده، نه فقط به آنچه در اطراف او و مفید یا مؤثر نزدیک در حیاتش می‌شود توجّه می‌نماید، بلکه به مصداق:

«قُلْ أَنْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱

به همه جا و به همه چیز با یک تمایل نظر می‌افکند؛ خصوصاً که معتقد است در دنیا حق و حقیقتی است که شایسته پرستش و منشأ فیض است.

پس ناچار از فرضیه پیغمبران دانش‌طلبی و حقیقت‌جویی ناشی می‌شود.

خودپرست کجا فرصت می‌کند چیزی را ببیند و کی رغبت می‌کند به چیزی جز

آنچه مفید و ضروری آنی وجود خود اوست علاقه پیدا کند و به دنبالش برود؟

اجتماعات بشری نتیجه خداپرستی است

به طور خلاصه نتیجه اولی فوق‌الذکر، منتهی به محبّت و برادری و مساوات شد.

دومی مبدأ بهداشت بدن و تربیت اخلاق گردید. سومی منشأ علم شد.

اینها نتایج بدیهی فوری و فروع اولیه فرضیه پیغمبران بوده که خود آنها به وجه

احسن فهمیده و به نحو اکمل عمل می‌کردند.

البته برای پیروان اولیه و بعدی آسان نبود و حقاً هم به درستی فهمیده و عمل

نشد؛ مع‌ذلک به همان وجه ناقصی که اجرا گردید، نتایج عظیمی در تاریخ تمدن

انسان به یادگار گذاشت که بزرگ‌تر از همه و آنچه امروز خیلی اهمّیت داده

می‌شود، تشکیل اجتماع و ایجاد ملّیت و قومیت است.

قبل از ادیان توحیدی نه ملّتی وجود داشت نه ملّیتی. البته سلطنت‌هایی بود؛ اقوامی

هم بودند که از یک قبیله سرچشمه گرفته، در محیط شرک زندگی می‌کردند. اما

ملّتی که ملت تاریخی و کامل باشد و به خودی خود باقی بماند وجود نداشت.

با پرستش به طور کلی و مخصوصاً با خداپرستی، وحدت هدف، مردم را به یک

سمت کشاند. رشته‌های محبّت و صفا آنها را به هم پیوند داد. آداب بهداشت، افراد

۱. یونس (۱۰) / ۱۰۱: بگو نظر کنید در آنچه در آسمان‌ها و زمین است.

را در مقابل افراط‌های شهوانی نگاهداشت و اصول تقوی و رعایت حقوق اشخاص، اجتماع آنها را حفظ نمود. اگر اینها نبود، اجتماعات نمی‌توانست در زمان و مکان از حدود چند سال سلطنت یکی دو پادشاه مقتدر و سرحدات یک جزیره و مملکت تجاوز نماید.

اولین ملت و قومی که تاریخ نشان می‌دهد و هنوز هم با وجود تمام زجر و پراکندگی‌ها باقی است، ملت بنی‌اسرائیل است. ملت بنی‌اسرائیل، با ملت یونان که چند صباحی دولت مستعجل داشت و آثاری گذاشت و رفت، خیلی فرق دارد. ملت دیگر نیز، ملت ایران است که ابتدا در سایه دین زردشت و بعد اسلام، با وجود تمام ضعف‌ها و فشارها و مفساد، از کهن‌سال‌ترین ملل قدیم می‌باشد که دولت و استقلال خود را حفظ کرده است. ایران از یونان و روم شکست خورد؛ آنها که بت پرست بودند نابود شدند، ولی ایران موحد باقی ماند.

دولت روم غربی با آن دسته‌بندی و تقسیم مردم به اشراف و عوام از یکطرف، و یأس و ضعف عوام و ظلم و فساد اشراف از طرف دیگر، طبیعی بود که نمی‌توانست دوام پیدا کند. زیر سم اسب قبائل وحشی ژرمن یک سره از بین رفت. قبائل ژرمن نیز به‌زودی مانند سگ و گرگ به سر و جان هم افتاده یکدیگر را پاره می‌کردند. اگر مسیحی نشده و تعلیمات برادری و صلح و صفای حضرت عیسی (ع) آنها را با هم جمع و برادر نکرده بود، از بین می‌رفتند.

پس از هجوم قبائل وحشی و انقراض امپراتوری روم، تنها شمعی که در بیابان ظلمانی مخوف اروپا و در خرابه‌های تمدن یونان و روم فروزان بود، همان شمع کلیساها بود که توانست مردم نیمه وحشی را در جوار یکدیگر نگاه دارد و مهلت داد تا اجتماع رفته رفته کار خود را کرده، پس از چند قرن میوه‌های رنسانس بیرون بیاید.

شاهد بارزتر از همه، خود اسلام است. عربی که در شبه جزیره عربستان هیچ زمان نتوانسته بود از حدود چادر و قبیله و قریه پا فراتر نهاده، سر یک سفره برادروار بنشیند، در مدت کمتر از بیست سال به صورت متحدترین و مجتمع‌ترین و مقتدرترین ملت‌ها درآمد. بعد نیز ترک‌های آل عثمان و چنگیز و تیمور که وارد ممالک متمدن شدند، دیدند لازمه تمدن توحید است.

آنهايي که با نيزه و شمشير بر ملل موحد فائق آمده بودند، شمشيرشان در برابر اسلام به غلاف رفت و ثابت شد که اسلام خود شکننده و سازنده شمشير است؛ نه آنکه با شمشير درست شده باشد.

مطلب بسيار روشن و بديهي است که تخم اجتماع در زمين خداپرستي و توحيد کاشته مي شود؛ والا آنهايي که دنيا را از دريچه هوي و هوس نگاه کرده، حق را در زر و زور مي دانستند و در مقام بي رحمي و بي عاطفگي ، دختران را زنده بگور مي کردند ، چگونه ممکن بود بتوانند هزاران سال در جوار يکديگر زندگي کنند و اجتماعي تشکيل دهند که امروز اساس بحث و ميدان عمل آقايمان اجتماعيون باشد. قبل از آنکه بين المللي سوسياليست يا بين المللي کمونيست پيدا شود، قرن ها بود که بين المللي يهود و بين المللي اسلام وجود داشت.

خورشيد علم از روزنه معابد سر زده است

همين طور اگر امروز متفکرين و دانشمندان به علم مي نازند، تاريخ شهادت مي دهد که علم از همان عبادتگاهها و کليساها و مدارس ديني طلوع کرده است و بر اساس عقائد توحيدى ضد خودپرستي بنا نهاده شده است؛ خواه در يونان که اصول آن به دست فلاسفه موحد ريخته شد و خواه در کلد و آشور و ايران و مهد اسلام و اسکندريه و روم به دست کاهنان قديم و روحانيون يهود و عيسوي.

توجه به علم و دانش ، جزئي از فرائض و وظائف آداب ديني بوده است و نشانه آن تعداد عجيب کتب و کتابخانه هاي اسلامي است. چيزي که هست، در آن زمان سير علم ، قسمت هاي افقي ابتدائي منحنی نمايش شلجمي خود را طی مي کرد. بعدها که روحانيون بر «سبيل گهنة بتخانه ها و به مصداق آيه شريفه :

«اشْتَرَوْا بَايَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا...»^۲

خود را آيت و مظهر خدا گرفتند و دين را دکان دنيا ساختند ، حقيقت و علميت را از دست دادند و بر مسند جهل نشستند.

۱. مثلاً با وجود نبودن چاپ ، در کتابخانه يک شهر، مراغه، تعداد کتب از صد هزار متجاوز بوده است.

۲. توبه (۹) / ۹ : به بهای آيات خدا چيز اندکی ستانند....

بنابراین به شهادت تاریخ، تعلیمات پیغمبران که صرفاً ناشی از خداپرستی بود، با وجود اجرای بسیار ناقص، نتایج مثبت بزرگی به بشریت اعطا نمود که اهم آنها دو چیز بود:

اجتماع و علم.

یعنی دو پایه تمدن جدید و تکامل انسان.

آن خواب این طور تعبیر شد:

حرکت و بینائی.

جدائی از دین

ثمره تعلیمات پیغمبران به قدری در کام بشریت شیرین آمد و غذای طبیعی شد که آنرا مانند میوه رسیده از درخت کنند.

به آن مؤسساتی که در اجتماعات قبلاً زائیده و پرورش یافته دستگاه‌های مذهبی بود، استقلال (Laşcité) دادند؛ مانند:

مدارس (اول علم از دین جدا شد)،

سیاست (حکومت از خدا گرفته شد)،

قضاوت (محاضر و محاکم دولتی شد و حقوق از فقه بیرون آمد)

و آداب و اخلاقیات (Moral Laşque) در مقابل سنن شرعی و تقوای دینی وضع گردید.

اینها تماماً مبنا و پایه دینی داشت و در طی قرون متمادی چنان در ملکات باطنی و رفتار ظاهری رخنه کرده بود که انگار طبیعت ثانویه و لازمه اخلاق انسانی گردید. کسی تصور نمی کرد مردم همیشه چنین نبوده‌اند.

مردم به خوبی میدیدند که اگر می‌توانند در کوچه آزادانه راه بروند و کسی کلاهشان را بر نمی‌دارد و اگر زن می‌گیرند و اطمینان به به کارت او داشته و دیگری هم خیانت به ناموس آنها نمی‌کند یا اگر می‌توانند خرید و فروش و معامله و مبادله نمایند و به طور خلاصه اگر سلامتی و امنیت دارند، تمام اینها مرهون یک سلسله عرف و آداب و مقرراتی است که اجراء می‌شود و اگر نشود، شیرازه اجتماع پاشیده خواهد شد.

در آن زمان، دینداری شرط زندگی و ورود در اجتماع بود. خلاف آن تصور نشده و کسی جرأت تظاهر به بی‌دینی، یعنی به بی‌بندوباری در اجتماع را نمی‌کرد.

ریشه آبادی و دموکراسی

این احساسات و آداب و مقررات طوری در افراد و در اجتماعات ریشه دوانده بود که خود، امور مستقل و استوار و ثابتی گردیده، از تنه اصلی یا از پستان مادر جدا شد. حال چنین می‌نماید و می‌نمایند که سلامتی و درستی و اجتماع بدون دینداری و خداپرستی هم میسر است.

اما حقیقت چنین نیست!

اگر مللی مانند هلندی و سوئدی و سوئسی با صداقت و در وضع آباد راحت زندگی می‌کنند، این همان دنباله و بقایای تعلیمات مسیح است که در طی قرون طویل آنها را بدینگونه تربیت کرده است؛ والا بی‌تقوایی یونانی‌ها، خونخواری و فساد رومی‌ها و توحش و آدم‌خواری ژرمن‌ها چنین اولادان متمدن معقول و تربیت شده بیرون نمی‌داد.

اینها فرزندان وحشی‌هائی هستند که در دامن مسیحیت تربیت شده بعداً که از مادر مرخصی گرفته‌اند، آن اخلاق و صفات موجب موفقیت و شادکامی آنها در محیط زندگی شده و داعی و دلیل نداشته‌اند که تغییر مسلک بدهند.

حتی آزادی و دموکراسی نیز محصول و مرهون همان تعلیمات و تمرینات مسیحیت است. ملل اروپا و امریکا چون به یکدیگر اعتماد دارند، به خود آزادی داده‌اند. والا دموکراسی بدون شایستگی و تربیت و صلاحیت میسر نمی‌بود. افراد واقعاً مالک و متخلّق به صفاتی شده‌اند که توانسته‌اند به خود و به یکدیگر اجازه آزادی را بدهند.

زوال تمدن

تمدن امروز ممکن است فراموش کرده باشد، ولی نمی‌تواند منکر باشد که جیره‌خوار و وارث تعلیمات انبیای خداپرست است.

این صفات و عادات پسندیده که تحت عنوان غیر دینی و نظامات مرتّب و نوع‌پروری و اجتماع‌داری، افتخار انسان متمدن امروز شده است، مثل همان میوه‌ای می‌ماند که از درخت چیده یا گلی که از شاخ جدا شده است، ولی نخواهد توانست

شیرینی و طراوت خود را نگاه دارد. دیری نخواهد پائید و بلکه به تدریج که حالت غریزی و احساسات لطیف قدیمی ضعیف می‌شوند و چشم و گوش بشر به عقل و منطق بیدار شده، ایده‌آلیسم^۱ و سپریتوآلیسم^۲ به رآلیسم^۳ و ماتریالیسم^۴ تبدیل می‌شود، رأفت و برادری و نوع‌پرستی و حیثیت و شرافت جای خود را به نفع‌پرستی و خودپرستی می‌دهد. به طوری که اگر بنا باشد تکیه‌گاهی برای این اخلاق و آداب پسندیده پیدا کند، باید ناچار در سایه و منطبق بر منافع فردی ناشیه و تابع منافع اجتماعی باشد و اتفاقاً مللی که شاید نمونه اخلاق می‌باشند، مللی هستند که به واسطه موقعیت جغرافیائی خود از جریان انقلابات تمدن و فساد مراکز مغرب زمین برکنار بوده، در حواشی دنیای پر تلاطم، مانند گرداب‌های کنار نهر، اندکی مصون و مصفاً مانده‌اند.

آنچه در متن تمدن حکم می‌کند و به طور وضوح شاهد آن هستیم، ضعف تدریجی احساسات و از بین رفتن عواطف و تبدیل آن به استدلال‌های انتفاعی می‌باشد.

برگشت به خودپرستی

درست است که بعد از برکناری خدا از قاموس تمدن، ملل متمدن دست‌آویزهای متعددی از قبیل شرافت، ملیت، وطن، همنوع، مسلک و غیره برای خود ساخته‌اند و آداب اجتماعی و اصول تربیتی را بر آن‌ها تکیه داده‌اند، ولی این تکیه‌گاه‌ها تماماً جنبه عاطفه‌ای و احساساتی داشته، کم و بیش از بقایای همان آثار خداپرستی است و به تدریج شخصیت و معنای مطلق خود را از دست می‌دهد. به این ترتیب دیگر، حد وسطی باقی نمانده است؛ انسان یا خداپرست است یا خودپرست.

همان طور که پیغمبران می‌گفتند همه چیز را برای خدا باید خواست، امروز بشر متمدن همه چیز را به تبع خود و برای حیات و منافع خود تحلیل و تعبیر می‌نماید. حتی مفهوم وطن و مسلک و ملت و اجتماع و علم هم، تابع مفهوم و منظوری است که شخص از نفس خود دارد.

مسأله‌ای که پیش می‌آید این است:

آیا اجتماع می‌تواند ناظر و حافظ اصول بوده و بشر از خداپرستی استعفا دهد؟

بحث دوم

اسلام یا کمونیسیم

آیا بشر می‌تواند از خداپرستی استعفا دهد؟

گفتیم مسأله‌ای که پیش می‌آید این است که آیا اجتماع می‌تواند بدون خداپرستی باقی بماند و پیش برود؟

به این سؤال نه تنها حالا، بلکه از مدّت‌ها قبل جواب مثبت زیاد داده شده است. انکار خدا و دین یا لاقلاً انکار ضرورت آن را کرده‌اند. دلیل عمده‌ای که می‌آورند این است که بشر دارای رشد و صاحب تشخیص و لایق آزادی شده به راحتی می‌تواند از معتقدات و تعلیمات دینی بی‌نیاز باشد.

البته اگر اوضاع دنیا به همین حال باقی بماند و سیر تغییر و تکامل بشر متوقف شود، شاید بتوان زیاد، از این طرز فکر و جواب از لحاظ نظام دنیا، نگران نشد؛ ولی می‌دانیم که هر روز این کهنه روزگار، رنگ تازه‌ای دارد.

هر دم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

اجتماعات متمدن امروز - خصوصاً در ممالک دموکراسی غربی که فعلاً سرمشق تمدن می‌باشند - متکی به یک سلسله آداب و اخلاقیات و مقرراتی هستند که دنباله و زائیده مسیحیت است؛ مثلاً اگر تجارت و صنعت رونق دارد، برای این است که امنیت وجود دارد و برای این است که دزدی و تخلف کم است و اگر دزدی و تخلف کم است، از این جهت است که یا فاعل و مرتکبی ندارد و یا ترس از قانون و قاضی و بازرس در کار است و چون قاضی و بازرس عادتاً درستکار و وظیفه‌شناس و

با وجدان‌اند، جلوی متخلفین را می‌گیرند؛ یعنی در هر حال- اعم از اینکه اصلاً خلافکار وجود نداشته باشد یا قاضی و مأمور، اشخاص وظیفه‌شناس باشند و یا طبیعتاً وظیفه‌شناس نباشند، ولی ملاحظه آمرین و ناظرین خود را بنمایند- بالاخره انتهای مطلب و اتکای اجتماع به یک سلسله خصوصیات اخلاقی و پرهیزکاری و تربیت ذاتی می‌رسد که ناشی از ملکات درونی اخلاقی است؛ و آلا در کشور ما، هم قانون هست ، هم قاضی و هم دولت ، ولی چون اجرای قانون و قضاوت تخلفات و مأموریت‌ها به دست کسانی انجام می‌شود که شهامت و تقوای اخلاقی کافی ندارند و محیط ما آلوده به انواع حسادت‌ها و اغراض و خیانت و فساد است، از هر طرف به بن‌بست میرسیم و نتیجه مطلوب را نمی‌گیریم.

بنابراین قیام و قوام تمام محاسن و مزایای تمدن غرب بالاخره به یک سلسله احساسات و ذوق و غرائز ملی و نژادی منتهی می‌گردد.

ولیکن این ذوقیات و عواطف و وجدانیات با وجود ریشه‌های تربیتی و نژادی و تاریخی خود خیلی محکم و پایدار نیستند و به طور کلی در مسیر بشریت سیر نزولی خود را طی می‌کنند.

شاید در قرون وسطی و دوره‌های قبل از آن ، خیلی از افعال و حرکات اشخاص بنا به عادت و تحت تأثیر احساسات و عواطف بوده- عامل دوستی و دشمنی یا حیثیات اعتباری نقش بزرگی بازی می‌کرده است و مردم کم و بیش بالاجبار و به اقتضای آداب و موقعیات عمل می‌کردند، ولی از همان زمان حساب سود و زیان نیز در کارها وارد می‌شده است و امروز می‌توان گفت کمتر عمل و رفتاری دیده می‌شود که جنبه کالای تجارته پیدا نکرده و حرکات اشخاص توأم و تابع منافع مادی آنها نباشد.

عقل فضول

بزرگ‌ترین دشمن عواطف و اخلاقیات همان عقل است ؛ عقل فضول. بشر قدیم به صرف شنیده‌های دوران کودکی و گفته‌های بزرگ‌تران و عقاید و آداب عمومی متقاعد می‌شد. برای بزرگ‌ترها و قدیمی‌ها احترام داشت. جرأت تجاوز از معتقدات و عبادات را نمی‌کرد. اما رفته رفته که چشم و گوش‌ها باز شده

است، اشخاص کمتر زیر بار نوشته‌ها و گفته‌های دیگران می‌روند. در دنیا به طور محسوس و روز به روز اعتبارات و احترامات از بین می‌رود.

انسان عاقل دانشمند، حتی در نظریات و تمایلات احساس شخصی خود نیز شک و تردید کرده، مخصوصاً موقعی که در دوراهی تصمیم قرار می‌گیرد و لازم می‌شود کوشش یا فداکاری به خرج دهد، از خود می‌پرسد چرا چنین بکنم؟

چرا این پول را که به زحمت به دست آورده و با آن می‌توانم تأمین آسایش برای خود بکنم، به برادر یا مادر یا فرزند خود بدهم؟

چرا رنج ببرم و نتیجه آن عاید ارباب بشود؟

چرا جنگ کنم؟

غرور ملی یعنی چه؟

وطن پرستی چیست؟ ...

هر قدر میزان فهم و درجه تشخیص بالاتر می‌رود، احساسات و صفاتی که مبتنی بر وجدان است، ضعیف می‌شود. فکر و استدلال و عقل و علم جای عاطفه و عادت و احساسات و اخلاق را می‌گیرد؛ آن هم چه عقلی؟ عقلی که توجه و هدفش زندگی و منافع شخصی مادی باشد. زیرا که دیگر ارزشی جز ارزش مادیات (مادیات به معنی احتیاجات حیوانی زندگی) باقی نمی‌ماند.

عقل مانند دل و مثل احساسات نیست که قائم به ذات باشد؛ بلکه تکیه‌گاه و هدف می‌خواهد. عقل، اسباب است و در طریق هدف و احتیاج کار می‌کند.

محصول عقل

اما عقل و نفع‌طلبی، انسان را به چه چیز وامی‌دارد؟

وقتی شخص خداپرست نبود و عقل داشت، ناچار باید خودپرست باشد. عقل، او را به جلب منافع بیشتر و مادیات و دفع موانع و مخالفت‌هایی که در سر راه باشد، هدایت می‌کند. منافع را به طریق غیر مستقیم از زمین و صنعت و تجارت و غیره کسب می‌کند و یا حاضر و آماده به دست خواهد آورد. البته حاضر و آماده آسانتر است.

عاقل کسی است که بگذارد دیگران زحمت کشیده، محصول به دست آورند و او با تردستی آن را تصرف کند. پس نتیجه طبیعی نفع‌پرستی به ناچار ظلم است.

همین قدر که شخص توانست و زورش به دیگری رسید، مال او را و خدمت او را به نفع خود ضبط خواهد کرد (استثمار).

این عمل از قدیم الایام انجام می شده است. اما سابقاً، اولاً عقاید و عواطف تا اندازه‌ای مانع بوده است و ثانیاً (و مخصوصاً) اختلافات میان مردم و قدرت عمل بشر کم بوده. راندمان عمل و سرعت پیشروی فعالیت‌های انسان طوری نبود که افراد زیاد از یکدیگر جلو بیفتند. مردم مثل پیاده روندگانی بودند که از مبدأ مشترک به راه افتاده باشند و با وجود اختلاف سرعتی که میان آنها باشد، فاصله تدریجاً تدریجاً کم‌کم کمتر می‌شود. اما امروز علوم و صنایع بشر وسائل عمل و تولید را به اضعاف مضاعف قوی کرده، مردم مانند هواپیماهایی می‌باشند که اگر پنج درصد هم با یکدیگر اختلاف سرعت داشته باشند، در آخر روز ممکن است صدها فرسخ بر یکدیگر پیشی بگیرند؛ هر قدر مردم در جاده تمدن جلو تر رفتند، قویتر شدند و بیشتر توانستند برتری مالی و تولیدی و قدرتی نسبت به اقربان خود احراز نمایند. وسائل تولیدی و قدرت رفته رفته در دست اشخاص محدود جمع شد و این اشخاص به حکم نفع طلبی به سایرین بیشتر اجحاف کردند. دامنه ظلم و استثمار و استثمار در دنیا بالا گرفت.

این است محصول عقل! البته عقلی که متوجه و متکی به خداپرستی نباشد.

کینه طبقاتی

در کشورها، مردم به دو دسته شدند: یک اقلیت نسبتاً متمکن و مقتدر (بنابراین ظالم) و یک اکثریت محروم و مظلوم. طبعاً حسادت و عدم رضایت پیدا شد؛ عدم رضایتی که با بدبینی و بدخواهی توأم است.

چرا بدخواه و بدبین نباشند؟ حتماً اکثریت ملت بدخواه و بدبین می‌شود؛ چون هر متاع و هر وسیله به دست هرکس که باشد، اسباب سوءاستفاده و مضر به حال سایرین می‌گردد.

تاجری که مال دارد، احتکار می‌کند که بیشتر کسب ثروت نماید.

افسری که زور دارد، حربه خود را برای جاه و جلال و جمع مال به کار میبرد و به سر دیگران می‌زند. روحانی، علم و تقوی را دکان و وسیله دنیا قرار می‌دهد.

وکیل از حق مصونیت به نفع خود و نزدیکان استفاده می‌کند...

همین طور رئیس و وزیر و استاد و حتی شوfer و قهوه‌چی ...
خلاصه آنکه هر کس هر چه دارد با آن بر سر مردم میزند.
چرا چنین نکند؟

انسانی که نه خداپرست است و نه بت پرست و فقط خود را بشناسد و بخواهد
باید چنین کند. اگر نکند احمق است!

همین طور مؤسّسات و تشکیلات کشوری به واسطه رسوخ خودپرستی و از بین
رفتن هماهنگی و صحّت عمل نتیجه مطلوب را نداده و نمی‌دهد و مردم به آنها نیز به
چشم نفرت نگاه می‌کنند.

خلاصه: محرومیت و نارضایتی، مظلومیت و بدخواهی، یأس و بدبینی.

استقبال مردم از مرام کمونیسم

عکس‌العمل طبیعی و نتیجه بدیهی این جریانات که طی قرون متمادی در کشورهای
مختلف با شدّت و ضعف متفاوت بروز کرده و خواهد کرد، استقبال از مرام
کمونیسم است.

البته کمونیسم نه به معنای فلسفی و سیاسی و اقتصادی آن، که نه زیاد قابل فهم
عموم می‌باشد و نه پایه و اساس محکم‌تری از سایر مکتب‌های فلسفی دارد؛ بلکه به
مفهوم خیلی طبیعی و بشری آن.

توضیح آنکه هر کس در نفس خود این طور استدلال می‌کند:

۱- از همه به من بدی می‌رسد. پس همه بد هستند. نتیجه؛ جنگ طبقات و کینه
جوئی.

۲- چرا بدی می‌کنند؟ چون دارای مال و قدرت و وسیله‌اند؛ پس باید مال‌ها را از
دارندگان و مقام‌ها را از صاحب‌منصبان گرفت. نتیجه؛ واژگون نمودن کلیه شؤون،
اعم از ملی و مذهبی و دولتی.

۳- چه باید کرد که این اوضاع تکرار نشود و مجدداً بدی از کسی به من نرسد؟
باید از مالکیت‌ها و از منزلت‌های فردی جلوگیری نمود.

چون تمام تشکیلات، فاسد و به ضرر من است، پس باید هر چیز را منهدم ساخت
و نظم نوینی بر خلاف هر نظم و نسقی که تا به حال طبیعی و عادی بوده است،
برقرار ساخت!

اینکه امروز جوانها چنین حرارت و علاقه و ایمان به مرام کمونیسم نشان می دهند، نه تصور کنید که اعجاز و افسونی در تبلیغ کنندگان هست، برای این است که افکار و آمال جوانان چاره دیگر و راه حلی در جلوی خود نمی بیند. حتی فرزند فرد پولدار هم وقتی پیش خود فکر می کند، می بیند اگر دستش به مال و مقام برسد، حتماً استثمار و ظلم خواهد کرد. عملاً حس می کند چاره ای برای نجات جامعه جز این نیست که همه را یک جور و بی چیز کنیم تا هیچکس نتواند ظلم کند!

اصطلاح «دیالکتیک مادی» یا مبادی و مباحث فلسفی که در اطراف مسلک کمونیسم گفته می شود، شاخ و برگ هائی است که حکم توالی عروس را دارد و فرع بر احساسات انقلابی و تمایل ذاتی افراد به جنگ طبقات و واژگون نمودن نظام اجتماع می باشد. این افکار انقلابی، انفجاری است که از درون افراد و اجتماعات سرچشمه گرفته، به غلط آنرا ناشی از تبلیغات و تأثیرات خارجی می دانند. کمونیسم در پیکر اجتماع به هیچ وجه یک مرض میکروبی نیست که از خارج وارد شده باشد؛ بلکه یک نوع عدم تعادل داخلی و نتیجه سست شدن و از بین رفتن رشته ها و تحریکات قبلی می باشد. عدم ثبات و عدم اطمینان و عدم رضایت، این حرف ها را پیش می آورد.

این عکس العمل و این تمایلات ابداً انحصار به جوانان ما ندارد. دنباله و سیر طبیعی زندگی تمام ملل روی زمین است. منتها در آنجاهائی که مبانی دینی و عاطفه ای یا اخلاقی و کشوری سست تر باشد، این افکار و این راه حل زودتر پیش می آید. در سایر ممالک حتی سوئد و نروژ و سوئیس و امریکا هم دیر یا زود و به تدریج که شالوده اخلاقی و وجدانی مملکت ضعیف می شود، این لغزش به چپ تندتر می شود؛ پیدایش سوسیالیسم مقدمه کمونیسم بوده است.

کمونیسم سیر جبری بوده است

کارل مارکس می گوید:

هیچ حادثه ای در دنیا به طور غیر طبیعی و غیر مترقبه پیش نمی آید. هر پدیده ای نتیجه یک سیر جبری مادی است.

این ادعا اگر در موارد دیگر قابل تردید باشد، لاقلاً در کیفیت پیدایش مارکسیسم کاملاً صادق است و سیر طبیعی قهری تمدن مسیحی اروپائی بایستی به کمونیسم منتهی شده باشد.

ملاحظه کنید: در یک دنیای مسیحیت که ریشه‌های تمدن و اجتماع بر اساس عواطف و غرائز انسانی بنا شده است، در سایه امنیت و همکاری افراد، تجارت و صنعت رونق فوق‌العاده یافته، ثروت‌های زیاد جمع شده است و علم و تمدن توسعه پیدا کرده است. ترقی علوم و آزادی افکار، مبانی احساسات و عواطف را به تدریج سست نموده است. ارکان اجتماع متزلزل شده و انحصار و استثمار جای محبت و احسان را گرفته است. آنگاه در قلب صنعتی‌ترین و فعال‌ترین و کم‌عاطفه‌ترین ملل اروپائی یک یهودی مالپرست ترسو زودتر از هر کسی به اضطراب در می‌آید؛ یهودی‌ای که وارث هزاران سال شکنجه و بی‌رحمی و تبعیض است؛ کسی که نمی‌توانسته است شفقت و عدالت را جز در سایه اجبار و فشار تصور کند و حق داشته است پیش از دیگران به فکر چاره تازه و فرار و پناهی بیفتد چنان‌که امر می‌کند...

خلاصه آنکه دنیای مسیحیت مانند پدری که به سراغ فرزند گم‌شده می‌دود، از کمونیسم استقبال می‌کند. در صورتیکه اصول مارکسیسم و کمونیسم درست مخالف و متقابل مسیحیت و خداپرستی است؛ زیرا که متگی و ناشی از خود پرستی است. مارکسیسم و کمونیسم تنها یک هدف برای بشر و بشریت و تمدن قائل است که عبارت از تأمین حیات و آسایش دو روزه دنیا باشد؛ از پس دنیا هیچ چیز را نمی‌شناسد. همه چیز برای شخص و تحت الشعاع منافع آنی مادی است. اگر به اجتماع احترام می‌گذارد، نه برای آن است که یک حیثیت شخصیت و حقیقت و معانی برای آن قائل باشد، بلکه از این جهت که اجتماع را حاصل جمع افراد و تنها وسیله دفاع و انتفاع فرد می‌داند.

مقایسه با اسلام

اگر بخواهیم کمونیسم را با اسلام مقایسه کنیم، وجوه مشترک مابین اسلام و کمونیسم زیاد است. اما این تقارن و تشابه مانند برخورد دو مسافری می‌باشد که در دو جهت مخالف در حرکت بوده، یکی رو به بلندی و دیگری رو به سرازیری با هم

ملاقات می‌نمایند؛ هر دو مسلک به چشم مساوات تمام افراد را نگاه می‌کنند، اما یکی به بی‌ارزشی و بی‌شخصیتی همه را در بر می‌گیرد و دیگری همه را بندگان یک خالق و همه را برادروار محترم و عزیز می‌شمارد.

کمونیسم کسی را که به توانگران و بزرگان احترام گذارد، ملامت می‌کند، ولی قرآن در سوره عبس و تولی به پیغمبر خدا خرده می‌گیرد که چرا به گدای کور بی‌اعتنائی نموده است!

در هر دو جا، میل به تساوی است؛ اما یکی از پائین مساوات را می‌طلبد دیگری در بالا.

کمونیسم چه وعده می‌دهد و چه هدف نهائی دارد؟

سمبل کمونیسم و شعاری را که بر پرچمش نوشته، «نان و بهداشت برای همه» است.

جا دارد که در اینجا قدری توقف کرده، مقایسه دیگری بنمائیم. این مقایسه را البته بدون در نظر گرفتن صحت و بطلان مرام و برآورده شدن وعده و وعیدها و صرفاً از لحاظ نوع مرام می‌نمائیم.

کمونیسم با تعریفی که از بشر و بشریت می‌نماید و هدف و سمبلی که دارد، چه توهین عظیمی به مقام انسانیت می‌نماید! و چقدر ارزش و استعداد و منزلت انسان را پائین آورده، بشریت را تحقیر می‌نماید؟!

ملاحظه کنید پیغمبران چه گفتند و چه آرزو برای انسانیت کردند و حالا کمونیسم چه خوابی می‌بیند؟!

پیغمبران وجود انسان را به ابعاد، زمان ازل و مکان لایتناهی رسانده، عرض و طول زمین و آسمان‌ها را به بشر وعده دادند. اینها او را به حدود پنجاه یا شصت سال عمر اسیر کرده، فقط لقمه نان و جرعه آبی برایش پیش می‌آورند.

حکایت، حکایت همان دهاتی است که چون در عمرش غذائی بهتر از نان و شیره ندیده و با ارزش‌تر از این کالاها در نظرش پیه بوده، وقتی رفیقش از او می‌پرسد:

شاه با چه سر می‌تراشد و چه می‌خورد؟

می‌گوید:

لابد با شیره سر می‌تراشد و نان و پیه می‌خورد!

برای پیغمبرانِ مادیِ کمونیسم نیز تصوّر مقام و نعمتِ بالاتری میسر نبوده است.

تعبیر خواب کمونیسم!؟

البته جواب می‌دهند درست است که چنین تفاوت وجود دارد، ولی آن وعده‌های انبیا فقط وعده خواب و خیال بود، اما گفته ما حقیقت و واقعیت است.

چنین باشد! ...

بینیم این وعده که خیلی محقّر شده است، آیا وفا می‌شود؟ و چگونه وفا خواهد شد؟

فعلاً نمونه‌هایی از جامعه کمونیسم در بعضی نقاط دنیا برقرار می‌باشد. ولی اینها را نه خود آنها نمونه و مدل معرفی می‌نمایند و نه ما می‌توانیم به این عنوان بپذیریم؛ زیرا که مارکسیسم و کمونیسم در شرایط صحیح کامل خود فعلاً عمل نمی‌نمایند. مفهوم کمونیسم با عمومیت و جهانی بودن آن توأم است و فعلاً دوران موقت و مقدماتی می‌باشد!

اگر ما ایراد بگیریم که در کشورهای شما هم آسایش و فراوانی و ایده‌آل کاملاً حکمفرما نیست، جواب می‌گویند چون مرتجعین مخالف که رقبای ما هستند، مانع هستند و ما مجبوریم مساعی اعظم خود را در مبارزه با آنها صرف کنیم.

اتفاقاً هم همینطور است. اگر در کشورهای کمونیسم فعالیت و جنب و جوش یا شوق و شوری هست، به واسطه وجود همین مخالفین داخلی و خارجی است و اگر آثار حیات و نشاطی دیده می‌شود، صرفاً به برکت همان غیر کمونیست‌ها است؛ و الاً به طوری که ذیلاً خواهید دید، در یک مرام و مسلکی که منتهی‌الیه آن نان و بهداشت باشد، هیچ وقت انرژی و رمق و کششی نمی‌تواند وجود داشته باشد که حرکت قابل ملاحظه‌ای به صاحب آن بدهد.

خودپرستی به مقیاس ملی

در هر حال طبق دعوی خود آنها، روی واقعیات صحبت کنیم و وضع حاضر را مطالعه نماییم.

در وضع حاضر دنیا، کشورهای مستقل و نیمه مستقل چندی وجود دارد که مجموعه آنها صرف نظر از بعضی عناصر مجزای استثنائی، تشکیل سه چهار دسته یا بلوک^۱ را می‌دهند؛ بلوک‌هائی که دیر یا زود منتهی و منحصر به دو بلوک خواهند شد: بلوک چپ یا بلوک کمونیسم و بلوک راست یا بلوک دموکراسی به اصطلاح امروز.

در هر بلوک، چند کشور می‌بینیم که هر کدام شخصیت مخصوص به خود دارند (البته در بلوک چپ شخصیت‌ها خیلی ضعیف و محو هستند). این کشورها با یکدیگر در بعضی امور همکاری و در بسیاری امور رقابت می‌نمایند. در واقع فرد به تدریج از بین رفته و اجتماع ظاهر شده است. دیگر خودپرستی به مقیاس فردی، کمتر در دنیا بروز و ظهور دارد و افراد مجبورند خود را در قالب اجتماع تأمین نمایند. خودپرستی مقیاس و اندازه ملی را پیدا کرده است. امروز یک عده ملل خودپرست را روبه‌روی هم می‌بینیم.

همان طور که یک عده افراد خودپرست، تیشه رو به خود بوده، با هم خصومت و رقابت می‌نمایند و به اصطلاح معمول کلاه بر سر هم می‌گذارند، حالا هم وضع کشورها که اجتماعات بزرگ افراد است، چنین حال را با هم پیدا کرده‌اند. مثلاً یک فرد انگلیسی در انگلستان آدم خوبی است و تجاوز و خلافی مرتکب نمی‌شود. یک فرد آلمانی هم خیلی با انضباط و قانونی است؛ همین طور امریکائی یا سویسی و غیره. ولی می‌بینید که از مجموعه انگلیسی‌های مؤدب و معقول قانونی خوب، یک کشور حقه‌باز ظالم خودخواه خودپرست بیرون می‌آید که در عین رفاقت و شرکت با امریکا یا فرانسه، سر آنها کلاه می‌گذارد و بالعکس (البته از کشورهای بلوک کمونیسم صحبت نمی‌کنیم؛ چون در آنجا زمام امور در یک دست است)؛ ولی اگر مابین آحاد آن کشورها اختلاف منافع و فریب دادن و کلاه گذاری و خودپرستی نیست، باز مجموعه آنها در تظاهرات خارجی خود در عالم دروغگوئی و تزویر و تیشه رو به خود بودن، دست کمی از حریف ندارد (به این دلیل که تا به حال نشده است یک جا به طرف مقابل حق بدهد و اقرار به خطای خود یا گذشتی نماید).

جنگ

از میان چنین اجتماع ممالک یا ملل خودپرست چه بیرون می‌آید؟ ناچار و همان‌طور که دیده‌ایم و می‌بینیم: «جنگ»!

نتیجه فعلی و صورت حاضر دنیا اختلاف است و رقابت و جدال و منازعه و بالاخره جنگ؛ آن هم چه جنگ‌هایی! جنگ‌هایی که صدمات یک روز آن مطابق صد سال جنگ زمان‌های قدیم است. دامنه کشتار و وحشت و تزلزل تا اعماق کشورها و ایالات و شهرها و حتی خانه‌ها می‌رود. دوره به دوره هم شدیدتر و جنگ‌ها به هم نزدیکتر و عمومی‌تر می‌شود! در هر حال روی تمدن و علم را چندان سفید نمی‌کنند؛ حال دنباله این جنگ‌ها چه شود و کدام بلوک غالب آید، خدا می‌داند.

پیروزی کمونیسم

بیانیم نسبت به کمونیسم خوش بین بوده، بگوئیم مغلوب و مضمحل نخواهد شد؛ بلکه سراسر زمین را تسخیر خواهد کرد. یعنی در دنیا یک کشور و یک مسلک درست خواهد شد: مسلک خودپرستی به جای خداپرستی.

گفتیم وقتی شما پنج دقیقه در اتوبوس پیش یک مسافر خودپرست می‌افتید، چه ناراحتی‌ای دارید! فکر کنید اگر دنیا سراسر از خودپرست‌ها باشد چه خواهد شد! چه عفونت و نفرتی! چه اضطراب و وحشتی! چه کلاه‌گذاری و ظلم‌ها! ... خلاصه چه جهنمی! ...

ولی باز خوشبین بوده (بر خلاف مرام کمونیست‌ها) دل خود را به راه بد نزنیم و بگوئیم این افراد خودپرست هستند، ولی نه خودپرست نادان که منافع خود را تشخیص ندهند؛ بلکه یک سلسله افراد خودپرست عاقلی خواهند بود که نفع خود را در احترام و اطاعت از اجتماع خواهند دید.

آیا چنین چیزی قابل قبول هست؟

خودپرست خالص عاقل دانا آیا به خودی خود کوچک‌ترین قدم برای اجتماع بر خواهد داشت و حاضر به کوچک‌ترین گذشت از منافع مادی‌انی خود خواهد شد؟ وقتی منزل و غذا و تفریح به طور دسته‌جمعی مهیا بود و شخص کنترل و مراقبتی را بالای سر خود ندید، آیا پایش به صحرا و دستش به کارگاه خواهد رفت؟ اگر برود، حتماً کمونیست دوآتشه و ماتریالیست خالص نیست. اندکی جوهر و آثار

حق پرستی یا نوع پرستی یا چیزهای دیگری که تماماً در مکتب ماتریالیسم موهوم و موهون است، در عروق او وجود دارد!

مسلم است که خودپرستی مادی با اجتماع پرستی قانونی آزاد با هم جور در نمی آیند. زیرا نفعی که شخص از کار خود می گیرد، صد در صد است؛ ولی نفعی که پس از تحویل دادن محصول عمل خود به اجتماع n نفری پس می گیرد، $1/n$ می شود.

همین طور گذشتی که شخص برای خاطر اجتماع می کند، خرج و زحمت ۱۰۰ درصد می شود؛ ولی استفاده $1/n$. آن شیرفروشی که بتواند آب در شیر مخلوط کند یا سربازی که ترس از ماندن در سنگر و فرار از وظیفه نداشته باشد، مسلماً لحظه ای تردید در این عمل نخواهد کرد؛ مگر آنکه غیر از منافع مادی علاقه به چیزی دیگر داشته باشد.

خودپرست نه تنها به سایرین بلکه به نفس خویش هم در جلب منافع آنی خیانت می کند. خودپرست، در حقیقت لحظه پرست می شود و فردای خود را فدای امروز می کند. می داند که پرخوری یا مشروب خوری موجب کسالت بعدی می شود، ولی به خاطر لذت موجود، سلامت مطلوب را از دست می دهد.

طبع انسان آنقدر سرکش است که حتی به خود نیز ظلم می کند. تا زمانی که تأثیر و ارزش امور مطلوب و آرزوهای بعدی انسان آنقدر حاضر و قوی در حال شخص نباشد که بر اشتهاهای وقت غلبه کند، انسان نمی تواند خودداری از تجاوز کند. منظور کمونیست ها در جلوگیری از اجحافات افراد نسبت به یکدیگر در دو مورد ممکن است تأمین شود:

شخص در وجود و نفس خود تمایلی به خدمت و انزجار به خیانت حس کند و یا،

از کنترل دقیق شدیدی بترسد.

مورد اول، همان حالت موقت زوال پذیر فعلی است که مردم هنوز صد در صد ماتریالیست نشده اند و حالتی است که مردود آن مکتب می باشد.

اما مورد دوم، مادامی که کنترل عمیق شدید عام برقرار نشده است، چون هنوز اختلافاتی از لحاظ استعداد و زیرکی و وسائل مابین افراد وجود دارد، فقط افراد ترسوی ضعیف تحت تأثیر واقع می شوند و ناچار کسانی (کسان زیادی) پیدا

می‌شوند که سر دیگران کلاه بگذارند و به طرق مختلف از زیر خدمت و کار در روند و لقمه‌های چرب و گرم را برای خود بگیرند. پس باز هم یک ظلم و استثمار (منتها خیلی خفیف‌تر) و اقلیت و اکثریتی باقی خواهد بود و عکس‌العمل‌هایی مشاهده می‌شود.

استبداد کبیر

این عکس‌العمل، یعنی زبان حال ضعفا که اکثریت را تشکیل می‌دهند (و به‌طور کلی هر کس در هر حال نگران خواهد بود که خود را در جای دیگر و موقع دیگر مظلوم و ضعیف ببیند)، میدانید منجر به چه خواهد شد؟ ... به دیکتاتوری!

توضیح آنکه، در چنین جامعه خودپرست عاری از معنویات، هر کس تأمین نان و سلامتی و حتی حفظ جان خود را در این خواهد دید که یک کنترل دقیق و یک قدرت شدید بالا سر همسایه‌اش باشد تا از دست او ایمن و به‌گردش صحیح امور مطمئن باشد. اگر چنین قدرت و کنترلی بود، هر کس راضی می‌شود مطابق سهم خود خدمت و گذشت کند؛ و الا هیچ‌کس زیر بار نخواهد رفت؛ خصوصاً زرنگترها. بنابراین، اولین محصول حکومت جهانی کمونیسم، وجود یک دولت واحد بسیار بسیار مقتدری می‌باشد که:

اولاً در تمام شئون کشوری و نظامی و اجتماعی و حتی فردی کنترل و نفوذ داشته باشد و

ثانیاً صاحب اختیار همه چیز و همه کس باشد.

البته اصولی که در داخل اجتماع است و محتاج به دولت مقتدر مطلع مختار می‌گردد، در داخل هیأت دولت هم به نوبه خود صحیح و معتبر خواهد بود، و بالاخره دولت واحد منتهی به شخص واحد مقتدر مطلع مختار می‌گردد؛ یعنی دیکتاتور مطلق‌العنان و دیکتاتور دیکتاتورها! ...

از یک طرف یک دنیا مردم، از طرف دیگر یک فرد!

چه اسارت و چه ذلتی!

دیکتاتور محبوب

باز هم خوشبین بوده، فرض کنیم پس از مرگ یک دیکتاتور (که مسلماً او هم روزی مثل سایرین خواهد مرد)، فرد مناسب مہیائی فوری پیدا شود و بدون کوچکترین اختلاف و نزاع و جنگ یا رقابت و حساب‌های نژادی ملی و غیره با کمال سلامت و صفا جای قبلی را بگیرد؛ به علاوه، فرد جدید فرد خوبی هم باشد؛ خیلی با وجدان و عادل و وظیفه‌شناس!

چنین پدر مقتدر و ولی مهربان، به زبان حال مردم گوش خواهد داد و آرزوهای آنها را به بهترین وجه برآورده خواهد کرد؛ به طوری که امنیت و اطمینان بیشتری حتی در غیاب کنترل او و بلکه بعد از مرگ او داشته باشند. چه خواهد کرد؟ ناچار برای جلوگیری از هرگونه اجحاف و تعدی، سلب قدرت و حیثیت از هر ذی‌نفسی خواهد کرد: خلع سلاح کامل افراد!

هر کس را در هر جا ببیند که محتمل باشد دست از آستین در آورده، مختصر طمع و جزئی خیال و نقشه‌ای در سر پیرواند که کلاهی بگذارد، او را سر به نیست خواهد کرد. سر به نیست می‌کند تا سایرین بتوانند نفس راحت بکشند!

و اما با این ترتیب باز هم امنیت و عدالت (البته امنیت و عدالت کمونیستی) فراهم نخواهد شد؛ مگر آنکه هر گونه احتمال و مبدأ و منشأ سوء استفاده و تجاوز و تعدی از بیخ ریشه کن شود. کسی اصلاً نتواند کلاه سر دیگری و سر دولت بگذارد. کسی بر دیگری فضیلت و برتری نداشته باشد. همه با هم مساوی باشند؛ تساوی مطلق؛ از لحاظ مال، مقام، مزایا، زور، تربیت، علم و حتی از لحاظ فهم و استعداد.

مساوات الاغها

اگر کلاغها و الاغها به یکدیگر ظلم نمی‌کنند و می‌توانند گله گله در جوار یکدیگر زندگی کنند، نه برای این است که از مفهوم عدالت و انصاف و حق و قانون برخوردار هستند؛ بلکه برای این است که زورشان به هم نمی‌رسد. همه تقریباً دارای قدرت و وسائل یکسان می‌باشند. تساوی کامل مطلق بین آنها برقرار است.

این تساوی، همان مساوات ایده‌آل رژیم کمونیسم است؛

انبیا هم دم از مساوات و همسطح کردن می‌زدند. اما آنها تساوی را از بالا می‌خواستند و همه را به مقام اعلای انسان ملکوتی می‌خواهند برسانند.

کمونیسم تساوی را از پائین و مساوات در ضعف و ناتوانی را تعقیب می‌کند؛ یعنی اجتماع انسان را میرساند به اجتماع حیوان!.

البته به این ترتیب نه تنها از لحاظ مادی، تساوی و رضایت تأمین خواهد شد، بلکه نارضایتی‌های فکری و روحی هم از بین می‌رود. چون همه با هم مساوی می‌شوند، حسرت و حسادت و رقابت و کینه یا اندوه‌ها و نگرانی‌های ناشیه نیز از آنها محو خواهد شد (همان‌طور که مسلماً در جامعه حیوانات هم محو می‌باشد).

فرق حیوان و انسان

در این جهان مساوات حیوانی، برنامه زندگی و مشغولیت افراد چه خواهد بود؟ چون تساوی برقرار است و کسی جرأت دم زدن ندارد، تعادل کامل و رضایت ساکت حکفرما خواهد بود.

حیوانات، مساوی و بی‌شخصیت و راضی‌اند؛ ولی همیشه حیوان‌اند و به همین دلیل که مساوی و بی‌شخصیت و راضی‌اند، حیوان مانده‌اند و خواهند ماند. ولی انسان چنین نیست.

تعادل و رضایت درست است که مطلوب و محبوب طبع بشر می‌باشد و انسان ذی‌روح هم مانند انرژی‌های بی‌روح وقتی به میل خود واگذاشته می‌شود، عقب‌همسطحی و تعادل می‌رود، ولی آنچه در دنیا موجب حرکت و فعالیت و ترقی می‌باشد - عیناً به مصداق اصل دوم ترمودینامیک - تنها در نتیجه وجود اختلاف سطح و عدم تساوی است.

اگر شخص غیر از شبیه خود را نبیند و در جامعه متنوع وارد نشود، هیچوقت حس قیاس و تفکر و توجه او بیدار نخواهد شد. اگر برتر و بالاتری را نبیند و حسرت یا حسادت به غلیان در نیاید، تأثیر و تحریک رخ نخواهد داد. هر قدر انواع، بیشتر و اختلافات، شدیدتر باشد، وجود فعالیت، زیاده‌تر و دامنه آنها وسیع‌تر خواهد شد. بنابراین از بین بردن اختلافات و امتیازات و ایجاد برابری کامل به منظور تأمین رضایت، مبارزه قطعی مسلم با قانون تکامل است.

به قول لوکنت دونوئی - محقق طبیعی دان فرانسوی - زندگی و تکامل چیزی جز توالی یک سلسله حالات عدم تعادل (یا تعادل ناقص) نیست و همینکه در حالتی

۱۹۶ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
تبادل و رضایت حاصل شد، موجود متوقف می‌شود و سیر تکامل او تعطیل
می‌گردد.

درست است که اختلاف، وسیله اجحاف و اسباب بدبختی می‌شود. اما از طرف
دیگر تنها نشانه انسانیت و افزار تربیت و تکامل می‌باشد.
خدمت به خلق در این نیست که عوامل ترقی را معدوم نمایند؛ بلکه باید همان
طور که انبیاء درصدد بر آمده‌اند، جلوی مفسد حاصله از اختلاف را گرفت.
لازمه خلقت و نفس انسانیت، فجور و تقوی، هر دو است؛ منتها هر کس و هر
جامعه که تبعیت از هوا و هوس نفس کرد، به هلاکت می‌رود و هر کس جانب
تقوی و خودداری را گرفت، نجات می‌یابد.

خلاصه سیر و هدف کمونیسیم

به این ترتیب ملاحظه می‌کنید ایده آل کمونیسیم و سیر طبیعی او که الغای مالکیت‌ها
و امتیازات و برقراری مساوات کامل مابین افراد است و فقط در سایه دیکتاتوری
مطلق با اسارت کلی افراد امکان پذیر می‌باشد، منتهی به یک جامعه حیوانی کامل
می‌گردد که فقط خورد و خوراکی داشته باشند و این جامعه حیوانیت بالاخره در
یک رکود خواب آور که چیزی جز فنا و مرگ نیست معدوم خواهد شد! ...
این است تعبیر خواب و این است سرنوشت مشعشعی که کمونیسیم برای بشریت
سوغات آورده است! ...

با کینه و خصومت و اعتصاب و تخریب شروع می‌شود، با جنگ و کشتارهای
بیرحمانه مستقر می‌گردد، با جاسوسی درونی و قدرت مطلقه و اسارت اجرا می‌شود
و آخرالامر وقتی افراد با حیثیت با شخصیت آزاد متفکر محترم مترقی امیدوار را
مبدل به گله حیوانات بی‌اراده بی‌شخصیت بی‌همه‌چیز نمود، موفقیتش قطعی
می‌گردد و همانجا فاتحه بشریت و انسانیت خوانده می‌شود! ...

چه بدبختی و چه بیچارگی‌ای!

آن خواب انبیا بود، این هم خواب کارل مارکس! امیدش به نان و بهداشت،
مایه‌اش کینه و اسارت و عاقبتش فنا و مرگ!
چه خواب آشفته‌ای!

شاهد زنده

از خداپرستی تا خودپرستی _____ ۱۹۷

آنچه گفته شد، استنباط‌های منطقی تحلیلی بود. مانند ارکان مارکسیسم، کمونیسم خیلی جبری و طبیعی دیده می‌شود، نه ساختگی و تصادفی. اتفاقاً می‌بینید در خارج و در عالم واقع نیز همین طور شده است و شاهد‌های زنده دارد:

سلب مالکیت و الغای حیثیت‌ها و امتیازات و اعتبارات ،
استقرار دیسپلین آهنین،
محو تدریجی شخصیت‌ها بجز شخصیت دیکتاتور عظیم،
میل به تساوی و همسطحی ،
کشته شدن تمام نشاط‌ها و قوای انسانی معنوی ،
اطاعت و بردگی و بره‌گی و حیوانی.

فقط آنچه هنوز به تجربه نرسیده است، فنا و زوال می‌باشد. البته فنای دسته‌جمعی و زوال کلی هنوز دیده نشده است؛ و الاً به صورت فردی یا به صورت دسته‌های کوچک در صحاری سیبری و در جاهای دیگر روسیه و اروپای شرقی شواهد بسیار دیده شده و می‌شود.

بحث سوم

آخر الزمان

راه فرار

نه چنین است که آنچه گفته و استنباط شد، کشفیات تازه باشد یا طرفداران و تابعین این مسلک منکر آن باشند. این حالت اطاعت و اسارت و محو شخصیت و آزادی و این رژیم دیکتاتوری را خود آنها نیز قبول دارند و علاقه‌مندان پیش‌بینی می‌نمایند؛ وقتی هم که دچار شدند، به خوبی متوجه خواهند بود. مع ذلک صدایشان در نمی‌آید و به فکر خلاف نمی‌افتند.

چرا؟ برای اینکه چاره‌ای جز آن نمی‌توانند بیندیشند و همان طوری که تشریح شد، سیر نهائی و نتیجه طبیعی و مسلم خودپرستی غیر از این نمی‌تواند باشد. می‌دانند که اگر مختصر تغییری در رژیم و آزادی و گشایشی در احوال مردم بدهند، اوضاع صددرصد بدتر خواهد شد. زیرا که انسان قرن بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم اگر خداپرست نبود، نمی‌تواند چیز دیگری جز خودپرست مطلق باشد و بت پرستی، و هم پرستی، وطن پرستی، عاطفه، انسانیت، حق پرستی و سایر این قبیل امتیازات درخشنده دوران قدیم دموکراسی، دیگر اعتبار و رواج ندارد. خودپرست هم جز آنکه با چنین رژیمی بسوزد و بسازد، چاره‌ای و راه فراری ندارد!

البته نارضایتی‌ها و طغیان‌ها و عکس‌العمل‌های متفرق ممکن است رخ دهد و سر و صداهائی بلند شود؛ ولی در زیر فشار شدید دیکتاتوری به‌زودی خفه خواهد شد، تا آنکه جنبه عمومی و ملی پیدا کند. آن وقت یک جمعیت یا مملکت از زیر یوغ کمینفرم و دیکتاتور بیرون می‌آید. فداکاریها و مرارت‌ها خواهند کشید تا شاید

۲۰۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
موفق شوند. حرفشان این خواهد بود که به مسلک و رژیم وفاداریم؛ فقط حسابان
با حساب دیکتاتور جابر بیگانه جداست. ولی باز خود آنها ناگزیر در داخله مملکت
همان مقررات و سختی‌ها را درست خواهند کرد و افراد باید این مرتبه به عوض یک
فشار، تحمل دو فشار را بکنند: فشار دیکتاتور داخلی و فشار تحمیلاتی که در نتیجه
دشمنی دیکتاتور خارجی پیش می‌آید.

خلاصه آنکه در عالم کمونیسم هر وقت و به هر ترتیب که خواستند در اندیشه یا
در عمل از چنگال مظالم خودپرستی خارج شوند، از راه دیگری به همان جهنم
داخل خواهند شد:

«كَلِّمًا ارَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا...»^۱.

عقب چاره

حال یا اوضاع به همین منوال خواهد گذشت و به اضمحلال کامل بشریت منتهی
خواهد شد یا آنکه در مسیر این بندهای مشکل و مبارزات با ملل و افکار مختلف که
کمونیسم باید مانند هفت خوان رستم طی کند، مغلوب و منهدم خواهد شد.
یک احتمال هم این است که عکس‌العمل‌های تحولات اصلاحی (Evolutions)
پیش آید.

مثل اینکه اگر باز جانب خوشبینی را بگیریم، بیشتر مقرون به احتیاط باشد؛
خصوصاً که کمونیسم چنان اژدهای سخت جانی است که اگر از پاها یا بعضی از
بندهای آن چیزی قطع شود، از جای دیگر دست و پا در می‌آورد.
به احتمال قوی، کمونیسم تا مدتی روز به روز میدان وسیعتر خواهد یافت و
قدرت عظیمش هر گونه نهضت مخالف را سرکوب خواهد کرد و مجال و محلی
برای ابراز مخالفت جز از طریق ناله‌های درونی وجود نخواهد داشت.
جواب این ناله‌ها و این فریادهای خاموش را کی خواهد داد؟ از کجا و چگونه؟
جواب دهنده آیا علم است؟ علم که جز خودخواهی و خودپرستی جوابی
نمی‌تواند بدهد.

۱. حج (۲۲) / ۲۲: هرگاه خواهند از دوزخ به درآیند و از غم و اندوه آن نجات یابند باز فرشتگان عذاب،
آنان را به دوزخ برگردانند.

آیا جواب قضائی و اقتصادی است؟ موازین قضائی و امور اقتصادی مخلوق آداب و اعمال می‌باشند و چاره‌کننده نیستند.
فلسفه است؟ فلسفه‌ای که از شک شروع می‌شود و به شک و اختلاف ختم می‌شود. در دنیا اصول فلسفی یکی بعد از دیگری درست و خراب شده، مانند بناهای مقوایی جلوه مستعجل داشته است.

راه بازگشت

دنیا با همه جلوه‌های تازه و رنگ‌های نوظهور، غالباً شاهد مناظر مکرر و بازگشت‌های متوالی است و هر اصلاح و فکر بدیع قبلاً زمینه و سابقه یا نطفه‌ای داشته است.

بشر در جستجوی حالت تعادل در نوسان دائمی می‌باشد. به عبارت اخری، دنیا محل تکرار و تجربه با توبه و انابه است و ما آنقدر با سختی و راحتی آزمایش می‌کنیم تا به آنچه حق و صحیح است برسیم:

«... وَ تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَاَلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۱

بنابراین، می‌توان پیش‌بینی کرد که مقدمات آنچه باید یک یا چند قرن دیگر ظاهر شود، از هم اکنون و بلکه از گذشته در عالم وجود دارد. منتها شاید به حالت کمون منتظر فراهم آمدن مقتضیات و مساعد گشتن محیط، یعنی طالب شدن کامل افکار باشد.

بشر خودپرست منفرد وقتی خود را ضعیف دید، متکی به قوم و کشور و دولت و ملت شد. ملت‌ها و دولت‌های خودپرست نتوانستند از آزار رقیبان در امان باشند. گروه‌های بین‌المللی مجتمع تشکیل داده، انگلیسی و فرانسوی و آلمانی اروپائی شدند و اروپائی و امریکائی بلوک غربی را درست کردند. باز مشکلات حل نشد. بلکه مشکل‌تر شد! ...

شاید بالاخره یک ملت واحد - ولی یک ملت خودپرست متکبر - درست شود، در این آخرین تکیه‌گاه، خودپرست متکبر با آنکه با حربه علم تمام دنیا را تسخیر کرده است می‌بیند باز همه چیز به ضرر و به انهدام او تمام می‌شود تمام دنیا و

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۵: و شما را گرفتار بدی و خوبی می‌نمائیم تا آزمایش کنیم شما را و به سوی ما بازگشت خواهید داشت.

۲۰۲ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
ممالک دنیا نمی تواند راحت و سعادت خودپرست را تأمین بنماید؛ بلکه فساد روز به
روز وسیعتر و عالمگیرتر شده، آنچه دارد وبال او می گردد!
چه چاره‌ای خواهد کرد؟

وقتی بشر خودپرست از همه جا امیدش قطع شد، آیا چاره‌ای برای او جز اعتراف
به اشتباه و توبه و بازگشت وجود دارد؟
آیا در مقابل خودپرستی و خارج از تمام مظاهر و افزار آن که یک یک مورد
آزمایش و طرد قرار گرفته است، چیزی جز خداپرستی قابل عرضه هست و پناهی
جز به درگاه خدا دارد؟

این عکس العمل و بازگشت موقعی ظاهر می شود که:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ
الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱

فاصله کوتاه

از خودپرستی تا خداپرستی، همان‌طور که در لفظ خیلی به هم نزدیک‌اند، فاصله
زیادی وجود ندارد. سهل است که وجوه اشتباه تلیس نیز زیاد است و همین
نزدیکی‌های فریبنده باعث دوری‌های جدا کننده شده است.

چه بسا خداپرستانی که مردم، یا غالب اوقات شخص، خودشان را گول زده در
زیر نقاب حق‌طلبی صورت‌گیری خودخواهی را پنهان می‌نمایند و چه بسا
خودپرست‌هایی که با تجربه و علم به مصالح واقعی خود، سلامت اجتماع را درک
کرده، قسمتی از راه چندین هزار ساله انبیا را طی نموده‌اند و فقط روی تعصب
جاهلانه و تکبر ظالمانه مانند خرائی که از نوای شیر فرار می‌کنند، از نام حق اعتراض
دارند و از اظهار بندگی به درگاهش رو گردانند! والّا حق و حقیقت هیچگاه از زبان
و از قلب انسان دور نبوده، همه طالب سرگشته و مدعی آن بوده‌اند.

خودپرست روشن‌بین و خداپرست خالص هر دو با حق و حقیقت سر و کار
دارند؛ با این تفاوت که یکی خود را فوق هر چیز دانسته، می‌خواهد حق را برای
خود استثمار کند و دیگری خود را در خدمت حق می‌گذارد.

۱. روم (۳۰) / ۴۱: فساد در زمین و دریا با آنچه مردم به دست خود فراهم ساخته‌اند، ظاهر می‌شود تا
مختصری از آثار اعمالشان را به آنها بچشانیم؛ شاید برگردند.

از عالم کفر تا به دین یک قدم است و از عالم شک تا به یقین یک نفس است

انتخاب

بشر بینوای مستأصل برای برداشتن این یک گام - به طوری که گفته شد - احتیاج به اکتشاف جدید ندارد. راهنمایان طریقت از هزاران سال پیش دعوت خدا را به گوش عالمیان رسانده‌اند و نام او را بر سر منارها به بانگ بلند برده‌اند.

باید میان مذاهب توحیدی یکی را انتخاب کند. مذهبی را برگزیند که خودپرستی را در آخرین سنگر کمونیسم و در سلاح ماتریالیسم از پا در آورد. در میان مذاهب توحیدی رائج امروز، مذهب زرتشت مذهب تقریباً خاموش شده‌ای است که ادّعائی هم ندارد و اتفاقاً یک بار در تاریخ خود دچار افکار مزدکی شد.

مذهب یهود که خود زائیده ماتریالیسم است، با تغییرات و تحریفاتی که پیدا کرده و از اوائل صرفاً جنبه مادی و دنیائی به خود گرفته است، البته نمی‌تواند وسیله توبه و اصلاح باشد. یهودی‌ها مدت‌ها است از خدا و حق و انصاف اعراض کرده، مغضوب در گاه الهی واقع شده‌اند. آنها دیگر نمی‌توانند ناجی بشر باشند.

در مذهب مسیح - بالعکس - جنبه‌های اخلاقی و تربیت روحی و عواطف پروری بسیار قوی است. به خوبی می‌تواند با خشونت و خودخواهی ماتریالیسم مقابله کند. مسیحیت تا آنجائی که قرآن او را به جمله:

«... وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً...»^۱

توصیف می‌نماید، خوب بود و خدمات بزرگی به عالم بشریت و تکامل خلقت در تشکیل اجتماعات و رونق اقتصادیات و تأمین آزادی و دموکراسی نمود. اما کشیش‌ها یک چیزهایی به دنبال تعلیمات پیغمبر خدا اضافه کردند که خوشبختانه فقط خود آنها تبعیت آن را نمودند:

«... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»^۲.

رهبانیت و ترک دنیا را اختراع کردند.

۱. حدید (۵۷) / ۲۷: ... و در دل پیروان او رأفت و مهربانی نهادیم...

۲. حدید (۵۷) / ۲۷: و رهبانیت و ترک دنیا را از پیش خود بدعت برانگیختند...

این اعتراض و بی‌اعتنائی مسیحیت نسبت به لوازم اساسی و اصلی زندگی چیزی است که خودپرست‌ها و مادیون و کمونیست‌ها به حق به آن ایراد گرفته، تکیه‌گاه منطق و استدلال خود و حمله به دین کرده‌اند.

کلیسای امروز چون ایده‌آل او ترک دنیا و توجه خالص به روح و وجدان است و انجیل‌های اروپائیان فاقد تعلیمات زندگی عملی و اجتماعی مادی می‌باشد، در مقابل منطق کمونیسم خلع سلاح بوده، عملاً بطلان آن به ثبوت رسیده است. مسیحیت اگر صلاحیت مبارزه را داشت، از سوسیالیسم پدران استقبالی نمی‌کرد و در دامن خود کمونیسم را پرورش نمی‌داد.

مسیحیت، یک دین اخلاقی و احساساتی ذوقی (یا به اصطلاح، وجدانی) است و شالوده عقاید و احکام خود را از ابتدا بر عقل و علم ننهاد و ارکان وجدانی و عاطفه‌ای آن روز به روز سست می‌شود و به هیچ وجه نمی‌تواند در مقابل کمونیسم که خیمه سیاه عالمگیر خود را به ادعای خود بر دو پایه اقتصادیات و عقل قرار داده است، پایداری کند. دیر یا زود محو خواهد شد. درختی است که ثمر خود را داده و موجودی است که نقش خود را بازی کرده، باید جان به جان آفرین تسلیم کند. پس دنیای مسیحیت هم عملاً مانند دموکراسی لگد کوب کمونیسم خواهد شد و چیز دیگری باقی نخواهد ماند.

جز ...

... شاید خودتان حدس زده، منتظر باشید نام اسلام را به عنوان یگانه پهلوان میدان

بیاورم.

اسلام هنوز نقش جهانی کامل خود را بازی نکرده است.

یک مرتبه این خورشید در افق عالم تابید و آن اندازه روشنائی و رمق به بشریت داد که بعداً بتواند در برابر هجوم بت‌پرستان نژاد زرد و ترک ایستادگی کرده، رایت توحید را در یک قسمتی از دنیا بگستراند و در انظار عالمیان بالا نگاه دارد؛ ولی به زودی خلافت به دست نا اهل افتاده، تحریف و آلوده شده بود. میدان را برای جلوه مسیحیت که به اقتضای زمان و مکان شاید بیشتر به درد بشریت می‌خورد، خالی گذارد (پیغمبر به سرداران خود سفارش می‌فرمود صومعه‌ها و کلیسا را خراب نکنند و با اهل کتاب به مسالمت و لطف معامله می‌فرمود).

جواب مسائل اقتصادی

آئینی می‌تواند کمونیسم را از بین ببرد که هم اجازه و دستور کاسبی و تولید ثروت را داده و ترتیباتی برای فعالیت مادی بشر معین کرده باشد و هم طبق احتیاج زمانه پیش‌بینی و چاره‌جویی اشکالات حاصله از مالکیت را که مولد کمونیسم است، نموده باشد.

اسلام از چهارده قرن قبل جواب مشکلات دنیای مادی مالی و مسائل مطروحه کارل مارکس را داده است.

دنیای معاصر حضرت موسی (ع) و حضرت عیسی (ع) دنیای اقتصادی و مالداري و تقسیم اموال نبوده، غنی و فقیر به معنای امروز وجود نداشت. نتیجه مساعی مردم و جنگ‌ها جمع‌آوری سیم و زر نبود. اما پیغمبر اسلام وقتی از جنگ برمی‌گردد، با مسأله تقسیم غنایم روبرو می‌شود. خدا به او وحی می‌فرستد:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...»^۱

و در جای دیگر:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسُهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...»^۲

و دلیل آن را هم می‌گوید:

«... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...»^۳

از ذخیره و رکود سرمایه نقدی شدیداً منع کرده، مصرف پول را به طور کلی معین می‌فرماید:

«... وَ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۴

۱. انفال (۸) / ۱: راجع به غنائم از تو سؤال می‌کنند. بگو غنایم از آن خدا و رسول است... .

یعنی به بیت المال مسلمین باید برود و به مصارف عمومی برسد.

۲. انفال (۸) / ۴۱: بدانید که هرگاه از چیزی غنیمت و منفعتی بردید، یک‌خمس آن برای خدا است و برای پیغمبر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان...

۳. حشر (۵۹) / ۷: ... برای اینکه (مال و ثروت) در گردش میان اغنیاء شما نباشد... .

۴. توبه (۹) / ۳۴: ... کسانی که طلا و نقره را خزینه می‌کنند و در راه خدا و حق خرج نمی‌نمایند، عذاب دردناکی را به آنها خبر بده.

درست است که کَلِّيه پیغمبران خدا به حکم آیه شریفه:

«... وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ...»^۱.

دستور زکات و انفاق را داشته و داده‌اند و در تورات و انجیل چند بار سفارش دستگیری و بخشش شده است، اما فقط در اسلام است که به طور صریح و مدوّن و مدلل مسأله مال و پول طرح شده و با تأکید و اصرار و تکرار زیاد موارد دقیقی برای آن تعیین و اجرا گردیده است.

خداوند به پیغمبر خود صریحاً امر می‌کند:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً...»^۲

چرا؟ برای اینکه:

«... تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا...»^۳.

اسلام مانند رهبانیت مسیحیون نمی‌گوید مال نداشته باشید و تحصیل ثروت نکنید؛ بلکه می‌گوید از مالتان باید بردارید و خرج کنید (در راه خدا، در راه حق و صحیح، و به نفع خلق) تا از لوث سرمایه‌داری تطهیر و تزکیه شوید و تا می‌توانید احسان و انفاق نمایید.

در اینجا دو عمل متوالی صورت می‌گیرد:

یک، کسب مال و دیگری خرج آن.

در عمل اول به واسطه فعالیت و به کار افتادن استعدادهای طبیعی، رشد بدنی و فکری حاصل می‌شود و شخص و اجتماع، سرمایه‌های تربیتی مادی جدید کسب می‌کنند که

«الْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»^۴.

در دومی اراده بر نفس و ملکات اخلاقی و انسانی تقویت می‌شود.

در جامعه مسلمان مؤمن، مال مانند خون بدن دائماً در تغذیه و تصفیه می‌باشد، از یک طرف مایه زندگی و رشد را به افراد که نسوج پیکر اجتماع می‌باشند می‌رساند

۱. انبیاء (۲۱) / ۷۳: ... و به آنها عمل به کارهای خوب و اقامه نماز و اداء زکات را وحی کردیم... .

۲. توبه (۹) / ۱۰۳: از اموال آنها صدقه بگیر.

۳. توبه (۹) / ۱۰۳: با این وصول مالیات، آنها را پاک و تصفیه نمائی.

۴. حدیث نبوی: کاسب، دوست خداوند است.

و از طرف دیگر فضولات و زوائد و معایب را که رذائل اخلاقی فردی و معایب اجتماع سرمایه‌داری است، می‌برد.

در هیچ شرایطی مثل اسلام به طرق و اسامی مختلف وسائل پخش ثروت و عمومی کردن پول تأمین نشده است: انفاق، احسان، خمس، زکات، صدقه، فطریه، ثلث، هبه، انعام، اطعام، ولیمه، نذر و مهمانی و بالاخره وقف که نتیجه نهائی آن همان ملی شدن و عمومی شدن اراضی و اموال است.

در مشاهده مسیحی‌ها و مقایسه رفتار آنها با عادات امروزی خودمان یک نوع سرشکستگی به ما دست می‌دهد و غبطه می‌خوریم چرا آنها این اندازه اهل نیکوکاری و محبت و مهربانی و خدمت به خلق می‌باشند و ما نیستیم!

در آیات قرآن و اخبار و احادیث با آنکه فوق العاده سفارش خوشرفتاری و خوش خلقی، مساعدت، عیادت، یتیم‌نوازی، دستگیری و انواع خدمت‌های به خلق شده‌است، ولی گوئی تعمداً عنایت خاصی در اسلام به احسان کردن و انفاق و پرداخت مال بوده‌است. همان طور که در جامعه جدید، پول معرف و معیار تمام ارزش‌ها شده‌است، واحد رائج خدمت به خلق نیز در قرآن و در اسلام انفاق مال آمده‌است.

به این ترتیب مجرای واحد و وسیله تبدیل کاملی برای سایر خدمات معین شده و مخصوصاً مبارزه‌ای با مال‌داری و تجمع پول و سرمایه برقرار گردیده‌است.

یک مبارزه ملایم به نام انفاق و یک مبارزه شدید از طریق حرمتِ ربا (قرآن رباخواری را اعلام جنگ با خدا و رسول فرموده‌است).

اما عیسوی‌ها با آنکه مقام خدمتگزاری به خلق را به جایی می‌رسانند که پرستاری جذامی‌ها را می‌کنند، مع ذلک در بین آنها خرج کردن پول و چنین انعام و احسان- یا به طور کلی انفاق- چندان رائج نبوده، وظائف مصرّحی به صورت زکات و خمس ندارند و مسیحیت مانع تمرکز سرمایه‌های بزرگ و آثار سوء فردی و اجتماعی آن نشده و جلوی پیدایش کمونیسم را نگرفته‌است.

کدام اسلام؟

بنابراین، آن مکتب و پرچم خداپرستی که می‌تواند لشکر خودپرستی کمونیسم را مغلوب کند و جامع جمیع مزایا و فضائل مورد ادعای کمونیسم بوده، عملاً

۲۰۸ _____ مجموعه آثار (۸) ، مباحث علمی ، اجتماعی ، اسلامی
عالی‌ترین درجات آزادی و مساوات و عدالت اجتماعی را، لاقلاً در صدر تاریخ
خود تأمین نموده است، اسلام می‌باشد.

اما کدام اسلام؟

اسلام ما؟!!

مادامی که مسلمانی ما چنین است و چشمان دوخته به افکار و اعمال مغرب
زمین می‌باشد، البته خیر.

اسلامی می‌تواند روح زنده کننده امیدبخش خداپرستی را در کالبد فرسوده
مجروح دنیا بدمد که خالص و کامل بوده، از افق پاکیزه اصلی طلوع نماید.

همان‌طور که مارکسیسم جبراً بایستی از کشور مسیحی صنعتی دنیا طلب آلمان و
از زبان فیلسوف یهودی بیرون آید ، اسلام ناجی بشریت نیز طبیعتاً باید از همان
سرزمین و خانه‌ای که قدیمی‌ترین خانه است و از ابتدای تأسیس به چیزی جز به
خداپرستی شناخته نشده است، طالع شود.

از آنجائی که نه باغستان و مزرعه دارد، نه تجارتخانه و معدن و نمایشگاه، تنها
عنوانی که دارد و یگانه مهوری که بر آن خورده است، مهور خدا است، و بس!

این نهضت، از مراکز صنعتی برلن یا از شهر پاریس که منشأ مدهای زیبایی است،
نمی‌تواند سرچشمه بگیرد و این ندا از شهر شاعر پروری مثل شیراز نمی‌تواند برخیزد.

اگر بر پا شد، ناچار از مهد توحید به دست اولاد مسلم مؤسس اسلام می‌تواند باشد!
تا به حال با وجود صدها مرتبه ادعا این وعده هنوز وفا نشده است؛ بلکه روز به

روز پرچم ظلم بلندتر و گسترده‌تر گردیده است.

این صدا از مگه بلند خواهد شد و ندای اسلام است. اما آیا از حلقوم شیوخ و
رؤسای عرب که در چنگال استعمار اسیر بوده، استعداد آزادی و توانائی ایجاد

نهضتی را نداشته و اعتمادی به خلوص اعمالشان نیست؟

از طرف دیگر، چون کمونیسم و ماده‌پرستی و خودپرستی جهانگیر خواهد شد و
مالک تمام افراد زنده خواهد بود، جائی روی زمین نخواهد ماند که خارج از سلطه

او باشد و احدی اجازه نطق و مخالفت و مخصوصاً وسیله‌ای برای تبلیغ و اشاعه و
دعوت خود را نخواهد داشت.

شاید طرفدار و تشنه حق زیاد باشد و جرأت هم بکنند، اما قدرت نخواهند داشت
که بشنوند و بگویند؛ چه رسد که کاری بکنند.

رادیو و روزنامه و ارتباط در دست دولت خواهد بود. پس مثل اینکه ناچار باید از خارج و از غیب باشد و با تأییدات غیبی ظاهر و چیره گردد...

تکلیف چیست؟

ما ایرانیها چون ملت تنبلی هستیم، عادت داریم که برای زمان حال و برای حاضرین مجلس تکلیف و مسؤولیتی معین نکنیم. تقصیر و مسؤولیت را همیشه به گردن گذشته و به عهده غائبین می‌اندازیم و تکلیف چاره‌جوئی را به آتیه و آیندگان موکول می‌نمائیم!

در دوران تقدّس و مسلمانی، شیوه جبری مسلکی و اعتقاد به قضا و قدر را شعار خود قرار می‌دادیم تا برای خود حدود اختیار و مسؤولیت و بنابراین وظیفه فعالیتی قائل نباشیم (در صورتی که اسلام و به طور کلی هر آئینی که دستور دهنده و تکلیف گذارنده باشد، مخالف و منافی با این طرز فکر است)، در دوران تجدد نیز بهانه قشنگی برای مهملی و فرار از عمل و فداکاری پیدا کرده، عامل قوی پنجه «سیاست خارجی» را پیش کشیده‌ایم و هر چیزی را به او نسبت داده، اصرار داریم خود را فاقد هر گونه ارزش و اثر بشناسیم.

در زمینه اقدامات اصلاحی دینی نیز می‌گوئیم کارها باید روز به روز خراب‌تر و فساد عالمگیرتر شود تا صاحب الزمان ظهور کند و دنیا درست شود، عمل ما فایده ندارد. وظیفه ما انتظار فرج است! غافل از آنکه اگر قرار چنین بود از اول پیغمبری مبعوث نمی‌شد و تکلیفی معین نمی‌کرد.

صرف نظر از اینکه از لحاظ تکلیف فردی و تأمین سعادت و جلب ثواب، هر کس تا عمل خوب نکند، خیر و رستگاری نمی‌برد، اصولاً هر گونه اقدام ما عملاً هم مفید و لازم است.

نباید تصوّر کرد اصحاب حجّت همان ۳۱۳ نفراند که زیر فرمان او جنگ می‌کنند. این عدّه البتّه خلق الساعه نخواهند بود و از صلب کفار بیرون نمی‌آیند. خواه ناخواه اولاد و آثار ما بوده و تعداد کلّ مسلمانان جهان منحصر به آنها نخواهد بود بلکه باید حتماً تعداد زیادی مسلمان در دنیا باشد که ۳۱۳ نفرشان خالص فردِ اعلی در آیند؛ یعنی از زمان صدر اسلام و از دوره حضرت سید الشهداء هم بیشتر.

بنابراین چنین نیست که اسلام و مسلمان از میان برود؛ بر عکس تا آن زمان زمینه‌سازی و تدارک محیط هم باید به عمل آمده باشد.

ما ممکن است آنزمان و شهادت در رکاب حضرتش را درک نکنیم، اما یا مستقیماً با اولادان خود تهیه افرادی را می‌توانیم بنمائیم یا به صورت سیاهی لشکر و از طریق فراهم آوردن محیط مساعد اسلامی وسیله بقا و رشد و پیدایش و تربیت آن افراد زبده را ممکن است تأمین نمائیم.

از طرف دیگر، تدارک زمینه قبلی و ظهور حضرت فقط به این نیست که ظلم و فساد دنیا را فرا گرفته باشد. شرایط اصلی ظهور این است که دنیا آماده و مهیای قبول آن باشد و مانند دفعه اول ظهور اسلام این نهضت دچار شکست نسبی و توقف نگردد. عواملی که این محیط مساعد را فراهم می‌کند:

اولاً، عکس العمل طبیعی و انزجاری خواهد بود که مردم از اوضاع روزگار و سیستم‌های مختلف حکومت و افکار خواهند داشت و

ثانیاً، حسن استقبالی که از آنچه به آنها عرضه می‌شود باید بنمایند.

بشر هیچ وقت چیزی را خلق نکرده و مطلب و حقیقتی را ایجاد نمی‌نماید. همان طور که گوش ما اگر صدائی باشد می‌شنود، حقایق و عقاید نیز در نتیجه توجه و برخورد دریافت می‌گردند. بنابراین برای مردم دنیا باید در آنروز اسلام صحیح و خداپرستی لاقبل به صورت نمونه وجود داشته باشد تا آنها شیفته و مجذوب گردند؛ و الاً باز هم در سرگردانی و گمراهی خواهند ماند.

اینکه می‌گویند رایت حضرت به سرعت دنیا را مسخر خواهد کرد، به احتمال قوی از این جهت است که افکار از او استقبال می‌نمایند؛ همان‌طور که امروز جوان‌ها از کمونیسم استقبال می‌نمایند و هسته و ریشه آن در درون خود اجتماعات و قلوب افراد پیدا شده است.

پس باید دنیا اسلام را بشناسد و قسمتی از این کار وظیفه ما است.

اما چگونه باید شناساند؟

با حرف؟!

حرف اثر دارد؛ اما خیلی اثر ضعیف.

دنیای امروز و پیش از امروز؛ دنیای فردا، دنیای آزمایش و مشاهده و تجربه است. امور خیالی و نظری کمتر کسی را جلب می‌نماید؛ باور و مقبول نمی‌شود.

اسلام نظری باید در آزمایشگاه زندگی فوائد علمی داده باشد تا مورد توجه قرار گیرد یا لاقلاً نمونه تجربی و قیاسی وجود داشته باشد. وضع فعلی ما مسلمانانها متأسفانه اثر عکس دارد. اگر به زبان و قلم مختصر تبلیغاتی می‌کنیم، به عمل ایجاد نفرت و تبلیغ سوء می‌نمائیم. حضرت صادق (ع) می‌فرماید:

«مردم را با اعمال خویش دعوت کنید نه با زبان‌های خود».

ما وقتی می‌توانیم اسلام را به دنیا بشناسانیم و به تدریج افکار را مهیای قبول و پذیرائی قدوم حضرت صاحب بنمائیم که به مصداق:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا...»^۱

هر یک شاهد و نمونه و مدل باشیم. گویا و عامل به اسلام بوده، عطر محمدی و صفا و طهارت مسلمانی و رأفت و رضایت و امنیت و برکت و سلامت اسماء و تمام ارزش‌هایی که دنیا فاقد آن است، از سیمای ما تراوش کند. عملاً تکذیب خودپرستی و ماتریالیسم را نموده، مزایای خداپرستی را اثبات کرده باشیم.

بنابراین، در مقابل سیل خانمان‌سوز خودپرستی - به هر جلوه‌ای که ظاهر شود - باید هوشیار و امیدوار باشیم و محکمتر و مستقیمتر بوده، دائماً آرزو و انتظار فرج را داشته باشیم. مسلمانی خود را اظهار و مخصوصاً بدان عمل کنیم و در تدارک مقدمات ظهور مجاهده نمائیم. اگر موفقیت را به چشم خود دیدیم، زهی سعادت و اگر ندیدیم، حتی اگر مغلوب و شهید شدیم، باز به سعادت نایل گشته، مثل این است که در رکاب حضرت شهید شده‌ایم!

وَ مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ عَلَيْهِ التَّكْلَانِ

۱. بقره (۲) / ۱۴۳: و این چنین شما را امتی «میانه» (برگزیده) ساختیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد....

جنگ میان دیروز و فردا*

به منشاء تمام جنگ‌ها و اختلافات تاریخ اگر درست دقت کنیم، از جنگ میان دیروز و فردا یا کشش گذشته و آینده سرچشمه می‌گیرد، تضاد طبقات پولدار و زوردار که از میراث گذشته استفاده می‌نمایند، با طبقات بی‌چیز که می‌خواهند تأمین آینده نمایند، جنگ دولت‌های مقتدر که بر منابع و مواضع قبلا دست یافته‌اند، با دولت‌های جوان که خواهان قدرت می‌باشند، نزاعها و تعصب‌های متقدمین با متجددین، نسل جوان در مقابل نسل پیر، افکار فلسفی و اجتماعی تازه که به وسیله عقاید و آداب کهنه خفه می‌شود: توانگر با درویش، توانا با ناتوان، تجدد با تقدم، دنیا با آخرت، جوانی با پیری.

این جنگ در تمام ادوار و اقوام وجود داشته و دارد، موارث و بقایای گذشته است که می‌خواهد در وجود ما برای خود حفظ حیات کرده با مواعید و مقدمات آینده روبرو می‌شود.

از دو دسته متخاصم، یکی بر دیروز تکیه می‌نماید و دیگری به فردا. مطالعه در صحنه‌های مختلف این جنگ و مخصوصاً اتخاذ تصمیم در باره وضع خودمان قاعدتاً باید از هر نزاع نظامی، سیاسی و مسلکی دیگر مفیدتر باشد.

سلسله‌های سلاطین ایران روی این اصل بر کنار و برقرار می‌شدند. جنگ‌های اسلام جنگ عقاید نو با کهن بود. انقلابات چند قرن یونان و روم مابین «پلبس»ها و «پاتریوس»ها از همین نوع بود. انقلابات اروپا که منجر به تبدیل حکومت‌های

* این مقاله ابتدا در سالنامه سال ۱۳۳۴ هنرستان صنعتی مشهد و سپس در سال ۱۳۳۷، در مجله «جهان نو» چاپ شده است.

استبدادی به دموکراسی گردید نشانه تحول اوضاع و تسلط افکار جدید بر قدیم بود. همین طور جنگ‌های بین‌المللی و جنگ‌های مسلکی قرن معاصر. دامنه این جنگ تا داخله شخص و حدود نفس نیز کشیده می‌شود. شاید در این میدان از جاهای دیگر شدیدتر و دائمی باشد. نفس ما همیشه در کشمکش دیروز با فردا است.

از یک طرف می‌گوئیم محصول درآمدها و اندوخته‌های دیروز را تا آخر بخوریم و بنوشیم و شاد باشیم. از طرف دیگر احتیاط حکم می‌کند ذخیره‌ای برای فردا نگاهداریم، شاید فردا درآمدی نرسد.

گاهی افراط از این بالاتر رفته می‌گوئیم حال که بخت یارمان شده بر عیش و نوش چنگ یافته‌ایم، حداکثر لذت را ببریم. حاضر می‌شویم معده و قلب و جسممان را که میراث گذشته است و اعتبار و آبرویی که عمری تحصیل کرده‌ایم از دست بدهیم و زن و فرزند و وظائف را فراموش می‌کنیم.

از طرف دیگر آینده از دریچه عقل فریاد می‌زند این پیکر و مغز و این عنوان و آبرو یعنی دارائی‌های مادی و معنوی که در امانت تو گذاشته شده متعلق به من است، باید برای به کار انداختن فردا نگاهداری.

همین طور بنا به عادت و انس و تسلطی که به افکار و معتقدات قبلی داشته باشیم، دل‌کندن از آنها و آشنا شدن با چیزهای تازه (تازه همیشه برای بشر منبع نگرانی و وحشت بوده است) برایمان خیلی مشکل می‌آید و طبعاً مواجه با مخالفت شدید درونی می‌شود.

خلاصه آنکه «امروز» مانند کشور ارمنستان که همیشه متنازع‌فیه مابین روم و ایران بود، میان «دیروز» و «فردا» در کشمکش و نوسان است.

فروختن امروز به دیروز ارتجاع است و رکود، و فروختن آن به فردا تجدد است و پیشروی.

در این کشمکش باید تصدیق کرد که معمولاً زور «دیروز» خیلی بر «فردا» می‌چربد. دیروز سوار زود رسیده‌ایست که مسند و مأمن را اشغال کرده بر مواضع مسلط و پول و مقامات را در دست گرفته است. بنا بر این عادت هر کس متاع امروز را به مالک دیروز می‌فروشد.

کیست که در بازار روز، نقد را به نسیه عوض کند؟!

فردا را کی دیده؟

تا وقتی که شیرینی لذائذ گذشته در کام است و درد و سوز رنجهای دیروز در بدن باقی است قهرآ پیش‌بینی‌های مبهم مشکوک فردا بلااثر و مغلوب خواهد بود. دیروز بر یک سلسله واقعیات مشهود و تجربیات موجود تکیه دارد. دفتر پر برگ علوم پرونده دفاعی قطور آن می‌باشد. در صورتی که فردا چون نیامده‌است، مدعی غائب در محکمه می‌باشد.

اصلاً آینده غیر از این نمی‌تواند باشد. وقتی می‌گوئیم فردا، توجه به فردای بعد از ۲۴ ساعت یا آینده زمانی صرف نداریم. آینده یعنی اینکه باید بیاید، واقعه و حالت جدیدی که هنوز نیامده است، و ترکیبی که باید از برخورد گذشته و حال درست شود.

همان‌طور که علم به تمام خواص اکسیژن و ئیدروژن به‌هیچ‌وجه اجازه و وسیله‌ای برای شناختن خواص آب که ترکیب آنهاست بمانمی‌دهد و علم بشر به هر ترکیبی پس از پیدایش و ظهور توانسته است دسترسی حاصل کند، آینده هم چون هنوز ترکیب و تشکیل نشده است اطلاع قبلی بر چگونگی و آثار آن برای بشر محال می‌باشد.

این مقایسه قوی به لحاظ ما بود. یک مقایسه یا مقابله قوی نیز در طبیعت انجام می‌شود، در طبیعت حاکم بر ما، شاید به دست خود ما ولی به نفع فردا. نه تنها ما نمی‌توانیم جریان روزگار را که از دیروز به امروز رسیده است متوقف نموده مانع طلوع فردا بشویم، بلکه قرن به قرن و سال به سال خود ما در تسریع تصاعدی این جریان شرکت می‌نمائیم.

دیروز با همه قدرت و جلال خود بهاری بود که رو به خزان می‌رود. مقتدرها و متمول‌ها را که همان قدرت و تمول که موجب غرور و تنزل می‌شود، به سکونت و مذلت و ناتوانی می‌کشاند و زیردستان برای نجات از زیر دستی به تجهیز قوا و تسخیر طبیعت و تحصیل مکتسباتی که سابقین محروم بودند پرداخته، پیش از آن که اقویا و اغنیا به زمین بیفتند زمینشان میزنند. طبقه‌ای که روی کار می‌آید با وسائل جدید و غیر از طبقه قدیم است. یعنی آینده است. نوبت به طبقه دیگر می‌رسد و توالی ادامه خواهد داشت. همین‌طور به لحاظ افکار و عقاید.

هر زمانی، شرایط و احتیاجات مخصوص به خود را دارد. تکاپوی انسان مکتسبات تازه یعنی دارائیهها و تشکیلات و نظریات جدیدی را پیش می‌آورد. پس اوضاع عوض می‌شود. احتیاجات قدیم مرتفع می‌شود ولی همیشه قرار خلقت چه در زندگی و رشد فرد و چه در تکامل جمع بر این است که هر سنی و هر وضعی بنا به مکتسباتی که ایجاد می‌نماید و حال تازه‌ای که احراز می‌کند با احتیاجات نوظهوری روبرو می‌شود. آنها که بر مسند دیروز تکیه کرده‌اند نسبت به وسائل و افکار نو بی‌اعتنائی و مخالفت می‌نمایند، ولی محرومین که هوشیار و فعال‌اند مسلح به سلاح جدید می‌گردند. اگر در برخورد اول سربازان ناشی و سلاحها ناآزموده باشد، شکست موجب پختگی و چیرگی بعدی خواهد شد. وقس علیهذا.

پس خارج از اراده ما ولی به دست خود ما سنگ حوادث در سراشیب زمانه می‌غلطد و پیش می‌رود. در هر گردش افراد و افکار زیر و رو می‌شوند. علی‌رغم تنبلی و تمایل ما فردا جای دیروز را می‌گیرد و بلافاصله جای خود را به پس‌فردا می‌دهد...

اگر ما خود را به دیروز بسته باشیم سنگ حوادث ما را در زیر گرفته، له خواهد کرد. ولی اگر تعلق و تعصب را کنار گذاشته برای فردا ایستاده باشیم و با زمان حرکت کنیم همیشه برفراز سنگ خواهیم بود و حالت سواری را خواهیم داشت که گوئی مهار عرابه را به دست گرفته بر زمان و مکان فرمان می‌دهد!

* * *

البته حیوانات از این جنگ در امانند. در وجود و در اجتماع آنها دیروز و فردا با هم صلح کرده، امنیت و آرامش برقرار شده است. منتها اگر امنیت دارند، رکود دارند. اگر از جنگ برکنارند از جریان هم برکنارند و از تکامل بی‌نصیب. قطار تکامل در نوع آنها قرن‌ها و بلکه صدها میلیون سال است که در خط فرعی به بن‌بست رسیده، متوقف شده است. برای آنها دیگر تنازع در بقا و تناسب با محیط به سر حد تعادل رسیده است. گذشته و آینده برایشان یکی است. یعنی اصلاً آینده و آخرتی ندارند.

اما متأسفانه (یا خوشبختانه) انسان چنین نیست و در بحبوحه تنازع و تکامل می‌باشد. قطار ترقی او روز به روز بر سرعت می‌افزاید. غریو جنگ دیروز و فردا دم به دم بلندتر و سنگین‌تر در گوش صدا می‌کند.

حیوان یا تجهیزاتی که طبیعت به او داده است خوراک و احتیاجاتش را روز به روز تهیه می‌کند. ولی انسان از اعصار اولیه پیدایش مجبور بوده است مال‌اندیش و دوراندیش باشد، حیوانات با شعور خود فقط در مکان (آن هم مکان بسیار محدود) زندگی می‌کنند و حساب زمان را غرائز عهده‌دار بوده به موقع مرغ را گُرچ می‌کند و خرگوش را قبلا به کندن موی بدن و جمع‌آوری کرک و پشم برای آماده کردن بستر زایمان وا می‌دارد.

در حیوان و انسان، غدد شیرزا را در پستان، چند ماه به مکیدن نوزاد مانده، به فعالیت وامی‌دارد. ولی انسان به لحاظ انسانی و خواص روانی مجبور است پیش‌بینی زمان را بنماید.

این پیش‌بینی یعنی درجه تأثر انسان در مقابل زمان یا قدرت تأثیر آینده در حال، هر اندازه بیشتر باشد شخص پیشرفته‌تر است.

در قبائل وحشی و حتی در عوام و در افراد عادی اثر زمان مانند موج روی آب که با دور شدن از مرکز به زودی محو می‌شود، بسیار ضعیف و موقت بوده همین که چند روز و گاهی اوقات چند ساعت فاصله در میان آمد آثاری که باید وقایع گذشته و مخصوصاً حوادث آینده روی حافظه و حواس آنها بنماید تا محسوس می‌شود. گذشته را خیلی زود فراموش کرده، نسبت به سنن و تاریخ علاقه چندانی ابراز نمی‌دارند و به آینده نیز اگر چه در نظرشان مسلم باشد بی‌اعتنا و بی‌حس می‌گردند.

بالعکس نسبت به اشیاء که به مرکز ثقل شخصی و به لحظه زندگی نزدیک باشد فوق‌العاده حساسند. اینست که هر قدر از اقوام قدیم به اقوام جدید از وحشی به دهاتی، از دهاتی به شهری و از شرقی به غربی نزدیک می‌شویم وسعت ذخائر و تنوع وسائل یعنی نگرانی برای تأمین آینده ترقی می‌نماید. رفته رفته احساسات و تأثر انسان نسبت به گذشته‌های بعید و آینده‌های دور زیاد می‌شود. مانند چشمی که با میکروسکوپ و با تلسکوپ مجهز شده میدان دید خود را در دو جهت وسعت می‌دهد. از طرف دیگر پیشرفت تمدن دامنه نظر و اثر انسان را از حدود خانه و قریه

۲۱۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
به شهر و مملکت و به کره زمین کشاند. تمام افراد به میزان عجیبی روی یکدیگر
علاقه‌مند و موءثر شده‌اند و حالا در صدد نفوذ به آسمان‌ها می‌باشند.
به این ترتیب، وجود انسان از حدود بینهایت کوچک شخصی تجاوز و توسعه
یافته روز به روز ظرف مکان و زمان بزرگ‌تری را اشغال می‌نماید.

* * *

با آنکه اکثریت و غلبه در جوامع بشری همیشه با یاران دیروز بوده است، ولی
اصلاحات و ترقیات بلا استثنا مدیون خواهندگان فردا می‌باشد.
نوابغی که با تیزبینی و دوراندیشی بیشتر آتیه دورتری را پیش‌بینی و چاره‌جویی
کرده‌اند، کشور خود و تمدن بشر را بیشتر پیش برده‌اند.
اگر امتیاز انسان بر حیوان در مال‌اندیشی است و ملاک تکامل و نبوغ در
دوراندیشی می‌باشد، آنها که آتیه‌های خیلی خیلی دورتر و فردای همه فرداها را در
نظر داشته، علاوه بر دیروز و امروز دنیا نسبت به یک فردای آخرت «حساس»
بوده‌اند، آنها از هر متجددی متجددتر و از هر پیشروی پیشروتر، هستند.
اصلا هر مخترع و هر مصلحی پس از توجه و مطالعه معایب موجود و تأثر از
بدبختیهای روز به امید فردای بهتر برای ساختن یک دستگاه کاملتر و ایجاد یک
بهشت موعود قدم به میدان مبارزه گذارده است.
افلاطون «مدینه فاضله» را وصف کرد، سوسیالیست‌های اخلاقی قرن ۱۸
بهشت‌های خیالی را طرح کردند. کارل مارکس و لنین هم که منکر معنویات بودند
باز برای ایجاد بهشت کمونیسم این هیاهو را در دنیا به پا کردند.
تا ایمان راسخ و امید قطعی به یک فردای بهتر از دیروز نباشد قدمی برای اصلاح
برداشته نخواهد شد.

به طوری که گفتیم یکی از جبهه‌های جنگ دیروز و فردا، جنگ دنیا و آخرت
می‌باشد که به وسیله مردان معدودی از قدیم‌الایام اعلام گردیده است، مع‌ذلک از
عظیم‌ترین و اساسی‌ترین جنگ‌های دیروز و فردا می‌باشد و خاموش شدنی نیست.
همان طور که در برابر نیروهای جدید و افکار تازه همیشه صاحبان منافع و مرتجعین
و کهنه پرستان قیام کرده‌اند، در مقابل ایده آخرت نیز تمایلات تن‌پرورانه، عادات و
اُنس به متعلقات گذشته، یعنی به زندگی دنیا و افکار و عقایدی که نمی‌خواهند در

ورای مشاهدات و تصورات گذشته هیچگونه پیش‌آمد و ترکیب و واقعه تازه‌ای را در نظر بیاورند با این فکر و دعوت مبارزه کرده و می‌کنند. حربه‌ای که به کار می‌برند و سیستم تبلیغاتشان عیناً همانست که مرتجعین در مقابل روشنفکران، و مقتدرین در مقابل ملت‌ها به کار برده‌اند. می‌گویند مگر امروز (دنیا) چه عیبی دارد؟ فردا را کی دیده؟

فردا را کسی ندیده و نخواهد دید. یعنی نباید توقع داشته باشیم ترکیبی که هنوز به وقوع نپیوسته از تجزیه و تحلیل مفردات ظاهر شود. ولی مسلم است که در پس امروز فردائی خواهد بود؛ فردائی که وارث امروز است.

فردا اگر بر انسان وارد شود غافلگیری است و غلطاندن و کوبیدن. ولی اگر انسان به استقبال فردا برود امروزش بیداری و فردایش سواری است. تدارک فردا چگونه است؟ نمی‌دانیم فردا چگونه خواهد بود ولی می‌دانیم آنچه به کار خواهد آمد بنا به قرار گذشته، حفظ مکتسبات و هدر ندادن سرمایه‌ها و به کار انداختن آنها در جهتی می‌باشد که برای آن بهتر ساخته شده‌ایم؛ یعنی در وجودمان بیشتر و بهتر باقیمانده و پیشرفته باشد.

تمام مردم دنیا از اول خلقت تا به حال در یکی از این دو صف جنگیده‌اند. البته در صف دنیا تا صف آخرت.

در صف دنیا کسانی می‌باشند که امروزشان را به دیروز فروخته، عقیده دارند باید با استفاده از سرمایه‌های شخصی و امکانات خارج و احیاناً با تجاوز به دیگران نهایت تمتع را از چهار روزه دنیا ببریم. ولی آنها که در صف آخرت موضع صحیح گرفته‌اند، می‌گویند:

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْآخِرَةُ».

آخرت ریشه‌اش دیروز بوده، شاخ و برگش امروز می‌گسترده و میوه‌اش را فردا می‌دهد. پس باید با قدردانی و بهره‌برداری از نعمت‌های مکتسب گذشته امروز را به امید آینده بهتر به فعالیت و تدارک پردازیم و چشم خود را از حدود تنگ منافع مادی شخصی و وقایع روز فراتر برده در مکان و زمان وسیع با همه مردم و با جهان خلقت پیوند محبت و خدمت بسته، خود را در تمام ایام و ادوار زنده و مؤثر بدانیم. اینست اختلاف دو صف.

برای آنکه بفهمیم حق با کدام طرف است، به جنگجویان میان حال و واماندگان وسط میدان که وضع معین پیدا نکرده، در کش و قوس زندگی می‌باشند نگاه بکنیم. ببینیم آنها که در هر یک از دو طرف مواضع نهائی را احراز کرده به موفقیت نائل شده‌اند چه حالی دارند.

دنیا پرست حقیقی موفق کیست؟

آن کس که مثلاً مال فراوان به میراث برده، مقام محکم بی‌مسئولیت اشغال کرده و یکسره به انجام تمنیات دلخواه و اجرای برنامه دنیا پرداخته است! جوانی است رعنا و خوش سیما، هم آغوش یار، همدم بزم و شکار، مست شراب، مخمور تریاک، غرق در شهوات... چند روزی در نهایت خوشی می‌گذراند. دیگران آرزوی حال او را دارند...

اما پس از دو سه سال به سراغش برویم، ببینیم دارائی‌ها چه شده، آبرو و احترام در نزد مردم چه دارد، رنگ و رخساره‌اش چگونه است، قلب و کبد و جوارحش چگونه کار می‌کند، امروزش چیست، فردایش چه خواهد بود؟

از نظر علمی چه شکستی از این شدیدتر و چه آزمایشی از این قاطع‌تر که از ابتدای تاریخ بشر تا به حال این همه مردم از عامی و عالم و فقیر و غنی در راه تأمین آرزوهای دنیا کوشش‌ها کرده و رنج‌ها برده‌اند و اکثریت آنها وسط حال مانده، در گیر و دار شب و روز جان داده‌اند. یعنی به جایی که می‌خواستند نرسیده‌اند. و آن اقلیت بسیار معدود هم که به مقصود رسیده‌اند حاصلی جز فساد و فنا و حسرت و هلاکت نداشته‌اند.

بنابراین دنیا هدفی به نام «دنیا» نمی‌شناسد و آنچه مردم با آب و تاب به عنوان مسلم‌ترین و مطبوع‌ترین واقعیات تبلیغ می‌کنند خیال موهومی بیش نمی‌باشد. سراب است نه آب.

اما در صف مقابل، البته هنوز از مقام اخروی کسی در آخرت خبر نداریم. قضاوت‌مان را به دوران زندگی معطوف بداریم، می‌بینیم مردان واقعی آخرت (نه مقلدین متعصب یا شیادان ریاکار) دیدگان باز، دل با امید، فکر روشن و چهره با نشاط دارند. مشکلات و پیش‌آمدها را با تسلیم و رضا استقبال کرده، خدمت و فداکاری به کامشان شیرین می‌آید. با خاطر جمع و تصمیم جزم به فعالیت پرداخته به اعتدال و قناعت می‌خوردند، سبک و راحت می‌خوانند، سلامت زندگی می‌کنند، از

موفقیت‌ها تشویق می‌شوند، از محرومیت‌ها تربیت و تعلیم می‌یابند. به جهان خلقت و به مردم با دیده تجلیل و محبت نگاه کرده، محترم و مفید زیسته‌اند. دائماً از گذشته تاریک و ناقص خود به آینده بهتر بازگشت نموده در پی اصلاح و بهتری خود و اشاعه صلاح و خیر عام می‌باشند. چون متاع دیروز را به مصرف فردا می‌رسانند، نه غم گذشته را می‌خورند و نه بیم از آینده دارند! مفید برای خود و برای اجتماع‌اند. دو صف یا دو مکتب است که یکی با وجود موافق طبع بودن علیه طبیعت و تکامل است و شخص را در جهت خلاف مقصد سوق می‌دهد و دیگری که از فطرت خالص انسان سرچشمه می‌گیرد، موافق با جریان طبیعت و بهترین اسباب تکامل است. البته خیلی تمرین و تربیت می‌خواهد و برای درک و انجام آن رشد فوق‌العاده لازم است ولی این اشکال تقصیر مکتب و نقص حقیقت آن نیست. اجتماعی که به دنبال آخرت برود دنیای خوب هم خواهد داشت؛ چون هر روزش بهتر از روز پیش است و آنها که دنیای خراب و ذلت دارند آخرت هم ندارند.

* * *

اشتباه نشود آنها هم که با ظاهر نوع خواهانه تبلیغ و تعقیب هدفی را می‌نمایند که رفاه و آسایش عمومی اجتماع در زندگی دنیا می‌باشد و نسبت به آینده عمدتاً چشم می‌پوشند، خودخواهان خطرناکی هستند که مانند تریاکیها می‌خواهند سایرین را به حلقه خود وارد سازند. طبیعت هیچ‌وقت رفاه و آسایش در زندگی و تأمین امروز را در سایه دیروز، یعنی سکونت و راحتی را که تکرار گذشته باشد نخواسته است. با آن سخت مبارزه می‌کند. بالعکس، پیش رفتن به جلو و گرمی و نشاط امروز را برای خاطر فردا خواسته است و تأیید می‌نماید.

اصلاً برنامه‌های رفاه و آسایش نمی‌تواند قائم به ذات بماند. تأمین رفاه عام خلاف رفاه و نفع خواصی است که مأمور تأمین آن می‌باشند. مکاتب اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی قرن ۱۸ شاهد صادقی بود از اینکه نه بهشت‌های خیالی که بر عواطف صرف مبتنی باشد و نه بهشت‌های به قول خودشان علمی که بر امیدهای مادی متکی باشد، به مسخره یا به جهنم دیکتاتوری کشیده می‌شود.

فرد دنیاپرست (یا خودپرست، فرق نمی‌کند) و اجتماع دنیاپرست هر دو در گمراهی و اشتباه می‌باشند.

اولی که در منطق دنیای اجتماعی امروز مدت‌ها است محکوم و مطرود شده حرفی از آن نمی‌زنیم.

از دومی که خواهان یک اجتماع منظم با تساوی تمتع عموم از رفاه و آسایش و همکاری در وظائف می‌باشد، صحبت می‌کنیم. در این مکتب جوامع جانشین افراد شده، خودخواهی‌ها با معایب و مضار آن به مقیاس وسیع‌تر و خطرناک‌تری جلوه‌گری خواهد کرد. نمونه آن همین رقابت‌ها و استعمار و استثمارها است که در صحنه بین‌الملل ما بین اقویا و ضعفا آثار دلخراش خانمانسوز آنرا مشاهده می‌نمائیم.

پس ناچار باید انتظار روزی را کشید که خودخواهی‌ها و خودکامی‌ها از سرحدات ملل هم عقب‌تر رفته بر اجتماع عمومی بشر یک فکر دنیاپرستی برادروار حکومت نماید. صرف نظر از اینکه معلوم نیست چنین اتحاد و اخوت عملی شود، با قبول اینکه طبع بشر اصولاً روی راحت طلبی غریزی مایل به تغییر نیست و ترقیات در نتیجه رقابت‌ها و اختلافات پدیدار شده است، نتیجه چنین توافقی که برمحور «آسایش» و تأمین دنیا امضا شده باشد آیا جنبش و ترقی خواهد بود یا توقف مترادف با تنزل و سقوط؟

پس به دنبال دنیا رفتن یعنی حال و روز را هدف قرار دادن، چه به مقیاس فردی و چه به مقیاس جمعی در صف یاران دیروز قرار گرفتن و قدم به عقب گذاشتن است. حرکتی است بر خلاف طبیعت و موجب زیان و هلاکت.

بسیار جای تأسف و تعجب است که پس از این همه اکتشافات و ترقیات، آمال و آرزوی بعضی متفکرین (!) به سطح «نان و بهداشت، یا تأمین بخور و بخواب عمومی» تنزل نماید !!

* * *

مسلم کسانی ایراد خواهند گرفت که زنده کردن موضوع کهنه آخرت و خبر دادن عذاب و ثوابی که علم و عمل بر آن گواهی نمی‌دهد خود کهنه‌پرستی و ارتجاع به افکار و عقاید دیروزی است!

اولاً، دیدیم که ارتجاع و کهنه‌پرستی برگرداندن و نگاهداشتن گذشته است و تجدد و روشن‌بینی چیزی جز توجه به آینده و تدارک آنچه نیامده نمی‌تواند باشد. علمی که این قدر به آن مینازیم چیزی جز محصول کنجکاوی یعنی علاقه‌مند شدن به غیر از خود و به خارج خود نبوده و حاصلی جز کاوش گذشته برای پیش‌بینی آینده ندارد. بنابراین ایده آخرت اعم از درستی یا نادرستی آن هسته نوخواهی و منتهای تجدد و روشنفکری است.

آنها که با این فکر مبارزه می‌کنند، زنجیرکنندگان کاروان تکامل و برگرداندگان بشریت به جمود و تنزل‌اند. پیشروان و نوابغ (از هر مسلک و موضوع) همیشه از سری اول بوده تفاوتی که با داعیان آخرت داشته‌اند در این است که ظرف زمانی و مکانی آنها تنگ‌تر بوده، نظر به یک قرن و دو قرن گذشته و ده سال و پنجاه سال آینده داشته‌اند. علاقه و توجهشان نیز از حدود قبیله و ملت جلوتر نمی‌رفته، ضمناً انحصار به مطالب معدودی (طبی - علمی - سیاسی - اقتصادی و امثال آن) داشته‌اند. ولی منادیان آخرت هم‌آواز با جهان بزرگ خلقت بوده، خالق تمام عالم را در غروب و طلوع ایام و ادوار و در پهنای بی‌منتهای زمین و آسمان تسبیح و تشکر می‌کردند. سعادت همه مردم را از هر جهت طالب بودند و تأثرشان از آینده نزدیک و آینده بسیار بسیار دور که چشم بشر ندیده و نمی‌تواند ببیند (و بنابراین چاره‌ای جز الهام گرفتن از خارج نیست) یکسان بوده، ابعاد زمانی و مکانی وجود آنها بالنسبه به نوابغ بینهایت بوده است. نمونه‌های فوق‌العاده تکامل یافته‌تری بودند که از طریق طبیعی (موتاسیون) یا تربیت الهی به این مقامات رسیده‌اند. تفوق و تکامل آنها از یک طرف و قدرت عمل و فداکاری‌شان از طرف دیگر در ما ایجاد احترام و اعتماد می‌نماید.

ثانیاً، باید ما بین هدف و مسیر فرق گذاشت. برای یک نفر پیش‌رونده‌ای که به دنبال مقصود در حرکت است مسیر البته دم به دم مناظر تازه نشان می‌دهد. اگر عوض نشود توقف است. ولی هدف از اول تا آخر یکی باید باشد. غیر از این گمراهی و در به دری است.

مسئله آخرت هدف است که نباید عوض شود. و به همین دلیل از اول تمدن بشریت تا آخرین بعثت، پیغمبران همداستان بوده‌اند. و به همین دلیل که همه یک نقطه را نشان داده‌اند بی‌غرض و راستگو و خیرخواه بوده‌اند.

فلاسفه از افکار یکدیگر اطلاع و در طول زمان و مکان با هم ارتباط داشته‌اند، مع ذلک دو چیز گفته‌اند. یعنی هر کدام یک چیز برای خود. ولی پیغمبران با فواصل مکانی و زمانی منقطع که هر تصویر در عبور از غبار خرافات و انکسار احساسات به کلی دگرگون می‌شود یک جوهر و یک حقیقت را اعلام داشته‌اند!

مقصود آنکه آخرت چون هدف است نمی‌بایستی عوض شود، ولی دنیا مسیر است. البته که باید زندگی در تغییر باشد. اشتباه بعضی متقدمین و مقدسین در همین بوده است که می‌خواستند فکری و کاری برای بهبود دنیا نشود. هدف را کافی دانسته به جای مسیر و مرکوب گرفته‌اند. زندگی باید در تغییر و تجدید باشد. ولی در تکامل، نه در تنزل. تکامل هم یک سمت بیشتر نمی‌تواند داشته باشد. همان سمتی که در گذشته داشته است. به همین جهت انبیاء گفته‌اند برای رسیدگی به صحت دعاوی و دستوره‌ای ما، در تاریخ گذشتگان سیر کنید ببینید اقوامی که از راه حق و عدالت منحرف شدند به چه روزی افتادند.

خلاصه آنکه جنگ دیروز و فردا باز هم ادامه خواهد داشت. صفی غیر از صف دنیا و آخرت و شق ثالثی وجود ندارد. ما مختاریم به هر طرف مایل باشیم برویم. ولی طبیعت از میل ما تبعیت نکرده، سیل روزگار جریان خروشان خود را ادامه می‌دهد. ما نمی‌توانیم خارج این سیل بمانیم یا چون یقین به رستاخیز و اعاده حیات نداریم دلخوش بشویم به اینکه مانند جزیره‌ها و دماغه‌هایی که جریان رودخانه در کنار یا در وسط خود ایجاد کرده از آن می‌گذرد، یا گل و لای که در زیر خود باقی می‌گذارد، ما هم بعد از مرگ متلاشی و منقطع از عالم خواهیم شد.

انسان از آن‌روزی که صاحب عاطفه و حافظه گردید یعنی نسبت به هم‌نوع خود و نسبت به گذشته و آینده حساس شد، عاطفه و حافظه عملاً چیزی از عالم خارج را در او و چیزی از او را در دنیا جا داد. وجود هماهنگی و همجنس با مکان و زمان شده، خواه‌ناخواه همراه با جریان و بلکه جزئی از جریان گردیده است. حاضر و غایب و زنده و مرده او در حرکت و حیات می‌باشد.

حیوان بعد از مرگ شخصیتش مانند پیکرش نابود می‌شود. چون شخصیتی ندارد. ولی کی می‌تواند پاستورها و نیوتن‌ها و امیرکبیرها را از اثر بیندازد یا از «جریان» خارج سازد؟

کوچک‌ترین افراد نیز در نسل خود و در شعاع کوچک همسایگان و همکاران حفاظت و تکرار می‌شوند. چون انسان مرتبط و علاقه‌مند به اجتماع و مؤثر در آن است، هیچ‌وقت جزو جاگذاشته‌های جریان نخواهد بود. منقسم به اجزاء و متلاشی در افکار و آثار می‌شود ولی همین مخلوط شدن با سایر ذرات مانع ته‌نشین شدن می‌گردد و او را بیشتر هماهنگ و همراه جریان بلکه قسمتی از خود جریان می‌نماید. ما حق داریم خط بطلان و تکذیب بر امکان رو آمدن ذرات و تشکیل مجدد آنها بکشیم؟ به همان دلیل که فردا را کسی ندیده و فردا همیشه نوظهورها و پدیده‌ها را می‌آورد، احتمال چنین امکانی را نباید از سر دور داشت. خصوصاً وقتی از طرف پیشرفته‌ترین زیدگان روشن بین خیرخواه و صادق اعلام شده باشد.

در دیروزهای گذشته و امروزهای حاضر ما نمونه‌های فراوان از رستاخیزهای طبیعت دیده‌ایم. احیای زمین مرده در بهار و جنب و جوش عظیم حشرات و نباتات بعد از خواب زمستانی. یا تولد خود ما که چیزی جز رستاخیز ترکیب پدر و مادرمان از طریق رشد ذره بی‌مقدار نطفه نمی‌باشد!

پس بیایم به دست و به میل خویش هر چه بهتر و بیشتر خود را جزو جریان عظیم خلقت کرده، به دعوت کسانی که ما را به زندگی ابدی خوانده‌اند جواب مثبت بدهیم. از روی تنبلی یا تکبر نخواهیم مخالف یا مانع جریان بشویم که ما را بغلطاند؛ همراه و سوار بر جریان بشویم که ما را به دوش بگیرد!

احتیاج روز*

دست خدا

روزی که پیغمبر اسلام فرمود:

«يُدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ»

(دست خدا با جماعت است)،

نه تنها جاهلیت و اشرافیت بر سراسر دنیا حکم فرمائی می کرد، بلکه فردیت و اندیویدوالیسم (Individualisme) یعنی انفرادی بودن، معمول تمام ملتها و مورد قبول تقریباً کلیه افکار و عادات دنیا بود.

البته مردم از اجتماع و اتحاد نفع می بردند و آنرا مستحسن می دانستند، ولی قرار زندگی و طرز امور- از حکومت و دولت گرفته تا کسب و زراعت و تفریح و تعلیم و غیره- به صورت فردی انجام می شد. جز کانونهای کوچک خانوادگی یا قبیله‌گی که در آنها مختصر همکاری و جزئی تقسیم وظائف اجرا می شد، سایر شؤون و امور، با اراده و میل و تدبیر اشخاص اداره می گشت.

اروپائیان نیز تمدن امروزی و مخصوصاً اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی گذشته را مدیون ابتکارهای خصوصی (eéInitiative priv) و روحیه فردی آزاد می دانند؛ ولی در همان اروپا در قرون جدید، شرکت‌های تجارتي و مؤسسات صنعتی از تجمع سرمایه‌های مالی و بدنی و فکری اشخاص تشکیل شد و به زودی

* این اثر ابتدا در سال ۱۳۳۶ و سپس در شماره‌های ۱ و ۲ ماهنامه «مجموعه حکمت»، و پس از آن چندین بار همراه با مقالات دیگر، توسط شرکت سهامی انتشار و انتشارات تشیع، تجدید چاپ شده است.

قوت و وسعت گرفت، و مجالس مشاوره و پارلمان و سازمان‌های مفصل مرتبط دولتی جای آن را گرفت و «دموکراسی» یعنی اداره اجتماع به دست مردم برقرار گردید.

مردم نه تنها در موقع انتخابات از طریق احزاب در اداره کشور شرکت کرده و می‌کنند، بلکه در امور آزاد و خیریه و فرهنگی و هنری و اقتصادی نیز تشکیل انجمن‌های ملی داده، مقاصد خود را با همفکری و همکاری دسته جمعی پیش می‌برند.

امروز قدرت اجتماع در دنیای متمدنی، به حدی رسیده است که در کمتر کاری، اعم از تجارت و صنعت و سیاست و فرهنگ و حتی ورزش و هنر و تفریح، محور و مدار بر فرد می‌باشد. همه جا و همه کارها با مشارکت و هم‌آهنگی و همکاری به صورت اجتماعی انجام می‌گردد. نه تنها در داخله کشورها، بلکه در روابط ملت‌ها نیز وسائل گوناگون و اتحادیه‌ها و مقررات بیشمار برای تسهیل ارتباط و توحید سیستم‌ها و توسعه همکاری‌ها دایره گردیده و می‌گردد.

دنیای مسکون، بر دو کفه متقابل و معادل تکیه می‌کند و دو دولت هستند که در دو قطب مخالف کره زمین، شاهین تعادل سیاست و قدرت و اقتصاد جهان را در دست گرفته‌اند. این دو مملکت از بسیاری جهات و شاید از هر بابت، با هم مابینت دارند، ولی از یک جهت اشتراک و شباهت دارند.

در هر دو کشور، کارها بالمره از صورت خصوصی و فردی خارج شده، سازمانها دسته جمعی گشته و زندگی به حالت اشتراکی و کولکتیویسم (Collectivisme) درآمده است. همین امتیاز است که بگفته آندره زیگفرید (André Siegfried) آکادمیسین فرانسوی و مؤلف کتاب *L'Âme des peuples* «روح ملت‌ها» به این دو ملت، قدرت و سیاست دنیائی را داده و سایرین را با وجود تمام سوابق و استعداد و تفوق‌های نژادی زیر دست و تابع آنها نموده است.

و البته وقتی می‌گوئیم اجتماع یا عمل اجتماعی، مقصود تنها مجتمع شدن تعداد زیاد در یک محل یا افراد در یک کار نیست. بلکه آن چیزی که نیروی عظیم کشورهای رهبر دو بلوک شرق و غرب را تأمین می‌کند؛ تجمع توأم باتشکل، یعنی همکاری و هماهنگی افراد تحت فرمان هدف و برنامه واحد می‌باشد؛ به طوری که افراد، استقلال و تمامیت خود را (بالاجبار یا بالاختیار) از دست داده، مانند چرخ

دنده‌های یک ماشین عظیم، هر کدام قطعه‌ای از یک مجموعه مرتبط و منظم شده‌اند. فرد انسان در عین حال، عنصر تشکیل دهنده اجتماع و عضو خدمتگزار مطیع آن گردیده، خود را در جنب واحد بزرگ مستهلک شده می‌شناسد. طبیعی است که با اجتماع افراد زیاد و اشتراک مساعی و افکار، مشکلاتی که سابقاً به لحاظ جسمانی و فکری از عهده یک فرد ساخته نبود، در اجتماع متشکل، به سهولت و قدرت و سرعت انجام پذیر می‌گردد و چون دنیا میدان مبارزه و رقابت است، امکانات فردی یا جمعی کوچک، با شدت و بیرحمی تمام پایمال قدرت تولیدی واحدهای بزرگ که از تمرکز و ترکیب نیروهای متشکل ایجاد شده است، می‌گردد و مجال و اجازه زندگی برای انفرادی‌ها و کوچک‌ها باقی نمی‌ماند. حقاً که دست خدا، دست نیرومند خدا، دستیار جماعات است؛ جماعاتی که هماهنگ، همراه و همکار باشند.

نقطه ضعف

ما در ایران از بیچارگی‌های خود می‌نالیم؛ بیکاری، بیسوادی، یا بی‌پولی را موجب آن می‌شماریم. از خیلی بی‌چیزی‌ها و بی‌بندوباری‌ها شکایت می‌کنیم، ولی ناتوانی عمده و بی‌علاجی مشکل دردهای ما، از غیر اجتماعی بودن ماست. مرض بزرگ و موجب اساس بدبختی‌ها و عقب‌افتادگی ما، همان علت یا عللی است که در خاصیت انفرادی و خصلت خودبینی، خودخواهی و خودپرستی ما منعکس و متمرکز گردیده است. البته به این مطلب و به این مرض خیلی توجه شده است، ولی به این نظر که منتها و مبدأ دردهای اساسی ما را در آن ببینند، دقت کافی نکرده‌اند و مخصوصاً راه حل عملی و قدم مثبت در زمینه اصلاح آن برداشته نشده است. ما خیلی حواسمان پرت است و کلاهمان پس معرکه می‌باشد! شاید در هیچ جای دنیا فردیت و خودیت (اگر این اصطلاح قابل استعمال باشد) به اندازه ایران نیست. ما وقتی که نخواهیم و نتوانیم دور هم جمع شده، همکاری و همراهی نمائیم، نه مواهب طبیعی و درآمدهای ملی ما را خوشبخت خواهد کرد، نه از علم و فن بهره‌ای خواهیم گرفت و نه از هوش و بینائی؛ و نه حسن تشخیص‌های سیاسی رفع گرفتاری‌هایمان را خواهد کرد.

در تاریخ باستانی و مخصوصاً در سنوات اخیر، مزه این خصلت ملی! تشتت و تفرقه‌ها را خوب چشیده و می‌دانیم که تا همکاری و گذشت و هماهنگی میان رجال و مخصوصاً روشنفکران و رهبران ما وجود نداشته باشد، نه تنها تشکیل جبهه‌های نیرومند مبارز میسر نمی‌شود، بلکه به فرض معجزه و نبوغ و با وجود مقتضیات مختلف پس از حصول موفقیت‌های اولیه، خانه‌های استقلال و آبرو که به خون دل و فداکاری برپا شده باشد، با آتش نفاق و جدائی و خودخواهی‌ها به‌زودی نابود می‌شود؛ اگر دشمن خارجی و ایادی داخلی او نیز جرأت یا فرصت خرابه‌کاری را نکنند، خود ما به دست همدیگر به‌زودی آن را متلاشی خواهیم کرد.

حقیقتاً برای ما ننگ است که جز در آن احزاب و در آن اعمالی که دست خارجی تأسیس کننده یا گرداننده آن بوده، نتوانسته‌ایم انضباط و اتفاق داشته باشیم و هر جا که افکار و منافع ملی و خیر و خدمت واقعی است، تفرقه و مخالفت ساز کرده‌ایم ...

ما ایرانی‌ها حتی در مواقع سختی و احتیاج نیز از هم فرار می‌کنیم؛ مثل یک مشت مار و عقرب که از کیسه‌ای به زمین خالی کنند! هر کس به سعی خود، به فکر خود، به نفع خود... برای خود!

حق دارند چنین کنند؛ چون مثل مار و عقرب از هم بدی دیده‌اند، کلاه سر یکدیگر گذارده و نادرستی و نامردی کرده‌اند. حق داریم بدگمان باشیم. شعر شاعر که می‌گوید:

دلا خو کن به تنهایی که از تن‌ها بلا خیزد!

دستورالعمل و شعار ملی و طبیعی ماست و قطعاً ناشی از همین سوابق و جریانات اجتماعی است. چون چنین هستیم، با یکدیگر همراهی و همکاری نداریم؛ مثل آن دویست نفر سرباز کاشی زمان ناصرالدین شاه که در مراجعت از پایتخت، اسیر دو نفر دزد شدند و گفتند:

«آنها دو نفر بودند «همراه» و ما دویست نفر تنها! ...»

بنابراین هر زورمند جسور، یا شیاد در این مملکت، با اندک تفوق جسمی و مالی که داشته باشد یا با مختصر اتصال و اتکائی که به خارج پیدا کند، بر سر اجتماع منفرد ما می‌کوبد؛ گوئی که سرنوشت ما ملت، توسری خوردن و زیر دست هر کس و ناکس شدن است.

موجبات این وضع

ما به دو دلیل نمی‌توانیم و نتوانسته‌ایم مجتمع و متحد باشیم :
اولاً، وجود مانع (یعنی نادرستی، خیانت، دروغ و فساد مولد سوء ظن).
ثانیاً، فقدان مقتضی (نداشتن هدف واحد).

چون همه خود را و راحت و انتفاع و نجات شخصی را طالبیم، پس به تعداد نفوس در این کشور، هدف و مقصد وجود دارد و چون به یکدیگر دروغ می‌گوئیم و خیانت می‌ورزیم، اگر منافع خصوصی هم به‌طور موقت ایجاب مشارکت و اتحاد نماید، از آن می‌گریزیم.

هرگاه به‌طور استثناء در موارد خاص، یا در اشخاص خوب، وحدت هدف و حسن نیت پیدا شود، چون راه و رسم همکاری را بلد نیستیم و اصولاً مرد کار و اثر نمی‌باشیم، در اجتماعان نتیجه و گرمی نمی‌بینیم، بنابراین به‌زودی از هم می‌پاشیم. البته اگر بی‌عقیده‌ها و دنیا پرستان چنین باشند، حق دارند و بسیار منطقی است که وقتی شخصی علاقه و عقیده به چیزی جز به لذائذ دنیا و به نفس خود نداشت و امید و بیمی در آینده ندید! در جمع مال و مقام از هیچ‌گونه تجاوز و تقلب فروگذار نکند و برای سایرین، گزنده مودی و درنده خطرناکی باشد. ولی مسلمان‌ها چرا؟!

مؤمنین که خداپرستند، یعنی یک خدا، یک قبله و یک دستور دارند، چرا همکار و همراه یکدیگر و بنابراین نیرومند و سعادتمند نیستند؟

مقدسین ما «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ» و «فِي سَبِيلِ اللَّهِ» و «عَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» می‌گویند؛ پس اینها چطور به یک نام و در یک راه و بر یک روال قیام نمی‌نمایند!
«...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ،

آیا برای مرده‌ها است که دیگر ارزش و حرکتی ندارند؟ یا برای زنده‌ها که باید همگی خود را برای خدا، و برگردنده به جانب خدای واحد بدانیم و این اندازه خودخواهی و اختلاف در مسلک و مقصد نداشته باشیم؟
توضیح مطلب و جواب این استفهام همان است که قرآن می‌فرماید و به مؤمنین امثال ما سرزنش می‌کند که:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ.

كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ^۱؛

گفتاری که با عمل توأم نباشد و بیانی که از دل برنیامده و در خارج اثر نگذارد، نزد خدا گناه بزرگ حساب می‌شود.

ما چون دروغ می‌گوئیم و در حقیقت پیروان «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» هستیم، چنین گرفتار و خوار شده‌ایم!..

راه اسلام؟

اما اسلام و دین خدا چنین نبوده و نیست.

می‌دانید که اولین اقدام پیغمبر اکرم(ص) در تشکیل مدینه و تأسیس دولت جهانی اسلام به مصداق:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...»^۲

عقد برادری بستن میان مهاجر و انصار بود. خدا و پیغمبر می‌دانستند که لازمه تشکیل امت، اخوت است و تا امت درست نشود، خروج بر مردم جهان و امر به معروف و نهی از منکر، یعنی بسط خوبی‌ها و محو بدی‌ها، میسر نخواهد شد و امت اسلام بهترین امت‌ها نخواهد گشت.

کتاب خدا در وصف مؤمنین مستحق بهشت می‌فرماید:

«...وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»^۳

یعنی طرز کار و اداره امور مؤمنین از طریق مشورت است و چون ظلمی بر آنها وارد شود، به کمک و همکاری یکدیگر قیام می‌نمایند.

ملاحظه فرمائید اختصاصی‌ترین و فردی‌ترین فریضه دینی را که ارتباط قلبی و راز و نیاز خصوصی مخلوق با خالق است - یعنی نماز - را با چه تأکید و اصرار، دستور داده‌اند به جماعت انجام دهید.

۱. صف(۶۱) / ۲ و ۳: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا چیزی می‌گویید که خلاف آن می‌کنید؟ این

عمل که سخنی بگویید و خلاف آن کنید، خدا را به خشم می‌آورد.

۲. حجرات(۴۹) / ۱۰: هر آینه مؤمنان برادرانند...

۳. شوری(۴۲) / ۳۸ و ۳۹: ... و کارشان را به مشورت یکدیگر انجام دهند و از آنچه روزی آنها کردیم به فقیران انفاق می‌کنند و آنان که چون ظلمی بر آنها هجوم کند از مؤمنان یاری می‌طلبند.

در ساعات معینی، در صفوف منظم، به فرمان مکبّر واحد، پشت سر امام عادل عالم، که شناخته شده و منتخب و مصوّب خود مردم باشد. همچنین روزه در ایام معدود و ماه مخصوص، بالاتفاق و اشتراک صورت می‌گیرد و شاید یک علت فضیلت ماه مبارک، به وجود و وفور همین اجتماعات دینی از یک طرف و اطعام‌ها و آمد و رفت‌ها و فطریه‌ها و همدرد شدن اغنیاء با فقراء، از طرف دیگر باشد که مسلمین را بیش از پیش پهلو به پهلو می‌نشانند و اختلافات را از بین میبرد.

همین طور خدا با آنکه در همه جا و همه وقت هست، برای زیارت خانه او فصل معین و محل واحد مقرر داشته که مسلمین حتی عبادت‌های خصوصی خدا را که مربوط و متوجه خودشان می‌باشد در اشتراک و ارتباط با سایرین انجام دهند و بدانند که مسلمانان باید تمام مشکلات و منویات و اعمال خود را با هماهنگی و همکاری سایرین اجرا نمایند.

مسجد مسلمین امروزه به این صورت درآمده است که:

اولاً، بسیار خلوت و متروک می‌باشد (خصوصاً در بلاد شیعه) و ثانیاً، عده‌ای بدون آشنائی و ارتباط و علاقه پهلو می‌قرار می‌گیرند، نمازی به جای می‌آورند و پراکنده می‌شوند؛ بدون آنکه دردی از افراد و از اجتماع آنها دوا شود.

ولی در صدر اسلام، مسجد و جماعت، مرکز بحث و حل و عقد مشکلات می‌شد. خلیفه و امام پس از ادای جماعت بر منبر رفته، مسائل روز و مایحتاج جامعه را طرح می‌کرد و مردم روی آنها نظر می‌دادند. نسبت به اظهارات خطیب، عکس‌العمل ابراز می‌داشتند. عقد و پیمان‌ها بسته می‌شد و صلح و جنگ‌ها تصویب می‌شد و گاهی همان صف جماعت بود که تبدیل به صفوف جهاد و دفاع شده، قشون از مسجد به میدان جنگ روانه می‌گردید.

چه بسا مجاهدین اسلام از اقصی نقاط و از میدان‌های جنگ با صورت‌های غبارآلود وارد مسجد می‌شدند و گزارش عملیات را در مسجد به اطلاع مردم می‌رساندند و سپس به خانه‌های خودشان می‌رفتند.

اگر در یونان که مادر و مهد دموکراسی غرب است و اروپائیان افتخار به میراث آن می‌نمایند و می‌گویند نطفه اجتماعات و دموکراسی در موقع صرف غذای

قربانی‌ها و در ورزش‌های دسته جمعی بسته شده، در اسلام ما نطفه اجتماع در مسجد و نماز جماعت منعقد گردیده، یعنی پس از توجه به پروردگار عظیم و تصفیه دل‌ها و روشن شدن عقل‌ها. منتها بعدها که خلافت و اختیار به دست ناهالان افتاد، مسجد و منبر و جماعت از سادگی و هدف عالی اصلی برگردانده شده، به تقلید بت پرستان! سعی در تزئین و تظاهر مساجد و وسیله تملق و تمکین از ارباب زر و زور شد!

ولی در ورای این پیرایه‌ها، حقیقت اسلام و آیات قرآن و اوامر پیغمبر خدا زنده و گویا است. هنوز فریاد پیشوای بزرگ و ندای:

«مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»

در گوش ما طنین می‌اندازد و هر صبح به ما می‌گوید:

اگر در روز گذشته کوششی در کار مسلمین نکرده‌ای، مسلمان نیستی.

بنابراین امروز توبه کن و سعی نما تا در امور عمومی اجتماع سهمی به کاربری! این از جهت وظیفه فرد در قبال سایرین بود، از جهت اجتماع نیز پیشوای بر حق ما- علی علیه‌السلام- به گفته رسول اکرم (ص)، برای ملت و امتی که در میان آنها حق ضعیف بدون چون و چرا از قوی گرفته نشود و اقویا صاحب اختیار باشند، ارزش و تقدسی قائل نیست و میفرماید:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوَى غَيْرِ مُتَّعِنٍ»^۱

اجزاء نامربوط

چرا چنین شده و ما این طور هستیم؟

آیا در بین ما، مسلمان مقدس نیست؟ که هست.

قرآن خوانده نمی‌شود؟

نماز و روزه و خمس و زکات عمل نمی‌شود؟...

همه اینها به میزان نسبتاً قابل توجهی و حتی در بسیاری افراد، با خلوص نیت و

قصد قربت انجام می‌شود...

جزء جزء فرائض کم و بیش رعایت می‌گردد، مفرداتمان درست است! ولی به

قول طلبه‌ها ترکیبمان خیلی خراب است!

۱. نهج البلاغه / نامه ۵۳، بند ۱۱۰: هرگز ملتی که در آن حق ضعیف و ناتوان، بی‌ترس و لرز از نیرومند گرفته نشود، پاک و آراسته نگردد.

ما از عهده ترکیب و ارتباط و استفاده از معتقدات و احکام دین برنیامده ایم؛ یعنی شکرِ نعمتِ هدایت را به جا نمی آوریم.

وضع دینداری ما قابل تشبیه به یک تل مصالحی است که روی هم ریخته شده، جزء جزء آنها خوب و مرغوب باشد، ولی ارتباط و التیام ما بین آنها وجود نداشته، طبق نقشه و نظم صحیحی پهلوی هم قرار داده نشده و یک خانه یا ساختمان مرکب مرتبی را تشکیل نداده باشد. اعمالی هم که ما از نظر دینی انجام می دهیم، ممکن است جزء جزء آنها هر یک به جای خود با دقت و صحت انجام شود ولی مثل کسی که نمی داند برای چه منظور آجر می خرد و گچ را چگونه باید با سنگ و آجر ربط داد، استفاده‌ای از ترکیب و ارتباط این مصالح نمی کنیم و خلاصه نتیجه‌ای که منظور شارع است، نمی گیریم.

اصولاً در فکر و روح ایرانی، توجه به هدف و تعقیب مقصد خیلی کم است. افکار ما مثل افرادمان متفرق و بدون ارتباط و انسجام است و یک منظور و محصول را دنبال نمی کنیم.

می بینید فلان آقا شراب می خورد و بعد دهانش را تطهیر کرده، وضو می گیرد و نماز می خواند. یا شمائل حضرت امیر را در دکان خود می آویزد و طرف دیگر، عکس عمال ظلم و ستم را که حضرت امیر در تمام عمر با آنها مبارزه کرده است، می گذارد. شب تولد حضرت حجت را جشن می گیرد و در جشن، رادیو و مطرب راه می اندازد! ...

مقدس‌ها و با تقوایمان نیزاعمال و اذکار مذهبی را بدون توجه به مقصد و منظور آنها انجام می دهند.

روزه می گیریم، بدون آنکه بدانیم برای چیست.

نماز جماعت می رویم، ولی از اجتماع مساجد ما کوچک ترین خیر و فایده‌ای، حتی تمیز کردن مسجد و یا تهیه نان و لباس برای بینواها و سایر امور مفید اجتماعی حاصل نمی شود.

ولی اگر در قرآن دقت کنیم، می بینیم عنایت به فواید و توجه و تذکر منظور از احکام خیلی زیاد است. شارع مقدس نظر داشته است مؤمنین بدانند به چه منظور آن کار را انجام می دهند تا با توجه به مقصود، بهتر و مؤثرتر عمل نمایند (از قبیل آیه شریفه دستور وضو که به جمله :

«... وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَ كُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱
ختم می‌شود و یا آیات خود روزه که به: «...لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ و «...لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»^۳
منتهی می‌شود یا: «...لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ»^۴ و تذکر به برادری و نجات از پرتگاه در دنبال
دستور

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا...»^۵ و امثال فراوان دیگر)

نتیجه این پراکندگی و جدائی افراد و تشتت و پارگی افکار و اعمالمان، همان
ضعف و بیچارگی و توسری خوری است. آن وقت می‌بینید که امام در دعای بسیار
عالی و معتبر «افتتاح» که مخصوص شب‌های ماه «رمضان» است، دست روی
بزرگ‌ترین نقطه ضعف و خرابی کار ما گذاشته، به ما می‌آموزد که بگوئیم:
«اللَّهُمَّ الْمُمْ بِهْ شَعْنَنَا وَأُشْعَبْ بِهْ صَدَعْنَا وَ أُرْتَقْ بِهْ فَتَقْنَا وَ كَثُرْ بِهْ قَلْتْنَا»
خدایا! پراکندگی ما را به دست او جمع آوری کن، شکاف و بریدگی ما را به
اجتماع و گروه مبدل بساز، گشودگی و جدائی ما را ببند و پیوند کن، قلت عدد ما را
مبدل به کثرت نما ...

چه باید کرد!

اینها دردها بود و بیان موجبات بدبختی‌ها و بی‌حاصلی‌ها.
البته نباید به درد دل متوقف شد؛ اگر شخص متوجه خطای خود و واقف به نظر
خدا و چاره گناه شود و توبه و جبران نکند، جریمش چند مقابل خواهد بود.
وظیفه ما آیا دست روی دست گذاردن و انتظار فرج کشیدن و مثل یهودی‌ها
واگذار کردن وظائف به خدا و برگزیدگان خدا است، یا خودمان باید دست به کار
شویم؟

اصلاح کار را از کجا شروع کنیم؟ از اجزاء احکام و فرائض؟

۱. مائده (۵) / ۶: ... ولیکن می‌خواهد شما را پاکیزه گرداند و نعمت را بر شما تمام کند، باشد که شکر او
به‌جای آرید.

۲. بقره (۲) / ۲۱ یا ۶۳ یا ۱۷۹ یا ۱۸۳ و انعام (۶) / ۱۵۳ و اعراف (۷) / ۱۷۱: ... باشد که پرهیزکار شوید.

۳. بقره (۲) / ۱۸۶: ... تا راه راست یابند.

۴. انبیاء (۲۱) / ۳۱ و مؤمنون (۲۳) / ۴۹ و سجده (۳۲) / ۳: ... باشد که راه خویش بیابند.

۵. آل عمران (۳) / ۱۰۳: و همگان دست در ریمان خدا زنید...

این قسمت، از دولتی سر فقهها و سختگیری‌هایی که در ظواهر و صورت احکام می‌شود، به حمدالله اشباع شده است! آنچه ضروری و مفید می‌باشد، ترکیب و تجمع است؛ کاری باید بکنیم که افراد و افکار و اعمالمان اتحاد و ارتباط یافته، در جهت واحد مثبت صحیحی پیش بروند و تمام آنها در خدمت حق و خدا قرار گیرد.

«حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ أَوْرَادِي كُلَّهَا وَرِدًا وَاحِدًا وَ حَالِي فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا»^۱.

روزی که امت اسلام و ملت ایران توانستند مثل صف جماعت به آهنگ واحد به طرف یک قبله و یک مقصد عالی پشت سر یک پیشوا و برنامه مشترک همگی با یکدیگر همکاری نموده، متشکل و متحد شوند، روز بازگشت عظمت اسلام و نجات ایران خواهد بود.

البته چنین عمل ظاهراً ساده‌ای بسیار مشکل است و محتاج به مقدمات بسیار و تدارکات مفصل و مخصوصاً تربیت و تمرین طولانی می‌باشد.

برای کسانی که دنیا را متمرکز و منحصر به شخص خود می‌دانند و وجود خود را محدود به عمر کوتاه و اشتغالات پست دنیا می‌بینند، چنین برنامه‌ای غیر عملی و غیر عاقلانه و بی‌نتیجه است؛ ولی برای خداپرستانی که جهان خلقت و بشریت را چون زنجیر متصل ممتد بی‌انتهایی مینگرند که مبدأ و مرجع آن خداست و هیچ عملی را- ولو به وزن یک ذره باشد- هدر رفته نمی‌گیرند و در راه تقرب به خالق، یک دنیای ابدی با سعادت را تدارک می‌کنند، به تأسی ذات پروردگار و به تبعیت از پیشوایان بزرگ، صبرشان زیاد و همتشان بلند و امید و یقینشان محکم می‌باشد، قدم به جلو می‌گذارند و با توسل و توکل به حق اقدام می‌نمایند.

مقدمه کار (که بعداً بنیان و وسیله کار نیز خواهد بود)- همان‌طور که گفته شد- تربیت و تمرین همکاری است که حتی معتقدین و مقدسین ما، یعنی کسانی که دعوی وحدت هدف دارند نیز فاقد آن می‌باشند.

تعلیم و تربیت، امروزه دیگر با گفتن و بحث و استدلال انجام نمی‌شود؛ با عمل و تمرین باید اجرا گردد. تربیت اجتماعی و تمرین همکاری نیز در اثر مجتمع شدن و همکاری کردن حاصل می‌شود.

۱. قسمتی از دعای کمیل: تا جائی که اعمال و اوراد من به تمامه یکسان گردد و حال من در خدمت تو سرمدی باشد.

بنابراین تا می‌توانیم دور هم جمع شویم و کارهای انفرادی را به صورت اجتماعی و با مشارکت و همکاری یکدیگر انجام دهیم.

حتی غذا خوردن و ورزش و بازی کردن یا گردش رفتن و جشن و عزا گرفتن، وقتی بالاجتماع انجام شود، وسیله عملی مؤثری خواهد بود که آداب همزیستی و همکاری را به ما می‌آموزد، رفته رفته سلیقه‌ها و نظریات شخصی و بدینی‌ها را فراموش کرده، یاد بگیریم چگونه می‌شود و چگونه باید به حرف و نظر و نفع دیگران توجه کرد. رسم تقسیم وظائف و تربیت و تکمیل عملیات را فراگیریم، با همه انس و آمیزش پیدا کنیم، مزه مشارکت و مشورت را بچشیم... خلاصه اجتماعی شویم.

البته تمرین و مشق این کار در امور ساده که منافع حاد و شدید دربر نداشته باشد، آسانتر است؛ ولی چه بهتر که در امور مالی و انتفاعی هم با ملایمت و احتیاط وارد شویم. شرکت‌های تعاونی تشکیل دهیم، برای امور خیریه و خدمات دینی صندوق‌های عمومی با حساب و کتاب و مسئول‌های معین (و حتی موظف) ترتیب بدهیم؛ به این ترتیب، علاوه بر آنکه همگی تربیت می‌شوند، افراد زنده و مستعد برای خدمات اجتماعی از پشت پرده استتار بیرون آمده، ذخائری برای اقدامات بعدی شناخته و فراهم می‌گردند.

پس از آن، کارهای دامنه‌دارتر و وسیع‌تر و مؤثرتر، مانند تأسیس مدرسه و درمانگاه و مسجد و دانشگاه و سایر بنگاه‌های مورد احتیاج عمومی را که ضمناً وسیله اشاعه حق و حقیقت هم خواهد بود، می‌توانیم در پیش بگیریم و پیش برویم. امروز دیگر ما اقلیتیم. اقلیت‌ها متحد و صمیمی و مرتبط می‌شوند. وقت آن رسیده است که مجتمع و متحد دست به کار شویم و برنامه‌های تشکیل اجتماع مسلمین را از سر بگیریم.

اگر سابقاً مکتب‌های درسی اختصاصی نظری تأسیس می‌کردند و افراد فقیه و فیلسوف و ادیب بیرون می‌دادند، امروز آنچه فریضه دینی و وظیفه ملی است، ایجاد مکتب‌های تربیتی اجتماعی عملی است؛ مکتب‌هایی که در سایه نماز و هدایت قرآن، خود ما و سایرین را عملاً برای زندگی و خدمت اجتماعی تربیت نمایند و وسیله اداره امور و قوت و ترقی ما گردند.

در این مملکت بسیار بودند و هستند کسانی که برای نجات ملت و ترقی مملکت درد می‌کشند و چاره می‌جویند. غالب آنها منشأ بدبختی‌ها و مرکز مفاسد را در اقلیت‌هائی به نام هیأت حاکمه می‌شناسند و تنها راه اصلاح را تعویض مقامات و تصرف قدرت سراغ می‌دهند. شاید یکی از علل و عوامل خرابی و یکی از شرایط لازم برای اصلاح، همینها باشد؛ ولی اینها به‌هیچ‌وجه شرایط کافی نیست. تا اکثریت مردم شخصاً سالم و صالح نباشند و مجتمعاً نتوانند همکاری نمایند، فساد عقیده و عمل افراد و اختلافات و مخالفت‌های اجتماع باعث خواهد شد که نه تنها اصلاح و احیای کشور صورت نگیرد، بلکه اگر اتفاقاً هم قدرت به دست صالحین و به اختیار ملت افتاد، به‌زودی (و به‌طوری‌که در جریان‌های گذشته شاهد آن بودیم) موجبات تلاش و تباه از داخله مردم و رهبران بجوشد و دستگاه واژگون گردد.

بنابراین، فکر اینکه قدرت و حکومت را باید از مقامات بالا و از خارج تصرف نمود و پس از آن مطمئن و امیدوار نشست، فکر کاملاً ساده لوحانه‌ای بوده، چنین تصرف و تسلط دیری نپائیده، جای خود را به تشّت و تصادم و تلاشی خواهد داد؛ ولی اگر افراد ملت (یا حداقل تعداد کثیر از ملت) مردمان ثابت و صالح باشند، استعداد اجتماع و اتحاد را داشته، بتوانند با صمیمیت و اعتماد و تشریک مساعی، احتیاجات عمومی را اداره نمایند،

اولاً: بر قدرت و ظرفیت ملی افزوده می‌شود و

ثانیاً: استقلال و استغنائی نسبی در برابر هیأت حاکمه و عمال خارجی پیدا می‌کنند

و

ثالثاً: بدون انقلاب و تصادم و عکس‌العمل‌های حاد، قدرت و حکومت را از داخل و از مراحل پائین تصرف می‌نمایند؛ به طوری که تدریجاً اختیارات به دست اجتماعات ملی درآمده، عملاً حکومت مردم بر مردم و عدالت عمومی تأمین می‌شود.

چنین ملتی استعداد و استحقاق دموکراسی و عزّت و استقلال را خواهد داشت، آنرا بچنگ می‌آورد و حفظ می‌کند!

نتیجه

پس به طور خلاصه - چه از نظر دینی و مسلمانی و چه از نظر ملی - احتیاج روز و وظیفه ما در راه سعادت دنیا و آخرت، اقدام جدی عملی در اصلاح و در اجتماع نفوس است. ما که در ذکر قنوت نماز می گوئیم:

«رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا وَ عَمَلًا وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»^۱

بیائیم همین جمله را شعار خود قرار داده، از روی صدق و صفا در پی افزایش دانائی خود برآمده، مرد عمل بشویم و به جمع نیکان پیوندیم. اجتماعاتی تشکیل دهیم که موجب هدایت و تقویت ایمان و مرکز کار خیر باشد.

هر قدر در برابر مشکلات عظیم روزگار، دست تنهائی، مأیوس کننده و وحشت آور است اجتماع و اتحاد، قوت قلب و امید می دهد و پس از آنکه جمع شدیم، هر قدر بحث و حرف، اختلاف و تفرقه ایجاد می نمایند، کار و عمل، صمیمیت و احترام می آورد.

هر قدر مجادله، یا مجامله سردی و ضعف می آورد، اقدامات مثبت مفید، دلگرمی و قوت می زاید؛

بنابراین، به کارهای مثبت منظم مفید پردازیم که با تأیید خدا، اجتماعمان در اثر حقیقت و کار و نظم، برقرار و نیرومند و فزاینده خواهد گشت.

اسلام با اشاعه و تأکید به نماز جماعت و تکثیر و تسهیل اجتماعات دیگر مانند اعیاد و عزاداری ها و زیارت ها و حج و رمضان و غیره، سرمایه های بزرگ آماده کرده و وسائل قوی برای اجتماع و اصلاح و احیاء در اختیارمان گذارده است؛ سرمایه ها و وسائلی که قدرت های نظامی و سیاسی، توفیق جلوگیری از آنها را نداشته و ندارند و از راه تحریف، درصدد تضعیف آن برآمده اند. شکر چنین نعمت های مخصوصی را به جا آورده، آنها را از صورت سیاهی لشکر و تظاهر و تشریفات بی حاصل خارج سازیم.

مساجد و محافل و شعائر دینی خود را همان طور که در ابتدا و به قصد خدا بوده است، مبداهای حرکت و مراکز خیر و برکت و قدرت نمائیم.

هر چه می توانیم، بیشتر دور هم جمع شویم. از کارهای ساده و کوچک شروع نمائیم و به بزرگ تر و مهمتر برسیم.

۱. دعا: پروردگار من! بر من از حیث علم و دانش و عمل بیفزا و مرا به صالحان ملحق ساز.

اگر به طور دسته جمعی به دور محور و ریسمان خدائی حلقه زده، با استفاده از این نعمات الهی، برابر و برادروار از پرتگاه وحشتناکی که ملت به لب آن رسیده است، دوری جستیم و برای اجرای حق و خیر و از بین بردن فساد قیام نمودیم، به حکم آیات محکم ذیل پیروز خواهیم شد، و اگر باز جدائی و اختلاف را ادامه دادیم، عذاب عظیمی را که گرفتارش شده ایم، عظیمتر و ابدی خواهیم ساخت:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ!»

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳ الی ۱۰۵: و همگان دست در ریسمان خدا زبید و پراکنده نشوید و از نعمتی که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید: آن هنگام که دشمن یکدیگر بودید و او دل‌هایتان را به هم مهربان ساخت و به لطف او برادر شدید و بر لبه پرتگاهی از آتش بودید، خدا شما را از آن برهانید. خدا آیات خود را برای شما این چنین بیان می‌کند، شاید هدایت یابید.

باید که از میان شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند. اینان رستگارانند.

همانند آن کسان مباشید که پس از آنکه آیات روشن خدا بر آنها آشکار شد، پراکنده گشتند و با یکدیگر اختلاف ورزیدند، البته برای اینان عذابی بزرگ خواهد بود.

سرّ عقب‌افتادگی ملل مسلمان*

«یا بنی‌اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی أنعمتُ علیکم
وَأَوْفُوا بِعَهْدِی أَوْفِ بِعَهْدِکُمْ وَإِیَّای فَاَرْهَبُونَ»^۱.

حقیقت تلخ

این حقیقت که امروزه ملل مسلمان روی هم‌رفته عقب افتاده و مقهور (یا دنباله‌روی) غیرمسلمان‌ها هستند، به نظر نمی‌آید محتاج به اثبات باشد. چنین امر بدیهی واقعی مسلماً عللی دارد که باید به دنبال آنها رفت.

وقتی تک تک ممالک اسلامی را در نظر می‌گیریم، وضع حاضر آنها را معلول یک سلسله عوامل طبیعی، اقتصادی، نژادی، اجتماعی، سیاسی، فکری و غیره می‌بینیم که مانند زنجیرهای بهم پیچیده حیات آنها را احاطه کرده، گاهی مانع رشد و حرکت می‌شود و گاهی بسمت نامعین یا نامطلوب می‌کشاند.

شرایط جغرافیائی و تاریخی در هر مورد البته بسیار مهم بوده، تأثیر عوامل عمومی جهانی نیز غیرقابل انکار می‌باشد. اما اگر بنا بود یگانه عامل مؤثر اینها باشد چون ملل مسلمان در چهار گوشه دنیا پراکنده‌اند و تحت شرایط جغرافیائی و

* چاپ اول این مقاله در سال ۱۳۲۹ به زبان انگلیسی در مجله اسلامی پاکستانی چاپ لندن به نام « the Islamic Review» در ژوئن ۱۹۵۱ انتشار یافته است و سپس در جشن عید فطر سال ۱۳۳۸ انجمن اسلامی دانشجویان، مؤلف در همین زمینه سخنرانی نموده است و پس از آن با تجدید نظر و تکمیل در خرداد ماه ۱۳۵۶ در هوستون آمریکا تجدید چاپ گردیده.

۱. بقره (۲) / ۳۸: ای بنی‌اسرائیل نعمتی را که به شما ارزانی داشتیم به یاد آورید و به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم و فقط از من ملاحظه و ترس داشته باشید.

تاریخی و سیاسی بسیار متفاوت قرار دارند، می‌بایستی وضع آنها خیلی متفاوت باشد. ولی وقتی می‌بینیم با وجود همه اختلافات فوق موضوع عقب‌افتادگی و حالت رکود (یا دنباله‌روی) تقریباً در تمام کلیت آنها دارد، ناچار باید سرّ عقب‌افتادگی عمومی را در وجود و دخالت یک عامل مشترک جستجو کرد. خصوصاً که این عقب‌افتادگی امر تازه مخصوص به قرن اخیر نیست.

در مقایسه ملل مسلمان، عوامل محلی و اختصاصی را که کنار بگذاریم، تنها وجه مشترکی که در میان می‌ماند همان «مسلمانی» و اشتراک مذهب آنهاست. پس خواه ناخواه سرچشمه عقب‌افتادگی‌شان از همین جا است. خاصه که می‌بینیم ملل همجواری که در افق ملل مسلمان زندگی می‌کنند و حتی اقلیت‌هایی که منحل و محاط در میان مسلمان‌ها بوده و از لحاظ نژاد و تاریخ و تربیت و شغل و جوه اشتراک زیاد با آنها دارند، چون مذهبشان مسیحی یا زرتشتی و غیره است، در همان محیط و در شرایط حکومتی و اقتصادی تقریباً برابر دارای روحیات و افکار دیگر بوده، برتری‌های محسوس به لحاظ سطح و طرز زندگی، شخصیت، قدرت عمل، رشد و درجه تمدن نشان می‌دهند.

البته قبول این حقیقت و هم‌آوازشدن با مدعیان اسلام بسیار ناگوار است، ولی برای مسلمان واقعی قبول حقیقت حق است و انتقاد از خود هر قدر تلخ باشد فرض است. نجات و چاره را جز از راه واقع‌بینی نمی‌توان یافت.

نگفتیم که سرّ عقب‌افتادگی مسلمان‌ها «اسلام» است. خیر. اسلام یک مرتبه در تاریخ امتحان خود را داد. اسلامی که با گفتار و کردار رسول خدا تعلیم شد و به دست او تا حدودی اجرا گردید، یکی از عقب‌افتاده‌ترین ملل روی زمین را در کوتاهترین مدت سرور سایرین و پیش‌افتاده‌تر از همه نمود.

تکانی که اسلام به بشریت داد چنان نیرومند و سازنده و فزاینده بود که بعد از پیغمبر نیز با وجود اختلاف و انحرافهای زیاد نسبت به اصل، امواج دور رفته آن در مسلمان‌های دست دوم و سوم روشنی و گرمی و ترقی ایجاد نمود و حیات تازه و بارور به همه بخشید.

نهضت‌های فکری بعدی و انقلاب‌ها و هیجان‌های وسیع که در ملل مختلف مسیحی پدیدار گردیده است، مگر هدف و محوری غیر از آزادی، عدالت، مساوات، علم، نوع‌دوستی، صلح یا حقیقت‌خواهی دارد؟

اگر در نهضت‌های خارج از اسلام بعضی از این محرک‌ها را می‌بینیم، در اسلام تماماً به طور کامل وجود داشته و دارد. اسلام باعث چیزی جز حرکت و رشد نمی‌تواند باشد.

آن چیزی که مبداء مشترک بدبختی ما ملل مسلمان است، مسلمانی ما می‌باشد. به گفته سعدی:

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست
تحلیل و توجیه موضوع در نظر اول بسیار انسان جلوه می‌نماید: چون ما مسلمان‌ها به طور کلی و تنها اسماً پیرو اسلام بوده و در عمل و رفتار مظهر مخالف دستورهای آن هستیم، دلیل عقب‌افتادگی و بیچارگی ما، ضمن تأیید حقانیت اسلام، یک جا آشکار می‌شود.

توضیح فوق اگرچه منطبق با واقع و یکی از علل گرفتاری فعلی مسلمان‌ها است ولی قانع‌کننده و دلیل اصلی و عمیق مسئله نیست. زیرا که بی‌علاقگی و بریدگی با اخلاق و احکام اسلامی یا شیوع بیدینی امر نسبتاً تازه‌ای است.

خیلی تازه‌تر از عقب‌افتادگی ما، رکود و واماندگی ملل مسلمان از روزگاران شروع و محسوس می‌شود که مساجد در بلاد اسلامی فراوان بود و در پنج وقت شبانه‌روز از مناره آنها صدای مؤذن شنیده می‌شد، احدی را جرأت شراب نوشیدن و روزه خوردن علنی و تظاهر به معاصی نبود، مردم در معتقدات و شرایع اسلامی تعلیم و تربیت می‌شدند و سیاست‌های بیگانه غیرمسلمان نفوذ چندان در امور آنها نداشت. ولی از همان ایام قوس حیات فردی و اجتماعی ممالک مسلمان سیر صعودی خود را از دست داده بود.

ناچار باید اعتراف کرد که علت اصلی خرابی کار ما بی‌دینی یا بی‌علاقگی هموطنان و همکیشان نیست. درخت عقب‌افتادگی و زبونی که امروز آنرا تنومند و پرشاخ و تیغ می‌بینیم، تخم آن در زمان‌های خیلی قدیم به دست پدران خیلی مقدس ما، کاشته شده و ریشه آن قرن‌ها است که در مشرق زمین فرورفتگی و گسترش یافته است.

غرض، بدگوئی پشت سر مردگان گذشته نیست. ممکن است تنبلی، سوء تدبیر یا سوء تشخیص داشته باشند، ولی عدم سوءنیتشان مسلم است. بهتر است برای آنها از

۲۴۶ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
خدا آمرزش طلبیده، به وظیفه خود پردازیم و به دنبال کشف مطالب و چاره‌جویی
برویم.

مسلمانی روز اول و تحوّل‌های بعدی آن

روزی که اسلام بر دنیای جاهلیت طلوع کرد، یک سلسله تعلیمات داد و یک سلسله دستورات را نداد. گاهی اوقات همان اندازه که گفته‌های یک شخص مهم است، در نگفته‌های او نیز معانی و مقاصدی نهفته است. خصوصاً وقتی دعوی تربیت کلی و پای مکتبی در بین باشد که سراسر شوون فرد و اجتماع و امر دنیا و آخرت را دربر می‌گیرد.

مثلاً اسلام نگفت مردم غذا نخورید و آب نیشامید. گفت:

«... کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا...»^۱

یا «... کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ»^۲.

هر نوع غذائی را مجاز کرد به شرط آنکه پاکیزه و گوارا (حلال) باشد، در ظرف پاک بریزند، خوب بچوند و به دیگران هم بدهند.

اتفاقاً قرآن برای حلال شناختن و آزاد گذاشتن مأكولات بیشتر اصرار می‌ورزد تا برای محدود نمودن و تحریم آنها (آیات فراوان سوره بقره و انعام).

همچنین اسلام نگفت مردم زندگی نکنید، پی کسب و زراعت نروید، در تکاپوی حیات و تلاش و تدافع نباشید، با هم‌نوعان خود معاشرت و مزاجت نکنید و

...

گفت، زندگی و معامله و معاشرت را به فلان نحو انجام دهید و در کسب و فعالیت مختارید، ولی به حقوق دیگران تعدی نکنید، متقی باشید و جانب خدمت و احسان و محبت را بگیرید:

«... لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ...»^۳.

۱. اعراف (۷) / ۳۱: ... بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید....

۲. بقره (۲) / ۶۰: ... از روزی خدا بخورید و بیاشامید ولی تباهی و تجاوز در روی زمین و فسادکننده نباشید.

۳. بقره (۲) / ۲۳۷: ... فضل و خوبی کردن نسبت به یکدیگر را فراموش نکنید....

قرآن انسان را کاملاً به زندگی کردن و استفاده از مواهب طبیعی که نامش رانعمت الهی می گذارد، تشویق می کند (از جمله آیات ۵ تا ۱۸ سوره نمل). نه می گوید پول درنیاورید و نه می گوید دفاع و جنگ نکنید. اصرار به خرج کردن مال دارد و اگر لازم شد جنگ را واجب می داند و بلکه تأکید به تدارک و تجهیزات کامل می نماید. فقط می گوید در راه خدا و حق این کارها را بکنید:

«أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۱،

«...قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۲.

غرض آنکه اسلام اشتغال جدید و زندگی محدود یا مخصوص نیاورد. برای همان اشتغالات و فعالیت ها یعنی زندگی بشری طبیعی روش یا «طریقی» را معین کرد و به انسان هدف داد: پرستش بکنید اما خدای یگانه را، در تکاپو و تلاش و تحرک در زمین باشید ولی:

«... فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...»^۳

زیرا که بازگشت و نهایت سیر شما به سوی خدا است.

قرآن زندگی و مرگ و آنچه را روی زمین است، وسیله ها و پیرایه هائی می داند برای درگیری با مشکلات و تکامل و مسابقه ای برای فعالیت و عمل (از جمله آیات ۶ و ۷ سوره کهف و آیه ۲ سوره ملک). دنیا را باید مزرعه آخرت دانست و از آن توشه برای تقرب به خدا گرفت.

اسلام برای آنکه انسان در ضمن سرگرمی به گرفتاری ها و سرمستی از موفقیت های دنیا از هدف و غرض اصلی دور نشود، نماز را وسیله تذکر دائمی و توجه به سوی خدا قرار داد. خصوصاً نماز وسطی که در بحبوحه مشغولیت های روزانه قرار دارد. در گرما گرم فعالیت های زندگی، انسان به نماز می ایستد و با توجه به خدا به زندگی برمی گردد. نماز محور زندگی و ستون خیمه دین است. اما همان طور که در کنار ستون نمی شود منزل کرد، نماز هم شغل و مقصد نمی تواند باشد. پس اگر بخواهیم تعلیمات اسلام را خلاصه کنیم باید بگوئیم:

۱. بقره (۲) / ۱۹۵: انفاق کنید در راه خدا... .

۲. بقره (۲) / ۱۹۰ یا ۲۲۴ و آل عمران (۳) / ۱۶۷: جنگ کنید در راه خدا... .

۳. جمعه (۶۲) / ۱۰: ... پس در زمین پخش شوید و از فضل و فزونی های خدا جستجو نمایید... .

هدف خدا است،

مَرکب، زندگی و

طریق، اسلام.

همان‌طور که حرکت بدون هدف‌گیری گمراهی و تباهی است، صرفِ دیدن هدف و شناختن راه هم مسافری را که بی‌مرکب و بی‌حرکت باشد به جایی نخواهد رساند.

این بود دستورالعمل و معنای اسلام آن‌طور که در ابتدای امر تعلیم داده و اجرا شد. نتایج آن را تاریخ ثبت کرد. اما بعدها که پیشوائی به دست ناهل افتاد وضع دگرگون شد.

مسلمان‌های صدر اسلام در تکاپوی حیات فردی و اجتماعی زحمت می‌کشیدند و خدا را نصب‌العین می‌داشتند. دین و دنیا توأم بود و به موازات هم پیش می‌رفت. راندمان عمل از لحاظ دنیا بسیار بارور بود و به لحاظ آخرت ابتلای به مشکلات و جهاد و تلاش در راه حق، آنها را تربیت و تزکیه نموده، پیوسته در طریق رشد و تقرب به خدا به پیش می‌برد.

اما در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، اموال و غنائمی که مسلمان‌ها از فتوحات جمع‌آوری کرده و می‌بایستی در راه حق و برای تطهیر و تزکیه نفس خرج کنند، احتکار نمودند یا به مصارف شخصی و خوشگذرانی رساندند. از زندگی کردن به معنای مثبت فعال بی‌نیاز و برکنار شدند. از مرکب تربیت و تکامل پائین آمدند. از همین جا رکود و انحطاط شروع شد. تنبلی و سستی و عیاشی با تمام مفساد که از بیکارگی و بی‌نیازی سرچشمه می‌گیرد در میان آنها راه یافت. بازار فساد و ظلم رونق گرفت. مسافری که در آن زمان به بلاد اسلام وارد می‌شد، یک زندگی پر جلال و شکوه و آبادی خیره‌کننده‌ای را می‌دید و رشگ می‌برد. ولی در حقیقت مسلمان‌ها دیگر زندگی نمی‌کردند و آن ایام، آخرین روزهای زندگی آنها بود.

البته تمام امت مانند اطرافیان خلفا نبودند که محو در عیش و نوش دنیا شده باشند. آیات قرآن تلاوت می‌شد و خاطره آخرت در اذهان مردم باقی بود. اکثریت، به بهشت عقیده و مخصوصاً علاقه داشتند. وقتی در این دنیا مزه اسلام را چشیده بودند، به طریق اولی اشتهای تیزتر برای غسل مصفی و حورالعین آخرت پیدا کرده بودند. شاید برای درک بهشت ساعی‌تر از روزهای اول شده، بیش از پیش به تسبیح

خدا و تعقیبات نماز می پرداختند. اما این دفعه این عبادت آن عبادت نبود. این عبادت صرفاً برای آخرت و جدای از زندگی بود. برای یک آخرتی که ارتباط با دنیا و مافیها و با عمل و فعالیت نداشت.

آن زمان شمشیر می زدند و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»^۱ می گفتند. این زمان چرت می زدند و تسبیح می گرداندند. مردمان با ایمان وجود داشت، ولی مؤمنین بی ضرر و بی بو و بی خاصیت که در شأن آنها آیه:

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ...»^۲.

وارد شده است.

رفته رفته آداب مسلمانی که توأم و جزو زندگی بود از آن جدا و مترادف با عبادت شد. عبادت به معنای تسبیح و ذکر، ذکرى که در حال رکود و در انزوا و بیکاری باشد.

خدا از وسط بازار و از میدان جنگ به زیر گنبد مسجد و به کنج خانقاه درآمد. کلید بهشت که سابقاً تحت ظلال سیوف مردان مجاهد و تحت اقدام امهات فداکار بود، به بهای ارزان الفاظ و تشریفات تقاضا شد.

در میان شیعیان نیز زیارت شهداء و تجلیل نام و مقام آنها، که اگر در آن ثواب و خیری باشد قاعدتاً از جهت تربیت نفوس و به منظور تأسی در قیام و تبعیت از راه و روش آنان است، به خودی خود و خالی از هر معرفت و عمل و هدف و شغل عبادی گردیده، ذکر زبانی «يَا أَيُّهَا الَّذِي كُنْتُ مَعَكَ»^۳ جای حرکت در مبارزه و قبول فداکاری را گرفت.

به این ترتیب، در قرون اولیه بعد از پیغمبر اکرم دو دسته در امت اسلام شاخص و با هم روبرو شدند:

دسته اول، اشراف و بزرگان که به زعم خود از همین دنیا به بهشت آخرت متصل شده‌اند و فقط برای حفظ مقام تظاهر به آداب مسلمانی می کردند.

۱. روایت: هیچ دگرگونی و هیچ قدرتی نیست مگر از آن (و توسط) خداوند.

۲. نساء (۴) / ۹۵: مؤمنانی که بی هیچ رنج و آسیبی، از جنگ سرفی تابند با کسانی که به مال و جان خویش در راه خدا جهاد می کنند، برابر نیستند....

۳. زیارتنامه: ای کاش من هم با شما بودم.

دسته دیگر، عبّاد و زهاد بودند.

این دو دسته اگر در هر چیز با هم مخالف می‌نمودند در یک امر اشتراک داشتند؛ بیکارگی و اعراض از فعالیت و تلاش برای زندگی. پیدایش دو دسته مشخص فوق اولین تحولی بود که در اجتماع مسلمین پدیدار گشت.

دوران فراخی و جلال عباسی دیری نپائید. مسلمان‌های وارث گنج‌های ابتدای اسلام، مانند فرزندان پدر مرده بر سر تقسیم ارث به نزاع برخاسته، یک یک از هم جدا شدند (و این جدائی از ابتدای بنی‌عباس شروع شده بود). دولت‌های کوچکی تشکیل گردید که دیگر محروم از اقتدار و شکوه امپراتوری خلفا بودند و به تدریج با مشکلات و مسائل مادی زندگی روبرو شدند.

هر قدر امکانات و رفاه مادی از دست می‌رود مردم بیشتر به نگاهداری و بهره‌برداری از آنچه معنوی می‌دانند رو می‌آورند و به جبران محرومیت دنیوی به تحصیل توشه اخروی می‌پردازند.

هر قدر بازار کسب و میدان جنگ خلوت می‌شد، بازار تقدّس رونق می‌گرفت و دامنه زهد و عبادت توسعه می‌یافت. دنیا منفور شد و آخرت محبوب. و تنها راه تأمین آخرت عبادت و ظواهر مسلمانی بود.

به این ترتیب، «مسلمانی» که سابقاً «طریق» و رویه زندگی کردن بود، به خودی خود هدف و شغل گردید. نماز و دعا و روزه و حج و غیره معنی و وضع مستقل پیدا کرد.

مردم نماز خواندند برای آنکه نماز خوانده باشند نه برای آنکه ضمن آن دستورالعمل زندگی و هدف و سمت بگیرند. اسلام که دین عمل و سعی و مجاهده بود و از این راه مردم را تربیت و متوجه به حق می‌کرد، دین عبادی و ورزش زبانی شد.

اما مسئله معاش و رفع حوائج زندگی، خصوصاً پس از گذشت دوران قدرت و برکت، به قوت و شدت خود برگشت. اکثریت مردم ناچار از فعالیت برای تأمین زندگی بودند.

از جنبه عمومی و کشوری نیز مسئله اداره و دفاع از اجتماع نمی‌توانست تعطیل بردار باشد. در ممالک کوچک تجزیه شده از دستگاه واحد اسلامی و امیرنشین‌های

تابعه در مغرب، در عثمانی، در ایران و در جاهای دیگر توجه مجدد به فعالیت‌های فردی برای زندگی و به مسائل اجتماعی به صورت منازعات حکومتی پیش آمد. اما این توجه برخلاف سابق توأم و تحت رهبری مکتب دینی و تأثیر نماز و قرآن و «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» نبود. چیزی بود برای خود. مقصد و مظهری جز خودخواهی نمی توانست داشته باشد، اعم از معاش فردی و امور حکومتی.

در میان سه مقام اصلی مورد نظر، یعنی فرد و اجتماع و خدا، که مقام دوم بنا به روح تعلیمات ادیان مخصوصاً اسلام و به مصداق :

عبادت به جز خدمت خلق نیست به تسییح و سجاده و دلق نیست

واسطه و وسیله‌ای برای رساندن فرد به خدا است، توجه به اولی و سومی در امت‌های اسلامی باقی ماند و از جهاتی قوی شد؛ درحالی که توجه به دومی از طریق غمخواری مردم و اداره اجتماع رو به فراموشی و تعطیل گذاشت.

مسلمان‌ها صاحب دو شغل شدند. یکی برای دو روزه دنیای خود به نام زندگی و دیگری برای تأمین آخرت به نام عبادت. با تفکیک کامل دین و دنیا، شغل اول یا شغل پست روی ناچاری، با دلسردی و به قدر بخور و نمیر انجام می‌شد و شغل دوم یا شغل عالی از روی رغبت و افتخار. مثل دو فرزند صیغه‌ای و عقدی.

کمال مطلوب و نمونه فرد خوشبخت کسی بود که از بند شغل اول خلاص بوده، شب و روز مشغول نماز و دعا و کارش صحبت از دین و خدا باشد.

عده‌ای در این راه گام نهادند. عده دیگر که اجبار معاش چنین فرصتی را به آنها نمی‌داد به تقویت و تجلیل آن طبقه پرداختند. طبقه روحانیون تأسیس گردید: دومین محصول اجتماعی تحول امت اسلام.

روحانیون یا علمای دین به دو دلیل در جامعه مسلمین محترم و عزیز شدند، هم از جهت اینکه آلوده به شغل مادی دنیائی پست نیستند و روحانیت و نورانیت دارند، و هم برای اینکه راهنمای سایرین و فروشنده متاع اعلی هستند.

لازم به تکرار نیست که اسلام روز اول چنین نبود:

اولاً، کسب و تلاش برای زندگی خود و سایرین نه تنها کوچک شمرده نشده بود، بلکه خداوند کاسب را در ردیف رسول خود به لقب حبیب‌الله مفتخر ساخته است و به فرموده پیغمبر(ص) و خود روحانیون اگر عبادت خدا ده جزء باشد، نه جزء آن در کسب حلال است.

ثانیاً، در صدر اسلام علاوه بر آنکه زندگی امت، زندگی اجتماعی و اشتراکی برادروار بود، طبقه خاصی که معاف از کسب و کار و متخصص و موظف به مراسم دینی و انجام وظایف امر به معروف و نهی از منکر که بر همه واجب است و نمی‌تواند وسیله معاش باشد، وجود نداشت. (در قرآن آیه «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيُنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۱ داریم، ولی مفهوم و منظور آیه این نیست که دسته خاصی برای همیشه تخصص و انحصار و ارتزاقشان در امر دین باشد. به علاوه تفقه در دین که فهم و درک و معرفت دین است و قابل ترجمه به دین‌شناسی می‌باشد، طبعاً شامل تمام مقاصد و موارد دین می‌شود نه وجه خاصی از آن).

این طرز فکر، یعنی تفکیک دین و زندگی و تخفیف مشاغل و وظائف اجتماعی در جامعه اسلام خطای بزرگی بود که مقدسین نیاکان ما مرتکب شدند. نتیجه آن واضح است^۲:

از یک طرف حرفه‌ها و مشاغل و صنایع در کشورهای اسلام حالت راکد پیدا کرده، سطح زندگی مردم و اقتصاد عمومی که ستون فقرات جامعه است ترقی و توسعه نیافت و از طرف دیگر و نکته مهمتر آنکه چون شئون اجتماعی و وظائف کشوری و لشکری مورد بی‌اعتنائی و بی‌علاقگی قرار می‌گرفت و پاکان و نیکان به آن رو نمی‌آوردند، ناچار به دست دغلكاران و اراذل و اشرار ناس می‌افتاد. خداپرستان که قدم آنها به سوی خیر و خدمت است، چون از فعالیت مفید و مثبت دست برداشتند هم حرکت ارابه اجتماع دچار کندی و توقف شد و هم رهبری دنیای مسلمین از فرمان اسلام خارج گشت.

یکی از آثار این امر دشمنی خاصی است که قهراً میان دولت و ملت در ممالک مسلمان و مخصوصاً شیعه که دولتیان را ظلمه می‌دانند ایجاد شده است. اگر اختیار پشت پا به زندگی و اداره امور امت نمی‌زدند، میدان برای اشرار باز نمی‌شد و ضعف

۱. توبه (۹) / ۱۲۲: مؤمنین را چنین (ممکن یا وظیفه) نباشد که همگی راه بیفتند، پس چرا از هر گروهی طائفه‌ای برای نفقه در دین نروند و در مراجعت قوم خود را بیم ندهند شاید که پرهیز نمایند.

۲. ما هم اگر جای آنها بودیم معلوم نیست هوشیاری و فداکاری بیشتری می‌داشتیم. توجهی که حالا می‌شود و ایرادی که می‌گیریم مرهون مقتضیات و تعلیمات زمان است. و الا درک و اجرای دقیق تعلیمات اسلام کار ساده‌ای نبوده است که محتاج به رشد فکری فراوان و برخورد با واقعیات و مشکلات نباشد.

و زبونی ممالک اسلامی روز به روز شدت نمی یافت. پیغمبر خدا راست گفته است که اگر امر به معروف و نهی از منکر را (که یک وجه اساسی آن انتقاد از والیان و فعالیت برای بهبود امور و جلوگیری از ظلم و فساد است) ترک کنید، خداوند اشرار را بر شما مسلط خواهد کرد.

مسئله تفکیک دین از سیاست، که آن را روشنفکران متدین امروز ما به خارجی‌ها و ایادی استعمار نسبت می دهند، از خیلی قرن‌های گذشته به دست خود مسلمان‌ها انجام شده است.

در اقلیت‌های شیعه که نه تنها تفکیک بلکه تعارض و تخاصم مابین آن دو وجود داشته است و بعد هم که دولت مستقل پیدا کردند، عملاً رویه بی طرفی و عدم دخالت را ادامه دادند.

در اکثریت تسنن البته سلطان عنوان خلافت پیغمبر و امیرالمؤمنین را داشته نماز جمعه می خواند و حکومت و دیانت توأم بودند. اما به عوض آنکه حکومت و سیاست از معتقدات و احکام دین الهام بگیرد و از طرف جماعت مسلمین برگزیده شود، اختیار دین و روحانیت در دست سیاست و حکومت بود. حکومتی که بلافاصله پس از پیغمبر راه خود را کج کرده، در جاده جاه طلبی و عصیت قبیله‌ای و امتیازات عربی افتاد و سپس در طریق سلطنت و خوشگذرانی و خودکامگی ادامه داد.

در مقابل رکود و ضعفی که بر پیکر حیاتی و شئون اقتصادی و نظامی و سیاسی جوامع اسلامی مستولی شد، یک عضو رشد نمود و عمده مواد غذایی یا علاقه‌ها و فعالیت‌ها را به سمت خود کشاند.

عضوی که به زعم مردم وسیله تنظیم امور زندگی در طریق تأمین آخرت و یگانه وسیله نجات بوده، باید ترشحات معنوی و آداب و تشریفات دینی را تراوش نماید، کار دنیا؛ئی منحصر به دین شد و کار دین منحصر به فقه. فقه و فقیه (به معنای خاص امروزی آن) سومین محصول اجتماعی تحول امت اسلام است.

البته فقاهت امر زائد خلافتی در اسلام نیست و فقیه نظیر حقوقدان جامعه‌های جدید است. ولی در بدن انسان هم گاهی اوقات بدون آنکه میکربی از خارج وارد

شود، یک عضو رشد زائد از اندازه می‌نماید و محل و خوراک اعضای مجاور را گرفته سرطان درست می‌شود.

فقه و فقهت وقتی یگانه هدف عالی ملت و رهبران قوم گردد، به جای توجه به عمق و معنی و مقصد تعلیمات دین، به مظاهر خارجی و حرکات و شکل‌ها پرداخته شود، عشق و عقیده و معرفت و فهم و تربیت و اخلاق و خدمت و فعالیت و جهاد که قسمت اعظم آیات قرآن را تشکیل می‌دهد در بوته اجمال می‌افتد و در عوض روی تعداد بسیار معدود آیات که راجع به احکام فقهی است همه مدارس و مکاتب و منابر به پا می‌شود و بحث‌ها و کتاب‌های تمام نشدنی راه می‌افتد و بالاخره شخصیت افراد و اداره اجتماع تحت الشعاع قرار می‌گیرد...

چنین سرطانی کار را به هلاکت می‌کشاند!

آن داستان ملاح و نحوی، زبان حال خوبی از جامعه‌های اسلامی قبل از قرن اخیر

است:

در نظر مردِ ملاً، کسی که نحو نداند نصف عمرش هدر رفته است، اما وقتی با واقعیت طوفان روبرو می‌گردند معلوم می‌شود مردمی که شناوری در دریای متلاطم زندگی را یاد نگرفته‌اند تمام عمرشان هدر می‌رود!

اگر نیاکان مسلمان ما فکر می‌کردند (یا به آنها چنین تعلیم داده می‌شد) که همان طور که نماز شب خواندن یا در مساجد و بقاع متبرکه معتکف شدن و احیا گرفتن

۱. در جزوه «علی و اسلام» نشان داده شده است که فرقه‌ها و کسانی که به نحوی از انحاء مدعی انتساب به علی بوده افتخار پیروی او را می‌کنند تماماً و به فرض صداقت فقط به یک جزء از صفات و اعمال علی نظر داشته بقیه را ندیده یا کوچک گرفته‌اند. مانند نقاشی که در چهره شخص یک عضو را بی‌قواره بزرگ بکشد و تصویر را زشت و ناصحیح کند.

علی تنها مرد زهد و صفا نبود بلکه سلحشورترین سردار جنگی و سخنورترین خطیب اجتماع بود،

عارف علیم عامل و قاضی دقیق کامل بود،

صدای عدالت انسانیت و امام برحق رهبری کننده و اداره کننده ملت بود،

دریائی از دانش و مردم‌شناسی و خداشناسی و کوهی از ظرفیت و صبر بود،

نان خود را با کارگری و کاسی در می‌آورد و از مهر و محبت به خانواده و امت چیزی فروگذار

نمی‌کرد و تقوی را با قبول مسؤولیت و حلول در معیشت توأم کرده بود ...

علی جامع جمیع صفات و مشخصات انسان ایده‌آل، دست پرورده و نمایش‌دهنده اسلام بود.

اسلام دین جامع است و امت مسلمان باید از جهات مختلف مادی و معنوی، فکری و عملی و دنیائی و اخروی جامعیت و هماهنگی داشته باشد.

ثواب دارد، معالجه کردن مریض‌ها و کوشیدن در نظافت منازل و معابر برای جلوگیری از امراض نیز ثواب دارد، اهتمام در رفع گرفتاری‌های مردم که قسمت عمده آن ناشی از بی‌سامانی‌های نظام عمومی است شرط مسلمانی است، دفاع و حفظ امنیت چه در برابر هجوم‌های خارجی و چه علیه راهزنان بیرون شهری و متجاوزین تو شهری از واجبات فقهی است و بدون تجمع و تشکل و تدارک و تمرین امکان‌پذیر نمی‌باشد، کسب و کار و استخراج زینت‌ها و نعمت‌های خدادادی از دل زمین، خصوصاً وقتی به قصد احسان و خیر عام باشد جزء عمده عبادت است، اصلاح بین‌الناس که در سطح وسیع آن به التیام‌دادن طبقات و ارتباط و انسجام جامعه می‌رسد، بنا به تصریح قرآن یکی از «خیر»ها است و اجر عظیم دارد. اگر علم را به‌مفهوم کلی که در عرف و در قرآن دارد گرفته به همه جا می‌گسترانند و آیه:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ...»^۱

را که لازمه‌اش در دست داشتن حکومت و قدرت است به کار می‌بستند ... آن وقت امور زندگی فردی و اجتماعی ملل مسلمان مانند امور فقهی و مساجد و روحانیت آبرومند می‌گشت و دچار عقب‌افتادگی و مذلت نمی‌شدیم. سلطه عظیم روحانیت و فقه و آثاری که از تعلیمات خشک و قشری و احیاناً ریاکاری بروز می‌کرد، بدون عکس‌العمل نماند.

سختگیری‌های افراطی در فروع و سطحی‌شدن افکار و علوم یک تمایل تدریجی و توجه نسبتاً عمومی در طبقه روشنفکران و صاحب‌دلان آن زمان به وجود آورد. افراد و اذهانی که یا از تکلیف و تکلف فراری بودند یا به دنبال باطن و معنی می‌گشتند و خواهان روح و عشق و صفا بودند، چنگ به شاخه‌هایی از عرفان و تصوف و درویشی زدند: چهارمین محصول تحول امت اسلامی.

شیوع این طرز فکر، یعنی توجه به صوفیگری و درویشی که مترادف با لاابالی‌گری و بدبینی و انزواطلبی باشد، تا حدودی نیز می‌تواند عکس‌العمل فشار و

۱. انفال (۸) / ۶۰: و برای ایشان (یعنی دشمنان) تا آنجا که می‌توانید از نیروی جنگی و سواره نظام آماده داشته باشید ...

اختناق حکومت‌های ظالم و غاصب شناخته شود. وقتی شخص همه راهها و امیدها را به روی خود بسته می‌بیند و از همه طرف زشتی و بدی می‌شناسد به دنیا و مافی‌ها و به آنچه جسم و صورت و مردم است پشت کرده، رو به روح و ریاضت می‌آورد و در عوالم باطن و نفس فرو می‌رود.

امروزه هم کم‌ظرفیت‌هایی که از مبارزه و مردم سر می‌خورند و راه‌های نجات و خدمت را بسته می‌بینند، یا به مواد تخدیری و فساد پناه می‌برند یا به انواع تصوف و پژوهش‌های مجرد که به گاو و گوسفند کسی ضرر نرساند و به آنچه هنر علی‌الاطلاق می‌نمایند، دلخوش می‌شوند.

اما به لحاظ موضوع مورد بحث ما و ضرورت جامعه‌ها باید گفت صد رحمت به روحانیت و فقها که تا حدود زیادی و تا آنجا که آسایش مردم و معاش فردی است فعالیت‌های زندگی و مادیات را مجاز و معقول می‌دانستند. حتی صوفی‌های مسلمان نسبت به تارک دنیا‌های مسیحیت عقتر بودند. زیرا آنها به مصداق:

«... وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا...»^۱

اگر رهبانیت را از پیش خود درآورده بودند، لااقل اهل رأفت و رحمت یعنی محبت و خدمت به خلق بودند که خواسته خدا است، در حالی که از اهل خانقاه و اخوان‌الصفاهای خودمان با همه معرفت و کرامات و اخلاص که ادعا می‌نمایند، گمان نمی‌کنم تاریخ نه حرکت و اصلاحی ثبت کرده باشد نه خیر و خدمت عمومی و نه باقیات الصالحاتی که یادگار گذشته باشند.

بدیهی است کسانی که خود را از تلاش و تنازع در زندگی که وسیله تربیت و تکامل انسان است، کنار می‌کشند و علی‌رغم آیه:

«... وَبَلُّوْكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَ اِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۲

دائماً از مشکلات و گرفتاری‌ها شکایت می‌کنند، از این آزمایش مبارک پروردگار و صعود در جاده پر فراز بازگشت به خدا فرار می‌نمایند.^۱

۱. حدید(۵۷) / ۲۷: و در دل‌های کسانی که از او (مسیح) پیروی کردند مهربانی و خیررسانی قرار دادیم و رهبانیتی که از خود درآورده بودند.

۲. انبیاء(۲۱) / ۳۵: و شما را با شر و خیر گرفتار آزمایش تربیتی می‌کنیم. در حالی که در بازگشت به سوی ما هستید.

سعدی، که می توان او را سخنگوی آن دوران به حساب آورد، روحیه تسلیم مطلق در برابر حوادث و مظالم را به خوبی در این شعر معرفی می نماید:

اگر ز کوه فرو غلطلد آسیا سنگی
نه عارف است که از جای خویش برخیزد
دریای فراوان نشود تیره به سیل
عارف که برنجد تَنکُکُ آب است هنوز

گوئی خصلت پسندیده روز و سیاست دفاعی ملی احراز حداکثر ظرفیت در قبول فشارها، تصمیم به سکوت، عدم مقاومت و خودداری از حرکت بوده است.

* * *

قرون متمادی اوضاع بدین منوال جریان داشت. محصولهای اجتماعی چهارگانه به دنبال هم و پیش هم جایگیر می شدند و دامنه می گسترانند. عقاید و علائق دینی، مخصوصاً تا آنجا که بانگ و رنگ است، در میان سنی و شیعه به رواج و رونق خود می افزود.

خوشبختانه یا بدبختانه، در برابر امپراتوری قطعه قطعه شده اسلام، رقیبهای تازه نفس و قوی وجود نداشت که مزاحمت و مشکلاتی فراهم آورند. سهل است که قلمروی اسلام به پیشروی خود در شرق و غرب ادامه می داد. از هندوستان تا بلغارستان و از چین و ترکستان تا جزایر اقیانوسیه، در مغرب هم در سواحل غربی آفریقا تا قلب صحرا؛ پایتخت روم شرقی مسخر مسلمین شده و روم غربی پس از هجوم قبایل ژرمن هنوز از تاریکی قرون وسطی بیرون نیامده بود. مسیحیت اگر حمله بزرگ جنگهای صلیبی را به راه انداخت، به دست صلاح الدین ایوبی های ما شکست خورد.

۱. در جزوه تجدیدنظر شده «کار در اسلام و در ایران»، از دریچه دیگری همین مطلب و همین مصیبت فرار از عمل مورد بحث قرار گرفته است. در آنجا نشان داده ایم با وجود اهمیت و اصرار فوق العاده ای که قرآن روی کار و کوشش دارد چگونه در میان مسلمانها و مخصوصاً ایرانیها، به ویژه در نزد فضلا و بزرگان گونه های مختلف فعالیت و اکتساب مردود و مستور شده، به جای عمل به لفظ و بحث یا به عناوین و اعتباریات غالباً موهوم و بی اثر پرداخته ایم.

هجوم‌های ویران‌کننده ترک و مغول و تاتار که به بلاد اسلام می‌شد بالاخره به پیروزی اسلام منتهی می‌گردید، زیرا که غلبه‌کنندگان به آئین مغلوب‌شدگان در می‌آمدند.

چنین شوکت و قدرت نسبی در برابر خارجی از یک طرف و سلامت و امنیت و وفور نعمت از طرف دیگر ، که به برکت تعالیم و تقوای دینی (در همان حدود ناقص و فردی) فراهم شده بود ، سبب یک حالت عجب و اطمینان و سکون طولانی گردید.

با آن افکار و احوال، در درون خودمان می‌لولیدیم. خلفا که از بین رفتند امرا به سر و کول هم می‌زدند. سلسله‌ها و دولت‌ها عوض می‌شدند. جنگ سنی و شیعه راه می‌انداختیم و عثمانی و ایران به جان یکدیگر می‌افتادند. هر چند بار گرفتار راهزنی و تجاوز و تهاجم می‌شدیم... و در فاصله ناامنی‌ها و جنگ‌ها به آنچه داشتیم دلخوش بوده، می‌خوردیم و می‌خوابیدیم. قشنگ برگشته بودیم، بدون آنکه بفهمیم در چه سرازیری رو به سقوط افتاده‌ایم.

دو نوع حکومت داشتیم :

حکومت صوری شلاق و دوستاق خانه از جانب دولتی‌ها و درباری‌ها ؛ و

حکومت باطنی عقیده و علاقه از جانب روحانیون

نمی‌توانیم بگوئیم روحانیت حاکمیت نداشت. خیلی هم نفوذ و عمومیت داشت. با همه ریزه‌کاری‌ها و سختگیری‌ها، خصوصاً در قرون اخیر ایران خودمان. مثلاً، در زمان صفویه و قاجاریه، روی مردم و روی دولت‌ها نفوذ کلمه فوق‌العاده داشتند (به یاد بیاورید که ناصرالدین شاه با آن اقتدار وقتی از سفر فرنگ برگشته بود از ترس حاجی‌ملا علی کنی بیرون دروازه تهران ماند تا اجازه ورود بگیرد و در قضیه تنباکوی میرزای شیرازی حتی در اندورن خود از ترس زن‌ها و نوکرها جرأت قلیان کشیدن نداشت!).

غیر از قشون اسماً جنگی و مختصر مالیات دیوانی و سیاست ضعیف خارجی،

سایر چیزها در دست روحانیت بود :

مساجد و منابر (یعنی افکار و تبلیغات)، مکتب‌خانه‌ها و مدارس (همه تعلیمات)،

محاضر (عقد و ازدواج، معاملات و اقتصاد، قضاوت و محاکمات)،

وجوهات و موقوفات (رقم عمده‌تر از مالیات‌ها).

بدیهی است که وقتی می گوئیم حکومت با روحانیت بود، یعنی حکومت به دست دین بود؛ دین اسلام. ولی اسلامی که از اصل و از جامعیت و تناسب طبیعی خود بسیار دور شده بود. شبیه همان چهره‌ای که نقاش کشیده و نصف بیشتر صورت را مثلاً به دماغ یا به دهان داده باشد.

در روزگارانی که دنیای اسلام دلخوش به داشتن مذهب برتر و درگیر با اختلافات و منازعات مذهبی و ملی بود، دنیای مسیحیت که در جنگ‌های صلیبی اولین چکش بیداری را دریافت کرده بود به جنبش و جبران در می آمد:

رنسانس کردند،

به قشون و تجارت و صنعت سروسامان دادند،
به صورت امپراتوری‌های نیرومند مهاجم در آمدند،
کاشفین و کشتی‌هایشان برای کشف و تسخیر در قاره‌های قدیم و جدید پخش شدند،

در علوم و اختراعات قدم‌های بلند برداشتند ...
یک روز ما خبردار شدیم که دولت روسیه عثمانی را شکست داد،
پرتغالی‌ها در جزائر ساحلی آسیا لنگر انداختند، و
کمپانی هند با نیرنگ و جنگ، دولت مغولی مسلمان هندوستان را منقرض ساخت.

کمی خبردار شدیم، ولی باز مدت‌ها طول کشید و تاریخ به اواسط قرن ۱۹ رسیده بود که کمی بیدار شدیم. در حالی که آنها خیلی از ما جلو افتاده صاحب ارتش و قورخانه و کشتی و کارخانه شده بودند، بانک و تجارتخانه داشتند، مدرسه و مریضخانه دائر کرده بودند، آزمایشگاه و دانشگاه و خیلی چیزهای دیگر که ما عقلمان نمی‌رسید، درست کرده بودند!

با زور و سیاست و با علم و صنعت به همه جای ما راه یافتند و از هر جهت محاصره‌مان کردند ...

یک عکس‌العمل قوی و تحول تازه‌ای می‌بایستی در ملت‌های مسلمان در اثر تماس با طمع و تمدن غرب بروز کند. آنها که رهبران و صاحب اختیاران واقعی قوم بودند تکان نخوردند. سفت‌تر سر جای خود نشستند. مغرور و مطمئن به مقام و معلوماتشان و گرفتار در تار و پود ذکر و مشغولیاتشان، در صدد انکار و نفی آنچه

۲۶۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
خارج از چهار دیواری خودشان بود برآمدند. کلیه مظاهر خوب و بد علوم و فرهنگ و طرز زندگی و حکومت فرنگیان که پشت دروازه‌های ما را می‌کوبید و سیل آسا به شهرها و به مغزهای مسلمان‌ها وارد می‌شد، طرد و تحریم کردند. (شنیدم یکی از علمای بزرگ اصفهان در همین سی‌چهل سال اخیر که قرار شد مردم سجل احوال بگیرند در منبر گفته بود سجل احوال گرفتن حرام است و اگر در تاقچه اتاقی ورقه سجل احوال باشد نماز در آن اتاق باطل است!) حقیقتاً چه غفلتی (اگر نگوئیم چه خیانتی) مرتکب شدند! به خوبی می‌توانستند به استقبال افکار و علوم و تمدن تازه رسیده شتافته، تا سرچشمه‌های آن بروند، صحیح و سقیم را بشناسند و حامل و عامل آنچه حقیقت و حق و خیر است بشوند. یعنی همان کاری که مسلمان‌های صدر اسلام به حکم:

«اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ»^۱

کرده، علوم و معارف چهار گوشه دنیا را به زبان عربی درآورده ترویج و تکمیل کردند. یا همان کاری که حالا بعد از یک قرن به فکر افتاده، مدارس دین و دانش و مؤسسات جدید تأسیس می‌کنند و در گفته‌ها و نوشته‌های خود که حاضر شده‌اند به زبان مردم باشد، استفاده و استناد به تحقیقات و نظریات غربیها می‌نمایند.

اگر چنین می‌کردند به یک تیر سه نشان و بلکه بیشتر می‌زدند:

۱- عمل مرضی خدا و خیر مسلمان‌ها را انجام می‌دادند؛

۲- سبب تحول و رشد فکری در میان مسلمان‌ها، بهبود زندگی عمومی و تقویت اقتصادی و سیاسی می‌شدند و از این راه جلوی استعمار را می‌گرفتند؛

۳- موقعیت ممتاز یعنی ریاست و رهبری خود را حفظ می‌کردند؛

۴- عمل توزیع افکار و آثار غربی را از دست بیگانگان و پیروان آنها گرفته مانع ورود فضولات متعفن تمدن غرب و اشاعه اینهمه فساد و گمراهی می‌شدند.

چنین کارهائی را به خوبی می‌توانستند بکنند ولی نکردند و زیان‌های ناشیه از هر چهار جهت فوق را برای خودشان و مردم خریدند.

این عکس‌العمل یک دسته بود که در حقیقت عدم عکس‌العمل است.

۱. حدیث نبوی: بجوئید علم را اگر چه در چین باشد.

اما عکس العمل مردم، آنها که عوام بودند کاری غیر از دنباله روی دسته اول و تردید و تحیر نمی توانستند، ولی کسانی که به واسطه مشاغل دولتی مواجهه بیشتر با خارجیها و فشارهای آنها داشتند یا در اثر نزدیکی و آمد و رفت به شهرها و ممالکی مثل اسلامبول و قفقاز و هندوستان، دسته اداریها و چشم و گوش باز شده ها را تشکیل می دادند، عموماً مرعوب و مجذوب گردیدند. به اصطلاح جلال آل احمد غرب زده شدند.

عکس العمل یا شعار این دسته اقلیت غیر متشکل ولی مؤثر و در حال توسعه بسیار ساده بود :

تسلیم و

تقلید .

امروزه در ممالک نوحاسته آسیا و افریقا شاید کلمه ای لعنتی تر از استعمار و وظیفه ای مقدس تر و مترقیانه تر از مبارزه با استعمار نباشد، ولی انصاف باید داد که ریشه های استعمار را خارجیها در سرزمین های ما نکاشتند.

در آن ایام (مثلاً صد سال قبل) اجداد نوکرمآب (یعنی دولتی ها) و روشنفکران ما به استقبال و استحکامش رفتند و به این عمل یا خدمت ! افتخار داشتند.

در هندوستان، در عثمانی، در مصر و در خود ایران :

چه دعوت ها بود که از اروپائی ها نکردند، چه امتیازها بود که به آنها ندادند،

چه مستشارهائی بود که با سلام و صلوات و اختیارات مطلق از آنجا نیاوردند،

چه گمرک ها و قشونها و پست خانه ها و مالیه ها که به آنها نسپردند،

چه فرزندان بود که برایشان لله فرنگی نگرفتند یا در شبانه روزی ها و خانواده های

خارجی نگذاشتند ؛

چه منازعات محلی و اختلافات داخلی و حتی خانوادگی نبود که شکایت و

داوری پیش سفراء آنها بردند ...

اینها تازه، کارهائی بود که به صورت آشکار و وظیفه خدمت انجام می شد.

سفرنامه ها و یادداشت های یادگار آن ایام را بخوانید تا ببینید متصدیان امور و

زامداران ما با چه رشوه ها به ثمن بخش مردم و منافع ما را به آنها می فروختند و چه

دریوزگی و دنات بدتر از سگ جلوی شان می کردند !

بنابراین، در برخورد با مطامع و مزایای خارجی شعار دولتی‌های ما تسلیم بود (امیر کبیرها و استثناها را کنار بگذاریم). اما شعار روشنفکرانمان در برابر فرهنگ و فلسفه غربی و طرز زندگی و حکومت اروپائی «تجدد» بود.

تجدد به صورت و به معنای تقلید. تقلیدی که چیزی جز تسلیم نبود. (فراموش نکنیم حرف ایام جوانی آقای تقی‌زاده آزادی‌خواه و روشنفکر بزرگ نیم قرن قبل را که البته در پیری استغفار کرد ولی وقتی در برلن مجله کاوه را منتشر می‌نمود، نوشته بود ما باید از مغز سر تا ناخن پا فرنگی شویم - و بعد همین شعار برنامه اصلاحات بعد از قاجاریه را تشکیل می‌داد).

پس باز صد رحمت به روشنفکران به اصطلاح ارتجاعی یا رهبران دینی که اگر تیزی و دوراندیشی نشان ندادند و عکس‌العمل لازم را به جا نیاوردند، لااقل در برابر تهاجم روحی و فکری غرب مقاومت و ابراز شخصیت کردند.

ایرادی که هست اینکه وقتی خواستند جلوی بیگانه و دشمن را بگیرند، چرا فکر نکردند که با بستن دروازه و نشستن در خانه و از عبا به سر کشیدن کار درست نمی‌شود و سیل و دشمن را نمی‌توان متوقف ساخت؛ بلکه لازم است چشم و گوش باز کرده جلوی واقعیات و خطرات رفته آنرا دید و شناخت، مجهز به اسلحه و امکانات لااقل مساوی حریف شد و سپس دست بالا را گرفته حالت مبتکرانه مثبت سازنده اتخاذ کرد، نه وضع دفاعی منفی بی‌خبرانه.

امروزه برای ما بسیار آسان است که به هر دو دسته بتازیم و مقصرشان به‌شماریم. ولی باید انصاف داشته باشیم و خود را در آن اوضاع و شرایط یعنی در وضع دشواری که هر دو دسته داشتند بگذاریم.

آن عده که کمابیش با فرنگ آشنائی پیدا می‌کردند، آنقدر خود و ملل شرق را عقب‌افتاده، نادان، ناتوان و نابسامان می‌دیدند که امید و امکانی برای رسیدن به آنها و ایستادگی در برابرشان نمی‌توانستند به مخیله خود راه دهند. راهی جز تسلیم و تکدی به خاطرشان نمی‌آمد. آن دسته هم که خیر نداشتند یا نمی‌خواستند خبر بگیرند، جهل مرکب برایشان مقبول‌ترین عذر محسوب می‌شد. بدیهی است که جهل و غرور عمومی و آثار ناشی از قرن‌ها حکومت استبدادی علت مؤثری در این خفتگی‌ها و آشفته‌گی‌ها بوده است و در یک جامعه‌ای که شرایط محیطی و عوامل مشترکی بر

آن حکمفرما است، اصناف و افراد مختلف آن اعم از خواص و عوام نمی توانستند از نتایج حاصله برکنار باشند.

کم نوابغی مانند سید جمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری پیدا می شوند که با روح عالی خالی از تعصب و تأثر، هم به قدرت خطرناک و امتیازات غیرقابل انکار دنیای غرب توجه نموده به درک و پذیرش و بسط آنچه ارزش و برتری دارد پرداخته باشند و هم اطلاع و اعتقاد و علاقه نسبت به سرمایه های دینی و شرقی خودمان داشته، از راه تصفیه و احیاء آنها و جوشش مردم قدم در راه اصالت و استقلال و استعلائی مسلمان ها گذاشته باشند.

این دوران برخورد با تمدن و نفوذ غرب که برای کلیه ممالک اسلامی با اختلافات زمانی چندساله و شدت و ضعف های مختلف پیش آمده است، ناچار تحول یا تحولاتی در امت اسلام ایجاد کرده است. از یک طرف تشدید محصولات تحول های قبلی، یعنی فرورفتن بیشتر در تعصب و تحجر و عقب افتادگی را مشاهده می نمایم و از طرف دیگر، ناظر پیدایش فکر نوینی به نام تجددخواهی و به معنای تقلید و تسلیم می شویم که توأم با تضعیف روح دینی و توسعه معاصی و مفساد است.

برخورد غرب با شرق مانند هر ضربه ای موجب ترک برداشتن و جدائی و تفرقه می گردد: در امت اسلام دو دستگی تازه بروز می کند و دو قطب مخالف روبروی هم قرار می گیرند: قطب متدینین و قطب متجددین. این پنجمین محصول اجتماعی تحول امت اسلامی بود.

قاعدتاً تحول باید به همین جا خاتمه یافته، طومار امتی که در سراسیمه جهل و بی دینی افتاده و اهل خیانت و اختلاف شده است به زودی بسته شود و کارش به سقوط و هلاکت برسد. اما در عالم نه طبیعت تعطیل بردار است و از عمل خود باز می ایستد و نه خدای طبیعت نظر از امت برمی گیرد. نیروهای فطرت انسانی و انوار رحمت الهی خفته و خاموش نمی ماند. تا رمقی از حیات و روزنه ای از حقیقت هست مایوس نباید بود. اخگرهای زیر خاکستر ممکن است گرمی و گیرانگی خود را بروز دهند.

جریان دیگری از جنین تحول قبلی و از نفوذ تمدن غربی بیرون می آید.

درست است که دناوت و خیانت سوارشدگان بر ملت‌های مسلمان به منتهی حد رسیده بود، اما سرشتهای پاک و خون‌های داغ در دورافتادگان از مراکز قدرت و نعمت و در محرومان و زیردستان باقی بوده و هست. از میان فرزندان درد دار شعله‌هایی برمی‌خیزد و حقایق و افکاری ظاهر می‌شود.

آن رعب و جذبۀ اولیه، پس از تماس و تلاقی بیشتر تخفیف یافت. در اثر تجربیاتی که از دسائس و از نقاط ضعف غربی‌ها پدیدار شده و شناسائی از نزدیک که ضمن تحصیلات جدید و ورود به مدارس و محیط آنها برای نوجوانان شرق حاصل گشته بود، خودباختگی سابق جای خود را به نفرت و جرأت داد. به علاوه، تجددخواهی و تقلیدگری، ملازم و موجب اقتباس خیلی چیزها از آنها و از جمله دعوی ملیت و هوس استقلال و حیثیت شد. همین طور تحقیقات غربی‌ها راجع به اسلام، چه آنجا که علیه پیغمبر ما طعن و انتقادهائی می‌آوردند و چه آنجا که از روی انصاف حقایق و مزایائی را آشکار می‌ساختند، سبب شد که تجدیدنظر و تقویتی در علائق و معتقدات اسلامی پدیدار شود و دریچه‌های جدیدی از اسلام به مسلمین بازگردد.

افرادی از دسته متجددین که از تبعیت و تقلید محض برمی‌گشتند و غیرت استقلال و ملیت در رگ‌هایشان رنگ می‌گرفت، از خود می‌پرسیدند چه باید کرد. در مرحله اول، بی‌اطلاعیشان از مبانی اسلام و تقلیدگری از اروپائی‌ها اقتضا می‌کرد بگویند عامل عقب‌افتادگی ما مذهب است. باید به رهائی از قیود دینی و به تفکیک دین و سیاست پرداخت.

در مرحله دوم، جوایای هدف و معشوقی می‌شدند که شرط اصلی تحرک و تکیه‌گاه استقلال و وحدت باشد.

در اینجا نیز از غرب و سنت‌های آن الهام گرفته واژه‌هایی مانند وطن‌پرستی، دولتخواهی، شرافتمندی، آزادی‌خواهی، نوع‌پروری، انسان‌دوستی یا آئین‌انسانیت و نظائر آنها را به مردم عرضه می‌کردند. به این ترتیب و با چنین شعارهایی دسته تجددطلبها و درس‌خوانده‌های ممالک اسلامی معناً و فکراً از حکومت دین خارج شدند. حتی افراد روشنفکری نیز که معتقد به خدا و کمابیش عامل به فرائض عبادی اسلام بودند، مذهب را مانند مسیحی‌ها یک مسئله وجدانی و شخصی تلقی کرده، برای زندگی و برای مرام اجتماعی و جهان‌بینی خود به دنبال مکتب دیگری می‌رفتند.

سابقاً زندگی دنیائی و معاش عمومی حسابش را از اسلام جدا کرده و به اصول جاهلیت (خودپرستی و دنیاپرستی) برگشته بود، حالا عقیده و مسلک نیز از اصول اسلام برگشته به غرب می‌گرائید.

قبل از آنکه به سراغ متدینین یا متقدمین رفته عکس‌العمل و تحول بعدی آنها را بسنجیم، بد نیست ببینیم آیا این دسته در طرز فکر اتخاذی راه صحیح می‌روند و به جائی میرسند یا نه.

به عقیده ما اشتباه می‌کنند.

اولاً، نظری که اروپائی‌ها بعد از رنسانس علیه کلیسا اتخاذ کرده آنرا مایه رکود دانستند و مدافع سرسخت تفکیک دین و سیاست شدند، قابل انطباق به مشرق زمین و به اسلام نیست.

اسلام مشرق زمین با همه انحرافات در مجموعه خود هیچگاه مخالف علم و فکر نبوده، انکیزیسیون به راه نینداخته است. علاوه بر آن، در اسلام از ابتدا دیانت و حکومت با هم جلو رفته نتایج عالی دادند و نهضت‌های اجتماعی مشرق زمین همیشه ریشه مذهبی داشته است.

بعدها همان طور که دیدیم مردم و روحانیت وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به معنای مراقبت در امر حکومت و اداره اجتماع را ترک کرده، از معرکه خود را کنار کشیدند. در حالی که در مغرب زمین عکس این جریان اتفاق افتاده است: مسیحیت فارغ از شریعت از زمان بولس (سن پل) حساب خود را از دنیا جدا کرده، حکومت را واگذار به قیصر و به زمامداران نموده بود و بعداً دستگاه کلیسا و پاپ برای احراز قدرت و رقابت با حکومت‌ها در سیاست دخالت نمودند و تشکیل یک نوع دولت دادند.

ثانیاً، مسئله اینکه عناوین و ارزشهائی چون شرافت اخلاقی، وطن، ملیت، آزادی، انسانیت و غیره آیا می‌تواند در ملل مسلمان یا سابقاً مسلمان جا باز کرده ریشه بدواند و میوه بدهد، مطلبی است که خیلی محل تأمل است و در هر حال مخالف جریان طبیعی تکامل است.

می‌دانیم که در طبیعت برحسب آنکه پای جمادات یا جنبندگان در میان باشد دو قانون عمومی ازلی ولی متضاد حکمفرما است. دنیای جمادات و انرژی‌ها تابع اصل

دوم ترمودینامیک بوده، دائماً رو به تساوی و تشابه و همواری یعنی انحطاط و تنزل می‌رود.

کمیات لایزال کیفیت اثر و ارزش خود را از راه ارتباط و تبادل از دست داده همسطح می‌شوند، و هیچ‌گاه خلاف آن به خودی خود اتفاق نمی‌افتد. اما در عالم زنده سیر طبیعی کلی رو به تنوع و تفصیل و تکامل است. برگشت به مراحل قبلی و سیر نزولی میسر نیست. هیچ نژادی و نوعی از حیوانات در جهت عکس قدم برنداشته است.

انسان که بیش از هر موجود زنده مشمول قانون فوق است اگر پیش نرفت و در جازد، تدریجاً مضمحل و هلاک می‌شود.

یک زمانی بشر مانند حیوانات تحت فرمان غرائز می‌دوید و می‌چرید و می‌خوابید. اختیار و افتخاری نداشت. بعداً دوران کودکی او پیش آمده از ترس هیولای خیال یا برای گریختن از عوامل طبیعی شدید به فعالیت درمی‌آمد. سپس عشق و احساسات جوانی محرک پرشور او شد. غرائز طبیعی اولیه به صورت احساسات عاطفی و عصیتهای قبیله‌ای و ملی و نژادی قوت گرفت. انسان کورکورانه شیفته عواطف عالیه و دشمن رذائل گردیده، به تازیانه احساسات به جنبش درمی‌آمد ...

وضع ملل اروپا در قرون اخیر، مقارن همین دوران از تکامل است.

اما وقتی خورشید اسلام از افق مشرق زمین طلوع کرد، ارمغان جدیدی به دنیای بشریت هدیه آورد. غرائز حیوانی و اوهام کودکی و احساسات جوانی را پشت سر گذاشته، به وساطت عقل و هدایت علم با یک عشق ملکوتی هدف اصلی بشریت و سرمنزل کمال او یعنی خدا و حق و آخرت را به مسلمان‌ها ارائه داد.

تحت تربیت و تعالیم اسلام افراد مستعدی که به حلیه جدید درآمدند، مواریث حیوانیت و عشق و منفعت را در آستان قدس حق، قربانی و فراموش کردند. یکباره سالک راه و جویای جمال حق شدند. افراد اکثریتی که فاقد چنین رشد و توفیق بودند به درجه خفیف‌تر، روی حساب سود و زیان آخرت به دبال وظائف و اعمال رفتند.

در هر حال، و روی هم رفته، در روحیه ایرانی و شرقی؛ عواطف و احساسات خیلی کمتر حکومت می کند. حساب‌ها، یا حساب سود و زیان دنیا است یا حساب بهشت و جهنم.

اسلام به ما یاد داد خوب و بد هر چیز را از دریچه حقیقت و حق نگاه کنید و زندگی را صرفاً روی موازین عقل برای جلب رضا و لقای پروردگار انجام دهید. چنین معنی را که ملزم با رشد فوق العاده و نشانه درجه اعلای انسانیت است، همگی درک نکردیم. به طور ناقص و در نیمه راه ماندیم.

متجددین ما در مواجهه با غرب، واله مکتب دیگری شدند. راه خود را کج کردند و به ما می گویند برگردید!
به کجا برگردیم؟ به جاهلیت؟
به ادیان غیر از اسلام؟

خود را با احساسات و عواطف دوران کودکی و بشری دلخوش کنیم؟
این محال است!

همان طور که می بینیم، مردمی که عادت کرده اند فقط از راه ترس یا عشق به خدا راست بگویند و در رضای خدا فعالیت کنند، اگر شما از آنها ایمان را بگیرید همه چیزشان را گرفته اید. عادات و غرائز اخلاقی دوران‌های گذشته در آنها مرده است و زنده نخواهد شد. برمی گردند به سرکشی و درندگی و ارضای هوای نفس، یعنی به هلاکت:

«... وَ مَنْ يَبْدُلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»^۱.

امروزه مشاهده می کنید در ملل مسلمان چگونه دروغگوئی، دزدی، نفاق، ارتشاء، بی ناموسی و خیانت رائج تر از ملل غیر مسلمان است.

مؤمن اگر مرتد شد، مثل فرد حزبی که بی حزب شد، دیگر هیچ ندارد. از عوام بیسواد و از وحشی‌ها و درندگان هم بدتر می شود.

مشرق زمینی همیشه خداشناس خداپرست بوده، معنای اخلاقی و انسانی را در سایه معرفت و بندگی حق وسیله تقرب و سعادت قرار داده است و اگر ترک خدا را کرده است به طریق اولی پشت پا به سایر چیزها زده، با وطن و ملت و خدمت و غیره بازی کرده است.

۱. بقره (۲) / ۱۰۸: ... و هر کس ایمان را به کفر مبدل کند به حقیقت از راه راست گمراه شده است.

البته در سال‌های اخیر، مخصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم، بسیاری از ممالک اسلامی جنبش‌های آزادی‌خواهانه روشنفکری کرده‌اند (که غالباً با همکاری مؤثر جمعیت‌های متدین و گاهی با ابتکار آنها بوده است) ولی شعار ظاهر و برنامه بیشتر آنها پس از پیروزی انقلاب، در طریق و تکرار شعارها و مکاتب غربی است. مثلاً افتخار و اصرار دارند اسلام را در قالب سوسیالیسم معرفی نمایند و بگویند حالا فهمیده‌ایم که اقتصاد کلید تمام امور است.

ما که عقب افتاده هستیم، خیلی که زور بزنیم تا در جاده تقلید توفیق پیدا کنیم، تازه خود را به وضع قرن ۱۹ و ابتدای قرن بیستم آنها می‌رسانیم. آن هم نه قرن نوزده و بیستمی که مکمل و مرسوم به شرایط فکری و اخلاقی و اقتصادی و سیاسی قرن ۱۸ بوده و به لحاظ محیط جغرافیائی و تاریخی و رشد ملی حالت متناسب طبیعی ثمربخش داشته است، بلکه یک وضع ناجور تصنعی. عیناً مثل اسلحه خریدن از آنها است که با گشاده‌روئی تمام سیستم‌های کهنه شده را که در برابر اختراعات بعدی از اثر افتاده و باید به صورت آهن قراضه در کوره‌ها ذوب کنند به بهای سنگین پولی یا سیاسی به ما آب می‌کنند، به وسیله آنها ماها را به جان یکدیگر می‌اندازند و تازه منت هم می‌گذارند.

مطلبی که ملت‌های مسلمان (و به طور کلی آسیا و آفریقا) باید خوب در مغز خود جا دهند این است که با تقلیدگری و دنباله‌روی محال است عقب‌افتاده‌ها نجات پیدا کنند.

مقلد مادام که مقلد است محتاج است. همیشه قلاده احتیاج و اطاعت را به گردن خواهد داشت. تا ما ده قدم برداریم آنها صد قدم جلو رفته‌اند. یک راه را که جلوشان ببندیم آنها ده راه دیگر را کشف کرده از آنجا کلاه سرمان می‌گذارند.

برنامه ما باید بی‌نیازی و ابتکار باشد. تا در حال حاضر سلب احتیاج و اطاعتمان از آنها شود و برای آینده خودمان سازنده و جلوزننده باشیم.

لازمه بی‌نیازی اقتصادی، قبول حداکثر محرومیت و ساختن به حداقل سطح زندگی است. البته بسیار بسیار برنامه مشکلی است. ولی چاره‌ای جز این نیست. فقط گاندی بود که این نکته را خوب درک کرد و به اجرا گذاشت. نهر و راه او را نرفت و مجدداً گره به کار هندوستان و به دست و پای دخترش زد.

گانندی خوب می‌دانست که ملت هند تا وقتی بخواهد فاستونی لطیف بپوشد و مشروبات لذیذ بنوشد محتاج صنعت و اسیر سیاست انگلیس باقی خواهد ماند. باید در قرن ۲۰ رو به کرباس دستباف و شیر بز بیاورد و سرمایه و نیروهایش را در حرکت به جلو و کار صرف کند.

فرنگی‌ها حق دارند فرنگی‌مآب شدن ما را تحسین و هرچه بیشتر در پذیرش بندگی جدید تشویق‌مان کنند. هر قدر ساختمان‌ها و شهرهایمان را مجهزتر به آخرین لوازم آسایش و آرایش ببینند، برای بازار صنعت و سیاستشان محتاج‌تر و مطیع‌تر خواهیم شد.

برگردیم به دسته اول؛ یعنی متدینین عقب‌افتاده و متقدمین. در این دسته بیداریهائی و تحولی حاصل شد. بسیاری به تدریج قبول کردند که نادان و ناتوانیم. اگر به خود نیائیم و نجنبیم دنیا و آخرت هر دو از دستمان می‌رود. امثال سید جمال و اقبال هم‌دردها و هم‌صدهائی پیدا کردند. شعارشان شد:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱.

به معنی و مقصد اسلام گرایش پیدا کردند، بدون آنکه اصالت اسلام و اعتقاد به خدا و امید به آخرت فراموش شود. دیدند که باید تکانی به زندگی و به طرز فکر و کار خود دهند.

از غرب به عوض زینت و ظواهر، باید حقایق و ریشه‌ها را که محلی و اختصاصی نبوده، تعلق به واقعیت و به طبیعت دارد، گرفت. از فرد خودبین خودخواه بیرون آمده، مسلمان اجتماعی جهانی شد. به جای حرف و نظر به اخلاق و عمل پرداخت. افراد و انجمن‌های چندی در میان جوانان به تفکر و تلاش و تشکل رو آوردند. در روحانیت جوان نیز طبقه روشنفکری پیدا شد که راه خود را در جهت مردم و مبارزه و تجدد دید، تجددی که خوب است تغییر و تکامل باشد نه تقلید.

* * *

پس به طور خلاصه عقب‌افتادگی یا انحطاط ملل مسلمان مربوط به قرن اخیر و مدیون استعمار نیست. کما آنکه کار یک فرد یا یک دسته نمی‌باشد و در یک زمان خاص انجام نگرفته است. از روزهای اول، در سقیفه بنی‌ساعده، شروع شد و چهارده

۱. آل عمران (۳) / ۱۳۹: نه سست شوید و نه اندوهگین، شما بالاترید، اگر مؤمن باشید.

قرن پله پله از تحولی به تحول دیگر پس رفتیم و از اسلام اصیل کامل دور شدیم. انحراف و نقض پیمان بلافاصله پس از رحلت رسول اکرم (ص) بر طبق پیش‌بینی و سرزنش قرآن آغاز گردید:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...»^۱

تقصیر را به گردن افراد معین و دسته‌های ظاهراً مسؤول مانند دولت یا روحانیت نیز نمی‌توان گذاشت. اعضاء دولت‌ها و روحانیت از همین مردم و غالباً از توده ملت و ساکنین دهات و شهرستانها بیرون می‌آیند. به علاوه، دستگاه‌های رهبری اعم از دولت‌های ایرانی یا غیر ایرانی و روحانیت و بزرگان، از راه‌های مختلف مستقیم و غیرمستقیم تحت تأثیر مردم‌اند. وضع محیط و عمل‌ها و عکس‌العمل‌های مثبت و منفی مردم است که آنها را در جهات خوب یا بد سوق می‌دهد.

البته کسی منکر اهمیت و اثر دستگاه‌های مسؤول نمی‌تواند باشد، ولی در مرحله نهائی تجزیه و تحلیل همیشه تقصیر یا تحسین، به خود مردم و ملت برمی‌گردد که:

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۲

منتهی در اقوام عقب‌افتاده و توسری خورده مردم نه اشعار و آگاهی به اهمیت و اثر خود دارند و نه آنها را اراده و اختیار، در جهت مطلوب به کار می‌اندازند.

عمل و ضرر بیگانگان، که امروزه آن را استعمار می‌گویند، نیز به پای خود ما برمی‌گردد. هرگونه طمع یا تخریب از ناحیه خارجی یا استعمارگر، یک امر طبیعی است. در همه جای دنیا و همه وقت، نظام آکل و مأکول برقرار بوده است. نفوذ و دخالت همسایگان قوی‌تر نه انحصار به قرن ما دارد و نه به کشور ما. خارجی و شکارگر همیشه در کمین است تا نقطه ضعف و غفلتی ببیند و حمله کند. آنچه ما کمتر در فکرش هستیم و کمتر به آن می‌پردازیم وظیفه خودمان است که باید:

اولاً، نقاط ضعف و غفلت را از بین ببریم و

ثانیاً، به حفظ و دفاع و در صورت لزوم، به حمله پردازیم.

پس چه کنیم و به پیروی از:

۱. آل عمران (۳) / ۱۴۴: و محمد نیست مگر رسول که پیش از او رسولان دیگری آمدند و رفتند؛ حال اگر

بمیرد یا کشته شود آیا شما به عقب برمی‌گردید؟! ...

۲. رعد (۱۳) / ۱۱: همانا که خداوند وضع ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها وضع خود را تغییر دهند....

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^۱

چگونه تغییر دهیم؟

خدا در قرآن قبلاً چنین جوابی را داده است:

«...أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^۲.

پیمانی را که در گرویدن به آئین اسلام با خود و خدا بستیم و بدان وسیله قدم در شاهراه تکامل و سعادت گذاردیم، محترم شمرده به اسلام- اسلام اصیل کامل صحیح شامل دنیا و آخرت- برگردیم، راه‌های افترائی و انحرافی و رویه تقلید را رها کرده، رو به «رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۳ بیاوریم و تنها او را در نظر بگیریم. همه چیز درست خواهد شد. البته کار مشکلی است. ولی از قدم اول خیر است و زیانی در آن نیست. گزیری هم از آن نیست.

۱. رعد (۱۳) / ۱۱: همانا که خداوند وضع ملتی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها وضع خود را تغییر دهند....

۲. بقره (۲) / ۴۰: ... به عهد من وفا کنید تا بعهد شما وفا کنم و فقط از من ملاحظه و ترس داشته باشید.

مزایا و مضار دین*

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ . مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ .
إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ. اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ .
صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

آراء و عقاید در باره نتیجه مذهب

سؤال : «شما فکر می کنید که مذهب از حیث نتیجه خوبست یا مضر؟

جواب : من فکر می کنم اغلب نتایج مذهب در تاریخ مضر بوده است، با اینکه نتایج مفیدی هم داشته... علت این است که در مذاهب مردم بایستی به یک چیزهایی عقیده مند باشند که دلیل صحیحی برای وجود آنها نیست... ولی خود بنیان گذاران مذاهب، عوامل نامبرده را همیشه به عنوان علت لزوم مذهب منظور نداشته اند.

البته ؛ تعالیم بانیان مذاهب (منظورم تمامی مذاهب است). کمتر با اعمال پیروانشان ارتباط دارد.

واقعاً هم ارتباط کمی دارند...»^۱

صرف نظر از بحث در مورد میزان صحت این تشخیص و همچنین اختلاف اصول یک حقیقت با پیرایش های ساختگی آن، افراد بشر، آنهایی که اهل تفکر و تعقل بوده اند، از زمان های خیلی گذشته، قبل از اینکه چنین سؤالی از آقای برتراند راسل، فیلسوف و ریاضی دان بزرگ انگلیسی بشود، این مسئله را مورد طرح و بررسی قرار

* تدوین سخنرانی مورخ ۱۳۳۹/۱۲/۲۸ در جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران.
۱. کتاب توضیح و بررسی مصاحبه، برتراند راسل - وایت. (صفحه ۱۳۰ - چاپ سوم - مصاحبه شماره ۲۵)

۲۷۴ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی داده، به دنبال جواب گشته‌اند و به فراخور زمان و مکان، جواب‌های گوناگونی پیدا کرده‌اند.

عده‌ای مذهب را تریاک اجتماع دانسته‌اند، آن را خواسته و تأیید شده سیاست‌های استعماری به منظور نگاهداری ملت‌های زیر استثمار در جهالت و عقب‌افتادگی شمرده‌اند. عده‌ای هم آن را ساخته و پرداخته آخوندها و کشیش‌ها برای سواری بر مردم و دوشیدن عوام می‌دانند و بنابراین نتیجه‌ای جز تخدیر، رکود، فقر و بدبختی برای آن قائل نیستند.^۱

برعکس، گروه بیشتری آنرا به عنوان طبیعی‌ترین ضروریات، چراغ فرا راه نجات بشریت از دنیای تاریک سراسر ترس و ایهام پذیرفته‌اند و پیشرفت‌های بشر را در سایه و تحت تأثیر و تربیت آن شناخته‌اند. اگر در نظر بگیریم که هدف دین متوجه کردن انسان به خارج از خود و مسائل کوچک شخصی است و بستگی و ارتباط دادن با مفاهیم و موضوعات بالاتر و عالی‌تر می‌باشد، شکی در لزوم یا فائده دین نخواهد بود. اما مسئله‌ای که وجود دارد اینست که اگر از معتقدات دینی مردم و تعصب‌ها و اوهام و خرافاتی که به صورت شاخ و برگ به آن اضافه شده، سوء استفاده‌هایی می‌شود، همچون سیاست‌های استعماری و روحانیون، هرگز نمی‌توان آن را دلیل بر عدم لزوم یا بطلان و بی‌فایده‌گی آن دانست. به دلیل اینکه همیشه پاک و خالص‌ترین لوازم ضروری مورد احتیاج بشریت بیشتر مورد ابتلا و سوء استفاده بوده‌اند.^۲

آیا مظالم و جنایاتی را که در زیر سرپوش قانون و دموکراسی انجام شده است، می‌توان بحساب باطل بودن آنها گذاشت؟ ...

پس اگر آزادی خوب است چرا این همه فساد در سایه آن انجام گرفته؟ ...
بہتر است به جای نفی فائده و لزوم دین آن را از خرافات و حشو و زوائد اصلاح کرده، به ریشه و سرچشمه اصلی دست یافت.
به قول ویکتور هوگو:

«چیزی را از روح انسان باز نگیریم، حذف، بد است. باید اصلاح کرد».^۳

۱. به کتاب درس دینداری - درس اول - مراجعه شود.

۲. بحث کامل‌تر در کتاب درس دینداری.

۳. جبر و اختیار تألیف آقای جعفری - نقل از «بینوایان ج ۱ - ص ۴۲۵»

تأثیر دین در جوامع

در اینکه دین در اقوام متدین (مخصوصاً اسلام که وارد در تمام امور و شئون فرد و اجتماع می‌شود) حکومت قاطعی بر سرنوشت یک ملت داشته، به طور مستقیم و غیرمستقیم از طریق وراثت و عادات و آثار گذشتگان، عامل و مسوؤل قسمت عمده احوال اعم از سعادت و شقاوت آنها می‌باشد، شکی نیست. در اینهم که ما ملل مسلمان امروز، از عقب افتاده‌ترین مردم روی زمین هستیم، تردیدی نمی‌باشد. پس با توجه به تأثیر مسلمی که دین در جوامع دارد، فوراً این سؤال پیش می‌آید: آیا دین باعث این عقب ماندگی و رکود شده است؟! ...

عده‌ای این انحطاط، ضعف و حقارت را به گردن افراد، اجتماعات و افکار جدید که دچار انحراف و خلاف دین و معصیت خدا شده‌اند، می‌گذارند. در صورتی که سرچشمه رکود و ضعف و عقب افتادگی ما خیلی جلوتر از دوران‌های بیدینی یا بی‌علاقگی جدید دینی بوده است و از آن زمان‌هایی که تقدس رواج و قدرت زیاد داشت شروع می‌شود.

درست است که ادیان، مخصوصاً اسلام بزرگ‌ترین جنبش و حرکت و تغییر را ایجاد کردند و در زمان بسیار کوتاهی چنان پرشی به بشر دادند که هنوز عقول از خاطره آن متحیر است. ولی چرا آن جنبش و اثر دوام زیادی پیدا نکرد و چرا ملت‌های مسلمان دنیا با اینکه سالیان درازی است اسلام را پذیرفته‌اند هنوز در عقب‌ماندگی بسر می‌برند و اثری از اسلام نگرفته‌اند؟

اینها مطالبی است که در بحث بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نتیجه اینکه دین در جهت معکوس هم می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. یعنی دین می‌تواند هم مضر و هم مفید باشد! ... بستگی به درک و فهم و برداشتی دارد که ما از آن بکنیم.

بنابراین بیائید نطفه و منشأ عوامل عقب‌افتادگی را در مسلمانی خودمان و در دینمان جستجو کنیم! ...

تضاد تأثیرات

تعجب و استنکافی از قبول و ذکر مضار دین نداشته باشیم....

چیست که در دنیا بستگی به عوامل دیگر نداشته باشد؟

مولای رومی در باره کتابش می گوید:

مثنوی من چو قرآن مدل هادی بعضی و بعضی رامضل
محبت مادر مگر چیز بدی است و موهبت آسمانی نیست؟ مع ذلک چه بسیار
عواطف مادرانه که به خرابی و ضایع کردن فرزندان منتهی شده است.
آب مایه حیات و نشاط است:

«...وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»^۱

اما همین آب سیل آسا چه خرابی‌ها و مرگ‌ها به بار می آورد.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس
اگر قبول کنیم که دیانت، دیانت حقه توحیدی، امر پیش پا افتاده کم ارزش سهل
الحصولی نبوده، ارمغان فوق العاده گران قیمت و دقیق و لطیف دوران رشد بشری
است و درک و اجرای آن بدون مشیت و موهبت الهی امکان پذیر نیست، معنای پل
صراط را که می گویند از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر است خواهیم فهمید.
اتفاقاً، در دنیا هر قدر موضوع ارزنده تر و عالی تر باشد، خطرات و آفت‌های آن
بیشتر می شود.

محیط مساعد برای پرورش خیر و شر

اسلام بیش از ادیان سلف در معرض حمله و فساد و بروز مضار است و تشیع بیش از
تسنن. پس نترسیم و بگوئیم:

معایب و مفسد بی شمار ما ملل مسلمان تا درجه زیادی از دین ما است... همان
طور که می گویند کرم از درخت است. فقط این تصحیح را بنمائیم که انتساب کرم
به خود درخت یا خود میوه درست نیست. حشره کرم از خارج درخت و میوه
می آید، ولی مواد غذایی و محیط مساعد از خود درخت و داخل میوه است.
در اینجا هم نباید بگوئیم مفسد و مضار از خود دین و نَعُوذُ بِاللَّهِ از اسلام است،
بلکه منشأ و نطفه آن از خارج دین و از طبع و سرشت خود ما بوده، در زمینه دیانت
محیط مخفی گرم و نرمی برای رشد و نمو پیدا می کند.
بدون اینکه خواسته باشیم از خود و دنیای خارج اسلام مطلبی بیاوریم، و یا نقل
قول از منکرین و معاندین بنمائیم، از قرآن استنباط و به قرآن استناد می کنیم.

۱. انبیاء (۲۱) / ۳۰: و از آب هر چیزی را زنده گردانیدیم.

مخزن این اسرار

هیچ کتابی در دنیا به اندازه قرآن نوشته و خوانده نشده و نمی‌شود! و در قرآن هیچ سوره‌ای به اندازه سوره حمد که فاتحة الكتاب است، خوانده نمی‌شود: لا اقل ده بار در هر شبانه‌روز و بیش از سوره توحید... بعد هم که در ختام هر مجلس زنده‌ها و برسر قبر مرده‌ها.

در امتیاز این آیه خداوند می‌فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»^۱

حتماً در این تکرار و تأکید سرّی هست. حال ما روی عادت بی‌توجه آنرا می‌خوانیم و رد می‌شویم، مطلبی است علی‌حده. شاید بتوان گفت که به تمام مزایا و مضار مسلمانی یا لا اقل سرچشمه اغلب آنها در این سوره اشاره شده است.

پس یکبار سوره حمد را می‌خوانیم و معنی می‌کنیم و به مفاهیم و مقاصد و مزایایش تا حدودی که عقلمان برسد توجه می‌کنیم. بعد در انتهای مقاله دوباره مراجعه‌ای کرده، سوره را از مسیر فهم و برداشت خودمان بررسی و مطالعه می‌کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

حمد و شکر، که نشانه خوشحالی و امتنان و قبول نعمت فراوان است، برای سرور کل و پروردگار تمام جهان‌ها! ...

توجه به نعمت، ربوبیت و عظمت.

«الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

چه پروردگار و سرور و سالاری؟

ارباب بزرگی که سفاک و قهار و خوفناک است؟ خیر، بخشاینده گناهان و

خطاها و لطف کننده مهربان است!

چه امیدواری، چه اطمینان و استراحت!

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»

فرمانروا و صاحب روز جزا...

۱. حجر(۱۵)/۸۷: همانا برای تو هفت تا از بندها و قرآنی بزرگ آوردیم.

یک مرتبه مکان‌ها و زمان‌ها در نور دیده می‌شوند و توجه از دنیا و تقسیمات آن به آخرت و روز پاداش معطوف می‌گردد.
در این دنیا حیات و پرورش، بخشش و دهش،
در آن دنیای ابدی هم پاداش نیک و بد.
باید به خود آئیم و چاره اندیشیم، تصمیمی بگیریم، تضمینی بجوئیم و عهد و پیمانی ببندیم.

«أَيُّكَ نَعْبُدُ...»

فقط ترا بندگی می‌کنیم!

این دنیا و مالک الرقاب آن دنیا خدا است، از همه می‌یریم و با او می‌پیوندیم.
پیوند و پیمان بندگی، اطاعت و خدمت.

«...وَأَيُّكَ نَسْتَعِينُ»

و فقط از تو کمک می‌گیریم.

چون غیر از تو کسی آقای مطلق صاحب کرم و قدرت نیست. به جزای عهد
بندگی یاری و کمک هم از تو می‌طلبیم. سرتعظیم پیش دیگری فرود نمی‌آوریم و
دست در خواست پیش دیگری دراز نمی‌کنیم.

چرا بندگی ترا می‌کنیم و از تو چه کمکی در خواست می‌کنیم؟

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

ما را به راه راست راهنمایی کن!

همین! ...

هیچ چیز دیگر نمی‌خواهیم ...،

راهنمایی.

اما چه راهی؟

قاعدتاً راه راست یکی بیش نیست. در هندسه که اینطور است. ولی در قرآن این
طور نیست. یا لا اقل توضیح و تعبیر لازم دارد.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...»

راه کسانی که بر آن‌ها نعمت و خیر رساندی.

نشانی راه مستقیم سودبخشی و پرفایده‌گی آنست. غیر از این هم راههای دیگری
هست که مستقیم است یا لا اقل مستقیم نما و به ظاهر راه خداست.

«...غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»

غیر از (راه) کسانی که غضب و خشم تو بر آنها رفته است.
ونه گمراهان.

از حضرت امیر نقل شده است که وقتی به اسلام گروید و باتفاق حضرت خدیجه پشت سرپیغمبر به نماز ایستاد، این سوره را که شنید یا خواند گفت تا به حال کلامی به این مقام نشنیده‌ام!

تابلوی آفرینش

اگر خود را در قالب کسی که با امعان نظر و تدبر چنین سوره‌ای را می‌خواند و درک می‌کند قرار دهیم، می‌بینیم یک دنیا بلکه چند دنیا معنی و مقصد در آن است. زنجیروار، پرده پشت پرده می‌آید، پله پله شخص بالا می‌رود.

«لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ!»

از وضعی و استنباط و حالتی انسان مثل معراج و طی الارض، به طبقات و حالات بالاتر می‌رود!

ابتدا صحنه فراخ گیتی و یک جلگه پهناوری را در نظر آورید که ناظر بر زیباییها، نعمتها، رشدها، حرکات، نظام و دقایق آن هستیم...

این صحنه و منظره انحصار به افق چشم انداز ما نداشته، به تمام زمین و بلکه جهان گسترش دارد و همه جا تحت سیطره نظام واحدی است. آن وقت در برابر اینهمه زیبایی، برکات و دارائی‌ها که به ما و به مخلوق داده شده است، مبهوت و مسرور می‌شویم. نگرانی‌ها، ناراحتی‌ها، و نارضایتی‌ها را فراموش کرده، با یک ایمان و ایقان به وحدت، نفس عمیقی از سینه بیرون آورده، فریاد می‌زنیم:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

همین منظره و معلومات با یک الهام بالاتری به شنونده یا گوینده مژده می‌دهد که:

سرور جهان صاحب گذشت و عفو است، دست گهربار پرکرمی دارد:

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ!»

در برابر نعمات و زیبایی‌های موجود، چون چارپایان چراگر به نشاط و نشخوار و خواب نمی‌افتیم، بلکه نظر از وسعت مکان به فسحت زمان توجه می‌کنیم و پرده بینهایت دور ابدیت و آخرت، در خاطر مجسم می‌شود. پروردگار مهربان این دنیا را در آنجا صاحب ملک و سلطنت مطلق می‌بینیم.

نظر و میل اوج می‌گیرد. ولی ما خاکی هستیم و عاجز، راه هم بسیار دور و سربالا و خطرناک...

بنده او می‌شویم و با پیمان بندگی در خواست کمک می‌کنیم. از نظر به دنیا، به توجه آخرت می‌پردازیم و از توجه به آخرت بازگشت به تکلیف و پیمان می‌نمائیم:

بلافاصله چاره‌جویی و استمداد،

بلافاصله اطمینان و آمادگی برای حرکت.

فقط یک اشکال و یک احتیاج: راه کدام است؟!

سه راه اختیار

راه که معلوم شد، همه کس رهروی آن نیست.

بعضی‌ها خسته و وامانده و پشیمان می‌شوند، به همین اسم و افتخار اکتفا کرده، برمی‌گردند.

بعضی‌ها چشم و گوش خوب باز نمی‌کنند، جلو می‌روند، ولی به فرمان هوا و طبع بشری، در جهت شیب راحت زمینی، به خیال خود، در خم‌ها و در امتداد مسیر قبلی، درست پیش می‌روند، ولی سرازیری را پیش گرفته‌اند و در دره‌ها و تاریکی‌های گمراهی فرو می‌روند و پائین می‌افتند.

عده بسیار معدودی با همت و بینائی تمام، سربالائی و اوج و پرواز را ادامه می‌دهند.

بنابراین سه راه در جلو است :

مستقیم و رو به بالا، رو به خیر و سعادت ؛

برگشت و ارتجاع ؛

پیشروی در سرازیری گمراهی و به تاریکی و سقوط .

شاید اهمیت و عظمت این سوره از همین جهت است که ما را در مقابل یک

سه‌راهی مهم قرار می‌دهد و از خطرات و مضار دوراه خطا، برحذر می‌کند.

این خطر و برحذری به قدری دائمی و همگانی است که دستور داده‌اند دائماً متذکر آن باشیم.

بنابراین لازم است بدانیم آن دو راه کدام است و چگونه انسان دچار آن راه‌ها می‌شود.

می‌دانید که بعضی از مفسرین «...مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ...» را به یهودی‌ها تعبیر کرده‌اند و «...ضَالِّین» را مسیحی‌ها دانسته‌اند. اگر چنین نسبتی هم نداشته باشد در هر صورت توجه به آنها مفید معنی و مقصد خواهد بود.

یهودی‌ها

در قرآن از هیچ پیغمبری به اندازه موسی اسم برده نشده و هیچ قومی به اندازه بنی اسرائیل یا یهود، مورد بحث و گفتگو و استناد و حکایت قرار نگرفته است. در این کار حتماً سرّی و حکمتی است.

شاهد مثال برای خردمندان

البته قصد قرآن و کلام خدا، نقالی و قصه‌سرایی برای سرگرمی نبوده است :
«لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ...»^۱

باید اذعان کرد که دانشمندان اسلامی حق مطلب را به جا نیاورده، راه قرآن را در پیش نگرفته و در تاریخ قوم یهود غور و تتبع (خارج از اسرائیلیات) نکرده‌اند. در صورتی که قرآن دائماً دستور می‌دهد:

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ»^۲

جا داشت مسلمان‌ها بیشتر و بیشتر از اروپائی‌ها، در تاریخ بنی اسرائیل تحقیق می‌کردند و علوم اسلامی انحصار به عرب و خود اسلام پیدا نمی‌کرد. از کجا معلوم آن سرّ و غرض از بیان و تشریح گذشته و حال بنی اسرائیل، همین نبوده است که ما عبرت بگیریم. آنها را بشناسیم تا مثل آنها نشویم و «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» نگردیم.

۱. یوسف (۱۲) / ۱۱۱ : همانا در داستان‌های آنها عبرتی برای صاحبان خرد است...

۲. نمل (۲۷) / ۶۹ : بگو در زمین بگردید. پس بنگرید فرجام گنهکاران چگونه بود.

سرگذشت بنی اسرائیل

از اعجاب و اعجاز قرآن، تضاد یا خلاف انتظار و عدم شباهت آن به محصولات بشری است. در باره بنی اسرائیل جمع اضدادی که قرآن دارد، از یک طرف علی رغم دشمنی و کینه توزی و صدماتی که نسبت به اسلام داشته و دارند، آنها را به صفت برتر جهانیان می ستاید:

«یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمتُ علیکم وَاَنتی فضلتکم
علی العالمین»^۱.

از طرف دیگر آنها را خاک بر سرترین مردم دنیا و «مَغْضُوبٌ عَلَیْهِمْ» می داند:

«... وَ ضَرَبْتُ عَلَیْهِمُ الدَّلَّةَ وَ الْمَسْکَنَةَ وَ بَاءُ وَ بَغْضَبٍ مِنَ اللَّهِ...»^۲.

چرا، «بَاءٌ وَ بَغْضَبٌ مِنَ اللَّهِ»؟

«...ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُوا یُکْفِرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیْنَ بِغَیْرِ الْحَقِّ

ذَلِکَ بِمَا عَصَوْا وَ کَانُوا یَعْتَدُونَ»^۳.

مغضوب علیهم شدند، چون به آیات خدا کفر ورزیدند و پشت کردند. بدون حق دست به کشتار پیغمبران دراز کردند، معصیت نمودند و تجاوز کردند.

ابتدای در به دری بنی اسرائیل از زمان خود حضرت موسی در آن چهل سال تبعید شروع می شود. آنجائی که به رهبری حضرت موسی و برای رسیدن به ارض موعود حرکت می کنند

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ یَاقَوْمِ اذکُروا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیْکُمْ

أَنْبِیَاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکًا وَ آتَکُمْ مَالًا یُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِیْنَ.

یَاقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الّتی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ لَا تَرْتَدُّوا عَلَی
أَدْبَارِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِیْنَ.

۱. بقره (۲) / ۴۷ : ای بنی اسرائیل یادآورید نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و آنکه شما را بر جهانیان برتری دادم.

۲. بقره (۲) / ۶۱ : بر آنها خواری و بینوائی زده شد و به خشم خدا گرفتار شدند.

۳. بقره (۲) / ۶۱ : این بدان علت بود که به نشانی های خدا کمتر می ورزیدند و پیغمبران را به ناحق می کشتند. و به این علت بود که نافرمانی و تجاوز می کردند.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا
مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ.
قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.
قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ
فَقَاتِلَا إِنَّا هُنَا قَاعِدُونَ.
قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ^۱.

این آیات و مطالب بسیار مهم است!
به سرگردانی و دربدری افتادند برای اینکه گفتند:
«...فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا...»^۲

(تو و پروردگارت بروید نبرد کنید)، کارشان را به خدا و پیغمبر واگذار کردند و
خودشان قعود و راحت کردند!..
آیا ما همین کار را نمی‌کنیم؟ ...
البته به پیغمبر نه، ولی آیا به امام زمان و خدا همه چیز را حواله نمی‌دهیم و راحت
در انتظار فرج و ظهور نمی‌نشینیم؟

۱. مائده (۵) / ۲۰ تا ۲۵: موقعی که موسی به قومش گفت: ای قوم من نعمت خدا بر خود را به یاد بیاورید
هنگامی که بین شما پیغمبرانی قرار داد و شما را پادشاهی گردانید و آنچه را که به کسی از جهانیان نداده
بود، به شما ارزانی داشت.

ای قوم من به سرزمینی داخل شوید که خداوند برای شما تعیین کرده و باز نگردید که زیانکار شوید.
گفتند ای موسی همانا گروهی مردم سرکش در آنجا هستند و هرگز ما داخل آنجا نخواهیم شد. مگر
اینکه آنها از آنجا بیرون آیند. بعد هرگاه بیرون آمدند، ما داخل خواهیم شد.
دو نفر از کسانی که (از خدا) می‌ترسیدند و خدا بر آنها انعام کرده بود گفتند به دروازه شهر حمله کنید
که هرگاه داخل شدید شما پیروز خواهید شد و اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.
گفتند ای موسی، مادامی که آنها در آنجا هستند ما هرگز داخل نخواهیم شد. پس تو و پروردگارت
بروید نبرد کنید، ما همین جا نشسته‌ایم.
گفت پروردگارا! من به جز خود و برادرم مالک کسی نیستم. پس میان ما و گروه نافرمانان جدائی
بیفکن - (خدا) گفت: همانا آن حرامست برایشان به مدت چهل سال که در بیابان سرگردان مانند. پس
بر گروه نافرمانان دریغ مخور.

۲. مائده (۵) / ۲۴: ... تو و پروردگارت بروید و نبرد کنید....

«...أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيَّهِمَا...»^۱

نعمت خدا فقط برای آن دو مرد بود که گفتند:

راه بیفتیم و خود را به خطر بیندازیم. یعنی عمل و اقدامی را انجام دهیم و بعد نتیجه‌اش را به خدا واگذاریم و به او توکل کنیم.

آیا ما درست عکس آن دو نفر فکر و عمل نمی‌کنیم؟

آیا راه ما، «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...»^۲ است؟!...

حضرت موسی به قوم خود، افتخارات گذشته و امتیازات امت را متذکر می‌شد:

«...إِذْ جَعَلْنَا فِيكُمْ رُسُلًا وَجَعَلْنَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الْكُفْرَانِ لُحُوبًا وَأَلَمْ نُؤْتِكُمْ آيَاتِنَا أَنْ تَقُولُوا لِمَا كُنَّا نَعْمَلُ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنَ اللَّهِ أَنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ بَيِّنَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»

الْعَالَمِينَ»^۳.

ولی دارا بودن این امتیازات را دلیل برای قعود و بیکاری نمی‌دانست.

یهودی‌ها عیناً مثل ما، به همین امتیازات که صاحب بهترین دین و پیغمبر هستند اکتفا کرده، خود را قوم ممتاز انحصاری خدا و مصون از جهنم و واصل به بهشت می‌دانستند.

قرآن شدیداً آنها را از این جهت ملامت می‌نماید:

«وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً، قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا...»^۴

«قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ

فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^۵.

شباهت

حال بینیم، کدام مسلمان، و مخصوصاً کدام شیعه است که عقیده نداشته باشد که یگانه امت رستگار و مطمئن به بهشت ما هستیم!

۱. مائده (۵) / ۲۳ : ... خدا نعمتشان عطا کرده بود....

۲. فاتحه (۱) / ۷ : راه کسانی که ایشان را نعمت داده‌ای....

۳. مائده (۵) / ۲۰ : ... که از میان شما پیغمبران پدید آورد و شما را صاحبان اختیار خویش گردانید و به شما چیزهایی عنایت کرد که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است.

۴. بقره (۲) / ۸۰ : گفتند، هرگز به ما آتشی نرسد مگر چند روز اندکی. بگو آیا با خدا پیمانی بسته و عهدی گرفته‌اند....

۵. بقره (۲) / ۹۴ : بگو اگر پیش خدا خانه آخرت مختص شما است و دیگران را حقی نیست اگر راست می‌گوئید تقاضای مرگ کنید.

اتفاقاً نظیر همین عقیده بود که سبب اعراض و انحراف یهودیها شد:
«... قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا
كَانُوا يَفْتُرُونَ»^۱

قرآن چنین تضمین و تأمین و خاصه خرجی را که از خصوصیات بشری است به
کسی نداده است، به یهود و نصاری طعنه می زند:

«وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ
قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ
مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ. وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲.

بعد میزان و معیاری به دست می دهد:

«وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِمْ...»^۳

آیا این میزان دنیا طلبی و جان دوستی و فرار از مرگ و خطر، مصداق کامل حال
مانیست؟

از این شباهت ها بسیار است. همان طور که ما (مخصوصاً امت شیعه) زیاد در بند
ایمان و عمل نبوده، می گوئیم همین قدر که محبت اهل بیت را در دل پروراندیم و
اشکی بر شهادت حضرت سیدالشهداء (ع) ریختیم حضرت زهرا (س) و اولادش
شفیع ما در روز قیامت خواهند بود.

ظاهراً بنی اسرائیل نیز همین عقیده را داشته اند، به گفته قرآن همین اعتقاد و
اطمینان آنها به بهشت موجب معصیت و هلاکشان می شود. قرآن قویاً اخطار می کند
و می فرماید:

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا
تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ»^۱.

۱. آل عمران (۳) / ۲۴ : گفتند، هرگز به ما آتشی نرسد مگر چند روز اندکی. و آنچه در دینشان دروغ
می بستند آنها را فریب داد.

۲. بقره (۲) / ۱۱۱ و ۱۱۲ : گفتند به بهشت وارد نشود مگر کسی که جهود است یا عیسوی. این آرزوهای
ایشان است. بگو اگر راست می گوئید. دلایل خود را بیاورید. حقیقت این است که هر که رویش را به
خدا آورد و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش محفوظ است و نه ترسی برایشان است و نه
اندوهگین شوند.

۳. بقره (۲) / ۹۶ : آنها را حریص ترین مردم به زندگی خواهی یافت....

قرآن در مورد بنی اسرائیل وارد روایات و نفسانیات آنها هم می‌شود و آنها را حتی شماتت می‌کند :

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^۲.

چرا بنی اسرائیل با وجود خداپرستی سنگدل و خشک شدند و خدا بر آنها مهر زد، در فصل آخر خواهیم دید.

آیات، تشریح‌ها و تابلوهای زیاد دیگری از بنی اسرائیل در قرآن هست که به لحاظ مطلق خودشان و نسبی و مقایسه با ما قابل توجه است و به علت محدود بودن مقاله فقط به ذکر و اشاره آنها می‌پردازیم :

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»^۳.

(در باره روحانیون آنها)

«وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُونِ السُّنَنَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ»^۴
«وَ أَخَذِهِمُ الرُّبُوبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ أَكَلِهِمُ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...»^۵
«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ...»^۱.

۱. بقره (۲) / ۱۲۳ : بپرهیزید از روزی که جزا داده نمی‌شود کسی از کسی چیزی را و نه بدلی پذیرفته می‌شود و نه شفاعتی پذیرفته می‌شود و نه آنها یاری می‌شوند.

۲. بقره (۲) / ۷۴ : سپس دل‌های شما بعد از آن سخت شد، که مانند سنگ است یا سخت‌تر و در حالی که سنگ‌هایی دیده می‌شود که از آن جوی‌ها روان شود و یا سنگ‌هایی که شکفته شود پس آب برون آید، و سنگ‌هایی دیده می‌شود که از ترس خدا فرود آید، و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

۳. جمعه (۶۲) / ۵ : مثل کسانی که تورات بر آنها بار شد و سپس آن را حمل نکردند، مانند خری است که کتاب‌هایی بردارد. زشت است مثل گروهی که نشانی‌های خدا را تکذیب کردند و خدا گروه ستمکاران را رهبری نکند.

۴. آل عمران (۳) / ۷۸ : و همانا از آنها گروهی هستند که زبان‌های خود را به تقلید کتاب خواندن بگردانند تا گفتارشان را از کتاب پندارید.

۵. نساء (۴) / ۱۶۱ : و ربا گرفتن ایشان در حالی که از آن نهی شده‌اند و خوردن ایشان از اموال مردم به ناحق....

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۲.
«... وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ...»^۳
«...وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ لِقَوْمِ يَاقُومِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ
الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ
بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۴

و بالاخره :

«يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي
أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَ آيَايَ فَارْهَبُونِ»^۵.

ملاحظه می فرمائید که ما در عالم مقایسه با یهودیها و مقابله با آنها انکار که خیلی
وضع آبرومندانهای نداشته باشیم!

در مورد مسیحی ها

اما مسیحی ها و نصاری، که تعبیر «...وَالضَّالِّينَ»^۶ به آنها شده است، کمتر از
یهودی ها نامشان در قرآن می آید و رویهمرفته تمایل به تمجید و تجلیل محسوس
است. مع ذلك به اقتضای کلام حق آنجا که باید آنها را بگوید، می گوید :

«... وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً...»^۷

تا اینجا خوب است و تمجید، اما بعد:

۱. بقره (۲۹ / ۴۴) : آیا مردم را به نیکی امر می کنید در حالی که خود را فراموش می کنید.
۲. بقره (۲ / ۴۲) : و حق را به باطل نبوشانید و حق را کتمان نکنید در حالی که خود می دانید.
۳. بقره (۲۹ / ۱۰۲) : و آنچه را که شیاطین علیه پادشاهی (ملک) سلیمان می خواندند تبیعت کردند.
۴. بقره (۲ / ۵۴) : هنگامی که موسی به قومش گفت : ای قوم من شما در پرستش گوساله به خود ظلم
کردید، پس به آفریدگار خود بازگردید و نفوس خویش را بکشید، چنین کاری برای شما بهتر است نزد
پروردگارتان، پس خدا توبه شما را پذیرفت که او توبه پذیرنده مهربان است.
۵. بقره (۲ / ۳۹) : ای بنی اسرائیل نعمتی را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد آورید، و به عهد من وفا کنید تا
به عهد شما وفا کنم و فقط از من بترسید.
۶. فاتحه (۱ / ۷) : ... و نه گمراهان.
۷. حدید (۵۷ / ۲۷) : ... و در دل های کسانی که پیرویش کردند مهربانی و ترحمی قرار دادیم ...

«...وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...»^۱

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَاتَعْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ الَّتِي نَقَلْنَا بِهَا رُوحَ اللَّهِ مِنْهُ فَاْمُنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلَهُ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً إِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»^۲.

«وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۳.

«... إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»^۴.

بالاخره به هر دو دسته:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»^۵.

۱. حدید (۵۷) / ۲۷: ... و گوشه گیری که از پیش خود در آوردند چنین دستوری را و برایشان جز او برای خوشنودی خدا نوشتیم، ولی حق رعایتش را به جا نیاوردند...

۲. نساء (۴) / ۱۷۱: ای اهل کتاب زیاده روی در کیش خود نکنید و چیزی جز حق بر خدا نگوئید. به درستی که مسیح عیسی بن مریم فرستاده خدا است و کلمه ای که بر مریم القا کرد و روحی از او. پس به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورید و نگوئید سه تا، بس کنید. برای شما بهتر است. جز این نیست که خداوند یکتا منزله است از اینکه برای او فرزندی باشد. برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است و کافی است که خدا وکیل باشد.

۳. مائده (۵) / ۱۴: و از کسانی که خود را نصاری دانستند پیمان گرفتیم. پس بهره ای که باید از آنچه یادآوری کردیم ببرند فراموش نمودند پس میان ایشان تا روز قیامت دشمنی و کینه برانگیزیم و به زودی خدا به آنچه می کردند خبرشان دهد.

۴. توبه (۹) / ۳۴: همانا بسیاری از کشیشان و دیرنشینان اموال مردم را به ناروا می خورند و دیگران را از راه خدا باز می دارند.

۵. آل عمران (۳) / ۶۴: بگو ای اهل کتاب بیائید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه جز خدا را نپرستیم و برای او چیزی را شریک قرار ندهیم و کسی از ما غیر از خدا کسی را ارباب نگیرد.

مسیحی‌ها نیز گمراه شدند و در راه خداپرستی، پیغمبر و پیشوا دوستی، آخرت طلبی و اعراض از دنیا تجاوز و تندروی کردند. در سرازیری گمراه شدند. دشمنی و جنگ میان آنها افتاد.

بالاخره، آنچه را قرآن توجیه می‌کند بندگی انحصاری خدا بودن است و پیغمبر و امام و ملا و پادشاه را ارباب نگرفتن.

حالا چه اندازه ما مشمول توصیف مسیحی‌ها هستیم: بهتر است خودتان قضاوت کنید!

وضع خود ما

دیدید که وضع و راه ما، خیلی خالص و منطبق صراط‌الذین أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ نیست، بلکه به «مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ» و «الضَّالِّينَ» شباهت بیشتری دارد.

هم در آن دوران تدین و تقدس، راه‌های بیراهه می‌رفتیم و هم در دوران تجدد و بی‌دینی فعلی با اعراض از خدا و حق بیش از پیش مشمول «...مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ...»^۱ می‌گردیم. نه راه پس داریم، نه راه پیش!

اینها همان مضار دین است که انسان را در بن‌بست‌ها و بیچارگی‌های عجیب می‌اندازد.

مطالعه از نظر روانی و اجتماعی بشری

تا اینجا از نظر قرآن و اظهارهای خدا، قضیه اجمالاً و به قدر وسع محدود بررسی شد.

همیشه خوب است، موضوعات از دو جنبه، الهامی خدائی و معلومات و مشهودات بشری، مطالعه شود که هم «...لِيَطْمِئِنَّ قُلُوبِي...»^۲ حاصل گردد و هم به مصداق «...وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۳ باسرنخی که خدا دستان داده است، تفکر و تدبیر و سیری در زمین بکنیم تا موضوعات را بهتر درک نماییم. مسئله اینست: چطور می‌شود که دیانت و دینداری زیانهائی به بار می‌آورد؟

۱. فاتحه (۱) / ۷: ... خشم گرفتگان به آنها...

۲. بقره (۲) / ۲۶۰: ... برای آرامش دلم...

۳. ابراهیم (۱۴) / ۲۵: ... خدا برای مردم مثل‌ها را می‌زند شاید یادآور شوند.

در اینکه ما امت «...أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...»^۱ نیستیم و آن طور که باید سودی از دینمان نبردیم و نمی‌بریم (لا اقل نقد این دنیا) حرفی نیست. پس ریشه و نطفه این مضار را در وجود خودمان و مایه‌اش را در دین جستجو کنیم. اتفاقاً تمام یا عمده مفسد خودمان را از همین سوره می‌توانیم سراغ بگیریم.

دیدید که در این سوره تا «...أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ...» بیان مزایاست، نمایش راه مستقیم و شاهدش هم همان سودبخشی آن است. از آن به بعد مضار است. دو نوع و از دوراه. یکی برگشت و اعراض که مستوجب غضب است و دیگر افراط و انحراف که ضلالت است.

قرآن از ابتدا می‌خواسته است امت اسلام امت میانه‌رو یا واسط باشد:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...»^۲.

ببینیم تا چه اندازه به خواست قرآن عمل کرده‌ایم؟ مراجعه مجددی به سوره حمد می‌کنیم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»

حمد و خوشحالی، حالت آرامش و رضایت و سکونتی به انسان می‌دهد. خوراک خوبی برای طبع تنبل و راحت و سکون طلب می‌شود...
راضی به رضای خدا، تسلیم در مقابل او و با مختصری القاء و تلقین‌های نفسانی، تسلیم در مقابل هر گردن کلفت و هر پیش آمد و وضع!
معتقد به قضا و قدر،
قانع به هر وضع و حال،
در نتیجه، سلب امکان هرگونه عکس‌العمل و حرکت در برابر اتفاق و هرپیش آمد.

همین جاست که توده‌ای می‌گوید: دین تریاک اجتماع است.

«رَبُّ الْعَالَمِينَ»

آقا و ارباب و سروری داریم؛ قاهر و قادر،

۱. فاتحه (۱) / ۷: ... ایشان را نعمت دادی ...

۲. بقره (۲) / ۱۴۳: ... و بدینسان شما را امتی میانه گردانیدیم...

پیغمبری فرستاده است، سرآمد پیغمبران:

«...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا...»^۱

برترین امتهما هستیم. پس همه چیز داریم، کامل بلکه اکمل، تمام بلکه اتم، شریف
بلکه اشرف. معطل چه هستیم؟ دنبال چه برویم؟ «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۲.
عُجْب و غرور عجیبی مارا می گیرد. بشر اصولا خودخواه و غرورطلب است و
همچنین عجب و غرور، بزرگترین زهر انسانیت و راکد و فاسدکننده ترین عامل
است.

از نتایج دیگر: غلو در خداپرستی و توجه فوق العاده به دین و ظواهر و تزئینات
آن، مترادف با وسواسی ها و ظاهر پردازی ها.

«...الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»^۳

خدای رحمان! در گذرنده از خطا و لغزش ها...

پس شراب می خوریم، غرق در مستی می شویم، دروغ می گوئیم، تهمت میزنیم،
غیبت می کنیم و سایر معاصی را انجام می دهیم. خیلی بی باک از گناه...

خر و امانده معطل چُش است!

خدای رحیم، مهربان، خیررسان و پراز لطف و کرم.

ضامن روزی شده روزی رسان

چند دوی بهرطلب چون خسان

نتیجه آن:

بی نیازی از حرکت، فکر، علم، عمل، کسب و کار.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»^۴

سر و کار ما با خدا است و اصل کار آن دنیا است.

آخرت را دریابیم! ترک دنیا و اعراض از مافیها:

۱. مائده (۵) / ۳: ... امروز برای شما دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان
کیش برای شما پسندیدم.

۲. روایتی منسوب به خلیفه دوم: کتاب خدا برای ما کافیست.

۳. فاتحه (۱) / ۳: ... بخشاینده مهربان.

۴. فاتحه (۱) / ۴: آن فرمانبرداری روز جزا.

رهبانیت، لایبالیگری، درویش مسلکی، فقر و مذلت، گدائی و نکبت...
اعراض از خلق و پیوستن به خالق:

انزوا، انفراد، بی‌اعتنائی به زندگی، به اجتماع و به حکومت و دنیا.

«أَيَّاكَ نَعْبُدُ...»^۱

فقط خدا را می‌خواهیم و بندگی می‌کنیم، هرچه ارزش و طلب هست برای او است.

دیگر علم و اقتصاد، هنر و سلیقه و سایر امور زائد و زائل است، باید دور ریخت.

لا اقل به دنبالش نرفت!

«حَسْبُنَا كِتَابَ اللَّهِ»^۲

تاریخ می‌خواهیم چکار، جغرافی و ریاضی و طب برای چه؟

«...وَأَيَّاكَ نَسْتَعِينُ»^۳

امداد، درهمه وقت و همه جا و برای هر چیز از خدا می‌نمائیم. دست دعا و نیاز

به جانب او دراز می‌کنیم:

«... أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...»^۴

کار مسلمان‌ها در مسجد ورد گفتن، تسبیح گرداندن و همه چیز را از خدا

خواستن و همه چیز را به او گذاردن می‌شود...

در مسیر ضلالت

به طور خلاصه و فهرست وار:

سکونت و تسلیم و تخدیر،

تکبر و غرور و عجب،

افراط در تجلیل و تزئین‌های دینی و تشریفات صوری و ظاهری،

بی‌باکی از گناه،

بی‌نیازی از کار و حرکت و از فکر و علم،

۱. فاتحه (۱) / ۵: تنها تو را می‌پرستیم... .

۲. روایتی منسوب به خلیفه دوم: کتاب خدا ما را کفایت می‌کند.

۳. فاتحه (۱) / ۵: ... و تنها از تو یاری می‌طلبیم.

۴. غافر (مؤمن) / ۶۰: ... مرا بخوانید تا شما را بپذیرم... .

ترک دنیا و رهبانیت و صوفیگری،
اعراض از خلق،
انزوا و انفرادی بودن،
برکناری و بی‌علاقگی نسبت به اجتماع و حکومت،
انحصار در تشریفات عبادت و ذکر،
انصراف از تحقیق و تفکر و تعلیم،
توسل و توکل جاهلانه به خدا و تلفظ دعا.
اینها تماماً در جهت، «...وَالصَّالِحِينَ»^۱ و تندروی در جهت خدائی بود.

اما در جهت «...مَغْضُوبٍ عَلَيْهِمْ...»^۲ و اعراض‌ها
پله، پله،

- تلافی در حلال‌ها، به جبران محرمات :
- شکم‌پرستی و صیغه‌گیری.
- استعفای از فطریات و فضائل :
- بد اخلاقی تحت لوای بی‌اعتنائی به مردم و به بی‌دین‌ها .
- ترک عواطف و انسانیت و اخلاقیات :
- افتخار کردن به بی‌سواد، ناداری، نادانی و نفهمی.
- حیل‌های شرعی :
- فریب‌ها و ریاکاری‌ها.
- نتیجه مستقیم تمام اینها :
- پلیدی روح و فکر،
- خرابی و فساد جسم و ایمان در فرد و اجتماع،
- تنفر و اعراض از اصل،
- و بالاخره کفر و بازگشت از خدا! ...

آیا می‌شود از دین استعفا کرد؟

۱. فاتحه (۱) / ۷: ... و نه گمراهان.

۲. فاتحه (۱) / ۷: ... خشم گرفتگان بر آنها ...

آیا می‌شود به دین یا به اسلام اکتفا کرد؟

اشخاصی هستند که زیبایی، ارزش‌ها و حقیقت‌های ادیان و از جمله اسلام را قبول داشته‌اند. ولی آن را مانند سایر منابع تحرک بشری مشمول مرور زمان و قانون کهنوت (آنتروپی) و تنزل می‌دانند.

آیا اسلامی که در چهارده قرن پیش طلوع کرد و چنان جنبشی به وجود آورد، هنوز هم می‌تواند عامل تحرک و جواب‌گوی مسائل و مشکلات روز باشد؟
آیا اسلام عمر خود را کرده و نقش خود را بازی نموده است، و جایش باید در صفحات تاریخ باشد؟ ... یا بقا و ابدیت و آتیه دارد.

در اینکه قانون کهنوت یا آنتروپی از نوامیس طبیعت است شکی نیست، اما: اولاً، خود پیدایش و پدیده حیات و اصولاً قانون تکامل برخلاف این اصل است!

و در ثانی، فرد در نتیجه توالد و تناسل و توارث جای خود را به اجتماع می‌دهد و مرگ را عقب می‌اندازد.

فرد انسان دو اثر یا دو وارث می‌سازد:

یکی از طریق تشکیل اجتماع، و

دیگر از طریق تولید مثل.

فرد بالاخره می‌میرد، ولی اجتماع زنده می‌ماند. نوع نیز حفظ می‌شود.

عمر اجتماع معمولاً بیشتر از عمر فرد است. چون اجتماع احتیاجات جدیدی پیش می‌آورد که تکاپو و کوشش لازم دارد و بنا به ضرورت حسن روابط افراد تا اندازه‌ای تنظیم کننده خود می‌شود.

در صورتی که افراد مردم سالم و سالک راه طبیعی صحیح باشند، هم نسل‌های بعدی بهتر از قبلی خواهند شد و هم اجتماع مدارج بهبودی و ترقی و تکامل را به خوبی می‌پیماید.

یعنی نوع و اجتماع به نوبه خود باز حرکت خلاف کهنوت که فرسودگی و تنزل و زوال است طی می‌کند.

البته اجتماعات هم ممکن است مانند فرد روز ولادت، ایام جوانی و قدرت و بالاخره پیری و مرگ داشته باشند. تاریخ شاهد نمونه‌های فراوان آن باعمرهای

۱. به کتاب «ذره بی‌انتها»، مندرج در مجموعه آثار (۱) از همین نویسنده مراجعه شود.

کوتاه و بلند است. مثل روم که برای قوم جوان آنروز، آرزوی مطلوب، عظمت و بسط قدرت بود. در اثر کار و کوشش بالاخره به کمال مطلوب خودشان هم رسیدند. ولی چون چیز دیگری در جلو نداشتند که به جنبش حرکت را ادامه دهند، به بهره‌برداری و لذت بردن از مال و مقام و مکتسبات پرداختند. دوران افول و بی‌حرکتی آغاز شد و در اثر فساد و اختلاف و ستمگری و خودخواهی به هلاکت و زوال افتادند.

اما اگر هدف اجتماع عالی تر باشد، چنین قانونی الزام آور نخواهد بود. اجتماعات ممکن است اگر موجبات افزایش پیری خود را تقویت نکنند و انرژی‌ها را ترمیم و تجدید نمایند عمرشان خیلی طولانی و بلکه ابدی شود. همین طور اگر از موضوعات ذاتی به معنوی توجه کنیم، باز همین سیر در جهت بقا و ابدیت را می‌پیمائیم.

یعنی اگر به جای شخص، شخصیت و به جای حرکات، آثار را در نظر بگیریم و به جای افراد تشکیل دهنده یک اجتماع، جامعه حقوقی و افکار و ملیت را نگاه کنیم، به ابدیت و بقا نزدیک‌تر می‌شویم تا بالاخره به حقیقت و به حق و به وجود مطلق که خداست می‌رسیم.

خدا ازلی است و مرگ و فنائی برای او نیست.

همان طور که خدا نمی‌میرد، دین خدا و امت خدا هم نباید بمیرد:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱.

فرد مسلمان فرسوده می‌شود و پیر و فرتوت می‌گردد، ولی اسلام پیر نمی‌شود.

همیشه زنده و جوان است. بلکه بالا هم می‌رود:

«الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ»^۲.

خدا، برای آنها که او را می‌شناسند و می‌خواهند، چنان معبود بینهایت دور و بینهایت نزدیکی است که نه هر قدر پیش بروند دسترسی و توقف و تنزل حاصل می‌شود و نه هر قدر درمانده باشند بیگانگی و ناامیدی هست که مانع حرکت گردد.

۱. حجر (۱۵) / ۹: همانا ما قرآن را فرستادیم و خود نگهدارنده آن هستیم.

۲. حدیث نبوی: اسلام برتر می‌شود و چیزی برتر از او نمی‌شود.

در هر حال خود را می‌نمایاند و پرستنده را به پیش می‌کشاند و او را مرتبه به مرتبه بالا می‌برد. نه عقب سر گذاشته می‌شود و نه کهنه می‌شود!

پس استعفای از خداپرستی و دین، یعنی منبع بینهایت، محدود ساختن و نزدیک کردن هدف و زمان وصول است که دیدید نتیجه‌ای جز توقف و سکون به ارمغان نخواهد آورد.

این عمل در طبیعت هم امکان پذیر نخواهد بود، زیرا پیشرفت در مراتب اکتسابی علم و عقل تجهیزات طبیعی و غرائز بدوی را از بین می‌برد و همین که شخص مرتبه‌ای را از دست داد، روی مراتب قبلی بند نمی‌شود و ناچار به مراحل پست می‌گراید^۲ (همان طور که بسیاری از کسانی که در ایران از امور سیاسی و اجتماعی سرخورده و استعفا دادند، به هر وئین و مفساد روی آوردند).

چاره چیست؟ چه بکنیم؟

حال که معلوم شد، خداپرستی و دینداری عبارت از کهنه پرستی و توقف و رکود نیست و مسلمانی باعث پیری و کهولت نمی‌شود، بلکه برعکس خود ما بودیم که به علت عدم درک و اجرای واقعی اسلام دچار پیری و فرسودگی شدیم، بی‌تاید اسلام را بشناسیم و عوامل زنده کننده و بالابرنده آن را به کار بندیم. با توجه به فصول گذشته:

۱. بیشتر مطالب این قسمت از کتاب «اسلام جوان» گرفته شده است.

۲. عدم امکان بازگشت به مراحل پست تر در طبیعت: جمادات پایدارند. وارد قلمرو نبات که می‌شویم ناپایداری و فساد پذیری مشاهده می‌کنیم. حفاظت و استحکام را طبیعت می‌گیرد. خودش باید خود را از راه تنفس، تغذیه و تخلیه زوائد و غیره، نگاهداری نماید و به جبران آن خاصیت نمو را پیدا می‌کند. نبات ریشه میدواند و طبیعت آب و آفتاب را به بالین و به رویش می‌آورد. حیوان که شد باید به دنبال آب و غذا بدود. اگر تنبلی کرد و در جا خوابید، طبیعت ریشه را دوباره به او نمی‌دهد.

به انسان که می‌رسیم، فکر و فهم و ادراک جانشین چنگال و شامه تند یا باصره تیز و سایر وسائل دفاعی و تعرضی شده است.

در مراتب تمدن هر قدر پیش برویم از قوای طبیعی چه مادی عضلانی و چه هوش و حافظه کاسته می‌شود. همچنین به لحاظ مدارج معنوی و هدف و ایدآل‌های انسانی، ایدآل‌های عالی تر و عام تر شامل قبلی‌ها می‌شود. سقوط از یک مرحله و مرتبه، مثل سقوط از نردبان، پرتاب کلی خواهد بود؛ یعنی روی مراحل و پله‌های قبلی نمی‌توان بند شد.

موحد و خداپرست باشیم. بدل‌ها و جانشین‌هایی از قبیل مرادها، سقاخانه‌ها، امامها و پیغمبران را به عنوان «...أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»^۱ شریک او نگیریم و همیشه هدف عالی و بینهایت را در نظر داشته، از او درخواست کمک کنیم و به او دل ببندیم.

مسلمان باشیم ولی بدانیم که اسلام عین فطرت است و جای فطرت و غرائز طبیعت را نمی‌گیرد. اعمال ما باید مطابق فطرت و انسانیت باشد:

«كُلُّ مُؤَلَّدٍ يُؤَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَلَكِنَّ أَبَوَاهُ يَهُودَانَهُ، أَوْ يُصْرَانَهُ أَوْ يُمَجْسِنَانَهُ»^۲.

ایمان داشته باشیم ولی بدانیم که دین و فروع دین جای اخلاق را نمی‌گیرد:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^۳.

خدا را قاهر و قادر بدانیم ولی فراموش نکنیم که باید:

«وَأَعِدُّوْا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...»^۴

«...إِنَّ اللَّهَ لَأَبْغِيءٌ مَا يَقَوْمٌ حَتَّى يُعَيِّرُوا مَا بَأْنَفُسِهِمْ...»^۵

کتاب خدا خوب است و باید به آن تمسک و توسل جست ولی جای علم را نمی‌گیرد:

«...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...»^۶

«وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۷.

۱. آل عمران (۳) / ۶۳: ... جز خدا کسی را نپرستیم ...
۲. هر فرزندی روی فطرت و سرشت طبیعی زائیده می‌شود و لکن پدر و مادران او را یهودی و نصرانی و گبر می‌کنند.
۳. حدیث نبوی: من برانگیخته شدم تا مکارم اخلاق مردم را تمام و کامل کنم.
۴. انفال (۸) / ۶۰: هر چه می‌توانید از نیرو و اسبان بسته برای ایشان آماده کنید که به وسیله آن دشمن خدا و دشمنان خودتان را بترسانید...
۵. رد (۱۳) / ۱۰: خداوند وضع قومی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه خود را عوض کنند...
۶. فاطر (۳۵) / ۲۷: ... جز این نیست که از خدا بندگان دانشمندش می‌ترسند.
۷. سبأ (۳۴) / ۶: آنان که بهره‌ای از دانش گرفته‌اند ببینند که آنچه از پروردگارت به سوی تو فرستاده شده حق است و به سوی خدای عزتمند ستوده راهنمایی می‌کند.

«الْعِلْمُ دَيْنٌ يُدَانُ بِهَا»^۱.

طالب آخرت باشیم و به دنیا دل نبندیم ولی فاقد دنیا هم نباشیم:

«كُنْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا وَكُنْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا»^۲.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ...»^۳.

و بالاخره دعا بکنیم و بخوانیم ولی بدانیم که دعا جایگزین حرکت و اقدام و عمل نمی‌شود، بلکه خواهان و به‌کاربرنده آن است. دعا امیدوار کننده دل، تعلیم دهنده عقل، توجیه کننده عمل و بهترین عامل برای تلقین، تقویت و حرکت است^۴.

و بالاخره، چاره منحصر به فرد:

«...أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»^۵.

۱. (فرمایش حضرت امیر): دانش دینی است که به واسطه خودش ادا (و پاداش داده) می‌شود.

۲. (فرمایش حضرت علی): برای دنیای خود چنان باش که انگار تا ابد زندگی می‌کنی و برای آخرت چنان باش که انگار فردا می‌میری.

۳. اعراف (۷) / ۳۲: بگو چه کسی زینت خدا و روزی‌های پاکیزه را که او برای بندگانش بیرون آورده است حرام کرده؟ ...

۴. چ. فرق دعای ما با دعای ائمه اطهار در اینست که ما خود را از خدا طلبه‌کار می‌دانیم و شکوه و مطالبه می‌نماییم. آنها خود را بدهکار و خدا را منعم و سزاوار ستایش می‌دانستند.

دعاهای ائمه (افتتاح، کمیل - یا علی یا عظیم و غیره) با تجلیل و حمد و تشکر و تعظیم خدا شروع می‌شود و با استغفار و توبه و معذرت خواهی ختم می‌شود. حتی در همین سوره حمد آنجا که پای دعا پیش می‌آید: (اهدنا الصراط المستقیم) تقاضای تنبلی و طفیلی‌گری و جانشین‌گیری خدا نیست، راه پُرسی است. آماده رفتن و حرکت است فقط از خدا سَمَت را می‌پرسد. حتی نمی‌گوید مرا ببر یا مرا برسان. (برای تفضیل و تحقیق بیشتر به رساله «دعا» از انتشارات شرکت سهامی انتشار و یا به مجموعه آثار (۹) از همین نویسنده مراجعه فرمایید.)

۵. بقره (۲) / ۴۰: به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم و فقط از من پروا داشته باشید.

اسلام مكتب مبارز و مولد *

بسمه تعالى

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَازْرَهُ فَاسْتَعْلَطَ فَاسْتَوَىٰ عَلَى سُوْقِهِ يُعْجَبُ الزَّرَّاعُ لِيَغِيظُ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»!

مبارزه اسلام و مسلمين

امروز، روز عيد فطر يكي از دو عيد بزرگ اسلام است، كه نمازي دارد و بعد از آن، مانند نماز جمعه، خطبه‌اي دارد. خطبه‌هاي اين نمازها لازم نيست بحث در

* تدوين و تكميل سخنراني جشن عيد فطر انجمن اسلامي دانشجويان در سال ۱۳۴۰.

۱. فتح (۴۸) / ۲۹ و ۲۸: او است كسي كه پيامبر خود را به هدايت و دين حق فرستاد. تا بر كليه دين‌ها غالب آيد و گواهي خدا كافي است. محمد فرستاده خدا و كساني كه با او هستند نسبت به كافران سخت‌گير و ميان خود مهربان و خير رسانند. آنها را مي‌بيني كه در ركوع و سجودند، از خدا فزوني و خرسندي مي‌جويند. در پيشاني آنها اثر سجود نمايان است. چنين مردمي وصفشان در تورات و انجيل آمده، چون زراعتي كه سر از زمين بيرون آورده به آن قوت رسيده، مايه‌دار و سخت گرديده بر ساق خود استوار ايستاده است، دهقانان را به‌شگفت مي‌آورد تا كافران خشمگين شوند. خداوند كساني از آنها را كه ايمان دارند و عمل شايسته مي‌كنند وعده بخشش و پاداش بزرگ داده است.

۳۰۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
مسائل فقهی از قبیل شکایات و مطهرات باشد؛ بلکه به عکس، مثل خطبه‌های خود
حضرت امیر(ع)، به طوری که در مورد خطبه نماز جمعه تصریح شده است، در باره
مسائل روز و موضوع‌های مبتلا به عمومی و اجتماعی می‌تواند باشد.

موضوع مشترک روز

مسئله روز و موضوعی که همه ما را در اینجا جمع کرده است، «مبارزه» است؛ که نه
تنها ما، بلکه اکثریت ایرانیان و مسلمین در آن اشتراک دارند.

بنده هم فکر کردم، موضوع خطبه عید را همین مسأله، یعنی «مبارزه اسلام و
مسلمین» قرار دهم؛ مبارزه اسلام، آن‌طور که در صدر اسلام انجام گرفت و مبارزه‌ای
که امروز باید انجام شود.

ولی برای آنکه مطلب از هر جهت کامل و تا حدود امکان معرف نیت و مشخص
قیافه صحیح اسلام باشد، جادارد سخن را انحصار به جنبه جنگی و مبارزه تخریبی و
منفی اسلام نداده، بلکه وجه مقابل و مکمل آنرا که جنبه تولیدی و سازندگی آن
است، پا به پای آن بررسی کنیم تا مکتبی را که هم مبارز بوده است و هم مولد،
قدری بهتر بشناسیم.

همه ما بحمدالله اهل مبارزه هستیم؛ بعضی‌ها این عمل را «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ» انجام می‌دهند؛ یعنی به عنوان یک فریضه دینی و سنت اسلامی، فعالیت
سیاسی می‌نمایند.

عده‌ای دیگر در عین آنکه مسلمان و معتقدند، ولی هدف‌های سیاسی و
فعالیت‌های حزبی را مستقل و جدای از علایق دینی خود تعقیب می‌کنند؛ ضمناً
تباینی هم مابین این دو نمی‌بینند.

بالاخره، دسته سومی هستند که شاید قید و نظری نسبت به اسلام و قرآن نداشته
باشند، ولی به خوبی می‌توانند، از جهت تحقیقی و تاریخی به این بحث توجه داشته،
و به عنوان نمونه‌ای مورد مطالعه و بهره‌برداری قرار دهند.

ملت نامبارز، تکرو، کجرو یا مقلد

متأسفانه ملت ما چه مؤمن و چه غیر مؤمن آن- یا اهل مبارزه نیستند و نمی‌خواهند
خود را به زحمت و خطر بیندازند و یا اگر مبارزه می‌کنند، مثل اینکه الفبای آن را
بلد نیستند.

غالب مبارزه‌های ما به خودمان برمی‌گردد: با خودمان درمی‌افتیم، دوستی‌ها و صمیمیت‌ها را تبدیل به کدورت و سوءظن و گاهی عداوت می‌کنیم و بالاخره جمعمان را کوچک‌تر و ضعیف‌تر یا مبدل به تفرقه و انشعاب می‌نمائیم!

نه تنها مرد مبارزه و پیروزی در جنگ نیستیم، بلکه متأسفانه در صلح و در همکاری اجتماعی و سازندگی نیز کُمیتِ ما خیلی لنگ است. همین‌که قرار می‌شود یا تصمیم می‌گیریم با مشارکت یکدیگر دست به یک اقدام اجتماعی خیریه یا انتفاعی و غیره بزنیم، موجبات گوناگون تشّت و تفرقه و تعطیل پیش می‌آید. هر کس فقط عقیده و سلیقه و رویه شخص خود را قبول دارد و می‌خواهد به جمع تحمیل کند. غیر آنرا، نه می‌پسندد، نه می‌پذیرد و نه به کار می‌بندد. بعضی‌ها طالب حدّ اعلاّی کمال و خالی از هرگونه نقص می‌خواهند و به غایت سخت‌گیر می‌شوند و یا حداکثر تقوی و دقت را در کلیه افراد و همکاران توقع داشته خیلی اصولی و یا ایرادگیر می‌گردند.

در مقابل این عده و سواس سخت‌گیر، عده‌ای بی‌علاقه و بی‌بندوبار به مختصر بهانه‌ای شانه از بار سهمیه وظیفه اجتماعی خالی می‌کنند. عوامل و عناصر موجود از هر طرف به جای تقویت و تشویق یکدیگر دلسردی و یأس برای افراد فراهم می‌نمایند و کندی و از هم پاشیدگی را برای برنامه موردنظر سبب می‌شوند. گاهی اوقات یگانه محصولی که دست آخر برداشت می‌شود کدورت و احياناً خصومت می‌باشد.

خلاصه اینکه، صرف نظر از اکثریتِ انفرادی منزوی سر به زیر تسلیم، که کاری جز ناله و غرغر بلد نیستند، آن اقلیتی هم که خود را مبارز و فعال می‌نامیم، نه مرد جنگ هستیم، نه مرد کار.

تازه وقتی هم که می‌خواهیم رسم و روش مبارزه (مبارزه اجتماعی و ایدئولوژیک) را یاد بگیریم، سر در کتاب‌ها و نشریات و سوابق کمونیستها می‌کنیم. در مکتب آنها می‌خواهیم تعلیمات فکری و حزبی و تشکیلاتی و جنگی بیاموزیم؛ مثل اینکه غیر از ماتریالیست‌ها و توده‌ای‌ها، هیچ دسته دیگری در دنیا مبارزه فکری (ایدئولوژیک) نکرده‌اند.

در هر حال - از نظر علمی و تاریخی هم باشد - ضرر ندارد بینیم آن مکتبی که یکی از دست پرورده‌های دست اول آن یعنی سیدالشهداء (ع) می‌گوید:

«أَنَا الْحَيَوَةُ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ»^۱

چه طرز فکر و چه استراتژی و تاکتیک در مبارزات خود داشته است و آیا این مکتب، فقط کشتار کننده و منفی بوده، و اشخاص و افکاری را بهم انداخته است یا سازنده و مثبت هم بوده است؟ و چگونه بوده است؟

قیافه جنگی

در اینکه اسلام دین مبارزه و جهاد است (دفاع و جهاد، از احکام فروع دین است و در ردیف نماز و روزه قرار دارد) و از ابتدای نشو و نما سروکارش با جنگ و جدال بوده، حرفی نیست. امروزش را نگاه کنید!

حتی مدعیان اسلام و مخالفان ما، یعنی بعضی از اروپائی‌های مسیحی و تقلید کنندگان آنها استناد به همین قسمت کرده، آنرا آئین خشونت و وحشیگری می‌دانند. می‌گویند: «اسلام به زور شمشیر تحمیل شده است».

عجیب است! کسانی این ایراد و اتهام را وارد می‌کنند که کار خودشان جز جنگ و رقابت و خونریزی با یکدیگر و استعمار و چپاول سایرین نبوده و نیست. حتی مقدسها و پاپ‌ها و تارک دنیاها آنها چنان فشار و تحمیل عقیده و انکیزیسیون بازی بر سر غیر مسیحی‌ها و مسیحی‌های معروف به منحرف وارد آورده‌اند، که از خشونت‌های تاتار و مغول کمتر نبوده است!

به علاوه تا به حال کدام انقلاب در دنیا رخ داده است که بدون جنگ و خونریزی پیش رفته باشد؟

انقلاب کبیر فرانسه مگر کم کشته داد؟

استقلال امریکا آیا بی‌سر و صدا صورت گرفته شد؟

انقلاب سرخ کمونیسم و انقلاب خیلی انسان دوستانه و ملایم سوسیالیسم، آیا هنوز هم شورش‌ها و کشتارها در چهار گوشه دنیا برپا نمی‌نماید؟ همین طور استقلال هندوستان و سایر نهضت‌های ملی و فکری.

اگر حضرت مسیح (ع) و حواریون او جنگ نکرده‌اند، برای آن است که حضرت عیسی فرصت آن را پیدا نکرد. بنا به مدارک تاریخی، تمام مدت دعوت حضرت مسیح شش ماه و حداکثر سه سال بوده است؛ در حالی که پیغمبر ما ۱۳ سال در مکه

۱. زندگی، عقیده داشتن و جهاد در راه آن کردن است و بس.

بدون جنگ و خونریزی دعوت می فرمود. به علاوه در برابر قدرت عظیم امپراتوری روم نه حضرت عیسی (ع) و نه حواریون، امکان صف آرائی و جنگ را نداشتند. در انقلاب‌های فکری (ایدئولوژیک)، چون منافع و نظامات بهم می خورد، قهراً معارضه و منازعه پیش می آید. فقط مکتب‌های عرفانی و فلسفی لفظی و یا خیالی‌بافی‌های پای منقل و مجالس انس است، که چون از دایره حرف خارج نشده و به گاو و گوسفند کسی لطمه نمی زند، اگر مناقشه و جدالی تولید کند، از حدود چشم و زیر لب و حداکثر از پرتاب دفتر و لنگ کفش تجاوز نخواهد کرد! و الا همین که بنا شود قیام و انقلاب عمیق و عملی و مؤثر باشد، رقابت‌ها و منافع تهدید شده و مقامات متزلزل شده سربلند می کند و جنگ درمی گیرد. چه تغییر نظام و تغییر رژیم انقلابی تر و زیر و رو کننده تر از خداپرستی و اسلام می شود؟

اگر هجوم‌ها و سایر مکتب‌ها و انقلاب‌ها نظام خانوادگی، محلی، ملی و بالاخره طبقاتی را به هم می زنند، این یکی چون هدف و روال و محور افکار و اعمال زندگی انسان را عوض می کند و تمام افکار و عادات و حقوق و امتیازات و مقامات را واژگون می سازد، یک انقلاب نظام بشری و کلی است! همان طور که کپرنیک و کپلر که نظام فکری بشر را نسبت به حرکت زمین و منظومه شمسی دگرگون کردند و گفتند خورشید و ستاره‌ها به دور ما نمی گردند، بلکه زمین هم مانند سایر سیارات به دور خورشید می گردد و ما محور عالم نیستیم، انبیای منادی توحید نیز قبل از کپلر و کپرنیک، به یک مقیاس و معنای بزرگ‌تری انقلاب نمودند، یعنی برخلاف تمام آمال و اعمال بشری که همه چیز را برای خود می خواهد و به هر چیزی اعم از گوسفند و درخت و زمین و مال و حتی آدمیزاد و علم و اخلاق به نظر استخدام و استفاده و احتیاج شخصی یا نوعی نگاه می کند، انبیا گفتند بشر هم مانند سایر موجودات عالم و با هماهنگی آنها باید تسبیح کننده و شکر گزار و فرمانبردار خالق جهان باشند :

«يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...»^۱

۱. جمعه (۶۲) / ۱ : آنچه در زمین و آسمان‌هاست برای خدا تسبیح می گویند (و منظم و بی‌عیب بودن دستگاه خلقت را ثابت می نمایند).

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ»^۱.

گفتند شما باید بنده خدا و خدمتگزار خلق و همگام و مطیع مشیت خالق باشید، نه آنکه دیگران (و حتی خدا آن طور که در آئین بت پرست‌ها و مشرکین و همچنین عادات خرافی ما معمول بوده و هست) خدمتگذار شما باشند.

انسان محور و مرکز هستی نیست. خدا محور و مقصد حیات و آمال ما باید باشد:

«...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ»^۲.

معلوم است که چنین انقلابی چگونه باید با مشکلات و مخالفت‌ها برخورد کند و چه زدوخوردها و کشتارها به بار آورد!

زندگی و جنگ

اصولاً پدیده حیات و هر پدیده ضد مرگ و تکامل و رشد، چون مخالف جریان طبیعی و خود به خود است و با اصل دوم ترمودینامیک منافات دارد، با عوامل موجود تعارض و برخورد ایجاد می‌کند. مانند شنا کردن در جهت خلاف جریان رودخانه است که بدون مقاومت و ابراز قدرت و فعالیت و خطر پیش نخواهد رفت.^۳ خاصیت زندگی و دنیای حیات فیزیک پدیده ضد آنتروپی و خلاف احتمال و عادت است.

۱. رعد (۱۳) / ۱۵: و آنها که در آسمان‌ها و زمین هستند و سایه‌های آنها خواه ناخواه شب و روز به درگاه خدا سجده می‌نمایند.

۲. بقره (۲) / ۱۵۶: ... ما برای خدا هستیم و به سوی او برمی‌گردیم.

۳. به موجب اصل دوم ترمودینامیک که آنرا اصل آنتروپی می‌گویند (و در دانشکده فنی «اصل کهولت» ترجمه شده است)، کلیه حرکات و تحولات طبیعی و صنعتی که به پای خود و به طور طبیعی و عادی انجام گیرند، در آن جهتی سیر می‌نمایند که:

اولاً، درجه احتمال وقوعش بیشتر است و

ثانیاً، آنتروپی یا کهولت ترقی نماید. یعنی یکنواختی و هم سطحی یا فرسودگی و از کار افتادگی بیشتر شود و بالاخره به توقف و مرگ منتهی گردد.

مثلاً حرارت خورشید و اجسام داغ طبعاً و تدریجاً در اجسام سرد پخش می‌شود و اختلاف از بین می‌رود، یا آب رودخانه خود به خود به طرف جلگه سرازیر می‌شود و امکان استفاده انرژی برای آسیای آبی یا تولید برق از آن گرفته می‌شود. و اگر بخواهید آب سربالا برود حتماً لازم است تلمبه‌ای و لوله‌ای و زوری به میان آید.

زیست شناس معروف فرانسوی «بیشو» حیات را «مجموعه اعمالی که علیه مرگ می‌جنگند»^۱ تعریف می‌کند.

چون مرگ و فرسودگی و میل به یکنواختی لازمه سیر طبیعی و موافق با حداکثر احتمال و امکان یا به عبارت دیگر ملازم با افزایش آنروپی یا کهولت است.

با تفصیل قدری بیشتر از فورمول بیشو، می‌توانیم حیات را متشکل و مترتب از سه عمل اصلی ذیل بگیریم:

۱- جذب مایحتاج و مایصلح (تنفس و تغذیه).

۲- دفع مضر و مزاحم و زائد (اخراج فضولات، دفاع طبیعی و نزع برای بقا).^۲

۳- نمو و تولیدمثل و تکثیر.

خواهید دید که اسلام صد در صد منطبق با این تعریف حیات بوده و مصداق مطلب، همان آیه‌ای است که در صدر کلام عنوان شد و در سوره فتح است و ذیلاً توضیح و تفصیل لازم داده خواهد شد:

اسلام موجود زنده‌ای است که هم جذب کننده و تحلیل دهنده است، هم دفع کننده مبارز و هم رشد دهنده مولد.

از روز اول بعثت و دعوت حضرت خاتم النبیین هر سه عمل فوق توأمأً تحقق و جلوه داشته است.

انگیزه مبارزه‌ها

برای آنکه بهتر حالت و خصوصیت جنگی اسلام و همچنین وظیفه و رویه خود را درک بنمائیم، بد نیست یک نظر کلی و قیاسی به مبارزه‌های حیاتی و به مبارزه‌های تاریخی انسان بیندازیم.

جنگ‌های مبارزاتی که در تاریخ بشر به آنها برمی‌خوریم، البته با همان «نزع برای زنده ماندن» که در حیوانات و نباتات است، شباهت و سنخیت دارد. یعنی به دنبال ماده غذایی و شکار «مأکول» رفتن و فرار یا جنگ در مقابل «آکل» کردن است.

۱. Bicoht : La vie c'est l'ensemble des fonctions qui combattent contre la mort.

۲. Struggle for life.

بدیهی است که مبارزه و جنگ، اساس مادی و اقتصادی دارد. انسان هم مثل ریشه درخت یا شاخ گوزن به گیاه مجاور یا به حیوان متجاوز می‌گوید بساطت را از اینجا جمع کن، من می‌خواهم پایم را دراز کنم.

کوچ کردنها، غارتگری‌ها، تصرف و تملک اراضی، دفاع از جان و زن و قبیله و بالاخره در دوران‌های اخیر، جنگ‌های طبقاتی علیه استثمارگران و جنگ‌های استقلال‌طلبی علیه استثمارگران، تماماً از این نوع‌اند؛ همان طور که در منطق ماتریالیسم دیالکتیک می‌گویند.

اما برخلاف منطق و مسلک ماتریالیسم، انسان ممکن است مبدأ نباتی و حیوانی داشته باشد. ولی مساوی درخت و حیوان نیست^۱. یک چیزها و یک مراحل پیشرفته‌ای اضافه بر آنها دارد:

جنگ‌ها و مبارزه‌های بشری به زودی تغییر مقیاس و میدان و تغییر جهت می‌دهند، و از منطقه شکم و پوشاک و مسکن، یعنی از قلمرو خالص مادی و شخصی، وارد مناطق عاطفی، عصبی، و غضبی و اجتماعی بشری و بالاخره مسلکی و معنوی می‌شوند.

گاهی از حدود تأمین مایحتاج و طلب مایصلح و دفع مایضر فوق‌العاده تجاوز می‌کند. هم به جلو و بالا می‌رود و هم به چپ و راست منحرف می‌شود. گاهی نیز مبارزه و پیروزی خود هدف می‌شود.

چه بسیار دعواها و مرافعه‌ها مابین دو نفر که اول بر سر لقمه نان یا مثلاً پنج تومان اختلاف حساب شروع می‌شود، سپس در اثر انکار و اصرار و تبادل بعضی کلمات و اتهامات رفته رفته اوج می‌گیرد.

وقتی در این اختلافات، علاقه‌مندی و عشق به قدرت‌جویی و کشورگشایی خیلی بیشتر از احتیاجات مادی و غذائی بوده است، آن وقت جنبه عاطفی و عشق‌قهرمانی پیدا می‌کند^۲.

۱. و قرآن مخالف این مطلب نبوده جلوتر هم می‌رود: و در آیه ۷ از سوره سجده می‌فرماید:

«... وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ»

خلقت انسان را از گل ابتدا کرد.

۲. معروف است که نادرشاه چون مرد بی‌سواد بی‌بهره از معارف و معتقدات دینی بوده، عده‌ای از علماء او را تبلیغ دین می‌کردند و بهشت را برایش توصیف کردند.

نادر شاه پرسید: آیا در بهشت لذت پیروزی بر دشمن هم هست؟

بالاخره مبارزه‌های اجتماعی و مکتب‌های آزادیخواهی و سوسیالیسم و کمونیسم را می‌بینیم که در عین اینکه هدف اولیه آنها عدالت و آزادی و تأمین دستمزد و نان بوده است، بسط و تعمیم فوق‌العاده یافته، جنبه مسلکی و اخلاقی و معنوی پیدا کرده است. ضمناً انحراف‌های زیاد- انتقام‌جوئی و خونخواری و قدرت‌جوئی- نیز یافته است.

جنگ‌های تعرضی و جنگ‌های دفاعی

در سه نوع تحول یا تکامل، روح مبارزه نباتی و حیوانی که فوقاً اشاره شد، دو نوع اول (یعنی خونخواری و قهرمان‌طلبی) بیشتر جنبه تعرضی دارد و به صورت ماجراجوئی و مبارزطلبی یا کشورگشائی و برتری خواهی درمی‌آید. ولی نوع آخر که وارد منطقه مسلکی و اخلاقی و معنوی می‌شود، لطیف‌تر و انسانی‌تر بوده، صرف نظر از انحراف‌های آن، اساساً جنبه ایستادگی و دفاعی دارد.

طرح کنندگان و طرفداران مسلک و مکتب جدید نیز مورد تعرض و حمله حریفانی که از مال و مقام و جان خود می‌ترسند و خویش را در معرض تهدید می‌بینند، قرار می‌گیرند. به این ترتیب منازعه و جنگ درمی‌گیرد.

اتحاد سه امپراتوری بزرگ اروپا در قرن ۱۸ (پروس، اتریش، روسیه) به نام اتحاد مقدس که بعد از شکست ناپلئون تشکیل شد و قصدشان حفظ و ادامه قدرت‌های سلطنتی استبدادی در برابر موج آزادی‌خواهی و قیام ملت‌های خود بود، به فشار و سرکوبی نهضت‌های آزادی‌خواهی پرداختند. نمونه‌ای از این نوع اتحاد، تعرض دشمنان علیه مبارزین فکری و معنوی است.

افکار و مکتب‌های سوسیالیسم و کمونیسم نیز در ابتدا چندان چهره تعرضی و امکان حمله عمومی نداشتند. بلکه بیشتر رژیم‌های سرمایه‌داری و ارتجاعی بودند که علیه آنها مخالفت و فشار و سرکوبی راه انداختند و صف‌آرایی نمودند.

اولین شیپور جنگ در اسلام

جواب دادند: اصلاً در بهشت دشمنی و جنگ وجود ندارد!
گفت: پس من چنین بهشتی را نخواستم!

همین طور بود اتحاد اشراف مکه و قبائل عرب و یهود علیه این پدیده نوظهور که همه چیز آنها را تهدید می کرد؛ از معتقدات عزیزتر از جان گرفته تا عادات و نظامات و مقامات و منافع.

اسلام حمله و ابتکار مبارزه را شروع نکرد. به این دلیل منطقی خیلی ساده که ضعیف بود و ضعیف هیچ وقت به قوی نمی پرد.

به طوری که می دانید و گفته شد، پیغمبر اکرم ۱۳ سال تمام در مکه فقط با زبان و منطق دعوت می فرمود. او و پیروانش مورد همه گونه تمسخر و تهدید و آزار قرار گرفتند و بالاخره مجبور به ترک خانه و زندگی شدند.

همین طور به شهادت تاریخ در تمام جنگ های دوره خلافت حضرت امیر و در واقعه کربلا اولین تیر از کمان حریف انداخته شد و اولین شمشیر از غلاف اردوی مقابل معترض بیرون کشیده شد ولی از این طرف، منطق و مدارا همیشه شروع کار بود.

خلاصه آنکه پیغمبر اسلام حمله و ابتکار مبارزه را شروع نکرد ولی وقتی مرافعه و مقابله با دشمن ضرورت پیدا کرد، با ناله و ناتوانی روبرو نشد!
پس از نزول سوره هود و آیه کمرشکن:
«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ...»^۱

پیامبر (ص) با روی خندان و آغوش باز به استقبال جنگ و مبارزه رفت.
قرآن مجید اولین دستور جنگ و آماده ساختن مؤمنین را برای مقابله با شدائد مبارزه، در این ردیف آیات از سوره بقره بیان می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أحيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ.
الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۲

۱. هود(۱۱) / ۱۱۲: همان طور که بر تو امر شده، استقامت بورز ...

۲. بقره(۲) / ۱۵۳ الی ۱۵۶: ای کسانی که ایمان آورده اید از پایداری (صبر) و پیوند با خدا (نماز) کمک بگیرید و بدانید که خدا با پایداران است.

و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده نگوئید، بلکه زنده اند و لکن شما درک نمی کنید.

ملاحظه می کنید که روبرو شدن اسلام با حمله دشمنان و جنگ، نه تنها با آغوش باز بلکه با چشم باز و با توجه به تمام خطرات و مصائب آن صورت می گیرد. ما عادت کرده ایم این قبیل آیات را در قرآن به نرمه نرمه یا با صورت خفته بخوانیم و در زیر و زبر کلمات یا دقایق لفظی و ادبی آن دقت و بحث کنیم. هیچ فکر نمی کنیم در موقع نزول و صدور چنین شعارها و دستورها چه شرایط سخت و چه غلیان و زلزله در زبانها و دلها صورت می گرفت و چه آثاری همراه داشت!

مقاومت جنگی به عنوان خصلت و ضرورت همگانی و همیشگی.

قرآن این پیش آمد حمله و ضرورت قبول محرومیت و مقاومت را یک واقعه استثنائی و اتفاقی که تصادفاً برای مؤمنین عرب در برابر کفار قریش پیش آمده باشد ندانسته می گوید همه وقت و همه جا قیامهای الهی چنین بوده و خواهد بود:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبِأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ، مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۱

خداوند یاری خود را به امت های موحد گذشته و به مسلمانها وعده داد، اما یاری نزدیک خدا این نیست که مؤمنین کنار بنشینند و خدا و فرشتگان با یک عمل معجز آسائی دشمنان را تار و مار کنند. به عکس، قرآن مَثَل و نمونه از قوم بنی اسرائیل می آورد و آنها را شدیداً ملامت می کند که وقتی به شهر مستحکمی رسیدند که مردم نیرومند و مدافعین دلیر درنده داشت، به موسی گفتند:

«قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ...»^۲

و البته شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و خسارت مالی و جانی و منافع گرفتار خواهیم کرد و به مقاومت کنندگان بشارت بده.

کسانی که وقتی ماتمی به آنها می رسد، می گویند «همانا ما برای خدا هستیم و به سوی او برمی گردیم».

۱. بقره (۲) / ۲۱۴: آیا گمان کردید وارد بهشت می شوید در صورتی که هنوز نظیر آنچه بر سر پیشینیان شما آمد برای شما نیامده است، آنها گرفتار سختی های هولناک و بدبختی ها شدند و به تردید و تزلزل (در ایمان) افتادند تا جائی که پیغمبر آنها و کسانی که با او ایمان آورده بودند پرسیدند یاری خدا چه شد؟ آگاه باشید که یاری خدا نزدیک است!

۲. مائده (۵) / ۲۲: ای موسی، به یقین در آنجا قوم ستمگری هستند....

«...إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا
إِنَاهُنَا قَاعِدُونَ»^۱

و در مقابل خدا هم آنها را مشمول غضب خود نموده و می فرماید:
«قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً. يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى
الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»^۲.

از این به بعد کار مسلمین از مرحله قبول محرومیت و پایداری و مقاومت گذشته
و قرآن صریحاً دستور جنگ را می دهد و پیغمبر مأمور تحریض و تحریک مؤمنین
به جنگ می شود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ
صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ...»^۳

جنگ را به منزله معامله با خدا تلقی می نماید. ضمناً اطمینان می دهد که خدا
می شنود و می داند و سود فراوان می رساند. به علاوه، او است که روزی و زندگی را
جمع می کند و می گیرد و گشایش می دهد و مرجع و مقصد شما است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.
مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَ اللَّهُ
يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۴.

آنگاه به عنوان نمونه خوب و قابل تأسی، لشکر طالوت و جنگ با جالوت و
پیروزی داود را حکایت می کند و چندین دستور آموزنده و شعارهای تکان دهنده
می آورد:

۱. مانده (۵) / ۲۴: ما ابدأ تا وقتی آنها در آن شهر هستند داخل نخواهیم شد پس تو و پروردگارت بروید
جنگ کنید ما همین جا می نشینیم!
۲. مانده (۵) / ۲۶: گفت، بنابراین چهل سال بر آنها (رسیدن به ارض موعود) حرام است و باید در بیابان
سرگردان بمانند و بر مردم بدکار تأسف مخور.
۳. انفال (۸) / ۶۵: ای پیغمبر، مؤمنین را به جنگ تحریض کن اگر شما بیست نفر صابر باشید بر دویست نفر
غالب می شوید.

۴. بقره (۲) / ۲۴۴ و ۲۴۵: در راه خدا پیکار کنید و بدانید که قطعاً خدا بسیار شنوا و دانا است. کیست
شخصی که به خدا قرض دوستانه بدهد تا برایش (منافع) چندین برابر فراوان تأمین شود. و خداوند
می گیرد و گشایش می دهد و به سوی او برمی گردید.

«الْمَ تَرَالِي الْمَلَائِكَةَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ
 ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۱
 «...فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ
 جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً
 كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.
 وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ
 أقدامنا وَ انصُرنا على القوم الكافرين.
 فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ داوُدُ جَالُوتَ وَ اتاهُ اللهُ المَلِكُ وَ الحِكْمَةَ
 وَ عَلمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَ لَوْ لا دَفَعُ اللهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ
 الأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللهُ ذُو فَضْلٍ عَلى العالَمِينَ»^۲.

جنگ مقدس و مفید

پس فضل خدا در همین واداشتن ما به قلع و قمع کردن مردمان فاسد و دشمن خدا
 است. قرآن روی این نکته کاملاً تکیه دارد و در جواب کسانی که انتظار داشتند و
 تصور می کردند صرف مسلمان شدن و ایمان به خدا آوردن برای رفع تکلیف و دفع
 دشمن کافی است، می فرماید:

«...وَلَوْ يَشَاءُ اللهُ لَأَنْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ
 قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»^۱.

۱. بقره (۲) / ۲۴۶: آیا ندیدی (یا نشنیدی و ندانستی) حکایت آن دسته از بنی اسرائیل را بعد از موسی در آن

زمان که به پیغمبر خود گفتند برای ما پادشاهی برانگیز تا ما در راه خدا پیکار کنیم... .

۲. بقره (۲) / ۲۴۹ الی ۲۵۱: پس چون طالوت (پادشاه آنها) و لشکریان مؤمن او (از آن رودخانه) رد شدند،

لشکریان گفتند ما امروز تاب جنگ با جالوت و لشکریانش را نداریم ولی کسانی که گمان (ایمان) به

ملاقات خدا داشتند، گفتند چه بسیار دسته های اندک که به اذن خدا بر دسته های پر جمعیت پیروز شدند

و خدا با پایداران است.

و چون با جالوت و ارتش او رو به رو شدند، گفتند پروردگارا بر ما صبر بریز و قدم هایمان را محکم بدار

و علیه قوم کافر ما را یاری فرما.

سپس به اذن خدا آنها را فراری دادند و داود جالوت را کشت و خدا به او حکومت و حکمت و دانش

عطا کرد. و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، دنیا خراب می شد و لکن

خداوند نسبت به مردم جهان فضل و کرم دارد.

یا در جای دیگر:

«أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.
وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ
الْكَاذِبِينَ»^۲.

از این بالاتر قرآن جنگ کردن در راه خدا را نه تنها لازم و ضروری می‌داند بلکه
یک عمل عالی محبوب خدا معرفی می‌نماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»^۳.

و آن را وسیله تربیت و تقرب به خدا و آموزش می‌داند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي
سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۴.

و به طور کلی در یک آیه عام عالی، قرآن شرط نیل به هرگونه نیکی و بزرگی
را انفاق و فداکاری می‌داند و این اصل بزرگ را اعلام می‌دارد:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...»^۵

درست علی‌رغم طبع تشریفات پسند و ظواهر جوی بشری علیه انحراف‌های
خرافی که در زمان خود پیغمبر و مخصوصاً در دوران‌های بعد حکمفرما شده است!
قرآن شرط مسلمانی و نشانه ایمان را در وسواسبازی و چپ و راست گردی برای
قبله‌شناسی یا حرام و حلال کردن خوراکی‌ها و موشکافی‌های در جزئیات ندانسته،

۱. محمد (۴۷) / ۴: و اگر خدا می‌خواست حتماً شما را یاری می‌کرد و لکن (مشیت خدا این است) تا شما
را گرفتار عده دیگری از خودتان نماید (و آزمایش و تربیت کند) پس کسانی که در راه خدا پیکار
کرده کشته شوند کارهای آنها گم نخواهد شد.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۲ و ۳: آیا مردم تصور کردند تا می‌گویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و مورد آزمایش
قرار نمی‌گیرند؟ در حالی که کسانی را که قبلاً بودند به فتنه آزمودیم تا خدا راستگویان و دروغگویان را
بشناساند.

۳. صف (۶۱) / ۴: به یقین خداوند کسانی را که در راه او در صف (فشرده‌ای) چون بنیانی از سرب ریخته
جنگ می‌کنند دوست دارد.

۴. مائده (۵) / ۳۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزکار خدا و جویای وسیله به جانب او باشید و در
راهش جهاد کنید تا رستگار شوید.

۵. آل عمران (۳) / ۹۲: هرگز موفق و نائل به «خوب» نخواهید شد مگر آنکه از آنچه دوست دارید مایه
بگذارید (صرف کنید).

شدیداً با این قبیل روحيات مبارزه می نماید. در يك سلسله آیات بلندپایه عليه یکی از خشکه مقدسگريها فریاد اعتراض بلند کرده و به تفصیل نشانه‌ها و صفات مسلمانی را بر می شمرد و بالاخره دامنه کلام را به مقاومت در برابر شدائد جنگ کشانده و محک اصلی را در آنجا سراغ می دهد:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ... وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۱.

تدارک و تجهیز جنگ

ولی تنها ایستادگی در برابر دشمن و تحمل سختی‌ها داشتن و بعد مردانه جنگ دفعی کردن صفت مسلمانی نیست. پیش‌بینی حمله و تدارک نیرو و تجهیزات کامل تا حداکثر امکان نیز واجب است تا دشمن خدا و دشمن مؤمنین جرأت حمله را از سر بیرون کنند:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ...»^۲

با چنین تعلیمات و تشکیلات و تجهیزات بود که هیچ پهلوان نامی و هیچ دولت و لشکری در برابر مسلمین اولیه و لشکر اسلام یارای مقاومت و مقابله را نداشت. هر جا می رفتند، فتح و پیشرفت سریع به ارمغان می آوردند. هنوز خلافت عمر به آخر نرسیده، در اثر محرک و تکان حاصله، ایران و شام و مصر و شمال آفریقا تماماً گشوده شد و مسلمانان از جبل طارق عبور کرده پا به قاره اروپا گذاشتند.

۱. بقره (۲) / ۱۷۷ : نیک و نیکی در آن نیست که روی خود را (دائماً) به مشرق و مغرب بگردانید و لکن «نیک» کسی است که به خدا و به روز واپسین ایمان آورد... مال خود را علی‌رغم علاقه‌ای که به آن دارد به خویشان و یتیمان و مسکینان بدهد ... و آنها که در شدائد و بدبختی‌ها و در جنگ پایدارند، راستگویان و پرهیزکاران اینها هستند.

۲. انفال (۸) / ۶۰ : هر قدر می‌توانید برایشان از نیرو و سواره نظام آماده کنید تا دشمن خدا و خودتان را بترسانید...

میان ماه من تا ماه گردون

ملاحظه می‌کنید چقدر قیافه مبارز پیروزمند اسلام با قیافه پژمرده و حالت متقاعد منکوب امروزی ما تفاوت دارد.

آن قیافه حقیقی اسلام البته فقط در زمان خود پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) جلوه کرد و با لشکرکشی‌های خلفای اسلام و سلسله‌های بعدی عرب و ایران و ترک، اختلاف فاحش دارد و نیز با تمام جنگ‌های تاریخ و حتی جنگ‌های ملی و مسلکی قرون جدید نیز تفاوت‌های اساسی دارد.

مشخصات جنگ در اسلام

جا دارد برای تشخیص صحیح شرایط و کیفیات مبارزه و جنگ‌های اسلامی توجه بیشتری به دستورها و عوامل آن بنمائیم. البته بهترین مدرک، خود قرآن است.^۱ اولاً، جنگ و مبارزه در اسلام صرفاً در راه خدا و برای هدف الهی معنوی باید باشد:

«...قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۲

«...جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۳

نه مانند مشرکین یا قهرمانان که برای تحکیم طغیان و خودکامگی پیکار می‌کنند:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ
الطَّاغُوتِ...»^۱

۱. ما در اینجا برای استنباط مطالب و استدلال‌های خود ممکن بود صرفاً استفاده از تاریخ و روایات می‌کردیم ولی استناد عمده به آیات قرآن نمودیم، برای اینکه قرآن سند دست نخورده معتبری است که اصالت و صراحت دارد. اگر بگویند این دلیل نمی‌شود که در عمل نیز رفتار پیغمبر و مسلمان‌های صدر اسلام چنین بوده باشد، باید گفت که سرپیچی از دستور قرآن و اختلاف عمل با وحی در مورد شخص پیغمبر و مؤمنین خالص آن روز قابل تصور نیست. هرگاه کوچک‌ترین سستی یا خلاف نسبت به آیات قرآن مشاهده می‌شد مخالفین، شدیداً پیغمبر و آئین تازه را رسوا می‌کردند و این قضیه در تاریخ و در خود قرآن به وجهی علناً منعکس می‌شد. علاوه بر آن در ایمان گروندگان تزلزل رخ می‌داد و آن فداکاری‌ها و حرارت و حرکت را بروز نمی‌دادند. در حالی که امر مسلم مورد قبول مستشرقین نیز این است که کوچک‌ترین تردید در ایمان و اخلاص و صداقت شخص پیغمبر نسبت به رسالت خود و حقیقت قرآن وجود ندارد و آیات قرآن با افکار و اعمال و رفتار او صد در صد انطباق داشته است.

۲. بقره (۲) / ۱۹۰ یا ۲۴۴ و آل عمران (۲) / ۱۶۷ : ... جنگ در راه خدا بکنید...

۳. بقره (۲) / ۲۱۸ و انفال (۸) / ۷۴ و توبه (۹) / ۲۰ : ... جهاد و مبارزه در راه خدا بکنید...

و نه برای تظاهر و مستی غرور و سد راه حق :

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...»^۲

جنگ و جهاد عبادت است و عبادت برای قبول شدن باید «قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ» یعنی صرفاً برای نزدیکی به خدا باشد، والا نه تنها پذیرفته نمی شود، بلکه یک نوع شرک و گناه به حساب می آید. اگر رضای خدا و مصلحت و حق اقتضا نکرد، نباید دست به جنگ زد.

مبارزه و دفاع از حق خود آنقدر عبادت و فریضه دینی است، که حضرت امیر(ع) می فرماید :

خداوند در روز قیامت سه کس را از بهشت محروم می نماید: آن کس که ظلم کند و آن کس که به ظالم کمک کند و آن کس که قبول ظلم کند. ثانیاً، در تأیید و تلخیص شرط فوق، مبارزه باید عاری از هرگونه جنبه های قومی و نژادی و غنیمت جوئی یعنی مادی باشد.

قرآن به اعراب تازه مسلمانی که بنا به عادت جاهلیت جنگ و حمله را به طمع غارت و جمع مال می کردند، سرزنش کرده می گوید :

«...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۳.

و در جای دیگر به مناسبت عمل ناپسندی که بعضی دستجات اعزامی کرده، وقتی سر راه به افراد یا جمعیت های برخورد می کردند، آنها را به بهانه کافر بودن می زدند و اموالشان را می گرفتند یا می کشتند، سخت ملامت می نماید و تأکید می کند که قبلاً باید رسیدگی کرد و حق ندارید برای نیت باطنی غنیمت جوئی خود، مردمی را که به شما سلام می کنند، بگوئید مؤمن نیست؛ بدانید که غنیمت های فراوان نزد خدا است:

۱. نساء(۴) / ۷۶: آنها که ایمان آورده اند در راه خدا جنگ می کنند و آنها که کافر شدند در راه طاغوت جنگ می کنند....

۲. انفال(۸) / ۴۷: و مانند کسانی که از شهر خود برای سرمستی و غرور و خودنمایی به مردم خارج شدند و مانع راه خدا می گردند نباشید.

۳. انفال(۸) / ۶۷: ... شما به دنبال مال و متاع دنیا هستید در حالی که قصد خداوند آخرت است و خدا صاحب عزت (عزت دهنده) و حکیم است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلا تَقُولُوا لِمَنْ
آلَقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ
مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ...»^۱

ثالثاً، باز در تحقق و تکمیل عقیده توحید و قصد اینکه جنگ و جهاد باید خالصاً
«لِوَجْهِ اللَّهِ» باشد، قرآن و سنت با شدت و استمرار از هر گونه انحراف مبارزه از محور
اصلی و تجاوز و تعدی از حدود اعتقادی و ایدئولوژی را منع کرده به مصداق:
«وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ
لِي مِّنْ لَّدُنْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا»^۲.

می‌خواهد، از اول تا آخر، صدق و خلوص و تسلط حقه بر جنگ و مبارزه با
فرمانروا بوده و به چپ و به راست منحرف نشود و به صورت تعرض‌های درندگی
حیوانی یا عاطفی و شهرت طلبی و بالاخره عصبی و انتقامجویی در نیاید.
یقیناً حکایت مصاف علی (ع) با آن پهلوان نامی قریش را که مولوی به شعر
در آورده شنیده‌اید، علی در دم آخر او را به زمین کوبیده و می‌خواست سرش را از
تن جدا کند که از شدت خشم و تکبر، آب دهان به صورت علی انداخت. حضرت
برخاست و مدتی کنار رفت و سپس کارش را ساخت. وقتی از علی علت را پرسیدند
گفت:

نخواستم تحت تأثیر مقام و تحریکات نفسانی، یک وظیفه خدائی را انجام داده
باشم.
قرآن برای مؤمنین حالت ترمز را دارد. و یک چارچوب محکم برای حدود
جنگ مقرر می‌دارد:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ
الْمُعْتَدِينَ. وَاَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ

۱. نساء (۴) / ۹۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی در راه خدا به مسافرت یا مأموریت می‌روید رسیدگی
و تحقیق کنید به کسی که به شما سلام می‌کند نگوئید مؤمن نیستی شما جویای پیرایه‌های دنیا هستید ولی
نزد خدا غنیمت‌های فراوان است.

۲. اسراء (۱۷) / ۸۰: و بگو پروردگارا مرا داخل و وارد نما یک ورود راست و درست و خارج کن خروج
راست و درست و از ناحیه خودت برایم تسلط و قدرت یاری شده‌ای قرار بده....

أَخْرَجُكُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوا هُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوا هُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ.
فَإِنْ أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْتَهُوا فَلَا عُدْوَانَ
إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ.
... فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا
اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ!

این آیات متوالی که از سوره بقره گرفته شده است، به طور روشن و مؤکد مشخصات چهارگانه جنگ‌های اسلامی را بیان می‌کند. در آیه اول چهار نکته اصلی بارز است:

عمل : قاتلوا، جنگ کنید.

هدف : فی سبیل الله، در راه خدا.

طرف : الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ، کسانی که با شما جنگ می‌کنند.

حدود : لَا تَعْتَدُوا، تعدی و تجاوز و انحراف نکنید.

آیات بعدی همین چهار نکته یا چهار رکن را توضیح و تفصیل بیشتر می‌دهد و به صورت‌های مختلف بیان می‌نماید که مقاتله فقط یک عمل متقابل و منطبق به همان حدود و شرایط تجاوز کننده باید باشد. بعد روی دو نکته مخصوصاً تکیه نموده و چنین می‌فهماند که:

۱. بقره (۲) / ۱۹۰ الی ۱۹۴ : و کارزار کنید در راه خدا با کسانی که شما را می‌کشند و جنگ می‌کنند، تجاوز و تعدی ننمایید. قطعاً خدا تعدی کنندگان را دوست ندارد.
هرجا آنها را گیر آوردید، جنگ کنید و از همانجا بیرونشان کنید که شما را بیرون کرده‌اند (زیرا که) فتنه از کشتن سخت‌تر است. و با آنها در خانه خدا جنگ نکنید، مگر آنکه با شما در آنجا جنگ کنند، پس اگر شما را کشتند، شما هم آنها را بکشید. پاداش ستمگران چنین است. پس اگر دست برداشتن (بدانید که) خدا بسیار گذشت‌کننده و مهربان است.
و با آنها آنقدر جنگ کنید که فتنه و آشوب از بین برود و دین برای خدا باشد پس اگر باز ایستادند و دست برداشتن، پس با کسی جز با ظالمان دشمنی روا نیست.
پس هر کس به شما تجاوز کرد، مطابق همان تجاوز، به او تجاوز کنید، و از خدا بپرهیزید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد.

اولاً، جنگ برای آن باید باشد که فتنه و آشوب از بین برود و به جای آن امنیت و آزادی عقیده برقرار شود، خود آن هدف نیست. و ثانیاً، به محض اینکه طرف دست از تجاوز و سرسختی برداشت خدا بخشنده و مهربان است، شما هم باید مثل او باشید. جز بر ستمکاران با دیگری نباید دشمنی کرد، و تقوا داشته باشید.

این کلمه «تقوی» که در انتهای آخر این آیه به صورت پایان‌نامه ملاحظه گردید از «وقایه» به معنی ترمز کردن و خودداری می‌آید و در زبان متعارف ما پرهیزکاری ترجمه شده است و مکرر در قرآن ذکر می‌شود. ولی در دو مورد به طور وضوح تأکید و تکرار فراوان دارد و مثل یک ترجیع‌بند در غالب آیات مربوطه می‌آید: در مورد طلاق و جنگ. یعنی آنجاهائی که شهوت و خشم و خودخواهی به غلیان آمده نفس انتقام‌جوی بشری تمایل شدید به انحراف در جهت سختگیری و کینه توزی و آزار پیدا می‌کند^۱.

در بحبوحه جنگ با دشمن عدل و تقوی و فضل را سفارش می‌فرماید:

«...وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ...»^۲

قرآن و سنت پیغمبر نه تنها انتقام‌گیری و شکنجه و اسراف در قتل و مخصوصاً کشتار و ایدای زنان و کودکان و از بین بردن احشام و درختان را اجازه نمی‌دهد و شدیداً منع می‌کند، بلکه با هر فکر برتری‌جویی شخصی و نژادی و به اصطلاح امروز امپریالیسم و هژمونی^۳ و آن روحیه‌ای که مثلاً در سرود آلمان‌ها (آلمان مافوق همه^۴) منعکس است، کاملاً مخالف می‌باشد:

۱. سوره طلاق که جمعاً ۱۲ آیه است در ۵ آیه آن (آیات ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۱۰) ذکر و تأکید به تقوی می‌شود.

۲. مانده (۵) / ۸: ...دشمنی با یک قومی شما را وادار به جرم و اینکه عدالت ننمایید نکند، عدالت پیشه گیرید که به تقوی نزدیک‌تر است...»

۳. Hégémonie

ضمناً این طرز فکر و دستورالعمل‌ها را با کلامی که نهر و در کتاب خود (نگاهی به تاریخ جهان) در فصل جنگ ۱۹۱۴-۱۸ از قول یک سرلشکر انگلیسی می‌نویسد مقایسه کنید:

«در جنگ پیروزی غیر ممکن است مگر با استفاده و با به کار بستن جعلیات یا به وسیله تزویر و دروغگوئی و پنهان داشتن حقیقت...»

برای یک ملت بزرگ در موقعی که سرنوشتش به قمار گذارده شده پای بند اصول اخلاقی بودن یا نبودن موضوعی نیست که مهم شمرده شود.»

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ
لِأَفْسَادٍ...»^۲

تاکتیک مبارزه و استراتژی آن

در چارچوب ارکان اولیه‌ای که فوقاً اشاره شد و در جریان جنگ‌ها و مبارزات دوران پیغمبر و خلافت علی بیک سلسله دستورها و سفارش‌ها و تذکرها برمی‌خوریم که اصول و روش و تدابیر مبارزه را در اسلام نشان می‌دهد و مورد نظر بحث ما می‌باشد. بعضی از آنها را دیدیم و اینک می‌توانیم فهرست واریان کرده در برابر هریک آیه‌ای یا جمله‌هایی را شاهد بیاوریم:

۱- اصالت فکری و خلوص عملی:

«..فَاتْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۳

«...أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ...»^۴

«...إِتِّعَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...»^۵

۲- عدم سازشکاری:

«فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ...»^۶

«وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا...»^۷

«... لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَبُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا. إِذَا لَادَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ

ضِعْفَ الْمَمَاتِ...»^۸

۱. Deutschland uber alles .

۲. قصص (۲۸) / ۸۳: چنین خانه آخرت را برای کسانی قرار دادیم که خواهان برتری و فساد در زمین نباشند.

۳. بقره (۲) / ۱۹۰ یا ۲۴۴ و آل عمران (۳) / ۱۶۷: ... کارزار در راه خدا بکنید....

۴. نساء (۴) / ۱۴۶: ... آئین خود را برای خدا خالص کردند....

۵. بقره (۲) / ۲۰۷: ... تکاپوی خرسندی‌های خدا....

۶. هود (۱۱) / ۱۱۲: ... همان طور که دستور گرفته‌ای استوار باش....

۷. هود (۱۱) / ۱۱۳: ... و تکیه خود را بر کسانی که ظلم کرده‌اند، قرار ندهید....

۸. اسراء (بنی اسرائیل) (۱۷) / ۷۴ و ۷۵: هر آینه نزدیک بود مختصری به طرف آنها متمایل شوی. در این صورت مزه آن را چندین برابر زندگی و پس از مرگ به تو می‌چشانیم.

۳- با وجود اصالت و استقامت، سختگیری و خشکی به خرج ندادن و انعطاف پذیر بودن^۱:

«أَدْجَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى...»^۲

ظاهراً این آیه اشاره به مذاکرات و قرارداد صلح حدیبیه است.

در سال ششم هجرت، حضرت به اتفاق مؤمنین به قصد زیارت خانه خدا رهسپار مکه شدند. این حرکت و نیت مسلمانها بر قریش ناگوار آمد و جلوی مسلمانها را گرفتند. البته چون ماه حرام بود کار به جنگ نکشید و کفار پیشنهاد صلح نمودند (شاید تحمیل کردند). به موجب آن اولاد مسلمین میبایستی در آن سال از زیارت کعبه صرفنظر نمایند و به مدینه برگردند و سال بعد اجازه خواهند داشت با شمشیرهای غلاف شده بیایند و بیش از سه روز نمانند. بعد یک سلسله توافقهای عدم تعرض و مقابله و غیر آن داشت^۳. علاوه بر این گویا حاضر نشدند در متن قرارداد نام محمد (ص) با ذکر رسول الله نوشته شود و در بالای آن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ گذارده شود.

طرز رفتار قریش و شرایط قرارداد و انشاء آن برای بسیاری از مسلمین گران آمد. حتی عمر به محاجه با پیغمبر برآمد و اصرار داشت با حمله و جنگ وارد مکه شوند، حضرت علی رگم آنها لجاج و سرسختی بخرج نداد و با نرمی و سازگاری فوق العاده ای قرارداد را قبول نمود و از احرام بیرون آمد. سایرین ناچار شدند تبعیت کنند.

جریانات بعدی ثابت کرد که عمل رسول خدا عین مصلحت بوده و خیلی بیشتر به نفع مسلمانها تمام شده است تا به نفع قریش.

۴- توکل به خدا و امیدواری به پیروزی نهائی با سربلندی کامل:

۱. Souplesse

۲. فتح (۴۸) / ۲۶ : آنگاه که خداوند در دل های کفار تعصب قرار داد، تعصب دوران جاهلیت، سپس آرامش خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنین فرو فرستاد و آنها را ملزم به کلمه تقوی نمود....

۳. چون فرصت مطالعه بیشتر و دسترسی به تفاسیر و مدارک وجود نداشت بنابراین متأسفانه بعضی مطالب با تردید (و یقیناً با اشتباه و خطا) ذکر می شود. شاید در نقل و ترجمه آیات نیز اختلافهایی باشد.

«...فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ...»^۱

«...قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»^۲

«...نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»^۳

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۴.

۵- اتفاق و تشکل داخلی و عدم اتکاء به دشمنان:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»^۵

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۶

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنْ

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ»^۷.

۶- تقویت روحی و دائمی و خوراک رساندن با شعارها و آیات و توصیه‌های

افراد به یکدیگر:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ»^۸

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا

بِالصَّبْرِ»^۹.

۱. آل عمران (۳) / ۱۵۹: ... و چون قصد کاری کردی پس بر خدا توکل کن.

۲. زمر (۳۹) / ۳۸: ... بس است خدا بر من که اهل توکل، تنها بر او توکل می‌کنند.

۳. انفال (۸) / ۴۰: ... بهترین آقا و بهترین یاور است.

۴. آل عمران (۳) / ۱۳۹: سست نشوید و غمگین نباشید و (بدانید که) شما به شرط ایمان داشتن برتر و پیروز هستید.

۵. مائده (۵) / ۵۶: و هر کس خدا و رسول و مؤمنین را یار و یاور خود بگیرد پس (بداند که) همانا حزب خدا پیروز است.

۶. انفال (۸) / ۶۴: ای پیغمبر برای تو خدا و مؤمنین که از تو پیروی می‌کنند کافی است.

۷. مائده (۵۹) / ۵۷: ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنهایی را از کفار و اهل کتاب که دین شما را مسخره و بازیچه گرفته‌اند دوست و یاور خود قرار مدهید.

۸. انفال (۸) / ۴۵: ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی به‌دسته جنگی برمی‌خورید استوار باشید و بسیار خدا را به یاد آورید امید است پیروز شوید.

۹. عصر (۱۰۳) / ۳: مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کار شایسته کردند و به یکدیگر حق و پایداری را توصیه می‌نمایند.

۷- انضباط کامل و استتار:

«...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۱
«...وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ
وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۲
«...لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا...»^۳
«لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ
الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ...»^۴

۸- ارتباط و تشکل:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ
تُفْلِحُونَ»^۵

۹- جنگ عصبی و توجه بعامل ترس:

«...سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...»^۶
«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ»^۷
«وَأَذِيرُكُمْ لَهُمْ إِذِ التَّقِيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ...»^۸

۱. نساء (۴) / ۵۹: از خدا و رسول و صاحب منصبان خود اطاعت کنید...
۲. انفال (۸) / ۴۶: و فرمانبرداری از خدا و پیغمبر کنید و با هم درنیفتید که از هم پاشیده خواهید شد و نیروی شما سُست می شود و پایدار باشید به درستی که خدا با پایداران است.
۳. آل عمران (۳) / ۱۱۸: غیر از خود را محرم اسرار نگیرید آنها از خرابه کاری در کار شما نمی آید.
۴. توبه (۹) / ۴۷: اگر در صفوف و همراه شما خارج شوند جز سستی و خرابی خیری نخواهند افزود و به قصد فتنه و گرفتاری میان شما خود را قرار می دهند و بین شما گوش های شنوایی برای آنها وجود دارد.
۵. آل عمران (۳) / ۲۰۰: ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و صابر باشید و ارتباط بگیرید و از خدا پرهیزید امید است پیروز شوید.
۶. انفال (۸) / ۱۲: به زودی در دل های کفار ترس خواهیم انداخت.
۷. آل عمران (۳) / ۱۷۵: جز این نیست که یار و سرور آنها شیطان است که پیروان خود را به ترس می اندازد پس از آنها می ترسید و اگر مؤمنین هستید از من ملاحظه کنید و بترسید.
۸. انفال (۸۹) / ۴۴: و چون با هم رو به رو شدید آنان را به چشم های شما اندک جلوه داد و شما را نیز به چشم های ایشان اندک... .

ملاحظه می کنید که این اصول و تعلیمات هیچ دست کم از تاکتیک های مبارزه های مسلکی جدید ندارد. بلکه خالصتر، واقع بینانه تر و بسیار مؤثرتر بوده است. خصوصاً وقتی که پیروان، چنین احساس و اعتقادی را داشتند که بی جهت و بی حاصل تحمل زحمت و مرگ را نمی کردند. با آن ایمان و اعتقاد برای آنها، معشوق الهی و نتیجه اخروی در حکم یک مطلوب محسوس و هدف مشهود بود و جنبه موهوم یا مشکوک نداشت، در دسترس و ذهن رس کوچک و بزرگ و عامی و عالم بود. وقتی وعده:

«...أَتَى لَا أُضِيعُ عَمَلًا عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرَ أَوْ أُتِيَ...»^۱

«...فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ...»^۲

«...لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا»^۳

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا أَحَدَى الْحُسَيْنِينَ...»^۴

را می شنیدند چنین بود که به رأی العین می دیدند.

البته خیلی فرق است ما بین یک اثر عاطفه ای و علاقه مندی به شرافت یا یک اثر استدلالی به لزوم آزادی و عدالت، با یک اثر ایمانی نزدیک به یقین و احساس به عالی بودن هدف و نتیجه مسلم داشتن آن برای خود و دیگران! خلاصه آنکه بی خودی نمی جنگیدند و تیر در تاریکی رها نمی کردند.

این نکته نیز قابل توجه است که هر قدر هدف فکری برای ملت یا حزب عالیترا و اعتقاد و عشق به ایدئولوژی عمیق تر باشد، از یک طرف پایداری افراد در مقابل مشکلات و مخاطرات آسانتر و بادوامتر می شود و از طرف دیگر هر کس در مقابل اختلافات داخلی و علائق و نظریات خصوصی راحت تر حاضر به گذشت و قبول انضباط عمومی شده و به سهولت اغراض و منافع کوچک شخصی را در برابر معشوق و مطلوب عزیز فدا می کند.

۱. آل عمران (۳) / ۱۹۵: ... مسلم بدانید که خداوند عمل و کوشش هیچ عمل کننده ای از شما چه مرد و چه زن را ضایع و بیهوده نمی کند....

۲. توبه (۹) / ۱۱: بنابراین به معامله ای که کرده اید مژده بگیرید....

۳. کهف (۱۸) / ۱۰۷: ... و منزلگاه و محل فرود آمدن آنها باغات فردوس است.

۴. توبه (۹) / ۵۲: بگو آیا برای ما انتظاری جز یکی از دو مطلوب نیک را دارید (شهادت توأم با شهامت یا پیروزی)؟....

۳۲۴ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
بنابراین، نظیر تشتت‌ها و کدورت‌ها و اشکالات عجیبی که همیشه در سر راه
فعالیت‌های اجتماعی ما پیش می‌آید و همه را مأیوس و همه چیز را فلج می‌کند، کمتر
اتفاق می‌افتد.

الصلح خیر

با همه این آمادگی و ایستادگی و چالاکی که در اسلام برای مقاومت و دفاع و
جنگ دیدید، برنامه آن ستیزه و جنگ نبوده و نیست.
بر مبنای اختلاف و جنگ طبقات نیز بر پا نشده و آن را تعقیب و تحکیم
نمی‌کند، بلکه دنبال وحدت و اشاعه محبت و حقیقت است.
برای آنکه باز مطلب بهتر مدلل و روشن گردد، یک یک مراحل و وجوه قضیه
را از نظر می‌گذرانیم:
اولاً، قرآن نه تنها جنگ را فقط در مورد کسانی که دست به تجاوز و تعرض
دراز کرده‌اند مجاز و واجب می‌کند، بلکه در مورد غیر مؤمنین که ظلم و تعدی به
مسلمین نکرده و عهد و پیمان‌ها را محترم داشته‌اند، ایرادی ندارد که با آنها دوستی و
هم‌زیستی نمایند:

«لَا يَنْهِيكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُواكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.
إِنَّمَا يَنْهَى اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُم مِّنْ دِيَارِكُمْ
وَوَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ»^۱.

ثانیاً، قرآن علاوه بر آنکه ادامه جنگ را تا آنجا که به مرحله «...يَكُونُ الدِّينُ
لِلَّهِ...»^۲ برسد مجاز و واجب می‌داند و می‌گوید، همینکه طرف دست برداشت:

۱. ممتحنه (۶۰) / ۸ و ۹: خداوند شما را منع نمی‌کند که با کسانی که با شما در کار دین نجنگیده و از خانه
و شهرتان بیرون نکرده‌اند، دوستی نمایید و به قسط و انصاف با آنها عمل کنید. به یقین خدا مردم با قسط
و انصاف را دوست دارد.

فقط خدا شما را از دوستی و اتحاد با آنهایی که در کار دین با شما جنگ کردند و از مسکنتان بیرون
راندند و هم پستی کردند نهی می‌کند و کسانی که آنها را یار و یاور بگیرند همانا ظالم‌اند.
۲. بقره (۲) / ۱۹۳: ... و دین تنها دین خدا شود....

«...فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الضَّالِّينَ»^۱.

از این دو مرحله نیز جلوتر رفته و به پیغمبر دستور می دهد، به محض پیشنهاد صلح، بدون نگرانی صلح و دوستی را برقرار سازد:

«وَأِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.
وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ
بِالْمُؤْمِنِينَ.
وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ...»^۲

و در آیه دیگر صلح و سلامتی را منزلگاه و مأمن مؤمنین نشان می دهد:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً»^۳.

شاید شنیده باشید روزی که بعد از جنگ های بدر و احد و حنین و نیرومند شدن مسلمین، حضرت موفق به فتح مکه گردید و قوای کفار و قریش درهم ریخت و خانه کعبه به دست علی از بت ها خالی گردید، سردار قشون بر بالای یک بلندی رفت و فریاد برآورد:

«الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ!»^۴

معلوم است که این نعره های پی در پی چه وحشتی در دل مردم مکه و سران آنها که رفتارهای خفت آور و وحشیانه و ظالمانه نسبت به مسلمان ها و شخص نبی اکرم کرده بودند، می آورد! از طرف دیگر، کاملاً طبیعی و قابل پیش بینی بود که به حساب مقابله به مثل و عبرت بعدی ها هم که باشد، قشون غالب حداکثر آزار و کشتار را بر سر ملت بیرحم مغلوب اعمال کند. اما چنین نشد.

۱. بقره (۲) / ۱۹۳: ... تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

۲. انفال (۸) / ۶۱ الی ۶۳: پس اگر برای آرامش بال اندختند تو هم بال بینداز و به خدا توکل کن مسلماً او بسیار شنوا و دانا است و اگر (نگرانی داری که) خیال دارند تو را فریب دهند پس (بدان که) خدا تو را کفایت می کند. آن کسی که تو را به یاری خود و به مؤمنین تأیید کرده است. و مابین دل های آنها الفت انداخته است.

۳. بقره (۲) / ۲۰۸: ای گروهی که ایمان آورده اید تماماً و کلاً داخل در سلم (سلامتی و صلح و صفا) شوید... (البته توجه دارید که کلمه سلم خیلی عالی تر و دوام دارتر از صلح است. به معنای سلامتی و امنیت است. شامل مراحل بعدی نیز می باشد. صورت یک صلح موقت ظاهری را ندارد).

۴. امروز، روز کارزار و کشتار است!

خبر به گوش پیغمبر(ص) رسید. حضرت بسیار آشفته گردید. فوراً علی(ع) را فرستاد تا پرچم را از او بگیرد و اعلام کند:
«الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ!»^۱

همین طور شد!

دلها آرام گرفت! مردم تعجب‌ها کردند، حتی ابوسفیان مکار سردار قریش و دشمن شماره یک اسلام و پیغمبر قطعه قطعه نشد و اموالش را ضبط نکردند، بلکه خانه او به عنوان بست و پناهگاه اعلام گردید!

ثالثاً، آنجائی که معلوم می‌شود جنگ‌های اسلام برای کشور گشائی و فرمانروائی نبوده و آرامش و آزادی هم نه برای راحتی و خوشی، بلکه برای چیز دیگر خواسته می‌شد، آخرین سوره‌ای است که در پایان فتوحات به رسول اکرم(ص) نازل می‌شود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا.
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا»^۲.

به این ترتیب صفحه آخر مبارزات و جنگ‌های پیغمبر به صفحه اول دعوت او برمی‌گردد. طومار عمر او بسته و به بهترین وجه نشان داده می‌شود که حرف و هدف پیغمبر از اول تا آخر خدا بوده است. موحد کامل و منادی صادق راسخی است که از این حرف‌ها و جنگ‌ها غرضی جز تسبیح و بندگی و تقرب به خدا نداشته است. پس به طور خلاصه، جنگ اسلام جنگ به معنای معمولی کشورگشائی یا سلحشوری و امپریالیسم نژادی و انتقام‌جویی یا تحمیل عقیده و برتری‌طلبی نیست. جنگی است طبیعی موافق با ناموس حیات، منطبق با ضرورت و حق دفاع قانونی، به قصد سلامت و سعادت، جنگ حق، جنگ خیر، جنگ پاک!
به قیاس سایر جنگ‌ها و پیشروی‌ها و با توجه به شرایط زمان و مکان حداقل خونریزی و صدمات را نیز داشته است.

۱. امروز روز مرحمت و محبت است!

۲. نصر(۱۱۰) / ۱ الی ۳: زمانی که یاری خدا و پیروزی رسید و مردم را می‌بینی گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند پس به شکر و ستایش پروردگارت او را تسبیح نما و از او آموزش بخواه (زیرا) که او بسیار توبه‌پذیر است.

جنگ غیرنظامی با اهل کتاب

پیغمبر اکرم و امت اسلام از ابتدا دچار یک منازعه و مبارزه دیگری شدند که اسلحه آن به عوض سنگ و تیر و شمشیر، زبان و قلم بود.

کفار قریش و بیش از آنها یهود یعنی اهل کتاب، به انواع عملیات درصدد تخفیف و تخریب پیغمبر اسلام و آئین او برآمدند.

طبیعی است که شدیدترین رقابت و جدال ما بین مدعیان صاحب مقام و عنوان قدیم و منادی جدید در بگیرد. نه روحانیون آنها حاضر می شدند تصدیق و تمکین صاحب شریعت تازه را بنمایند و به اشتباهات و انحرافات معتقدات خود اعتراف نمایند و نه غالب پیروان آنها ممکن بود به آسانی از خر شیطان تعصب پائین بیایند. بنابراین ایرادها گرفتند، تهمت‌ها زدند و تمسخرها کردند.

در این صحنه مبارزه، باز اسلام مردانه وارد میدان شد و رویه‌ای ممتاز اتخاذ کرد که آن را از وجوه مختلف می توان ملاحظه کرد و جا دارد در مجادلات و مناقشات خود به آن تاسی نمائیم:

۱- برخلاف فلاسفه و دانشمندان که معمولاً برای اثبات فضیلت خود و صحت دعوی خویش و گاهی به منظور کوبیدن پیروان مکاتب قدیم، اساتید گذشته را انتقاد یا تخطئه و تحمیق می نمایند و اهمیت خود را در تأسیس و ابتکار یک فریضه و مکتب نوین سراغ می دهند، پیغمبر (ص) قرآن خود را «...مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ...»^۱ معرفی می کند و پیغمبران گذشته را با بیان خیلی خالصتر و عالیتر از آنچه در تورات و انجیل نشان داده شده، توصیف و تجلیل می نماید.

۲- در بحث و مناظره با اهل کتاب، با وجود زخم زبان‌ها و آزارهای آنها باز دستورالعمل صبر است و تقوی:

«...وَلْتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
أَذَى كَثِيرًا وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۲.

۱. مائده (۵) / ۴۸: ... تصدیق کننده آنچه در کتاب‌های جلوتر آمده است...

۲. آل عمران (۳) / ۱۸۶: ... و مسلماً از اهل کتاب و مشرکین آزار زیاد خواهید شنید (و دید) و اگر صبر کنید و تقوی پیشه گیرید پس آن نشانه استواری کارها است.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَآهِنَا وَالْهُكْمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۱.

و تأکید می‌کند، مبدا ذره‌ای پا از دایره منطق و انصاف و استدلال فراتر بگذارید. با وجود همه این بحث‌ها و برتری روشنی که از جهات مختلف آئین جدید نسبت به گذشته‌ها دارد، پیغمبر توقع و انتظار خود را به هیچ وجه چنین بیان نمی‌نماید که شما پشت پا به دین و بزرگان خود زده پیرو و فرمانبردار من شوید بلکه به عکس:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»^۲.

۳- به امت مسلمان گوشزد می‌کند، اصرار در جدال با مردم به منظور اثبات افضلیت و کشاندن آنها به زیر پرچم خود نداشته باشید. اگر راست می‌گوئید و خداپرست هستید، به جای مناظره لفظی در خدمت خیر و عمل با هم مسابقه بگذارید:

«...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^۳.

می‌بینید که باز میان چهره واقعی قرآن و اسلام از یک طرف و چهره امروزی ما مسلمان‌ها و مردم مسلک‌خواه دنیا از طرف دیگر تفاوت ره از کجاست تا به کجا! حال نمی‌دانم، آیا در خلال این آیات دلائل محکم بر انصاف و عظمت و حقانیت را دیدید؟

۱. عنکبوت (۲۹) / ۴۶: و با اهل کتاب جز به روشی که پسندیده و نیکوتر باشد جدال نکنید و (به آنها) بگوئید ما به خدا و به آنچه به ما و به شما نازل شده است ایمان داریم و خدای ما و خدای شما یکی است. ما تسلیم شدگان به او هستیم.

۲. آل عمران (۳) / ۶۴: بگو بیائید به (دور) کلمه‌ای که مشترک میان ما و شما است (جمع شویم) اینکه جز خدای یگانه دیگری را بنده نباشیم و چیزی را با او شریک ندانیم و بعضی از افراد خودمان دیگری را که غیر از خدا باشد آقا و سرور خویش نگیرد (بیائید مسلمان شوید).

۳. مائده (۵) / ۴۸: ... و اگر خدا می‌خواست شماها را امت واحد قرار می‌داد (می‌خواهد) تا شما را در آنچه داده است بیازماید. اگر مؤمن هستید پس در خیرات و خدمات با یکدیگر مسابقه بگذارید.

و آیا قبول دارید که وقتی قرآن می گوید:

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۱

این حرف راست است؟

۱. بقره (۲) / ۲۵۲: چنین است آیات خدا (که) بر تو به حق می خوانیم و به یقین تو از پیغمبرانی

دوران مثبت و سازندگی

تا اینجا چهره درهم گرفته و دست به قبضه شمشیر اسلام را مطالعه کردیم. دیدیم در برابر دشمنان و حمله کنندگان طبیعت، کوهی پا بر جا و خصلت ببری کوبنده را داشت! پشت به دشمن کردن و فرار از جنگ گناه کبیره و غیرقابل قبول بود. تا آخرین قطره خون می‌جنگیدند و یک تن از آنها از پس ده تن برمی‌آمد. بنابراین، قدرت دفع ضرر و حفظ حیثیت این تازه مولود را دیدیم و مفهوم قسمت اول آیه‌ای را که در صدر خطابه عنوان شد، دانستیم.

حال که از دامنه‌های سرسخت و گردنه‌های دشوار بالا آمدیم، به طرف دره‌های سرسبز سرازیر شده، به دنبال آن باید:

«...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»^۱

بحث می‌کنیم.

البته چنین نبود که پس از پایان جنگ و دوران شدت، دوران رحمت و ملامت شروع شود. بلکه از همان ابتدا عیناً مانند موجود زنده، اگر در مقابل دشمن مقاومت و ستیز نشان می‌داد، با خودی، بسیار دوست و دستگیر بود. این دو خاصیت دفع مضر و جلب مفید باید پا به پای هم در ظهور و تأثیر باشد تا موجود باقی بماند و رشد و تکثیر کند.

یک اجتماع زنده سالم باید این خاصیت را داشته باشد که دائماً افراد و عناصر تشکیل دهنده خود را در جهت هدف واحد عمومی به یکدیگر نزدیک سازد و بلکه پیوند دهد و بچسباند و از جنبه‌های مثبت و ممکنات هر عصر حداکثر بهره را بردار.

به این ترتیب و با تأمین سه شرط:

هدف مشترک،

۱. فتح (۴۸) / ۲۹: ... میان خود مهربان و خیر رسان هستند.

ارتباط و اتصال،

استفاده و کار.

هم عمل دفاعی خود را خوب انجام خواهد داد و هم عمل تولیدی و ساختمانی را و نیز روز به روز پیشرفت خواهد کرد.

وقتی در آیات قرآن و سنت و تعلیمات پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نظر می‌کنیم، می‌بینیم به طرق مختلف و به بهانه‌های گوناگون با موشکافی و تفصیل فراوان سعی کرده‌اند نطفه‌ها و میکرب‌ها (یا شیاطین) مولد کدورت و دوری و جدائی و عداوت را در جامعه اسلام ریشه کن کنند و از هر طرف در دل‌ها و فکرها، بذرها و وحدت و محبت و حرکت را بپاشند.

اینک اگر ارائه مطلب به طول انجامد، تقصیر از گوینده یا نگارنده نیست. از یک طرف شقوق و زوایای روانی طبیعت بشری و راه‌های نفوذ عوامل شیطانی برای تضعیف و فساد اجتماع انسانی به قدری متعدد و متفرق است و از طرف دیگر دستورهای اسلام به قدری متنوع می‌باشد که صرف اشاره کردن به هر یک ناچار مدتی وقت شما را خواهد گرفت. ولی شاید همین تذکر و توجه ارزش و اثری داشته باشد:

۱- دستور کلی و عمومی برای مسلمان‌ها تشکیل توده واحد آویخته به ریسمان محکم الهی و احتراز از تفرق است:

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»^۱

این همبستگی به صورت نزدیک‌ترین وجه آن یعنی برادری است:

«أَنَّما الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...»^۲

این عمل را حضرت رسول در ورود به مدینه به طور رسمی انجام داد و در حدیثی می‌فرماید:

«دو مؤمن نسبت به هم مانند ساختمانی هستند که هر قسمت آن موجب استحکام قسمت دیگر است»

۱. آل عمران (۳) / ۱۰۳: مجتمعاً و یکپارچه به ریسمان خدا چنگ بزیند (خود را بیاویزد) و از هم جدا نشوید.

۲. حجرات (۴۹) / ۱۰: مؤمنین برادر یکدیگرند....

و در حدیث دیگری که پیوند اندام پیکر یک موجود زنده را می‌رساند، افراد مؤمن را چون اعضاء بدن می‌شناسد که چون عضوی بدرد آید، اعضاء دیگر همه با او همدردی کنند.

۲- طبیعی است که مردمی که مؤمن نیستند، برادری را فراموش می‌کنند. سهو و خطا و احیاناً تجاوز و تعدی از آنها سر می‌زند. به آن کسی که مورد اهانت یا اذیت قرار گرفته است، دستور داده‌اند خشمش را فرو برد و دوستش را ببخشاید، زیرا که خداوند نیکوکاری را دوست دارد:

«...وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱.

حال اگر غفلت شد و کار به قهر و کدورت کشید، پیغمبر آنها را به حال خود رها نمی‌کند، می‌فرماید اگر میان دو برادر قهر و دشمنی روی داد، آن کس که در آشتی کردن پیش قدم می‌شود، در بهشت نیز زودتر از رفیقش وارد خواهد شد.

۳- ما گاهی اوقات چون با قوی پنجه‌ها و زورگویان زورمند نمی‌توانیم دریفتیم تلافی آنرا بر سر زبردستان و همردیفان درمی‌آوریم و وقتی از طرف آنها مورد بی‌اعتنائی یا اهانت خیالی می‌شویم، رگ غیرت و حس احقاق حق در وجودمان به جوش آمده، درصدد پرخاش و انتقام برمی‌آئیم و آن را به حساب مسلمان بودن و وظیفه شرعی دفاع از حیثیت و حق می‌گذاریم؛ غافل از آنکه در این قبیل موارد شرط مسلمانی چنین است که بدی را با خوبی و بزرگواری جواب بدهیم:

«...وَيَذَرُوْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ...»^۲

به طوری که طرف در نفس خود شرمنده گشته از دشمن به دوست صمیمی مبدل گردد.

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»^۳.

۱. آل عمران (۳) / ۱۳۴ : ... فرودهندگان خشم و گذشت کنندگان از مردم، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۲. رعد (۱۳) / ۲۲ : ... با نیکی بدی را دفع می‌کنند....

۳. فصلت (۴۱) / ۳۴ : خوبی و بدی یکسان نیستند (همیشه) با رفتاری که بهتر است جریان (بدی را) بکن در این صورت کسی که میان تو و او دشمنی است چون دوست صمیمی می‌شود.

۴- اما آن مؤمنی که قرآن می‌خواهد و تجلیل می‌کند، از حد برادری و اغماض و از حد کسی که جزای بدی را خوبی بدهد نیز بالاتر بوده، و باید به خلعت ایثار آراسته باشد و برادر مؤمن را بر خود مقدم دارد:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ
وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَتْ بِهِمْ حَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوَقِّ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱.

۵- بر سبیل ضرب‌المثل معروف که:

فلان شخص یک وقت از سوراخ سوزن رد می‌شود و وقت دیگر از دروازه تو نمی‌رود،

ما غالباً در برابر خلاف‌ها و تحمیل‌ها سر خم می‌کنیم یا چشم می‌پوشیم و عیب‌ها و کسری‌های زیادی را در امور جاری به سهولت می‌پذیریم؛ ولی همین که قرار می‌شود عمل دسته جمعی مثبتی انجام دهیم، آن وقت اصولی محض و طالب کمال مطلق می‌شویم. اجازه کوچک‌ترین انحراف یا نقص را به یکدیگر یا به جزئیات آن کار نمی‌دهیم. سختگیری و ایرادگیری را به حدی می‌رسانیم که زیردستان یا همکاران آزرده و دل‌سرد می‌شوند و عاقبت الامر به جای کمال مطلق به عدم مطلق محکوم می‌شویم!!

پیغمبر می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ كَيْنُونَ»^۲.

۶- از عادات ناپسند جاری اجتماع آفت زده ما سوءظن دائمی و فوری، کنجکاوی‌های فضولانه و بدبینانه و بدگویی پشت سر هم‌نوعان است؛ یعنی اعمالی که به طور عجیب تخم نفاق و سلب اعتماد و از هم گسیختگی را در جامعه می‌پاشد. قرآن در یک آیه هر سه خصلت مسموم‌کننده را منع می‌نماید و گناه بزرگ می‌شمارد:

۱. حشر (۵۹) / ۹: و کسانی که قبلاً در آن خانه و در ایمان منزل گرفتند آنهایی را که به سوی ایشان مهاجرت کرده‌اند دوست دارند و در دل‌های خود نسبت به آنچه اعطا کرده‌اند احساس احتیاج نمی‌نمایند و مهاجرین را با وجود اختصاصی که اموال و خانه‌هاشان به خود آنها دارد بر خویشان مقدم می‌شمارند و کسانی که از طمع و بخل درون حفظ شوند، همانا رستگارانند.

۲. حدیث نبوی: مؤمنین سبک‌گیر و ملایم و نرم‌اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ
وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا...»^۱

تا چه رسد به تهمت و افترا و شیاع فحشاء (یعنی منتشر کردن اخبار کارهای زشت) که آیه‌های مکرر قرآن از آنها مذمت می‌نماید و در مقابل به جای بدگویی و بدخواهی برای صحبت‌های درگوشی و همکاری‌های مردم تکلیف بهتر معین می‌نماید:

«لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ...»^۲

یا در آیه دیگر:

«...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ...»^۳

۷- بسیار اتفاق می‌افتد که در گرفتاری با مشکلات و مبارزه با خطرات پاره‌ای اشخاص یا همکاران سست و مأیوس می‌شوند یا تلخی‌هایی رخ داده که دست از خدمت و محبت برمی‌دارند. هر دسته یا جامعه‌ای که هدف عالی و مشکل درپیش داشته و بخواهد بدان برسد، ناچار با چنین بحران‌ها رو به‌رو می‌شود.

قرآن مؤمنین پیروزمند را کسانی می‌داند که همدیگر را در شدائد و معضلات تقویت و تربیت کرده و به صبر و پایداری و به دوستی و خدمت توصیه نمایند، نه آنکه مأیوس شوند و مأیوس کنند:

«...الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَّاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَّاصَوْا بِالرِّحْمَةِ...»^۴

سوره کوچک والعصر از اول تا آخر تأکید همین مطلب بوده و کسانی را که اهل ایمان و فعالیت صالح نبوده، علاوه بر هدف و عمل داشتن، مجتمعاً یکدیگر را به حق و به پایداری توصیه نمایند، زیانکار و باخته می‌داند :

۱. حجرات (۴۹) / ۱۲ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید از بسیاری گمان‌ها پرهیز کنید (بدانید) که حقیقتاً برخی از گمان‌ها گناه است و کنجکاو و کنجکاو (در کار یکدیگر) مکنید و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نمایند.

۲. نساء (۴) / ۱۱۴ : خیر و فایده‌ای در غالب مذاکرات خصوصی آنها نیست مگر آنان که امر به صدقه و کارهای پسندیده و نیکوکاری به هم نمایند.

۳. مائده (۵) / ۲ : ... و در راه نیک و تقوی یکدیگر را کمک کنید نه اینکه بر گناه و دشمنی همکاری نمایید....

۴. بلد (۹۰) / ۱۷ : ... کسانی که ایمان آورده‌اند و همدیگر را به مرحمت و به مقاومت سفارش کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«وَالْعَصْرِ»

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ»^۱.

۸- بالاخره گاهی اتفاق می افتد که فردی یا جمعی از ما دل به دریا زده خدمتی انجام می دهیم. آن وقت از یک طرف هنوز کارمان به جایی نرسیده، می خواهیم به مصداق:

«...وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا...»^۲

تعریف و تجلیل ها بشنویم و بعد مختصر زحمت یا خدمت خود را با صراحت یا اشاره، آنقدر به رخ مردم کشیده و منت ها می گذاریم. در حالی که دستور این است:

«وَلَا تَمُنُّنَ تَسْتَكْبِرُ»

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِر»^۳.

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى...»^۴

در عالم فضیلت فروشی و اثبات هنر و برتری خود با بوق و کرناگوش مردم را کر می کنیم. در صورتی که ریا گناه و شرک است و برتری جوئی (خواه به مال و مقام، خواه به فضائل و ارائه صفات) و تکاثر و تفاخر هم مذموم است و هم از طریق تحریک حسادت و تخفیف سایرین سبب زوال صمیمیت می شود.

* * *

۱. عصر (۱۰۳) / ۱ الی ۳: بسم الله الرحمن الرحيم - قسم به عصر (دوران و زمانه و پایان روز و پایان عمر). همانا که انسان در زیان است. مگر آنهایی که ایمان آوردند و کار شایسته کردند و همدیگر را به حق و به صبر سفارش نمودند.

۲. آل عمران (۳) / ۱۸۸: ... و دلشان می خواهد به آنچه انجام نداده اند تجلیل شوند... .

۳. مدثر (۷۴) / ۶ و ۷: و عطا مکن که آن را زیاد و بزرگ بشماری. و پایداری تو برای پروردگارت باشد.

۴. بقره (۲) / ۲۶۳: زبان خوش و گذشت بهتر است از نیکوکاری یا بخششی که به دنبال آن منت یا آزار باشد... .

وقتی جامعه‌ای تربیت شد که مردم آن در برابر دشمنان خارجی چنان مقاوم و مدافع بودند و در میان خود چنین دلبستگی داشتند و برنامه آنها، به حکم آیات مکرر قرآن، تحت شرایط سه گانه:

«ایمان - تقوی - عمل صالح»

سرعت و سبقت در خدمت و خیر بود، معلوم است که چه ریشه و اساس محکم، چه پیکر برومند بالابند و چه ثمرات دائمی عالی خواهند داشت:

«الْمُ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا...»^۱

چنین جامعه زنده با توجه و تذکر دائمی که به قدرت رحمت افزای الهی دارد، از طریق ریشه‌های عمیق و گسترده خود، دائماً در ابتغاء و استخراج فزونیه‌های خلقت و برکات و رضایت خالق خواهد بود؛ این همان امت و ملتی است که آرزوی پیغمبران گذشته بود و وصف آنرا در تورات و انجیل کرده‌اند. برومندی و سرعت رشد و قدرت تولید آن، دوستان و کسانی را که در آبیاری آن زحمت کشیده‌اند، شاد می‌نماید و دشمنان را وحشت زده و غضبناک. این همان مفهوم آیاتی است که در صدر خطابه تلاوت شد و اینک امیدوار است، حقیقت آن تا اندازه‌ای روشن شده باشد و یکبار دیگر تکرار می‌نماید:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلِظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»^۲.

۱. ابراهیم (۱۴) / ۲۴ و ۲۵: ندیدی که چگونه خداوند مثلی زد. کلمه طیبه مانند درخت طیبه (اصیل و پاک) دارای ریشه ثابتی بوده شاخه‌های آن در آسمان می‌رود. میوه‌اش را هر زمان به اذن پروردگارش می‌دهد.
۲. فتح (۴۸) / ۲۹: محمد فرستاده خدا و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت و بار دیگر بسیار مهربانند آنان را در حال رکوع و سجود نماز بسیار بنگری که فضل و رحمت خدا و خشنودی او به دعا می‌طلبند بر رخسارشان اثر سجده پدیدار است. این وصف حال آنها در تورات و انجیل است که مثل حالشان به دانه‌ای ماند که چون نخست سر از خاک بر آرد شاخه‌ای ضعیف باشد. پس از آن قوت یابد تا سبتر گردد

مسئله غامض منافقین

قرآن را که باز کنید و بعد از حمد، سوره بزرگ اول آن، بقره را شروع نمایید، می بینید خود را به عنوان کتابی که شک و تردید در آن نیست و راهنمای پرهیزکاران است به شما معرفی می نماید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
«الم .

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ^۱.

سپس در سه آیه متقین را توصیف کرده، دو آیه به دسته مقابل یعنی کافرهای اختصاص می دهد و می گذرد. بلافاصله سیزده آیه تمام در باره دسته دیگری که نه متقی هستند نه کافر بحث می نماید: منافقین.

علاوه بر آن یک سوره کامل قرآن مخصوص و موسوم به منافقین است که در جزو ۲۸ می آید و در نماز جمعه باید خوانده شود. سوره توبه هم که تنها سوره بدون بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و معرف خشم و غضب الهی است، به استثنای پنج شش آیه از آن، بقیه مربوط به مشرکین و یا منافقین است.

در سوره های دیگر نیز مکرر تذکر و توصیف و توییح در مورد منافقین می آید. بدون آنکه نظیر چنین بیانات (لااقل به این درجه تصریح و تکرار) در تورات و انجیل وجود داشته باشد.

خلاصه آنکه منافقین یعنی کسانی که اسماً و ظاهراً مؤمن هستند ولی فکراً و قلباً و عملاً مردد و ناراحت و ناجور می باشند، در اسلام مسئله غامضی را به وجود آورده اند. شاید بزرگ ترین مشکلات و صدمات پیغمبر اکرم در دوران بعد از

۱. بقره (۲) / ۱ و ۲: به نام خداوند بخشنده مهربان. الف، لام، میم. این کتاب است شکی در آن نیست برای پرهیزکاران راهنماست.

۳۴۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی

هجرت ناشی از همین دسته بوده است و بزرگ‌ترین صدمات و خسارات وارده بر اسلام و مسلمین (و ائمه اطهار) نیز بعد از رحلت حضرت رسول (ص) همین افراد بوده‌اند و هستند^۱. حال باید دید، معامله اسلام و نظر قرآن، با چنین پدیده یا بلیه چگونه بوده است.

در این مورد نیز خواهید دید قوانین حاکم بر موجودات زنده جاری بوده و اسلام با آنها عیناً معامله‌ای را که انسان با جراحات و زخم‌های بدن خود می‌کند، کرده است.

دسته منافقین یک نوع زخم یا جراحی و کلنی میکربی هستند که در سطح یا درون بدن از همان سلول‌ها و نسوج شخص و مواد خارجی درست می‌شوند. صاحب بدن رنج فراوان می‌برد و در نشاط و رشد او تقلیل حاصل می‌شود، ولی نمی‌تواند کاردی به دست گرفته زخم را ببرد و به دور اندازد یا از معده و قلب خود به جرم آنکه دارای قرحه‌ای شده است دست بردارد. ضمن تحمل درد و صدمات آن سعی می‌کند، محل را گرم و محفوظ از ورود میکرب‌های جدید نگاه داشته و با مدارا و مداوا، سلول‌های سالم و گلبول‌های مبارز را تقویت و نسوج فاسد را رفته رفته دفع یا تبدیل به سالم و مفید نماید. فقط وقتی سلب امید قطعی شد و فساد و لاعلاجی عضو بارز گشت، با احتیاط تمام به عمل جراحی و تعطیل یا تخلیه آن عضو تن در می‌دهد. یک جامعه زنده هم که بخواهد زنده بماند و پیش برود، غیر از این نمی‌تواند باشد. چون بالاخره در هر فردی اگر نواقص و معایبی هست، استعدادها و امکاناتی نیز هست که می‌تواند مورد احتیاج و استفاده جامعه باشد. اتفاقاً از این جهت نیز احتیاج زیاد به عبرت‌گیری و اصلاح عادات خود داریم.

مقدس‌های متعصب ما (تعصب دینی یا تعصب سیاسی و حزبی) طوری دیگران را به جرم کوچک‌ترین اختلاف یا ارتکاب خلاف طرد می‌کنند که از مکتب آنها علی‌می‌ماند و حوضش!

۱. در روز عاشورای سال ۱۳۴۱ در مجلس تعزیه و تجلیلی که در تکیه دزاشیب ترتیب داده شده بود، نگارنده در آنجا اهمیت واقعه کربلا و عزاداران سیدالشهداء را از این جهت نشان داده که یک جنگ میان قوای داخلی و خارجی نبوده، بلکه یک مبارزه و تصادم شدید مابین پیروان حقیقی اصل یک مکتب و غاصبین منافق می‌باشد و این قضیه معرف یک پدیده اجتماعی بلاگیری است که مقارن ظهور اسلام و به تناسب دوران رشد بشریت با توسعه عقل و عقیده بروز نمود و دنیای جدید نیز به صورت مختلف گرفتار آن می‌باشد.

منافقین واقعاً داخل در پیکر اسلام بودند. قرآن آنها را مریضان و مردودین و بینابین می خواند و انواع مختلف داشتند^۱. از خراب خرابِ عفونی در دناک کشنده گرفته تا غیر مزاحم بی خاصیت.

در صفحات گذشته، دو وجه یا دو نظر اسلام رانشان دادیم و رفتاری را که با دشمن مخالف آشکار و با دوست موافق صادق باید کرد، دیدید. ولی همان طور که مردم دنیا منحصر به این دو دسته متقابل متمایز نیست و شاید اکثریت (به همان تناسب آیات ابتدای سوره بقره و بلکه بیش از آن) با دسته ثالث «عَلَى قَدَرٍ مَرَاتِبِهِمْ»^۲ می باشد، لازم بود عنوان جدیدی در پایان مقال برای تعیین طرز رفتار با این دسته باز کرده باشیم. خصوصاً که بحث در باره منافقین ما را به مسئله وسیع تر همکاری داخلی و همزیستی خارجی می کشاند.

اتفاقاً زندگی با دوست کاملاً دوست و تکلیف انسان با دشمن واقعاً دشمن، مسئله ساده ای است. ولی اکثریت مردم دانسته یا ندانسته یک نوع و یا یک یا منافق اند. هنر در این است که شخص با اینها، یعنی در واقع با «مردم» بتواند زندگی کند، بدون اینکه دست از اصول بردارد و حقی یا حقیقتی را فدا نماید.

تعریف منافقین و معامله جدا با آنها

اول ببینیم قرآن چگونه منافقین را توصیف و در باره آنها قضاوت می کند. شدیدترین وجه توصیف در سوره توبه است. مخصوصاً نسبت به آن دسته ای که در موقع تصمیم به جنگ احزاب^۳ منافق بودن خود را نشان داده و برای رفتن به جنگ و شرکت در هزینه های آن عذر می آوردند و معافیت ها می خواستند، روحیه مردم را تضعیف می کردند و بعضی با دشمن ارتباط داشتند. کسانی نیز که با مؤمنین برای جنگ خارج شده بودند، به محض احتمال شکست، به اصطلاح تو دل جنگجویان را خالی کرده و می گفتند:

۱. نساء (۴) / ۱۴۳: مُدْبِدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ... مردد و دو دل باشند، نه به سوی مؤمنان یک دل می روند و نه به جانب کافران...

۲. هر کدام به اندازه درجه شان.

۳. جنگی که بعد از بدر و احد، مشرکین قبایل زیادی از اعراب اطراف مکه و حتی یهودیان را همدست کرده، مدینه و مسلمانها را در حالت محاصره خطرناکی در آورده بودند.

«خدا و پیغمبر وعده دروغ به ما داده‌اند و ماندن مردم یثرب در اینجا بیهوده است».

برخی دیگر خسارت و عداوت درونی خود را ظاهر ساخته، گفتند:

«چون به مدینه برگشتیم آن مرد محترم (عبدالله بن ابی بن سلول سردسته منافقین و نامزد سابق پادشاهی یثرب قبل از ظهور اسلام) آن شخص خوارتر را مقصودشان حضرت رسول اکرم بوده است) بیرون خواهد کرد...»

آیاتی که در آن سوره می‌بینیم از این قبیل است:

«وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ»^۱
 «وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنَّكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ»^۲
 «إِنَّهُمْ رَجَسٌ وَمَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۳.

در ابتدای سوره بقره که معرفی منافقین و قضاوت، جنبه کلی‌تر و تا اندازه‌ای ملایم‌تر دارد و بسیار عمیق و روانشکاف است، بیشتر راجع به دوران عادی زندگی و آنهایی است که معترف یا مستشعر به فساد و کفر خود نیستند. بلکه ادعای اصلاح هم دارند:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ.
 يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ.
 فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ.
 وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ.
 إِلَّا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ»^۴.

۱. توبه (۹) / ۵۴: آگاه باشید که آنها به خدا و رسول کافر شده‌اند و سرنماز جز با کسالت حاضر نمی‌شوند و اگر اتفاق کنند از روی بی‌میلی است.
۲. توبه (۹) / ۵۶: به خدا قسم می‌خورند که واقعاً با شما هستند در حالی که با شما نیستند و تفرقه اندازند.
۳. توبه (۹) / ۹۵: حقا که پلیدی هستند و در اثر آنچه کسب کرده‌اند، منزلگاهشان جهنم است.
۴. بقره (۲) / ۸ الی ۱۲: و کسانی از مردم هستند که می‌گویند به خدا و به روز قیامت ایمان آورده‌ایم. در حالی که مؤمن نیستند. خدا را گول می‌زنند و گروه مؤمنین را، در حالی که جز خودشان کسی را گول نمی‌زنند و نمی‌فهمند. در دل‌های آنها بیماری است. پس خدا آن بیماری را زیاد کرده و برای آنها، به جهت آنچه دروغ می‌گویند، عذاب دردناکی است. و چون گفته شود در زمین فساد نکنید، می‌گویند جز این نیست که ما اصلاح‌کننده هستیم. آگاه باشید که همانا مفسدین هستند و لکن درک نمی‌کنند.

در سوره منافقین که آن نیز حالت کلی دوران جنگ و صلح منافقین را وصف می‌کند، باز دروغگوئی آنها را و روحیه خیانت‌پیشه پر از نگرانی و ترسی که از هر پیش‌آمد و صدا دارند و کارشکنی که در جمع‌آوری بیت‌المال می‌نمایند، آشکار می‌سازد.

به طور کلی، قضاوت قرآن در باره منافقین بسیار سخت است و مدهانه نمی‌نماید. آنها را مستحق عذاب خدا، به همراهی کفار اهل جهنم می‌داند:

«... إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا»^۱.

معذک دستوری که به لحاظ رفتار و معامله با آنها می‌دهد، خیلی با دستور مربوط به مشرکین و کفار متفاوت است. البته بر حسب درجات و دوری و نزدیکی آنها به ایمان خالص فرق می‌کند. یک جا چنین می‌بینیم:

«سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتُعَرِّضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ...»^۲

در جای دیگر قدری شدیدتر تا مرحله پرهیز کردن و دوری گرفتن:

«...هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ»^۳.

بالاخره در مورد نوع دیگرشان از حدود دوری گرفتن سخت‌تر گردیده به سختگیری می‌رسد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ...»^۴

اما هیچ جا و در هیچ مورد دستور یا اجازه کشتن آنها را نمی‌دهد.^۵ حتی نمی‌فرماید از میان خود و از شهر و دیار اخراجشان کنید. مثل اینکه قرآن حواله کار آنها را به خدا می‌دهد:

۱. نساء (۴) / ۱۴۰: ... به یقین خداوند منافقین و کافران را یک جا در جهنم جمع می‌کند.

۲. توبه (۹) / ۹۵: به زودی همین که برگشتید برای شما به خدا قسم می‌خورند تا از آنها دست بردارید و روی برگردانید. پس شما از آنها روی برگردانید....

۳. منافقون (۶۳) / ۴: ... دشمن اینان هستند بنابراین از آنها پرهیز کن، خدا آنها را بکشد، به کجا منحرف می‌شوند؟

۴. توبه (۹) / ۷۳: ای پیغمبر با کفار و منافقین جهاد کن و بر آنها سختگیر و تند باش...

۵. تا آنجا که تفحص شده است، فقط در یک ردیف آیات (سوره نساء / ۸۹ و ۹۰) صحبت از تعقیب و

کشتن منافقین دیده شده است:

«...فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُدُّوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»

«وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ»^۱

رفتار پیغمبر با منافقین

رفتار پیغمبر با توجه به آیات مختلف قرآن توأم با احتیاط و انزجار، ولی متمایل به گذشت و مدارا و هدایت و محبت بوده است.

انسان هم نسبت به عضو مریض و مجروح خود عنایت و مراقبت بیشتری مبذول می‌دارد تا نسبت به اعضای سالم.

پیغمبر با درخواست معافیت از جنگ آنها موافقت می‌کند. (و این عمل را خدا به پیغمبر می‌بخشد) در برابر مؤمنین که اصرار داشتند پیغمبر خدا حساب منافقین را جدا و آنها را رسوا کند، مکرر می‌فرمود: من مأمور تفتیش دل‌ها نشده‌ام.^۲

«إِنِّي لَمْ أَوْمَرُ بِأَنْ أُفْتَشَ عَمَّا فِي الْقُلُوبِ»^۳

خلاصه آنکه به قول دکتر طه حسین پرده از کار منافقان یشرب برداشت، بلکه به اظهار اسلام ایشان اکتفا کرده و با اینکه خدا او را از نفاق ایشان آگاه ساخته بود، به هیچ وجه متعرض ایشان نگردید.

حضرت پیوسته درصدد آموزش طلبی و وسیله‌جویی برای اصلاح و توبه آنها بوده است، ولی آنها استنکاف می‌ورزیدند!

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَعْفِفْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»

(پس اگر پشت کردند آنها را بگیرد و هر جا یافتید بکشید و آنها را یار و یاور مگیرید).
این آیات در موردی آمده است که: اولاً، کافر شده‌ها مایلند مؤمنین را هم مثل خود کنند.
ثانیاً، انشعاب کرده از جرگه مؤمنین خارج گشته به دشمنان پیوسته راه کارزار در پیش گیرند.
۱. توبه (۹) / ۶۸: خداوند به منافقین چه مرد و چه زن و به کفار، آتش جهنم را وعده داده است که پیوسته در آن خواهند بود، همین آنها را بس است و خداوند لعنتشان کرده است و برای آنها عذاب جاودانی است.
۲. یعنی همان inquisition یا تفتیش عقاید که چندین قرن قبل پاپ‌ها و علمای مسیحیت همراه با شکنجه‌های فراوان انجام می‌دادند و حالا به اسلام ایراد می‌گیرند که دین شمشیر و تحمیل است.
۳. طه حسین، آئینه اسلام، ترجمه مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی (شرکت انتشار، تهران: ۱۳۳۹). صص ۸۱-۱۰۴.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۱.

خداوند پیغمبر را منع می کند که برایشان آمرزش بخواهد و بر سر قبرشان نماز بخواند یا آنهایی را که به منظور فرار از جنگ معافیت گرفته و در شهر مانده بودند، با خود به جنگ ببرد.

قرآن این خبث طینت منافقین را از یک طرف و نهایت مهربانی و رحمت پیغمبر را از طرف دیگر، در آیه ای از سوره توبه چنین اشاره می کند:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذنٌ قُلٌّ أذنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...»^۲

و در آخر سوره توبه خطاب به همین منافقین، خداوند پیغمبر را از خود آنها برمی شمرد و ضمن ملامت و دلالت آنها رفتار پیغمبر را می ستاید.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ.»

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ^۳.

این همه تحمل و مدارا برای چه؟

۱. منافقون (۶۳) / ۵ و ۶ : چون به آنها گفته می شود بیائید پیغمبر خدا برای شما طلب آمرزش کند رو برمی گردانند و می بینی که مانع (راه حق) می شوند و تکبر می ورزند. برای آنها یکسان است که طلب آمرزش به سودشان بکنی یا نکنی هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید. خداوند به یقین قوم بدکار را راهنمایی نمی کند.
۲. توبه (۹) / ۶۱ : و از آنها کسانی هستند که پیغمبر را آزار می دهند و (به طعنه) می گویند او (برای ما) گوش است (هرچه بگوئیم گوش می دهد) بگو (اما) گوش خوبی است (مهربانست) برای شما، به خدا ایمان دارد و حرف مؤمنین را باور می کند....
۳. توبه (۹) / ۱۲۸ و ۱۲۹ : به یقین برای شما پیغمبری از خودتان آمده است که بر او رنج های شما سنگین و ناگوار است، حریص بر (رحمت) شما می باشد و در باره مؤمنین رؤوف و مهربانست. پس اگر پشت کردند بگو خدا مرا بس است معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و او پروردگار صاحب مسند بزرگ است.

ملاحظه کردید، به طور کلی در مورد منافقین یک حالت ناراحتی و رنج شدید ولی توأم با تکاپو و تداوی با امید به بهبودی حکمفرما است.

مثل اینکه همه این تحمل‌ها و مداراها و تذکرها برای آن است که بالاخره دریچه‌ای از تنب و توبه در آنها پیدا شده و عضو مریض پیکر اجتماع شروع به دفع فساد از خود و میل به سلامتی نماید و با سایر اعضا همساز شود.

اتفاقاً آیات قسمت آخر سوره توبه مؤید همین نظریه است^۱.

«وَآخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...»^۲

در این آیات به «دسته دیگر» یعنی آنهایی که اعتراف به تقصیر خود کرده نیک و بد را مخلوط و توأم نموده‌اند، قول پذیرفتن توبه داده می‌شود. دریافت صدقه را وسیله تزکیه آنها و دعا و رحمت خواهی پیغمبر را برایشان تقویت روحیه و تسکین خاطر می‌شمارد تا امیدواری پیدا کنند و به راه صحیح برگردند.

۱. در سوره توبه تقریباً، یک ربع اول آن خطاب به مشرکین است سپس دوآیه که ۶٪ کل سوره می‌شود با عقاید شرک و اعمال ناپسند اهل کتاب جدال می‌نماید، ۷۰٪ باقیمانده که قسمت اعظم سوره را تشکیل می‌دهد، بحث با منافقین و ملامت شدید آنها است، ۵۰٪ آیات شداد و غلاظ راجع به منافقین خیلی فاسد است و در ۲۰٪ آخر روی خوش به منافقین قابل اصلاح نشان داده می‌شود.

۲. توبه (۹) / ۱۰۲ الی ۱۰۵: و آن دسته دیگری که به گناهان خود اعتراف نمودند عمل پسندیده و عمل بد را مخلوط کردند امید است خدا توبه آنها را بپذیرد مسلماً خدا بخشنده مهربان است.

از اموالشان صدقه بگیر تا پاک و تصفیه شوند و رحمت بر آنها بفرست (یا بخواه) بدان که رحمت خواهی تو برای آنها آرامش است و خداوند بسیار شنوا و دانا می‌باشد.

آیا نمی‌دانند که خدا کسی است که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد و صدقات را قبول می‌کند و خدا همانا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

و بگو عمل کنید پس به زودی عمل شما را خدا و رسول و مؤمنین خواهند دید (در عمل و رفتار معلوم خواهد شد که حقیقتاً توبه کرده راست می‌گویند یا خیر).

ولی خدا فریب نمی خورد و صرف حرف و وعده، فایده ندارد. عمل آنها و آزمایشی را که در مقابل خدا و رسول و مؤمنین انجام می دهند، حاکم به قضیه می داند.

در آیه دیگر، خداوند شاهد زنده و نمونه ای از پذیرفته شدن توبه به منظور اطمینان خاطر بیشتر منافقین پشیمان می آورد:

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...
وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ...»^۱

آیات و دستورهائی که از مبداء خلقت و مخزن فیض صادر و به دست مأمور رحیمی چون پیغمبر اجرا شود، باید چنین باشد. نه خداوند و نه رسول او با کسی کینه ندارند و جز هدایت و سعادت مردم چیزی نمی خواهند. همین که گناهکاران عاقل حاضر به شکرگزاری و بهره برداری از نعمات خداوندی شدند و راه راست را پیش گرفتند، دیگر خدا چه کاری با آنها دارد؟

«مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا»^۲

تا بتوانند به آنها فرصت می دهد، شاید برگردند.

معروف است که در جنگ، صفین، مالک اشتر سردار نامی و فرمانده مخلص و منتخب علی شجاعت و فداکاری فراوانی ابراز می داشت و جمع زیادی از دشمنان و طاغیان را به قتل رساند. یک حالت رضای از خود و انتظار تحسین در او پیدا شده بود. حضرت امیر به او می فرماید:

«من تا هفت پشت طرف را نگاه می کنم اگر بینم از نسل او مؤمنی پدیدار خواهد شد، جلوی شمشیرم را می گیرم».

علی حق داشت چنین کند، چون کسانی مانند محمد بن ابوبکر و عبدالله بن عمر را در میان مؤمنین خالص و اصحاب با وفای خود می دید.

۱. توبه (۹) / ۱۱۷ و ۱۱۸: حتماً خداوند توبه پیغمبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت... و نیز توبه آن سه نفر متخلف را پذیرفت آن سه نفری که (در اثر پشیمانی و ناراحتی) زمین با همه پهنای خود به آنها تنگ شده و دل هایشان گرفت ...

۲. نساء (۴) / ۱۴۷: خدا چه می خواهد بکند با شما وقتی شکر گزار شدید و ایمان آوردید و خدا شکر کننده بسیار دانا است (خداوند شما را عذاب نمی کند اگر شکر کنید).

به علاوه، همان همکاری بی‌دریغ علی با غاصبین حق مسلم خود در ۲۵ سال دوران خانه‌نشینی و پیروی از سنت و سفارش رسول خدا، بهترین نمونه بردباری و سازگاری و اجتماعی‌بودن اسلام اصیل است.

سایر ائمه اطهار نیز هر یک حداکثر صبر و فداکاری را به خرج دادند، تا در عین اینکه حقیقت قرآن و اسلام و امر خدا را اشاعه می‌دادند، وحدت و قدرت جامعه اسلامی صدمه نخورد.

اتفاقاً مسئله تقیه در شیعه که متأسفانه به غلط فهمیده و اجرا می‌شود، یک مقدار برای حفظ وحدت جامعه اسلامی است که دستور داده‌اند برای احتراز از تفرقه مسلمین در انجام پاره‌ای احکام که جنبیه اصولی ندارد، سختگیری به خرج نداده، از راه رفتار عامه تبعیت کنند و تظاهر به اختلاف و جدائی ننمایند.^۱

در هر حال قبلاً آیه:

«... فَتَيَّنُوا وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا...»^۲

را دیدید و توجه کردید که دامنه تساهل^۳ در اسلام چقدر رفیع بوده و همین که کسی سلام کند، حق نداریم او را غیر مسلمان بدانیم و آزارش دهیم. از طرف دیگر و بر طبق آیه سابق الذکر:

«... لَا يَنْهَيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ...»^۴

دانستید که نه تنها نسبت به خودی و داخلی، بلکه نسبت به خارجی و دشمن نیز آئین اسلام حد اعلای عدم تعرض و مسالمت متمایل به محبت را اعمال داشته است، بدون آنکه ذره‌ای از اصالت و خلوص عقیدتی و عملی خود فروگذار کند و در عالم تساهل و همکاری داخلی و همزیستی خارجی نیز مافوق تمام مسلک‌ها و مکتب‌های موجود می‌باشد و در عین حال حد اعتدال و مصلحت را رعایت می‌نماید. این درجه از سعه صدر و علاقه‌مندی به هدایت و سعادت خلق می‌رساند که قرآن بینشی مافوق منابع و منافع خصوصی و نژادی و دیده‌های محدود بشری داشته، آیه:

۱. نقل از سخنرانی آقای مرتضی مطهری در مجالس سوگواری عاشورای انجمن اسلامی مهندسين در سال ۱۳۳۹ (کتاب گفتارهای ماه).

۲. نساء (۴) / ۹۴: ... تحقیق و جستجو کنید و به آن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر می‌دهید....

۳. Tolerance

۴. ممتحنه (۶۰) / ۸: خداوند شما را منع نمی‌کند که با کسانی که با شما در کار دین نجنگیده....

«تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزَلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ»^۱

حقیقتی است مسلم.

آیا این حرف‌ها فقط برای صدر اسلام بوده و جنبه تاریخی دارد؟

روی کلام دیگر با خودمان است. کاری به جنبه تاریخی مسئله و اینکه آیا اسلام آئین متجاوز و تحمیلی یا دین الهی فطری الهامی بوده است، نداریم. می‌خواهیم تکلیف خودمان را بفهمیم.

هیچ مفسر قرآن تا به حال نگفته و هیچ مسلمان مجاز نیست بگوید که آیات قرآن و دستورهای آن اختصاص به مؤمنین صدر اسلام داشته است و پیوسته ساری و حاکم نیست، چه آیه:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۲

و چه کلام الهی:

«... فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...»^۳

و چه کلمات دیگر قرآن کلّیت و ابدیت خود را از دست نداده‌اند. بنابراین همان ایرادها و سرزنش‌های به قوم یهود و تأکیدهای به صبر و پایداری و امر به دفاع و جهاد و توصیه‌های به تقوی و تحرک بر هر مسلمانی اعم از مرد و زن خواه امروز و خواه فردا وارد است.

اتفاقاً عقیده ما شیعه امامیه که انتظار ظهور امام قائم را داریم، ملازم با همین ادامه مبارزه و امیدواری به پیروزی نهائی جهانی می‌باشد. پس به طریق اولی برای ما تکلیف خاتمه نیافته و قطع نشده است. بنابراین باید سعی کنیم آن اصول و دستورالعمل‌ها را خوب بفهمیم و خوب عمل کنیم. ندای:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱

۱. بقره (۲) / ۲۵۲: اینها آیات خداست که به حق بر تو می‌خوانیم و مسلم بدان که تو از فرستادگان هستی.

۲. آل عمران (۳) / ۱۱۰: بهترین ملتی بودید که بر مردم جهان خروج کرده باشید اگر (یا برای اینکه) خوبی را شایع و اجرا کنید و بدی را مانع شوید....

۳. نساء (۴) / ۹۵: ... خداوند جهادکنندگان با مال و جان خود را، بر خانه نشستگان به درجات برتری داده است....

همیشه ناطق و تا ابد صادق است.

همین طور وعده :

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ... يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...»^۲

منتهی اگر آن زمان مردم به جای خدا، به بت‌های سنگی و چوبی سجده می‌کردند و به کاهن‌ها و جادوگران و اشراف پناه می‌بردند و یا روح‌القدس و مسیح را با خدا شریک می‌گرفتند، امروز شهرت و ثروت و قدرت، معبود و معشوق گردیده است. دیکتاتورها به عنوان پیشوا بودن و حکومت بر جان و مال و ناموس و معتقدات مردم، خود را به جای خدا نشانده و مانند نمرود انتظار اطاعت کورکورانه و تجلیل و تملق و پرستش از خلق خدا دارند، طاغوت‌هایی که جان‌نثاران و خانه‌زادان بی‌ایمان و بی‌شخصیت، آنها را ولی‌امر و صاحب اختیار خود و سایرین می‌دانند. درحالی که:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^۳

حال اگر بخواهیم در زمینه مبارزات اجتماعی و وظایف ملی سطح مطلب را از مرتبه لایتناهی الهی و دینی پائین آورده و مورد استعمال و انطباق آنچه گفته شد، در قلمرو اجتماعی و سیاسی به کار بریم، لازم است اصول ذیل را در مبارزه و خط مشی خود به کار بریم :

هدف و مکتب : عالی ، اجتماعی در طریق حق و الهی.

۱. آل عمران(۳) / ۱۳۹ : سست و غمگین نشوید و بدانید که شما اگر مؤمن باشید بالاتر و غالب خواهید بود.

۲. نور(۲۴) / ۵۵ : خداوند آن اجتماعات و آنها را که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، وعده داده است که همان‌طور که با پیشینیان‌شان کرده است آنها را در زمین جایگزین خواهد کرد و برایشان (اجرای) دینی را که جهت آنها رضایت داده است ممکن خواهد ساخت، ... مرا بندگی کنید و چیزی را با من شریک نگیرید....

۳. بقره(۲) / ۲۵۷ : خداوند یاور و سرور مؤمنین بوده آنها را از تاریکی‌ها به روشنائی درمی‌آورد ولی کسانی که کافر شده‌اند یار و سرورشان طاغوت است (که) آنها را از روشنائی بیرون آورده به تاریکی‌ها می‌اندازد. چنین مردم یاران آتش‌اند و در آن پیوسته خواهند بود.

تعلیمات : عمیق ، وسیع ، دلپذیر و منطقی.
برنامه و نظریات : اصیل و شدید ، متکی به توکل به خدا و اعتماد به پیروزی فوری یا نهائی.

روش : صحیح ، صریح ، صادقانه و بدون سازشکاری با مخالفین یا اتکاء به سیاستهای خارجی و در عین حال، انعطاف پذیر و خالی از خشکی و تعصب.
حدود و شروط : پاکدامنی، تقوی یا خودداری از فحاشی و تهمت و کینه توزی
احتراز از آلودگی به تظاهر و تفاخر و اغراض شخصی و حزبی.
روابط : صمیمانه، بلکه برادرانه با حداکثر سعه صدر و همکاری توأم با هوشیاری.
میزان مقاومت: حداکثر پایداری یعنی صبر و قبول مشکلات و محرومیتها برای مدت طولانی .

«...رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِي اَمْرِنَا وَ
ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ اَنْصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ!»

مرز میان دین و سیاست*

« كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ
تُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۱

در ایراد این سخنرانی و انتخاب موضوع مورد بحث مدتی تردید و نگرانی داشتم. از یک طرف بدیهی بودن مطلب و مسلّم بودن جواب آن، این ناراحتی را پیش می‌آورد که برای شنوندگان (و خوانندگان) تکرار و تصدیق باشد. از طرف دیگر احتمال داده می‌شد موضوع، نامناسب و زنده بوده عنوان کردن کلمه سیاست در مسجد و در کنگره انجمن‌های اسلامی که جمعیت‌های غیرسیاسی هستند، بر خلاف ادب و مصلحت باشد. کما آنکه بالاخره قرار شد برای احتراز از سوء تعبیر عنوان سخنرانی به جای «مرز میان دین و سیاست» «مرز میان دین و امور اجتماعی» اعلام شود.

گو اینکه سیاست و امور اجتماعی اصولاً مترادف و یا لااقل متقارند، ولی بنا به مفهوم متداول و عامیانه، سیاست به سلسله افکار و اظهارات و اقدامات و عملیاتی

* تدوین و تکمیل سخنرانی مورخ ۱۳۴۱/۶/۲۱ در دومین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران در مسجد جامع نارمک.

۱. آل عمران (۳) / ۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که برای اصلاح مردم خرج کرده و امر به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها می‌نمائید.

گفته می‌شود که له یا علیه زمامداران وقت یا گردانندگان و ذی‌نفع‌های خارجی اعمال می‌شود و از این نظر معنی و منظور خاصی پیدا می‌کند.

البته برای اصطلاح سیاست، تعریف‌ها و تعبیرهای زیادی کرده‌اند که جامع و وسیع است، غرض ما در اینجا بیشتر مسئله حکومت و اداره اجتماع است. اعم از جهات عمرانی و انتظامی و اقتصادی و سیاسی و جهات عمومی‌تر اجتماعی و فکری و تربیتی و غیر آن.

در هر حال، دیانت و سیاست از عوامل مؤثر دست اول اجتماع و سرنوشت ما به شمار می‌روند، خواه کسی معتقد و طرفدار و عامل به آنها باشد یا نباشد. تماس و تصادم‌هایی هم دائماً میان این دو چه در خارج و چه در وجدان و عمل ما وجود دارد. بنابراین مصلحت و ضرورت ایجاب می‌نماید حدود معقول ارتباط و تداخل آنها را مطالعه نمائیم و مرزی را که باید در وجدان و در عمل خودمان و در کشور میان این دو برقرار شود تشخیص داده و ترسیم نمائیم؛ البته صرفاً از نظر منطق و مصلحت دینی و بدون وارد کردن مصالح یا اغراض سیاسی.

سیاست لعنتی

حقیقت این است که همه آرزومندیم وارد جنجال سیاست نشویم. نه آلوده به مقامات و مفسد آن شویم و نه زندان و محرومیت و زجرش را برای خود بخریم. روح و جسممان را راحت گذارده و با خیال راحت و آرامش و احترام به کار دنیا و عبادت خدا پردازیم.

مثل عُبَاد و مقدس‌های دوران خلافت حضرت امیر (ع) که از «فتنه» خود را خارج ساخته و به مدینه پناه می‌بردند، ما نیز مجاور بُقاع متبرکه شویم! اگر هم نتوانستیم یا نخواستیم تا این حد پنبه در گوشمان کرده و چشم از جریان روزگار بیندیم، لااقل با سیاست و سیاستمداران قراردادی منعقد کنیم، قراردادی تدافعی و عدم تعرض که دین و متدینین کاری به سیاست و حکومت نداشته باشند، آنها هم ممانعت و مزاحمتی در نماز و روزه و حج و سایر آداب ما ایجاد ننمایند...

خیلی از اشخاص چنین قرارداد ضمنی را بسته‌اند و کاری به کار سیاست و دولت نداشته و ندارند. ولی باید دید آیا طرف مقابل هم رعایت چنین قراردادی را می‌نماید؟ دین و متدینین را به حال خود واگذاشته و وامی‌گذارد؟

به اصطلاح معروف، اگر ما خیک را رها کنیم، خیک ما را ول خواهد کرد؟ البته دین را به دو مفهوم یا دو وجه می‌توانیم در نظر بگیریم: یکی از جهت آداب و احکام فردی یا تشریفاتی از قبیل نماز، روزه، جماعات، سینه‌زنی، زیارت رفتن و امثال آن. و دیگری از جهت افکار و عقاید و اخلاق و اعمال و تربیت و مخصوصاً امور امت یعنی مردم و سرنوشت دنیا و آخرت آنها. از جهت اول، یعنی جنبه احکام فردی و درونی یا آداب صوری، خیلی از دولت‌ها و سیاست‌ها رعایت احترام و عدم مزاحمت دین و متدینین را داشته و گاهی به ظاهر یا به حقیقت تأیید و تجلیل هم کرده‌اند. ولی از جهت دوم باید گفت اگر ما و متدینین حاضر باشیم دولت و سیاست را رها کنیم، آنها به هیچ وجه ما را آزاد و مختار نخواهند گذاشت، بلکه به عکس و به طوری که می‌دانید دخالت و مزاحمت عمیق و کامل در تمام شئون دینی و دنیائی ما اعمال می‌نمایند. هر قدر ما بیشتر به حکومت و سیاست بی‌اعتنایی نشان دهیم و کناره‌گیری کنیم، آنها بیشتر برای خود حاکمیت و صاحب اختیاری قائل و عامل می‌شوند.

سر انحطاط ملل مسلمان در جهان

در یک سخنرانی جشن فطر انجمن اسلامی دانشجویان در سه چهار سال قبل تحت عنوان «سر انحطاط ملل مسلمان جهان» نشان داده شد که یکی از عوامل و علل بزرگ رکود و سقوط ملل مسلمان پس از صدر اسلام، اعراض آنها از کسب و کار و از وظایف عملی به طور کلی و بی‌اعتنایی به امور فعال زندگی معاشی و به ویژه اداری و اجتماعی می‌باشد. در عوض، به آنچه که لفظ است و شعر و کلام و فقه و فلسفه و فضائل نظری و عناوین اعتباری، پرداخته‌اند. به معنی و عمل و واقعیات کمتر توجه شده است تا به صورت و بیان و تصوّرات.

بزرگان و محترمین و مقدّس‌های ما بیشتر به ادب و فلسفه و فقه و گاهی ذوقیات پرداخته، قبول کارهای عملی و تماس با واقعیات و احتیاجات زندگی را دون شرافت و شأن دانسته و به طبقه پائین اجتماع واگذار کرده‌اند. از جمله اداره امور اجتماعی و حفظ امنیت و شغل حکومت را که مستلزم حرکت و زحمت و قبول مسئولیت و توجه به مشکلات و واقعیات زندگی می‌باشد و تفکر و تدبیر و تکلیف لازم دارد، به

افراد و دسته‌های کم معرفت و بی تقوا و به بی سوادهای قلدرصفت و گاهی اراذل ناس و نوکر مآب‌ها واگذارده‌اند.

به طوری که امر حکومت و سیاست رفته رفته منافعی با فضل و تقوا و ملازم با زور و تزویر و تملق گردیده و نزدیک شدن به آن مستوجب و مصداق:

«اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهْمِ»^۱

شده است.

از بزرگ‌ترین لطمه‌هایی که مشرق زمین به خود وارد کرده است همین کناره‌گیری افاضل و خواص و خوبان مردم از امور مردم است و واگذار کردن آن به طبقات پست ملت.

دانشمندان و فلاسفه شرق، برخلاف فلاسفه یونان که از ابتدا توجه به «تدبیر منزل» و سیاست مُدُن و اداره اجتماع داشته، «مدینه فاضله» را تشریح و تدوین می‌کردند؛ اینها غالباً در عوالم خالص معقول و مجردات و ناسوت و ملکوت سیر می‌کردند و از واقعیات به لفظیات می‌گرائیدند!

مفهوم سیاست و حدود دخالت آن در گذشته

زمانی حکومت و سیاست مفهوم و عملکرد خاصی داشت. بیشتر دارای جنبه شخصی یا خانوادگی و طبقاتی بود و آن قرارداد تدافع و عدم تعرض که در ابتدای بحث اشاره شد تا حدودی می‌توانست قابل تصور و توجیه باشد.

توضیح آنکه در رژیم‌های ایلیاتی و خان‌خانی و استبدادی، حکومت و دولت در حقیقت یک دستگاه حفاظت اشخاص و دفاع از مقام و منافع آنها از طریق فشار و چپاول و استثمار بود. اگر عنایت و خدمتی نسبت به ملت (یا به اصطلاح بسیار مناسب روز، به «رعیت») به عمل می‌آمد از همان مقوله روابط مالک و زارع بنا به مصلحت و حفظ ملک بود. پادشاه یا وزیر و امیر کمتر خود را مشغول و مسئول دفاع مردم و حفظ حقوق آنها و تربیت افراد و ترقی و اداره صحیح مملکت می‌دانستند.

پادشاه حاکمی را مأمور می‌کرد؛ حاکم نایب الحکومه‌ها و فراش‌هایی را می‌فرستاد تا تیول و باج و خراجی برای لفت و لیس خودشان و برای خزانه سلطنتی و مقرری شاهزادگان جمع‌آوری نمایند و ضمناً نگذارند سر و صدا و ناراحتی از

۱. حدیث نبوی: بپرهیزید، از مکان‌هایی که (ممکن باشد) در معرض اتهام قرار گیرید.

جائی و کسی پیدا شود. در دوران قدرت سلسله‌ها از ایلات و عشایر سرباز و سوارهایی جدا می‌کردند، تا حدود و مرزهای کشور محکم باشد. سرحدات محکم باشد نه برای حفظ جان و مال مردم، بلکه برای جلوگیری از تجاوز یاغیان و تسلط برمدعیان تخت و تاج.

بیش از آنچه گفته شد، دستگاه سلطنت و حکومت کاری به کارهای مردم نداشت. ارباب و رعیت، خودشان به ترتیبی با هم کنار می‌آمدند، کاسب و تاجر جنسی می‌آوردند و به‌نرخ‌ی که انصاف یا تیغشان می‌برید و عرضه و تقاضای محدود محل ایجاب می‌کرد می‌فروختند.

پدر هر طور می‌خواست فرزندش را تأدیب می‌کرد، قاضی قضاوت می‌کرد، ملا مکتب‌داری... و ملت بر حسب آداب و عادات نژادی و دینی، زندگی. راه‌ها و کاروانسراها و قنات‌ها هم آنچه بود، بود.

دولت و مأمورین به استثنای دوران بعضی سلاطین آبادی‌پرور یا شهرت طلب، عادت و الزامی به ترمیم و توسعه آنها نداشتند. گاه‌گاه، مرد خیری پیدا می‌شد، به ابتکار و به هزینه خود، آب‌انبار یا کاروانسرای، پلی و یا مسجدی می‌ساخت... خلاصه آنکه مردم و مؤمنین می‌توانستند بر حسب سلیقه و عقیده خود مراسم و اعمال دنیائی و دینی خود را به جا آورند. دخالت در سیاست به آن صورت و معنی مورد چندانی نداشت، بلکه در حقیقت قسمتی از امر سیاست و قضاوت و حکومت را، به مقیاس محلی و جزئی، روحانیون و ریش سفیدان متدین انجام می‌دادند.

مفهوم امروزی سیاست و دامنه تأثیر آن

اما حالا، جریان اوضاع به اندازه زمین تا آسمان عوض شده است: حکومت‌های شرق و غرب دنیا چه آنها که فاشیستی و دیکتاتوری یا کمونیست هستند و چه آنها که بر طبق اصول انتخابی و دموکراتیک روی کار می‌آیند، همه امور و شؤون مملکت را در دست دارند. به‌طور مستقیم و غیر مستقیم اداره و معیشت مردم و سرنوشت افراد از روزی که به دنیا می‌آیند تا ساعتی که در گور خوابانده می‌شوند، به دست دولت و تابع سیاست است.

بهداشت مردم، معاملات و تجارت مردم، فرهنگ مردم و مخصوصاً تربیت و اخلاق و افکار و عقاید و سایر ترتیبات آنها تماماً تحت تأثیر و اداره سیاسی است که دولت می آورد و یا دولت را می آورد.

سیاست هم یا تابع ایدئولوژی و هدف‌های ملی است یا تابع اغراض و نظرهای شخصی و طبقاتی.

شما امروز نه تنها اختیار دکان و زن و دختر و پسران را ندارید، بلکه اختیار خودتان هم در دستتان نیست! از هر طرف آنقدر مقررات و تبلیغات و تأثیرات دولتی و سیاسی به دست و پای شخص بسته شده است که ناچار باید بگویید:

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست می کشد هر جا که خاطر خواه اوست

اگر دین، سیاست را در اختیار و امر خود نگیرد، سیاست دین را مضمحل خواهد کرد یا در سلطه اقتدار خود خواهد گرفت؛ چون کار دیگری نمی تواند بکند.

جنگ، جنگ جلو و عقب رفتن یا مماشات و مسامحه و معامله نیست. جنگ حیات و ممات یا بود و نبود است!

دولت‌ها نه تنها از روی حسن نیت و وظیفه شناسی یا از روی سوء نیت، علاقه مند به اقتصادیات و دخیل در سیاست خارجی و شهرداری و امنیت و غیره مردم شده اند، بلکه چون گرداننده واقعی چرخ‌های اجتماع (خصوصاً در حکومت‌های دموکراسی)، معتقدات و مسلک و مذهب مردم است، به این قسمت نیز توجه خاص در جهت مثبت یا منفی ابراز می دارند.

در آنجاهایی هم که نظریات مردم مستقیماً و مستقلاً در اداره اجتماع دخالت ندارد، باز به طور غیرمستقیم از طریق استخدام و استفاده‌ای که از آنها می نمایند یا مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی که حساب می کنند و ملاحظاتی که در کار می آید، باز در مرحله نهائی علائق و عقاید مردم نقش عمده‌ای بازی می کند.

این است که در مملکت خودمان سال‌ها است می بینیم سیاست داخلی و خارجی التفات مخصوصی به جانب دیانت و روحانیت ابراز می دارد.

بعداً خواهیم دید که اگر این عنایت از روی حسن نیت هم باشد باز مضر و مخرب دین است.

با این اوصاف آیا باز مجاز هستیم روی تقدس مآبی و تقواطلبی نسبت به سیاست و سیاستمداران، ناظر بی طرفی باشیم؟
و آیا با بی طرفی حق خواهیم داشت اگر ستمگری و رواج بی دینی و فحشاء و فساد از ناحیه حکومت‌ها مشاهده کردیم زبان به شکایت و اعتراض نگشائیم؟

روحانیت ما در برابر تمدن و سیاست

از قرن نوزدهم میلادی که راه سرایت افکار غربی و مخصوصاً تسلط آنها به کشورهای اسلامی باز شد و قهراً معارضه‌ای در برابر دیانت و روحانیت ما ظاهر گردید، عده‌ای از رجال و روحانیون، مضطرب و متوجه سیاست و حکومت شدند. افراد میرزی مانند سید جمال الدین اسدآبادی و صاحب کتاب «طبیع الاستبداد»، مرحوم کواکبی و پس از آنها مرحوم حاجی میرزا حسین نائینی (مؤلف کتاب «تنبیه الأئمه و تنزیه المله») که آقای طالقانی در چند سال قبل با مقدمه و توضیحات مفیدی تجدید چاپ کرده‌اند) و غیر از آنها، به اظهار نظر و ارشاد مردم و اثبات عدم تفکیک دین از سیاست پرداختند.

انقلاب مشروطیت فرصتی بود که دیانت و روحانیت علناً و شدیداً وارد صحنه مبارزات اجتماعی و سیاسی گردند. یک عده به طرفداری مشروطیت و عده‌ای به طرفداری استبداد. با وضع اصل حضور علمای طراز اول در مجلس شورا و نظارت آنها بر کلیه قوانین (اصلی که هیچ‌گاه اجرا نشد) حق دخالت دین در سیاست را تجویز کردند.

ولی می‌دانیم که بعد از دوران و جریان شدید صدر مشروطیت عکس‌العمل‌ها و بازگشت‌هائی مثل جزر و مدّ دریا پیش آمد. پس از استقرار ظاهری مشروطیت، دیانت و روحانیت که نقش بسیار عمده‌ای را در انقلاب ایفا کرده بودند رو به عقب‌نشینی گذاشتند. در هیئت وزیران و مقامات دست اول که هیچ‌وقت نفوذ نکرده بودند، ولی از مجلس و ادارات هم (مخصوصاً معارف و عدلیه) تدریجاً سنگر خالی کردند. به طوری که در دوران‌های چهارم و پنجم مجلس غیر از مرحوم مدرس و آشتیانی و سید یعقوب و چند نفر دیگر معممی در مجلس نبود.

شاه سابق که آمد، بقایای دیانت و روحانیت را از دستگاه دولت و سیاست بیرون ریخت! در دوران قدرت بلامعارض او عکس‌العملی که در میان روحانیون بر اثر

۳۶۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
سرخوردگی از مشروطیت و عقب افتادگی از قافله تمدن شروع شده بود به حد
اعلای خود رسید و با توجه به فشار و تضییقات موجود به صورت انزوای طلبی و
بی‌طرفی کلی درآمد که مظهر کامل آن رفتار مرحوم حاجی شیخ عبدالکریم
اعلی‌الله مقامه بود.

در سالهای بعد از انقلاب مشروطیت که نهضت تجدد خواهی رونق فراوان
می‌گرفت یک ارمغان فکری وارداتی غرب نیز به این جریان، یعنی پس‌زدن دیانت و
روحانیت از حکومت و سیاست، کمک می‌کرد و آن، اصل تفکیک سیاست از دین
یا به اصطلاح لائسیته دولت (Laïcité) بود.^۱

بعد از جنگ اخیر و نهضت ملی شدن نفت، یک بازگشت مجدد در جزر و مد
قبلی ظاهر گشت. علاقه‌های دینی و محرکات مذهبی عامل نسبتاً مؤثری در عمق
نهضت ملی و نهضت مقاومت ملی بعدی گردید. روحانیون، پیشرو و پیشوای
جریانهای موافق و مخالف شدند. البته مراجع تقلید و علمای طراز اول از صدف
بی‌طرفی خارج نشدند و با ملت هماهنگی نکردند؛ ولی بسیاری از علمای روشنفکر و
مرتبط با مردم، علاقه‌مندی و سهم مؤثری ابراز داشته و می‌دارند.

در تمام این احوال و در کنار علمائی که صریحاً در صحنه سیاست یا عدم
سیاست موضع گرفته بودند، البته موجهینی از مؤمنین و روحانیون با نام و بی‌نامی هم
بوده‌اند و هستند که بدون مسئولیت و موقعیت رسمی، عملاً در سیاست و دولت
دخالت داشته‌اند. مخصوصاً در انتخابات و انتصابات یا در فرهنگ (گاهی در جهت
مفید و غالباً در جهت مضر).

خلاصه آنکه دو طرز فکر مختلف در میان روحانیون وجود دارد:

۱- عده‌ای طرفدار بی‌طرفی کامل و کناره‌گیری مطلق از امر حکومت و سیاست
و دولتند، خواه به علت عقیده به جدائی دینداری از مُلک‌داری و دنیاداری و

۱. در صورتی که این حرف نه به محیط مشرق می‌خورد و نه به دین مشرق. مسیحیت آن طور که متداول
است و درک شده کاری به حکومت و سیاست و اصلاً به دنیا و زندگی ندارد. کشیشهای قرون وسطی و
قرون جدید و معاصر، در اموری که وارد شده‌اند روی نظریات و افکار خودشان بوده است که غالباً
نتایج بسیار نامطلوب داده است (از قبیل مبارزه با نظریات علمی و یا مبارزه با آزادی عقاید و غیره). در
حالی که اسلام به طوری که در پایان سخنرانی توضیح داده می‌شود و خودتان می‌دانید و مستشرقین
اروپائی هم آن را از امتیازهای صریح اسلام می‌دانند، از ابتدا وضع کاملاً معکوس داشته است.

تفکیک دین و سیاست از یکدیگر و خواه به علت مشکلات و محظورات یا مفاصد و خطرات آن از جهت اصولی و عمومی یا شاید از جهت شخصی و غریزه راحت طلبی. ۲- عده دیگری برعکس دسته اول، ورود در سیاست و امور اجتماع را تجویز و تنفیذ نموده، اسلام را ناظر و آمر بر مصالح و شئون اجتماع دانسته‌اند (از جمله آقای خالصی زاده و مرحوم آقا سید اسدالله فرقانی از میان علمای اخیر). این دسته یا رأساً و صریحاً داعیه سیاسی در داده‌اند یا عملاً و از پس پرده دخالت‌هایی کرده‌اند.

ضمناً علاوه بر کسانی که اصولی فکر و رهبری کرده‌اند، افراد زیادی نیز به اتکاء مقام روحانیت و پیشوایی دینی خود به استناد اینکه چون در فقه و آداب دین بصیرت و اجتهاد دارند مردم را به دنباله‌روی خود در امر سیاست و حکومت کشانده‌اند (یا مردم به این عنوان به آنها اقتدا کرده‌اند) و چنین وانمود شده است که تأسی و تقلید در سیاست نیز مانند مسائل شریعت است.

البته از آن عده که به مصداق:

«...يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...»^۱

مقام و موقعیت آیت‌اللهی و حجت‌الاسلامی را وسیله اعمال نفوذ و تأمین منافع شخصی و خانوادگی نموده یا آلت اجرای سیاست‌های خارجی شده‌اند، حرفی نمی‌زنیم.

افراط و تفریط

آنچه می‌گوئیم این است: چه آن علمایی که از سیاست فرار کرده‌اند و چه آنها که رو به آن آورده و صرف روحانیت را مجوز کافی برای اعمال سیاست دانسته‌اند همگی یا این طرف مرز یا آن طرف بوده، حالت افراط و تفریط و خروج از مرز و اعتدال صحیح را داشته‌اند.

دولت‌ها نیز که توجه و تحریک عواطف دینی (و غالباً خرافات دینی) را وسیله عوام‌فریبی و تقویت خود قرار می‌دهند یا به بهانه مبارزه با کمونیسم و حفظ ملیت و استقلال، خود را موظف یا مفتخر به تقویت ایمان و شریعت جلوه می‌دهند، عمل همه آنها در زمینه دین و سیاست تجاوز از مرز و مصلحت دین است.

۱. آل‌عمران (۳) / ۷۷: ... کسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را به بهای اندک می‌فروشدند....

همچنین بعضی از احزاب یا افرادی که از روی غرض یا حتی حُسن نیت، دینداری را وسیله‌ای و فرصتی برای هدف‌های مشروع و مسلک‌های سیاسی خود می‌گیرند و می‌خواهند آن را به عنوان عاملی جهت جلب نظر یا قدرت اثر فکری و حزبی خود قرار دهند، این دسته نیز پا از حق و از مرز صحیحی که باید میان دین و سیاست رعایت شود بیرون می‌گذارند.

همین طورند مسلمان‌های مؤمنی که بخواهند در لوای عقاید و علاقه‌های دینی و در داخل جمعیت‌های اسلامی، مرام‌های سیاسی خود (ولو مشروع) را ترویج نمایند. به عکس آنهایی هم که متدینند و خود را متجدد می‌دانند ولی می‌گویند عقیده دینی و عمل به فرایض مذهبی یک چیز است و سیاست و مکتب اجتماعی یک چیز دیگر، آنها هم در اشتباه و خارج از مرزند... خلاصه آنکه کمتر دسته‌ای روی مرز راه رفته و از این پل صراط پرت نشده است!

استنباط از روی سیره ائمه و سُنَّت

یقیناً انتظار دارید بینیم پس مرز صحیح میان دین و سیاست کجا است؟

قبلاً باید بدانیم نظر اسلام و اولیای دین در این باره چیست؟

آیا دستور یا اجازه می‌دهند کنار بنشینیم؟

و اگر نباید کنار نشست، تا کجا باید رفت؟

از نظر شیعه، ائمه ما بنا به تصوّر متداول دو دسته بودند: دسته برکناران از خلافت و حکومت و سیاست و دسته واردین در سیاست.

از امام چهارم تا امام یازدهم را در حساب دسته اول می‌آوریم و زندگی سه امام اول را هریک به وجه خاصی توأم با امر حکومت و سیاست می‌دانیم.

سراسر زندگی حضرت امیر (ع) بعد از اسلام آوردن، چه در شب مییت و در مأموریت‌هایی که رسول اکرم می‌دادند و در غزوات، و چه در خانه‌نشینی و بالاخره دوره پنج‌ساله خلافت، یکسره آغشته به مبارزات اجتماعی و جنگی و سیاسی به مقیاس زمان بوده است.

حضرت امام حسن (ع) به خلافت رسید و صلح کرد. حضرت سیدالشهداء (ع) که رأساً و شدیداً، در مرکز میدان مبارزه سیاسی قرار گرفت و شهید شد.

ولی حقیقت این است که ائمه دسته اول نیز به هیچ وجه بر کنار از امر امت و به اصطلاح امروزی «سیاست» نبودند. بر کنار زده شده بودند، ولی خود را بر کنار نمی گرفتند! بی طرف و بیکار و تسلیم نبودند. تبلیغ امر خود را می کردند، به همه جا تبلیغ می فرستادند، تعلیمات می دادند، تربیت می کردند... خلاصه، مبارزه می کردند.

به گفته آقایان طالقانی و مطهری (در مجالس عاشورای انجمن اسلامی مهندسین در سه سال قبل)، شیعه اصولاً یک اقلیت مبارزی بوده است که رهبری و دستور اولیه آن را ائمه اطهار داده بودند. اتفاقاً خلفای اموی و عباسی به همان دلیل که از روی کار آمدن و از رواج فکر و مکتب و پیروان اهل بیت می ترسیدند، آن بلاها را به سر آنها و شیعیان می آوردند. بعضی با حربه و جنگ و بعضی با نقشه و نیرنگ. این همه محدودیت و تعقیب و حبس و کشتار امامان و امامزادگان و شیعیان برای چه بود؟

جز برای خلافت و سلطنت و حکومت یعنی سیاست؟
با افراد بی طرف بیکار بی حال که کسی کاری ندارد!
به فرض هم که تفاوتی میان رویه ائمه اطهار وجود داشته باشد. بالاخره ما شیعه چه کسی هستیم؟ شیعه علی (ع) یا امام حسن عسکری (ع)؟
برای کدام امام بیشتر سینه می زنیم و پای علمش اشک می ریزیم؟ پس چرا شیعه علی (ع) و حسین (ع) باشیم و در مصیبت آنها بگوئیم:
«یا لیتنا کُنَّا مَعَكَ وَ نُفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

ولی تقیه کنیم و تاسی به رویه ای که به سایر ائمه نسبت می دهیم بنمائیم؟
از این گذشته، منتظر چه کسی هستیم؟ امام غایب قائم!
قیام یعنی چه؟ و برای چه قیام بکند؟
قیام کند تا حکومت دنیائی را در دست بگیرد و عدل و قسط را به جای ظلم و جور بنشانند؟! آبادی و اقتصاد را طوری درست کند که دیگر مستحق زکات پیدا نشود؟! برادری و همکاری را طوری رواج دهد که گرگ و گوسفند از یک آبشخور بنوشند! ...

گو اینکه این مطلب خود بهانه ای شده است، برای ما ملت ظاهراً مسلمان و باطناً راحت طلب و تنبل.

بعضی از مؤمنین می گویند: چون یگانه دولت حقه دولت امام زمان است و سایرین غاصب و باطل اند، پس هیچ دولت و هیچ مسلکی را نباید قبول داشت و وارد هیچ عمل اجتماعی و سیاسی نباید شد تا امام بر حق منتظر، ظهور فرماید! یعنی در حقیقت و در عمل بگذاریم باطل و ظالم و غاصب هر چه می خواهند و از دستشان برمی آید بکنند و ما چیزی نگوئیم و کاری نکنیم، حتی دفاع! ...

به این آقایان باید گفت، پس چون امام جماعت عالم عامل کامل عادل هم او است، بنابراین در زمان حاضر نباید در هیچ صف جماعتی نماز خواند و هیچ کس نباید امام جماعت شود! حق نداریم نماز جماعت دائر یا در آن شرکت کنیم! معلم هم نباید درسی بدهد چون او عالم مطلق و معلم بر حق است. قاضی هم حکمی صادر ننماید! ...

واقعاً که طبع خود پرور بشر خوب بلد است به فرمان هوای نفس و اوامر شیطانی راه‌های فرار پیدا کند و یک دینی چون اسلام و تشیع را تا مرحله تعطیل کامل، یعنی مرگ بکشاند!

اصلاً پیدایش تشیع و دشمنی‌های تسنن منشائی جز حکومت و سیاست نداشت. اختلافات بر سر وضوگرفتن یا نماز مستحبی را به جماعت خواندن و سایر موارد جزئی احکام فقهی، به هیچ وجه نمی توانست سبب چنین دشمنی‌های شدید و زد و خوردها بشود. اختلاف بر سر منافع و عوامل سیاسی عمده در کار بوده است! البته نه آن سیاست و حکومت، به تعبیری که کسروی در کتابش می کند و مغرضانه می گوید ائمه شیعه چون دستشان به خلافت و قدرت نرسید این دکان را راه انداختند! مطلب درست در جهت عکس است. به این معنی که چون ابوبکر و عمر و عثمان علاقمند به حکومت عرب و سیادت خانوادگی و ریاست شخصی شدند و بعد از آنها بنی امیه و بنی عباس زیاده از حد طالب جاه و قدرت و عیش و عشرت بودند و علی و اولاد علی را مُحِقِّ خلافت، ولی مخالف و مزاحم خود می دیدند آنها را با تمام قوا و تدبیر دور می کردند و پیروانشان را رافضی و کافر و اخلالگر و غیره می خواندند و افکار و عواطف مردم را علیه شیعیان برمی انگيختند.

البته خلفا مسلمان‌هائی را دوست داشتند و اسلامی را ترویج و تقویت می کردند

که در آیه:

«...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۱

اولوالامر را علی رغم هر گونه فسق و فجور و کفر و ظلم به شخص خلیفه و عمال خلیفه تعبیر و تطبیق نمایند و اطاعت کورکورانه نکنند. چنین مسلمان‌هائی محفوظ و محترم بودند و مذهبشان تأیید و تقویت می‌شد. علمای آنها رسمیت داشتند و تجلیل می‌شدند. اما شیعیان که مخالف خلافت غاصبانه و موافق مبارزه با ظلم و فسق بودند باید تکفیر و تعقیب شوند و علیه عقاید آنها تبلیغ و تعصب به راه بیفتد و خونشان مباح باشد!

از نظر روایات و آیات

در زمینه نظر صریح و حکم فقهی اسلام نسبت به امور اجتماعی و حکومت باید گفت که متأسفانه در این زمینه به قیاس موضوعات شخصی و اخلاقی و فقهی بسیار کم گفته و نوشته شده است و موضوعی که حاکم بر سایر مطالب بوده و با سرنوشت جمیع مسلمین سرو کار دارد، بیشتر به سکوت گذرانده شده است. البته عامل یأس و ترس در این امر بی‌اثر نبوده است:

یأس از این جهت که فقها و مقدسین ما خود را برکنار از حکومت و دولت می‌دیدند و فایده‌ای در عنوان کردن چنین مباحث که امید عملی شدن آن نبود سراغ نمی‌کردند.

ترس نیز از این جهت که ناگزیر پای عدم تأیید و پای انتقاد و تضعیف امرا و زمامداران یعنی صاحبان زر و زور در میان می‌آمد! به علاوه، اصولاً التفاتی به اهمیت و لزوم مسئله نداشته‌اند و بنا به عادات وقت و تربیتهای موروثی تاریخی شرقی، امور انفرادی همیشه جلوی امور اجتماعی را می‌گرفته است.^۲

۱. نساء (۴) / ۵۹: ... از خدا اطاعت کنید و از رسول و از اولوالامر خویش فرمان ببرید...

۲. علمای اسلامی، بیشتر مطالعات و نظریاتشان در قرآن و در اسلام، از جنبه ادبی یا فلسفی و مخصوصاً فقهی بوده است ولی بعضی محققین اروپائی که با ابتلاء و توجه به مسائل زندگی و اجتماعی و از دریچه‌های دیگری نظر به اسلام و قرآن انداخته‌اند پرده‌های تازه‌ای به روی ما باز کرده و می‌کنند و حقایقی به دست آنها کشف می‌شود که گاهی اوقات از نظر مسلمین پنهان بوده است. از جمله مستشرق محقق فرانسوی Jules La Beaume (ژول لایوم) سابقاً کتابی تحت عنوان Le é Koran analis تنظیم کرده است که بعداً به عربی و اخیراً از عربی به فارسی، به اهتمام آقای کیکاوس ملک منصور، ترجمه شده و عنوان آن «تفضیل الآیات القرآن الحکیم» است.

مؤلف در این کتاب آیات قرآن را بر حسب موضوع‌هایی که خود سرفصل آنها را تعیین کرده دسته بندی و تفکیک نموده است.

وقتی فهرست کتاب را نگاه می‌کنید و در هر موضوع تعداد و صفحاتی که آیات مربوطه را شامل است شماره و مقایسه می‌نمائید به ترتیب ذیل بر می‌خورید که بسیار قابل توجه و تعمق است:

- ۱- در تهذیب اخلاق ۱۸۴ صفحه
- ۲- در عقاید ۹۶ صفحه
- ۳- نظام اجتماع (ازدواج - خانواده - خویشان - خدمه - قبیله - شورا - شرکت - دولت - ظلم - مالکیت و مالیات - قشون و جنگ - مقررات قوانین و غیره) ۹۱ صفحه
- ۴- توحید ۸۸ صفحه
- ۵- پیروزی (پیروزی - ابتکار - عمل - کمک الهی) ۸۴ صفحه
- ۶- تورات ۸۴ صفحه
- ۷- دین (پرهیزکاری - ایمان - اهل کتاب - روز حساب - قضا و قدر - گناه - توبه و غیره) ۷۵ صفحه
- ۸- عبادات (نماز - روزه - زکات - حج - مساجد و غیره) ۳۴ صفحه
- ۹- محمد(ص) ۳۳ صفحه
- ۱۰- تبلیغ ۳۲ صفحه
- ۱۱- قرآن ۲۹ صفحه
- ۱۲- ماوراء طبیعت ۱۶ صفحه
- ۱۳- نصاری ۱۵ صفحه
- ۱۴- شریعت (قصاص - عفو و غیره) ۱۴ صفحه
- ۱۵- بنی اسرائیل ۱۳ صفحه
- ۱۶- علوم و فنون ۸ صفحه
- ۱۷- تاریخ ۳ صفحه
- ۱۸- تجارت ۲ صفحه

از این مقایسه آماری و اجمالی:

اولاً، خوب فهمیده می‌شود که معنی و برد «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» چیست و چقدر این مهمترین مأموریت پیغمبر از میان خواص و عوام ما دور شده است!

ثانیاً، فضل عبادات یا در حقیقت موضوعات فقه و رساله‌های عملیه که تقریباً ۹۰٪ افکار و اعمال و وظایف دینی ما را اشغال کرده اهمیت نسبی آن به لحاظ قرآن چقدر ضعیف است.

ثالثاً، مسئله تبلیغ که بعضی آن را در رأس برنامه خدمات و تکالیف دینی قرار می‌دهند مرتبه عقب‌تری را دارد.

رابعاً، آنچه مربوط به بحث فعلی می‌شود و چیزی که به تناسب تعداد آیات، به لحاظ آورنده قرآن اهمیت اساسی دارد، بعد از تربیت اخلاقی و تعلیم فکری که هر دوی اینها در حکم زمینه و پایه هستند، امور اجتماعی یا نظام اجتماع است!...

خلاصه آنکه قیافه مسلمان آن طور که ما نشان می‌دادیم و می‌دهیم به کلی با قیافه قرآن اختلاف دارد. مثل این است که شما تصویری از صورت کسی بکشید و بعد چشم و گوش و دهان او را به مقیاس

مع ذلک و مخصوصاً در قرن و سنوات اخیر مطالعات قابل توجه و ابراز نظریات فراوانی نسبت به مسائل اجتماعی و امر حکومت و سیاست از نظر اسلامی شده و می شود.

یقیناً هیچ کس، چه دوست و چه دشمن، منکر جامعیت اسلام و عنایت خاصی که از نظر عقیده‌ای و عملی از ابتدای ظهور اسلام به مسائل زندگی و امور اجتماعی شده است نمی باشد. از خوراک و ازدواج گرفته تا جنگ و کشور داری و داوری.

پیغمبر ما نه تنها منادی توحید و واضح یک مکتب عقیدتی بود بلکه از همان روز اول بعثت، بنیانگذار اهل بیت و تشکیل دهنده امت شده بلافاصله پس از هجرت اقدام به عقد اخوت میان مسلمین و تأسیس «مَدینَةُ النَّبِیِّ» و جامعه اسلامی عربستان نمود که دامنه آن به امپراتوری بزرگ اسلامی کشید.^۱

کدام قدمی را پیغمبر (ص) و علی (ع) برداشتند که مواجه و توأم با یک اقدام اصلاح عمومی اجتماعی (و به معنای اعم کلمه) سیاسی نبود؟

مسجد اسلام، هم محل رکوع و سجود، بود هم محل رتق و فتق امور. نماز جمعه (که بسیار تأکید شده ولی در میان ما شیعه‌ها متروک شده است!) یک اجتماع هفتگی الهی و اجتماعی و یک اقدام کاملاً سیاسی است که باید در یک محل در هر شهر به پیشوائی حاکم و فرمانروای مؤمنین منعقد شده، در ضمن خطبه آن و پس از حمد و ثنای خدا، مسائل و دستوره‌های عمومی بحث و پخش شود.

۱۱۰۰ کوچک کرده در عوض بینی‌اش را ۱۰۰ برابر بزرگ کنید. معلوم است که چه منظره وحشت‌آور یا مسخره‌ای پدید خواهد آمد!

۱. اخیراً آقای پروفیسور مونتگمری وات استاد دانشگاه ادینبورگ، کتابی تحت عنوان «محمد پیغمبر و زمامدار» (Mahomett Prophet and Stateman) منتشر کرده است که در بیان غرض از تألیف کتاب، از جمله چنین نوشته شده است:

نظر به اینکه در دنیای امروز، احساس ضرورت و صحبت زیادی برای تأسیس یک دولت جهانی می شود و بشر به دنبال هماهنگی و همکاری می رود و اسلام یگانه مسلکی است که در این زمینه حداکثر توفیق را پیدا کرده و توانسته است ملت‌ها و نژادها و نظریات مختلف را زیر پرچم و دولت واحدی به نام امت اسلام در آورد، از نظر جامعه‌شناسی و تجربه عملی ارزش دارد در اسلام، مطالعه‌ای از این دریچه به عمل آید.

شاید شنوندگان و خوانندگان عزیز نشنیده باشند که در دوران خلفا وقتی می‌گفتند فلان شخص نماز جمعه پیا کرده است مقصود این بود که علم مخالفت با حاکم و خلیفه را برافراشته و قیام نموده است.^۱

حال نظری به روایات و فرمایشاتشان می‌اندازیم تا ببینیم به چه حد عنایت و اصرار به خدمات اجتماعی و اداره امت و حکومت بوده است. البته احادیث و کلمات و سفارشات فراوانی است؛ به طور نمونه چند تا را ذکر می‌کنیم که شاید خودتان هم شنیده باشید:

حدیث نبوی:

«مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ»^۲

حدیث از قول حق تعالی:

«الْإِنْسُ عِيَالِي أَنْفَعُهُمْ إِلَيْهِمْ أَحَبُّهُمْ إِلَيَّ»^۳

همچنین، حدیث نبوی:

«كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»^۴

آخرین وصیت حضرت رسول اکرم (ص) از بستر بیماری راجع به حکومت است (صفحات ۱۲۲ و ۱۲۳ کتاب «ارمغان آسمان» تألیف آقای قلمداران) که قسمتی از آن به شرح زیر می‌باشد:

به زمامدار امت من بعد از من خدا را یادآور شوید که... بزرگشان را بزرگ شمارد... دانشمندان را توقیر و احترام کند...

مولای متقیان حضرت امیر(ع) در یکی از صدها خطبه خود راجع به اداره امت و امر حکومت و در یکی از صدها دستورهائی که برای انتخاب حاکم می‌دهد چنین میفرماید (صفحه ۷۱ کتاب ارمغان آسمان):

۱. شاید یکی از محظورات و علل ترک نماز جمعه نیز در میان ما شیعه این بوده است که از یک طرف امام جمعه رسمی شهر را که منتسب و مأمور خلفای غاصب بوده است قبول نداشته و نمی‌خواستند در صف آنها بروند و از طرف دیگر خودشان نیز جسارت و صلاحیت امامت را که ملازم با پیشوائی نظامی و سیاسی است نداشته‌اند...

۲. کسی که شب و روزی بگذارند و در اصلاح کار مسلمین کوشش نورزیده، اهتمام نکرده باشد چنین فردی مسلمان نیست.

۳. مردم خانواده من اند مفیدترشان نسبت به آنها محبوبترشان پیش من است.

۴. همه شما در حکم چوپان و زمامدار امت هستید و همه شما مسئول وضع و حال رعیت خود می‌باشید.

«الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَقَدُ حَتَّى تَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ»^۱

فراموش نشود که امامت به معنای پیشوائی، در زمان ما مترادف و منحصر به پیشنهادی شده است ولی در زبان و زمان حضرت پیغمبر(ص) و ائمه اطهار علیهم السلام مفهوم و مسؤولیت خیلی جامع و وسیعی داشت و غرضشان همان اداره کننده و رهبر و زمامدار اجتماع من جمیع جهات بوده است.

سیاست و اجتماع در قرآن

البته از همه این حرف‌ها بالاتر و از همه سندها محکم‌تر خود قرآن است. یک یک ملاحظه می‌فرمائید:

۱- در یک جا قرآن می‌فرماید:

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»^۲

اسراف کنندگان چه کسانی هستند؟

دنباله آیه، توضیح می‌دهد:

«الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ»^۳

آیه بسیار کلی و محکم و صریح است. دستور مقاومت منفی و سرپیچی و عدم تمکین از اوامر مسرفین را می‌دهد. عدم اطاعت از زمامدارانی که موجب فساد و خرابی و تباهی هستند. حتی از این هم تندتر، آنها که اصلاح نمی‌کنند. یعنی باید اصلاح و خدمت نمایند ولی نمی‌خواهند یا نمی‌توانند که بکنند! معلوم می‌شود بی‌عرضه‌ها و منفی‌بافها هم در زمره مفسدین به حساب می‌آیند!

۲- در جای دیگر عمل منافقین را که در منطق قرآن در ردیف مشرکین و گاهی

منفورتر از آنها هستند توصیف می‌فرماید:

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ

وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»^۱

۱. پیشوائی و رهبری اجتماع درست نمی‌شود مگر آنکه ملت در آن حضور داشته باشد.

۲. شعراء (۲۶) / ۱۵۱: دستور اسراف کنندگان و حیف و میل کنندگان اموال عمومی را اطاعت نکنید.

۳. شعراء (۲۶) / ۱۵۲: کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌نمایند.

۳۷۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی

بدیهی است که وقتی خدا از فساد خوشش نیاید و مبارزه با نفاق و منافق از وظائف اولیه مؤمنین باشد تکلیف دینی، جلوگیری از ولایت و حکومت منافقین و کسانی که باعث فساد و خرابی می‌شوند خواهد بود.

۳- در مقابل این مخالفت و ممانعت مسرفین و مفسدین و منافقین، قرآن یک دستور انضباطی و اطاعت محکم در برابر حق و صاحب منصبان و رؤسای برحق صادر می‌نماید:

«...أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۲

۴- البته کار ولایت و اداره امت و مملکت با بودن چنین مدعیان به آسانی و به صورت فردی امکان‌پذیر نیست. مقاومت و ارتباط و تشکیل و تجمع لازم است.
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۳.

۵- ارتباط و اتحاد و تجمع که فراهم شد، آیا اداره اجتماع با اطاعت کورکورانه و دیکتاتوری است؟

خیر، از طریق شور و دموکراسی است.

به علاوه آن صورتی هم که هر کس سعی کند گلیم خود را از آب بیرون بکشد و نسبت به منافع و مظالم سایرین بیطرف باشد قبول نیست. حکومت، حکومت شورائی و مبارزه، مبارزه عمومی با ستمگران و تجاوزکنندگان است:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ. وَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ»^۴

۱. بقره (۲) / ۲۰۵: و چون به ولایت و حکومت برسد در زمین به تکاپو و فعالیت می‌پردازد و نتیجه عمل او منتهی به فساد در مملکت و ضایع و نابود کردن محصول و نژاد می‌شود در صورتی که خداوند فساد را دوست نمی‌دارد.

۲. نساء (۴) / ۵۹: خدا را فرمانبرداری کنید، رسول را فرمانبرداری کنید و کسانی را که صلاحیت و حق امر کردن داشته از خودتان باشند.

۳. آل عمران (۳) / ۲۰۰: ای مؤمنین برای اینکه امیدوار به پیروزی خود باشید پشتکار و تحمل به خرج بدهید و با هم ارتباط برقرار کنید. و از خدا بترسید باشد که رستگار شوید.

۴. شوری (۴۲) / ۳۸ و ۳۹: و کسانی که دعوت پروردگارشان را قبول کرده نماز به پا می‌دارند و کارشان مشورت با یکدیگر است و از آنچه آنها را روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند. و کسانی که چون ستمی به آنها برسد به یاری هم برمی‌خیزند.

در این دو آیه و آیات قبل و بعد در میان عبادت خدا و نماز و روزه دستورهای مبارزه با حکومت ظالم و منافق و تأکید به همبستگی و هم‌پیمانی مسلمین با یکدیگر می‌آید و تفکیکی بین عبادت خدا و اداره و مدافعه امت یا وظائف متقابل مشورت و مدافعه نمی‌شود.

همچنین است وظیفه انتقاد از یکدیگر و پیش‌بردن خیر و از بین بردن بدی. در یک آیه خیلی کلی و پردامنه:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...»^۱

۶- تدارک قبلی و تعرض به دشمنان:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ...»^۲

امر به معروف و نهی از منکر و مسئله بود و نبود

اصلاً در هشت فقره فروع دین چهار تایی آن امور اجتماعی است و ارکان حکومت و سیاست را تشکیل می‌دهد:

خمس و زکات (یا مالیات و اقتصاد)، جهاد و دفاع (نظام وظیفه و جنگ) و بالاخره امر به معروف و نهی از منکر که از همه وسیع‌تر و مهم‌تر و واجب‌عینی است که چقدر تأکید شده است. و در واقع هدف دین حق را که اشاعه حق و خیر و محو باطل و ظلم است تشکیل می‌دهد.

حال بفرمائید چه دستگامی و چه مرکزی قویتر و مؤثرتر از دولت است. اگر دولت منحرف شد و معروف را منع و منکر را رواج داد، آیا با چنین دستگامی نباید در افتاد؟

و آیا نباید مسلمانان خود را در قلب و در رأس این مرکز امر به معروف و نهی از منکر قرار دهند؟

۱. آل عمران (۳) / ۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که بر مردم خروج کرده امر به نیکی‌ها و نهی از بدی‌ها نمائید....

۲. انفال (۸) / ۶۰: برای دفع آنها آنچه بتوانید نیرو و سواره نظام فراهم کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بدان وسیله بترسانید.

مسلمان‌ها اگر این کار را نکنند دولت آنرا در جهت عکس می‌کند. امروزه به طوری که گفته شد روابط سیاست با دین نه تنها رابطه بیطرفی و بیگانگی و جدائی نیست، بلکه سیاست با دین کار دارد و کارش حساب یک قدم جلوتر یا یک قدم عقب‌تر نیست. حساب بود و نبود یا مرگ و حیات است! سیاست زمان و روش حکومت‌ها و رژیم‌های مختلف دولتی به جایی رسیده است که دیگر مثل هُو نمی‌تواند در برابر خود مدعی و موجودی را ببیند؛ یا باید او را تحت الشعاع و تحت الامر خود قرار دهد یا از بین ببرد که در هر دو حال به لحاظ دین یکی است.

بنابراین سیاست با دین هم مرز است و رعایت مرز را نمی‌کند. یا سیاست باید غالب و حاکم بر مسلک و معتقدات مردم و هدف‌های ملی شود و دین را نابود کند یا دین باید بر سیاست غالب و حاکم شود و آن را در دست بگیرد. البته اگر دین غالب شود سیاست را از بین نخواهد برد، بلکه آن را اصلاح و اداره و زنده خواهد کرد.

جواب یک اشکال

برای آنکه مطلب کامل باشد جواب یک دسته از متدینین را هم بدهیم که نه بیگانه و مخالف سیاستند و نه وارد در متن سیاست، بلکه معتقد به تخصص و تفکیک وظائف بوده، می‌گویند همان‌طور که طبابت برای جامعه لازم است و کار تخصصی بوده عده‌ای باید آن را فراگیرند و شاغل شوند و ما مردم دیگر که از آن بی‌اطلاعیم باید دنبال کار خود و تخصص خود برویم، پس سیاست و حکومت را نیز واگذار به اهل آن می‌نماییم و چون بی‌اطلاع و ناصالح هستیم، نباید نظری و دخالتی در آن داشته باشیم.

این دسته دانسته یا ندانسته اشتباه می‌نمایند و «قیاسِ مَعَ الْفَارِقِ» می‌کنند. میان طبابت و سیاست خیلی فرق است.

عمل طبیب هر قدر ضروری و اساسی باشد یک عمل جزئی موقت برای دوران‌های کوتاهی از زندگی فرد است و چندان وسیله سوء استفاده شدید نیست. منتهای سوء استفاده طبیب حق المعالجه زیاد گرفتن یا نسخه بد دادن و احیاناً بد هانیه

کردن است. ولی مریض را استثمار و انحصار نمی‌نماید. از طرف دیگر نظارت و کنترل آسان است و از شخص سلب آزادی نمی‌شود.

در حالی که سیاستمدار و شخص حاکم، مقدرات و سرنوشت یک ملت را در دست می‌گیرد. مردم را در جهت مطلوب خود بکار و حرکت وامی‌دارد. غفلت در این امر عواقب زیان بخش عمومی و کلی دارد. با خود ما، ما را اداره می‌کنند، پس امکان سوءاستفاده و استثمار زیاد است. کسانی که باید مأمور و مزدور ما باشند آمر و مخدوم و صاحب اختیار ما می‌شوند.

به علاوه مراجعه به دکتر روی سوابق تخصصی او است که به آسانی تشخیص داده می‌شود، چون هدف، معالجه مرض است. اما مراجعه و انتخاب سیاستمدار (وکیل و وزیر و غیره) کار ساده‌ای نیست. مطالعه و اطلاع و مراقبت و دخالت خیلی بیشتر می‌خواهد. این همان حداقل عمل سیاسی است که هر فردی باید انجام دهد، مثل امر به معروف و نهی از منکر که واجب عینی است و کفائی نیست، بر تمام افراد اعم از عالم و عامی واجب است.

البته شغل سیاستمداری عمل تخصصی است و هر کس نباید در آن دخالت کند. همان‌طور که شغل روحانیت تخصصی شده است، ولی مع ذلک یک مقدار از اصول دین و معتقدات و مسائلی نیز هست که همه باید بدانند و در آن وارد باشند. عامه مردم نیز در کار سیاست و سیاستمداران، تا آنجا باید جلو بروند که اصول کلی سیاست و گردانندگان سیاست را بشناسند و تشخیص دهند و انتخاب کنند.^۱

۱. در پایان بحث در نظریات و آراء مختلف طرفداران و بی‌طرفان سیاست بد نیست جریانی را نیز که در ماه بعد از سخنرانی در کنگره در ایران رخ داده است و شاید نقطه عطفی در روابط دین و سیاست باشد یادآور شویم و بحث کنیم:

در آبان ماه ۱۳۴۱ در اثر یک تصویب‌نامه دولت دائر به شرکت بانوان در انتخابات انجمنهای ایالتی و ولایتی و حذف شرط اسلامیت و تبدیل قسم به قرآن موج اعتراض و سیل حرکتی در میان طبقات اعلا و عالی روحانیت ایران پدیدار گشت که دامنه آن از حدود تصویب‌نامه فوق تجاوز کرد.

آقایان در تلگراف‌ها و اعلامیه‌های متعدد و متوالی خود (بیش از ۳۰ فقره) دولت را صریحاً مورد مؤاخذه و توبیخ قرار دادند و از خفقان آزادی و بی‌اعتنائی به قانون اساسی شدیداً شکایت نمودند. بعضی از آقایان علناً ابراز ندامت از بی‌طرفی و عدم دخالت گذشته خود در انتخابات و سیاست می‌نمودند.

این نهضت عمومی روحانیت که از طرف جماعات مردم پشتیبانی می‌شد بازگشت نویدبخشی به وظائف و مسؤولیت‌های دینی اجتماعی بود. امید است به خواست خداوند و به تأییدات او منشأ آثار مبارک و مقدمه نجات ملت گردد.

این مرز کجاست و چگونه است؟

حال که فهمیدیم میان دین و سیاست جدائی و بی طرفی نیست، بلکه هر دو به هم کار دارند و کارشان کار مرگ و حیات است، وظیفه دینی عینی هر فرد مسلمان نیز نظر داشتن و فعالیت و دخالت در سیاست است و لازم است علم و لوازم این دخالت را تا حدودی که جنبه عمومی دارد فرا بگیرد، و خلاصه آنکه دین و سیاست مرز مشترک وسیع با هم دارند. بینیم این مرز کجا است، تا چه حدی باید پیش رفت و عبور از آن چگونه است:

۱- دین نه تنها با سیاست بلکه با کلیه شئون زندگی و با جهان مرز مشترک دارد، ولی مرزی است یک طرفه؛ دین در زندگی و در اخلاق و عواطف و سیاست دخالت می کند و هدف و جهت می دهد.

اما آنها نباید دخالت در دین نمایند و راه و رسم دین را تعیین کنند. در این صورت ناخالصی و شرک پیش می آید.

مؤمن همه کارهایش برای خدا و در راه خدا و با کمک خدا انجام می شود؛ نه آنکه تمایلات و تصورات یا احتیاجاتش برای خدا تکلیف معین کنند و عقایدش را تنظیم نمایند.

معنای اسلام در همین خلوص و تسلیم است:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»^۲.

آن فعالیت های دینی و معتقدات مذهبی که تحت تأثیر مصالح سیاسی یا عامل منظوره های سیاسی، اعم از حق و ناحق و منافع باشد، شرک و ریا است و ارزش ندارد.

۱. Irreversible

۲. انعام(۶) / ۱۶۲ و ۱۶۳: بگو ای پیغمبر همانا نماز و طاعت و کلیه اعمال من و حیات و ممات من همه برای خداست که پروردگار جهان هست.

او را شریک نیست و به همین اخلاص کامل مرا فرمان داده اند و من اولین کسی هستم که مطیع و تسلیم امر خدا می باشم.

دین فوق سیاست و حاکم بر سیاست و حکومت است، نه ذیل آنها و نه در ردیف آنها. خدا و چیزهای دیگر را پهلوی هم قرار دادن یک نوع تثلیث است و شرک؛ ما چنین خالقی که فرع و فدای چیزهای دیگر باشد نخواستیم!

۲- دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می کند، ولی وارد جزئیات نمی شود. آنجا که قرآن می فرماید:

«... وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۱

«وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۲

و یا

«أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...»^۳

هدف و غرض از جنگ و فداکاری و انفاق باید خدا باشد ولی از این مرحله که بگذریم مسئله اینکه با شمشیر جنگ کنید یا با مسلسل جنگ کنید یا با موشک، دیگر مسئله عرفی و بشری است تابع زمان و مکان و مقتضیات و بسته به تشخیص و تصمیم فرمانده با صلاحیت می باشد.

همان طور که قرآن و اسلام در مورد معاملات، موازین و حدودی را تعیین می کنند و می گویند باید بنا بر احتیاج و رضایت و صداقت بوده از غش و ربا و احتکار و ضرار خالی باشد ولی دیگر وارد این نمی شوند که مثلاً خیار را عددی بفروشید یا وزنی؛ همین طور هم انتخاب متصدیان و طرز اداره کار، امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد و روحانیت بتواند در انتصابها و دستورالعملها به استناد مقام دینی خود دخالت نماید.

۳- سیاست باید «لله» باشد. الله هم در خیلی از آیات قرآن و دستورها مترادف یا لا اقل ملازم با «للناس» است.

هدف سیاست خیر و سعادت مردم است. ولی باز یک شاخص مرزی نمودار می شود:

۱. بقره (۲) / ۱۹۰ یا ۲۴۴ و آل عمران (۳) / ۱۶۷ : ... در راه خدا، جنگ بکنید...

۲. بقره (۲) / ۲۱۸ و انفال (۸) / ۷۴ و توبه (۹) / ۲۰ : ... و در راه خدا، جهاد و مبارزه بکنید....

۳. بقره (۲) / ۱۹۵ : در راه خدا انفاق کنید ...

برخلاف تصور خیلی از متجدد مآب‌ها، هدف دین، تنها خیر و سعادت دنیوی نیست، اخروی صرف هم نیست و اصولاً در قرآن سعادت و تأمین دنیا و آخرت از هم جدا نیستند، با یکدیگر توأم‌اند:

«... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ!»^۱

بلکه هدف و حیات اصلی آخرت است:

«...وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۲

یا به فرموده پیغمبر:

«الدُّنْيَا مَرْعَةٌ الْأَخِرَةُ»^۳

دنیا و راحت و لذت دنیا تا آنجایی قابل قبول و مطلوب است که نه تنها لطمه به آخرت و سعادت ابدی نزند بلکه تدارک و تأمین آن را بنماید. بدیهی و ضمنی است که با این ترتیب و تا حدود اعتدال صحیح، تأمین سلامت و برکت و فعالیت و لذت دنیا هم خواهد شد.

۴- همان طور که نماز خواندن مقدمات و مقارنات دارد و به اعتبار وجوب نماز، تحصیل و تأمین آن مقدمات و مقارنات نیز واجب شده است، ورود در سیاست به معنای اعم کلمه و برطبق حدود و مرزهای فوق‌الذکر نیز چون ضروری و ظاهراً واجب است (واجب عینی) بنابراین باید گفت، تدارک و توجه به مقدمات و شرایط و لوازم آن نیز واجب می‌شود.

البته یک مقدار آن، که مثل علم و عمل به بهداشت جنبه الزامی و همگانی دارد همه باید بدانند و انجام دهند و یک مقدار که ناچار جنبه تخصصی و کفائی دارد، مثل خود طبابت و فن بهداشت، قابل واگذاری به افراد معدود می‌شود. ولی رهائی و واگذاری مطلق یعنی چشم بستن و عدم مراقبت و خودداری از دخالت و اصلاح به هیچ وجه نمی‌تواند مجاز باشد.

گویا حدیث نبوی است که می‌فرماید سه چیز را بر شما توصیه می‌کنم:

«خُلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، الْإِزْمَامُ لِلْجَمَاعَةِ وَ النَّصِيحَةُ لِلْأُمَّرَاءِ»^۱

۱. بقره (۲) / ۲۰۱: ... ای پروردگار ما، ما را هم در دنیا و هم در آخرت خیری بخش و ما را از عذاب آتش نگاهدار.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۶۴: ... و به درستی که سرای آخرت، سرای زندگانی است.

۳. حدیث نبوی: دنیا مزرعه آخرت است.

پس همه باید ناظر و ناصح زمامداران و مأمورین دولتی باشند. حال این تدارک مقدمات و توجه به آن، غیر از ذی‌علاقه و ذی‌نظر بودن به جریان‌های اجتماعی و امور حکومت و دولت و سیاست، از راه خواندن روزنامه، کنجکاوی در اخبار، و مطالعه و سردرآوردن اجمالی از اوضاع و امور در مرحله اول و سپس اخذ ارتباط و تشکل و تجمع در احزاب و بالاخره فعالیت در انتخابات و اجتماعات و انتقادات می‌تواند باشد؟

حقیقت این است که از این جهت، ما مسلمان‌ها قصور عمیق و طولانی بزرگی مرتکب شده‌ایم و حق توجه به امور اجتماعی و اداره امت و ترتیب حکومت را ادا نکرده‌ایم؛ نه عوام و نه خواص.

فقه و فقه‌های ما هزار باب در آب قلیل و کثیر فرو رفته نجاسات را تطهیر اندر تطهیر کرده‌اند، برای کوچک‌ترین ریزه‌کاری‌های وضو و تیمم، فرع‌ها و باب‌ها و کتاب‌ها نوشته‌اند، در امر روزه و حج ذره‌بین به غبارهایی که وارد حلق شود و پرگار و گونیا به دایره طواف دور بیت نهاده، راه‌های بطلان یا بهبود آنها را موشکافی‌ها کرده‌اند و یا در تقسیم ارث و تعیین نصاب زکات پای ریاضیات و ترازو و مثقال را به میان آورده‌اند....

ولی دفاع و جهاد را به اختصار گذرانده‌اند، امر به معروف و نهی از منکر را از دو قرن پیش به این طرف (به قول آقای مطهری) از رساله‌های عملیه خارج ساخته‌اند و بالاخره مسئله حکومت و سیاست یا اداره امت را که شامل و حاکم بر تمام مصالح دنیوی و اخروی است و گرداننده سایر امور می‌باشد، اصلاً وارد نشده‌اند (یا تقریباً وارد نشده‌اند)!

۵- دین و سیاست نباید با هم مخلوط و مشته شوند. حفظ مرز لازم است. در هر دو جا رعایت اصالت و استقلال و آزادی لازم است.

البته مقصود از کلمات دین و سیاست در این بند به معنای عام و کلی آنها نیست. بلکه مراد مفهوم‌های متداول و اختصاصی و شخصی آنها است.

انجمن‌های اسلامی در عین آنکه معتقد به وظیفه فعالیت سیاسی هستند، در کار انجمن خود نباید فعالیت‌های سیاسی روز و دخالت در مصادیق شخصی و مقامی را بکنند. آلودگی و جدائی پیدا می‌شود؛ کما آنکه احزاب و جمعیت‌های سیاسی نیز

در عین آنکه ممکن است مسلمان باشند و حتی بنابه وظیفه مسلمانی و بر موازین اسلامی اصول مرامی و هدفگیری سیاسی خود را تنظیم نمایند، نباید به فعالیت خود جنبه تعصب و چسبندگی به مذهب یا تبلیغات مذهبی را بدهند. یک ضرر آن این است که در سیاست اشتباهات و انحراف‌ها و خطاهای عمدی و غیر عمدی زیاد پیش می‌آید و ممکن است به پای دیانت نوشته شود یا عقاید را منجمد و متعصب کند. به علاوه در آنجا نیز تفرقه حاصل می‌شود.

به طریق اولی احزاب و رجال سیاسی نباید هیچ‌گاه دیانت را وسیله یا ملعبه برنامه‌های سیاسی خود قرار دهند.

* * *

تحول مبارک

روزگاری در دنیا حکومت و سیاست تابع منافع و هوس‌های شخصیت‌ها و سپس ملت‌ها بود. در قرون جدید وطن‌پرستی یا ناسیونالیسم شعار و پایه احزاب و سیاست‌ها شد. ولی احزاب و مرام‌های سیاسی قرن معاصر مدعی هستند که ایدئولوژی دارند، یعنی مبدأ و مقصد مکتبشان دیگر منافع خصوصی یا ملی و محلی نبوده، سیاست را براساس یک ایده، یعنی هدف‌های عمومی انسانی و معنوی اتخاذ نموده‌اند و این را امتیاز بزرگی برای خود نسبت به سایر مکتب‌ها و احزاب سیاسی می‌شمارند.

برای اسلام همین افتخار بس که از چهارده قرن قبل پایه‌های زندگی و حکومت را بر عقیده و بر مرام و مسلک قرارداده است و آنچه خواسته و کرده، در راه آن بوده است!

جوان برومند این مکتب و شهید شاهد صادق آن حسین بن علی (ع) است که در طلیعه قیام کربلا اعلام می‌نماید:

«إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ جِهَادٌ!»^۱

در کشور خودمان نیز جای انکار نیست که از اوان مشروطیت و مخصوصاً در ده بیست سال اخیر و برخلاف آنچه در بند چهار ابراز گردید، مختصر توجه شایان اهمیت و ارزشی به این مسائل شده است.

۱. روایتی از امام حسین (ع): همانا که زندگی یعنی عقیده، و جهاد در راه آن عقیده.

بحث ما و کتاب‌های چندی در زمینه اقتصاد، حکومت، اجتماع و غیره به صورت تحقیقی و ابتکاری یا به صورت ترجمه از تألیفات مصری و پاکستانی منتشر شده است و می‌شود. ولی یک نهضت خیلی وسیع‌تر و عمیق‌تر لازم است. مسلمان‌ها و مخصوصاً ایرانی‌ها باید در صدد جبران خصلت انفرادی بودن و خودبینی گذشته و جنبه شخصی و فردی دادن به دین برآمده، یک علاقه و توجه بیشتری چه از طرف علما و فقها و چه از طرف مسلمانان تحصیلکرده جدید و یا بازاری و برزگر برای پر کردن این حفره به عمل آید. از آیات قرآن و سنت و احادیث پیغمبر و امامان هزاران مسائل و تکالیف و مشکلات اجتماعی را استخراج و استنباط کنیم و جواب موضوعات و احتیاجات روز را بدهیم.

این همان پیشنهاد انجمن اسلامی مهندسين به کنگره، دائر به تشکیل یک «انجمن اسلامی مطالعات اجتماعی» است؛ به این وسیله قدمی در راه تدارک و تجهیز خودمان در امور اجتماعی و حکومتی و سیاسی برداشته خواهد شد.

«... رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ اِسْرَافَنَا فِي اَمْرِنَا وَ ثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»!

انتظارات مردم از مراجع*

نویسنده این مقاله می‌خواهد سخنگوی مردم تقلیدکننده ایران و مخصوصاً جوانان مسلمان باشد. خود جوان نیست ولی در سن و شغل و شرایطی قرار دارد که شاید بتواند واسطه مابین دسته‌ای به نام خواص که مراجع تقلید در میان آنها تعیین می‌شوند و دسته‌ای موسوم به عوام که محتاج به تقلید هستند، قرار گیرد. علاقه‌مند است با ارتباط و اطلاعی که از انتظارات و احتیاجات مقلدین و جوان‌های روشنفکر دارد و خود مقلدی بیش نیست، از درد دل آنها مانند فرد مسلمان جوانی صحبت کند. از قول آن افراد و آن مسلمانان جوانی صحبت کند که شنیده‌اند:

«الْإِسْلَامُ يَعْلُوا وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ»

و می‌خواهند واقعیت و تحقق این وعده را حس کنند.

محتمل است این عرایض در طرف مقابل نیز میان طبقه جوان طلاب فروزانی که مساعی پسندیده در جهت تفاهم و تقارب دو دسته از مردم ابراز می‌دارند، پذیرش آسان بیابد.

البته در میان مقلدین عده‌ای هستند که انتظاراتشان از مراجع تقلید، بیان مسائل طهارت و شکایات و دست‌گردان کردن مبلغی وجوهات است. ولی فکر می‌کنم این عده اگر امروز در اقلیت نباشند، روز به روز از تعداد و اهمیتشان کاسته می‌شود. سایرین یعنی ما عوام، در عین آنکه نه مرجع هستیم و نه فقیه ولی بسیار به این موضوع چه به لحاظ خودمان و عمل به دینمان و چه به لحاظ امت و ملت، اهمیت می‌دهیم.

* مقاله‌ای در کتاب «بحثی در مرجعیت و روحانیت» که توسط شرکت انتشار و در چاپخانه اتحاد، در دی ماه ۱۳۴۱ به چاپ رسیده است.

اگر بنا بود فقه انحصار به غسل و قرائت نماز و احکام بیع و اجاره می‌داشت، موضوع، ارزش و اثری را که شایسته آن است پیدا نمی‌کرد. فقه و اجتهاد راجع به هر مسئله شرعی مورد ابتلای مسلمان است، چه فرد مسلمان و چه اجتماع مسلمان. از طرف دیگر هر مسئله و مطلبی که طرح شود، چنانچه ارتباط با مصالح دین و دنیای ما داشته باشد، مسئله شرعی است و اسلام نمی‌تواند نسبت به آن بی‌اعتنا و بی‌نظر باشد. زیرا که مسلمان، برخلاف یهودی و مسیحی (و شاید بودائی و زرتشتی) به مصداق:

«قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۱

تمام اعمال و افکار خود را می‌خواهد برای خدا، در راه خدا و بر سنت رسول او انجام دهد. بنابراین، کلیه مسائل زندگی اعم از فردی و اجتماعی مسائل شرعی هستند و ناچار فقه و اجتهاد باید راجع به آن بحثی و جوابی داشته باشد. همان طور که برای خوردن و خوابیدن و ناخن گرفتن و سوار شدن و زن گرفتن و شیر به کودک دادن و کوچک‌ترین حرکات و اعمال زندگی در احادیث و اخبار دستورها و سفارش‌هایی داریم. اگر ما به فقه و اجتهاد و تقلید اهمیت می‌دهیم، از این جهت است که آئینه زنده و تمام‌نمای کلیه مظاهر و شئون زندگی مادی و معنوی و محور آمال و افکار و فعالیت‌های جامعه مسلمان باید باشد.

طرف صحبت در این مقال خصوصاً مراجع تقلید می‌باشند ولی به اقتضای مطلب و ارتباط موضوع از مرجعیت به زعامت و ولایت و به طور کلی به روحانیت نیز تعمیم پیدا می‌کند.

چون آرزو بر جوانان عیب نیست، بلکه حُسن هم هست زیرا که آینده از آن جوانان است و آینده با آرزوها پی‌ریزی می‌شود، نویسنده می‌تواند خیلی بلندپروازی کند. به نمایندگی از طرف موکلین فرضی خود، کمال را تا سر حد محال توقع نماید.

از طرف دیگر، به اقتضای جوانی و عامی‌بودن تا اندازه‌ای در خطا و جسارت مجاز است. چون بر عامی و جاهل حَرَجی نیست. خصوصاً که با کسانی صحبت می‌کند که عارف‌اند،

۱. انعام(۶) / ۱۶۲: بگو؛ نماز من و قربانی من و زندگی من و مرگ من برای خدا، آن پروردگار جهانیان است.

«الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ...»^۱

بنابراین از انتقاد و انتظار استقبال خواهند کرد:

دریای فراوان نشود تیره به سیلاب عارف که برنجد، تنک آب است هنوز
در مغان مرجعیت و مقام زعامت و ریاستند و معتقد به فرموده حضرت
رسالت (ص) که :

«آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ!...»^۲

مردم از هر مقام و دسته انتظاراتی دارند. از پزشک درمان درد می‌خواهند، از
کارگر زحمت و از کارمند خدمت و اداره مملکت. در مقابل به هر یک حقوقی و
پاداشی می‌دهند که کم و بیش، متناسب با زحمات و اثر خدمات آنها است.
از روحانیون و از مراجع تقلید انتظارات خیلی بیشتر و مشکل‌تر دارند و در مقابل،
عوض خیلی کمتر و شاید هیچ می‌دهند. توقعات خود را روز به روز زیادتر هم
می‌کنیم.

این بی‌تناسبی و بی‌حسابی و بی‌انصافی، شاید از آن جهت باشد که طرف ما
عنوان جانشینان و نمایندگی کسانی را دارند که شعارشان :

«وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳

بوده است.

زاهد که درم گرفت و دینار روزاهد دیگری به دست آر

وقتی قرار باشد، در مقابل وظائف دینی و خدمات الهی حق‌الزحمه و پاداش
گرفته شود اصل موضوع و شرط قضیه که خلوص و للهی و بی‌غرضی است از بین
می‌رود. این مقام ارزش خود را از دست می‌دهد. ممکن است به عوض مفید بودن
مضر هم بشود.

۱. زمر (۳۹) / ۱۸ : آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند....

۲. حدیث نبوی : ابزار ریاست داشتن سعه صدر (حوصله، ظرفیت و خونسردی) است.

۳. شعراء (۲۶) / ۱۰۹ : من در برابر هدایت کردن شما، مزدی نمی‌طلبم. مزد دین تنها بر عهده پروردگار
جهانیان است.

بدیهیست که چنین شرایط و صلاحیت فقط به طور خیلی استثنا و در افراد زنده‌ای ممکن است تحقق پیدا کند. بنابراین با علم و اعتراف به چنین وضع خاص و با سپاسگزاری و شرمندگی به عرض مطالب خود می‌پردازیم.

مابین گذشته و آینده

در سال قبل، در یک مجلس هفتگی، باصفا و فضیلتی که از محاضره جمعی از روحانیون دانشمند و علاقه‌مندان دیگر که با یک استاد مستشرق فرانسوی محقق در تشیع (آقای پرفسور کربن) تشکیل می‌شد، از آقای پرفسور سؤال شد:

آیا راست است که در سال‌های بعد از جنگ نهضت نسبتاً وسیع و بازگشت محسوس در اروپائی‌ها نسبت به معنویات و دینداری پیدا شده است؟

مشارالیه که مرد مسیحی پروتستان با انصافی است، جواب داد:

کاتولیک‌ها خیلی فعالیت می‌کنند و پیشرفت‌هایی هم دارند ...

پس از مکث مختصری، نیمه‌آهی کشیده، گفت:

ولی فایده ندارد! مسیحیت دین گذشته و مرده است. افکار و آمال مسیحیها از اطراف حضرت عیسی و عصر دو هزار ساله گذشته او نمی‌تواند جلوتر بیاید و جواب مسائل روز و انتظارات آینده را بدهد.

باز هم قدری تأمل کرده گفت:

اسلام نیز با آنکه دین تازه‌تری است، برای اکثریت مسلمان‌ها یعنی سنی‌ها که پا از زمان پیغمبر جلوتر نگذاشته‌اند، با «خاتمیت»، باب معنویت و تربیت بسته می‌شود و ناظر به آینده نیست. فقط اقلیت شیعه هستند که با اعتقاد و انتظار امام غایب امیدوار به آینده دنیا و دارای روح و دل زنده‌اند و مسائل فلسفی و مشکلات زندگی را با نظر و با اعتقاد و امید دیگری طرح می‌کنند (یا می‌توانند طرح کنند) ...

شرح فوق تا حدودی که حافظه نویسنده خطا نکند مختصر گزارش مذاکراتی بود که در آن مجلس رفت ...

چون گوینده یک نفر محقق غیرمسلمان غیرشرقی است، کلامش در عین آنکه تا اندازه‌ای مشهود و معلوم، حقیقت را می‌رساند، امتیاز و اعتبار خاصی پیدا می‌کند. جا داشت در مطلع مطلب اول ما گفته شود.

شیعه نه فقط برای آینده مهره معجز آسایی در چنته دارد و همین اعتقاد و انتظار فرج که از حسنات پر ثواب شمرده شده است سرمایه پرفایده قابل بهره برداری عظیم می باشد (ولی متأسفانه در جهت منفی و به صورت عامل یأس و واگذاری و بیکارگی گرفته شده است) بلکه نسبت به گذشته نیز مایه های افتخار و اتکای فراوان دارد: پیشروش علی (ع) است که به تصدیق خودی و بیگانه مادر دهر مانند او نژائیده و نخواهد زائید! شاگرد اول، استاد اکمل مکتب اسلام، مظهر اعلائی فداکاری و تقوی و شجاعت، باب علم و کلید قضا، آئینه تمام نمای عدل و صفا و به طور کلی جمع اضداد و جامع جمیع صفات ...

بعد از علی (ع) اصحاب علی (ع) و اولاد و جانشینان علی (ع) هر یک شمع های فروزان انسانیت و اسلامیت و امامت!

آن آینده امیدبخش زنده کننده منتظر، و این گذشته محکم متشعشع متبرک، یک حال مناسب و حاضر مساعد و متحرکی را ایجاب می نماید که پیوند ثابت و شاهد صادقی میان سلف و با خلف باشد؛ و الا دعوی ما به پیروی گذشته و بهره مندی از آینده، فریب باطلی خواهد بود.

آن زنجیری که مابین سلسله امامان برحق و شهدای گذشته، با امام غایب غالب محبوب آینده پیوند داشته باشد، باید به دست و به وجود زعمای دین و مراجع تقلید اتصال و ارتباط پیدا کند.

بنابراین مرجع تقلید و روحانیت مورد احتیاج و انتظار، حقاً معرف و مسئول حال و حضری باید باشد که متناسب و وارث گذشته پرافتخار و مبشر آینده نجات بخش جهان بشریت باشد. و با سرمایه وسیع گذشته و امید و اعتماد محکم به آینده چنان قامت موزونی در قالب روز احراز کرده باشد که بتواند متناسب و مسلط بر اوضاع حاضر قیام و اقدام نماید. از کهنگی و اندراس وابستگان به گذشته بری و از بیچارگی و بیکارگی و گذارکنندگان به آینده برکنار باشد.

اصولاً اینکه ما بر اهل جماعت افتخار می کنیم و می گوئیم آنها در قرن هفتم هجری بعد از چهار مجتهد بزرگ معاصر خلفاء عباسی (مالک بن انس، ابو حنیفه، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل)، باب اجتهاد را بستند و فقاقت و فقه را منجمد کردند، ولی ما شیعه ها ملزم به تقلید از مجتهد اعلم زنده بوده و باب اجتهاد را مفتوح گذاشته ایم تا دینمان تازه و زنده بماند و با تغییر و توسعه روزگار پیش برود،

این افتخار و امتیاز وقتی تحقق پیدا می‌کند که با واقعیت تطبیق نماید. حقیقتاً باب اجتهاد باز بوده مسائل و موضوعات روز به هر شکل و اندازه که باشد از آن دروازه ورود و خروج نمایند.

اگر بنا باشد افکار و معلومات و افق نظر مجتهدین ما در حدود و بر محور مطالب قرون گذشته دور بزند، عوض شدن نام‌ها و انتقال مقام‌ها از آیت‌الله مرحومی به آیت‌الله مقبولی، چه فایده دارد؟... باز هم اجتهاد بسته و مرده است!

رساله‌های عملی بحث از مسائلی می‌نماید که بعضی از آنها مانند وضو و رکوع و طواف وضع ثابتی دارد ولی بسیاری از مسائل دیگر ناظر بر معاملات و ازدواج و امر به معروف و دفاع و سایر اعمال و وظائفی است که خواه ناخواه با پیشرفت زمان و تغییر شرایط زندگی شکل‌های تازه و پیچیدگی‌های نوظهور پیدا می‌کند.

این قبیل مباحث در رساله‌های متداول، ما را به یاد تاریخ ده دوازده قرن گذشته عربستان می‌اندازد که زراعت محدود به غلات و خرما بود و وسیله نقلیه و تغذیه، انحصار به شتر و گوسفند داشت. بعدها که در مناطق دیگر دنیا کشاورزی درآمدهای فوق‌العاده‌ای در زمینه برنج و قهوه و مرغداری و چایکاری و پنبه و غیره پیدا کرده این سؤال پیش نمی‌آید که چطور احکام زکات فقط به این قبیل محصولات تعلق می‌گیرد؟

سابقاً، نه بیمه تجارتي و اجتماعي وجود داشت،
نه از شراب الكل صنعتي و از خشخاش و مواد ديگر هروئين گرفته مي‌شد،
نه محور اقتصاد بر بانکداري و سفته‌بازي و تهاترهاي بين‌المللي بود،
نه شخصيت‌هاي حقوقي عظيمي مانند شرکت‌ها و بنگاه‌ها درست شده بود،
نه تلفيح مصنوعي کشف شده بود،

نه موضوعات حقوقي و قضائي چنين توسعه يافته بود،
نه اجتماعات بشري اينطور متشکل و مرتبط شده هزاران مشکل و مسئله مربوط به اداره امم و رژيم‌هاي گيج کننده و حکومت‌هاي محصورکننده پيش آمده بود! ...

به علاوه، قرن‌هاي چندي شيعه در حالت اقليت و محروميت به سر مي‌برد. اختيار خلافت و حکومت يکسره در دست مخالفين بود. دائره اقتدار و سلطه او از حدود خویش و نزديکان تجاوز نمی‌کرد. برای شيعه مسئله حکومت و اداره امت اصلاً مطرح نمی‌شد. بنابراین بیشتر به مسائل عبادی و خصوصي می‌پرداخت و اگر به

موضوعات ازدواج و معامله و قضاوت و وقف و حدود می‌پرداخت، به مقیاس بسیار کوچک داخلی بود.

بعدها که در ایران تشیع قوت و اکثریت یافت مثل اینکه علماء بنا به عادت و میراث گذشته یا فراموشی، توجهی به این قبیل مسائل عمومی نکردند و در کتب فقه ما، باب مخصوصی با عنایت به طرز اداره امت و مباشرت در امور و اموال عمومی و کفالت و احتیاجات شهری یا مملکتی باز نشد. در صورتی که حکومت و اداره امت یا مملکت یا ملت، خود موضوعی است و موضوع بسیار مهم و بزرگی است. موضوعی که نه تنها یا؛ ظئی مصالح دنیائی و معاشی مسلمان‌ها سر و کار دارد بلکه به طور مستقیم و غیرمستقیم در اجرای فرائض دینی و در اشاعه عقاید و در تربیت و اخلاق پیر و جوان و به طور کلی در سرنوشت دنیوی و اخروی همه ما شدیداً مؤثر است.

حال آیا فقه اسلام باید نسبت به کلیه این موضوعات و مؤسسات ساکت و از جواب «حوادث واقعه» عاجز باشد؟

در اعماق و تفصیل هزاران فروع فرضی مسائل عبادی یا بدوی زندگی قدیم فرو برود ولی مسائل بیشمار زندگی فعلی را به نظر عرف و قیاس احاله دهد؟
نقاطی از زمین، امروز مسکون شده است که شبانه‌روزشان چندین ماه می‌شود. تکلیف مردم احیاناً مسلمان این سرزمین‌ها برای نماز و روزه نباید تعیین شود؟
خلاصه آنکه زمان و مکان و زندگی و آدم‌ها، و همه چیز عوض شود ولی فقه و فقها تغییر نکنند؟!

آیا امکان دارد با صرف علوم و اطلاعات قدیم و طرز فکر سیصد سال پیش، مسائل و مطالب امروز مردم دنیا را درک کرد؟

کدام طبیب یا تعمیرکار یا رهبر می‌تواند تا تشخیص درد و اشکال را ندهد و خواسته‌های مردم را نداند و وظیفه خود را انجام دهد؟
در قرون اولیه اسلام، علمای اسلام چنین نبودند و معلومات و مشغولیات آنها انحصار به مسائل علمی فقهی به معنای فعلی نداشت، بلکه علم و تحقیق؛ مفهوم وسیع عام واقعی آنرا داشت.

مسلمان‌ها را که نمی‌شود در چهار دیواری سرحدات حبس کرد و به مشاغل و افکار قرون گذشته وادارشان نمود. ناچار با جهان گسترش یافته و گسترش یابنده عظیمی ارتباط و احتیاج دارند.

اگر خودمان هم نخواهیم خارجی‌ها را حتمان نمی‌گذارند و خواه‌ناخواه در میدان عمومی واردمان می‌سازند و سوارمان می‌شوند. مسائل ما نمی‌تواند جدا از مسائل دیگران باشد.

حال برای آنکه روحانیت و مرجعیت شیعه بتواند جواب‌گوی مسائل زمان و حلال مشکلات جهان باشد، چاره‌ای جز توجه و بلکه تتبع و تبحر در کلیه علوم و شئون روز یا لاقلاً آشنائی با آنها ندارند.

نگوئید که فقه و اصول و مقدمات و سطوح و دروس خارجی علوم دینی، خود به قدری وسیع و غامض است که مجال برای ورود در موضوعات دیگر را نمی‌دهد. علم طب و هیئت و فلسفه و ریاضی و سایر علوم نیز که سابقاً هر یک حکم شاخه یا درختی را داشت و حالا جنگل‌هایی شده است که در حال توسعه و تکثیر دائم‌التزاید است، همین حال را دارند. یعنی آنها نیز به تنهایی تمام عمر یک طلبه و شاغل را اشغال کرده با ریاضت و عسرت تحصیل می‌شد، ولی در نتیجه دو عامل اصلی ذیل نه فقط توسعه فوق‌العاده یافته‌اند بلکه تسهیل و تعمیم فراوانی هم حاصل شده است:

۱- تغییر روش و اتخاذ سبک‌های جدید تعلیم و تمرین و تحقیق و تسریع عظیم در پیشروی.

۲- تقسیم کار و تحصیل توأم با تشکل، به طوری که امروز به جای یک دانشمند متبحر در تمام رشته‌های فیزیک، هزاران دانشمند محقق ولی متخصص در شعبه‌ای از شعب رشته‌های فیزیک وجود دارد که به وسیله دانشگاه واحد یا سیستم علمی مرتبطی اداره می‌شوند و فیزیسین، به جای شخصیت طبیعی، احراز یک شخصیت حقوقی اعتباری کرده است!

علوم دینی نیز از این جهت که علمی است، فرقی با سایر علوم ندارد و با مختصر تحوّل و تجدیدی به خوبی می‌تواند از غلّ و زنجیرهای دست و پاگیر گذشته بیرون

۱. اتفاقاً به طوری که آقای مطهری نیز در مقاله «اجتهاد در اسلام» اشاره کرده‌اند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری پیشنهاد رشته‌های تخصصی در فقه و تبعیض در تقلید را می‌کرده‌اند.

آمده به استمداد معنویت و روحانیتی که خاص آن است به پروازهای بسیار رفیع و وسیع نائل شود!

و الا چرا نباید همان طوری که در دوران‌های ابتدای اسلام ابتکار به دست مسلمین بود و مسائل علمی و فلسفی و اقتصادی و سیاسی دنیا در جامعه اسلامی مطرح و حل و عقد می‌شد، همیشه چنین نباشد؟!

چرا باید پیروان :

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا»^۱

در تاریکی جهل و بی‌خبری فرو روند و در کشتزاری که باقر علوم النبین برای آنها شخم زده است بذر معرفت نکارند و بهره اکتشاف و اختراع نبرند و بالتیجه مسلمان‌ها جیره‌خور و توسری‌خور عالم مسیحیت و کفر باشند؟!

مرجع و ملجأ

از امتیازها و افتخارهای شیعه اینست که از ابتدا در دوران ائمه اطهار(ع) و بعداً طی قرون متوالی غیبت، همیشه اقلیت مبارزی بوده است که به‌صرف نام یا عنوان خلافت و سلطنت و به حکم زور و زر زیر بار خلفای غاصب و سلاطین و حکومت‌های جابر نرفته است. علمدار حقیقت و خواهان عدالت بوده حق حکومت و فرض اطاعت را فقط برای صاحبان امری که منصوب از جانب خدا و رسول یا لاقبل صاحب عدالت و تقوی و منتخب و مورد قبول مردم باشند می‌دانسته است و می‌داند.

در مقابل، مذهب تسنن که صرف صحابی‌بودن و بر مسند خلافت و امامت نشستن را حجت کافی دانسته، علی‌رغم هر گونه خلاف و حق‌کشی و معصیت، حکومت‌های ظلمه را صحنه حقانیت و اسلامیت گذارده‌اند و بنابراین مورد احترام و به عنوان مذهب رسمی شناخته شده‌اند. شیعیان، چون دارای عقاید و اعمالی بوده‌اند که به مذاق خلفا و امرانمی ساخته است، عناصر خطرناک و متهم به زندقه و رفض و مستوجب تعقیب و شکنجه‌ها گردیده‌اند.

مذهب شیعه در دوران‌های بعد از بنی‌امیه و بنی‌عباس حتی در ممالکی مانند ایران که به عنوان مذهب رسمی شناخته می‌شد و حمایت و آزادی تام داشت، این سنت

۱. حدیث نبوی: من شهر علم هستم و علی دروازه آن.

۳۹۰ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
سینه را که حکومت باید با حقانیت و عدالت و تقوی توأم باشد و رخصت از امام و
امت داشته باشد حفظ کردند.

حکام و عمال دولتی که نه مأموریتی از امام و نه مجوزی از امت داشتند تا پنجاه
شصت سال پیش به عنوان ظلمه و نوکر «در خانه»^۱ خوانده می شدند.
این اقلیت مبارز، در دوران قبل از غیبت تعلیم نظری و دستور عملی و پناه در
خدمت ائمه جستجو می کردند و بعد از غیبت، همیشه نواب امام و علمای بزرگ
مرجع و ملجأ آنها بوده اند.

خلاصه آنکه روحانیت برای شیعه هم مرجع بوده است هم ملجأ. برای درک
مطالب دینی علمی به آنها رجوع می کردند و برای فرار از ستمگران و مأمورین
دولت به آنها پناه می آورده اند. خانه روحانین مانند مزار امام‌ها و امامزاده‌ها به عنوان
بست و تظلم گاه شناخته می شد و یکی از عوامل محبوبیت و اهمیت آنها همین بود.
در دوران سلسله‌های متشیع متعصب نیز مانند صفویه و قاجاریه باز هم روحانیت
این استقلال و استعلائی خود را نسبت به سلاطین وقت حفظ می کردند. بجز بعضی
مقامات روحانی منصوب یا منسوب دربار و به استثنای دوره‌های اقتدار مخصوص
شاه طهماسب و شاه عباس، سایر روحانیون تمکین و تقویت از سلاطین نمی کردند.
آنچه معمول گذشته بود شدیدتر و صحیح‌تر مورد انتظار حال و آینده است.
در کشوری که دولت‌ها همه چیز را از ملت گرفته قدرت، پول، فرهنگ،
قضاوت، تعلیمات، تبلیغات، مطبوعات و امور شهری سراسر در قبضه اوست، حتی
انتخاب نمایندگان که حق طلق و ملک شش‌دانگ مردم می‌باشد، مورد تصرف و
تجاوز علنی هیئت‌های حاکمه است.

مردم می خواهند آخرین رمق زندگی و امید اخروی ایشان لااقل مربوط و متعلق
به خودشان باشد. در این یک کار، یعنی انتخاب مرجع و اداره روحانیت دستگاه‌های
دولتی و دست‌های خارجی دخالت نمایند و مال آنها باشد. بزرگ‌ترین اعراض و
اعتراض مردم وقتی پیدا می‌شود که ببینند روحانیت و مرجعیت دانسته یا ندانسته
خدای نکرده آلت دست سیاست‌ها یا حکومت‌های عامل آنها و به‌طور کلی

۱. اصطلاح قدیمی اخیر فارسی برای تعیین خدمه و کارمندان دولتی که در حقیقت و عملاً در حکم دربان
و مستخدم در خانه وزراء و امراء بودند.

دستگاه‌های دولتی جور و فساد گردیده هیئت حاکمه فاسد از دیانت و روحانیت ما به سود خود تأیید و تقویت بگیرد و یا به او دستور دهد.

چه مصیبتی و چه خیانتی بالاتر از این که مردم بشنوند فلان آقای منبری یا روحانی، جیره‌ای از بعضی سیاست‌ها و مقامات ولو به طور غیرمستقیم و بدون شرط خدمت و اطاعت دریافت می‌دارد!

واقعاً دیگر قدری و اعتباری برای روحانیت باقی می‌ماند؟!

تأسف بیشتر در اینست که غالب اوقات سیاستمداران کهنه کار و زورمندان غدار با استفاده از بی‌اطلاعی یا حسن‌نیت طرف، به ثمن بخشی معامله را انجام داده با تظاهر به یک عمل تشریفاتی دینی یا تلفظ تجلیل و شهادتی، به یک تیر سه نشان زده خط سفیدی بر سوابق ننگین و رنگین مفاسد خود می‌کشند و هم تأیید مؤثری در بزنگاه حساس سیاست از مقام روحانی دریافت می‌دارند. و بالاخره آنچه از همه خطرناک‌تر است، پرونده شخص صاحب مقام و مقام روحانیت و دیانت را، در نظر مردم خراب می‌کنند!

آن چیزی را که مردم هیچ انتظار ندارند و بزرگ‌ترین لطمه را به حیثیت و اساس دیانت می‌زند همین است که روحانیت را به جای ملجائیت و پشتیبانی و همصدائی ساکت یا احیاناً همگام یا جیره‌خوار مظاهر ظلم و فساد ببینند.

«... وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ...»^۱

به ما چنین تعلیم داده‌اید و ما چنین ایمان داریم که با اسلام و با ولایت علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام دین ما کامل و نعمت خدائی بر ما تمام شده است. برخلاف دین موسی که توجه به دنیا داشت و دین عیسی علی نبینا و علیهم‌السلام که تعلیم اخلاق و آخرت را می‌داد دین آخرالزمان جامع دنیا و آخرت و اداره‌کننده کلیه شئون حیاتی اعم از مادی و معنوی یا فردی و اجتماعی است.

عمل پیشوایان گرامی و اثری که صدر اسلام در صفحه جهان گذاشت و سلامت و شوکت دنیائی را توأم با تربیت معنوی و تدارک اخروی تأمین نمود شاهد صادقی از دعوی فوق می‌باشد.

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و دانش و توانایی و قوت جسم او را فزونی بخشیده... .

مرجع تقلید چون فرد مقدم و متبع امت و جانشین پیغمبر و امامان بوده در عین حال معرف تشیع و رئیس و رهبر شیعیان می‌باشد، لازم است تا حدودی که وسع بشری و امکان عملی اجازه می‌دهد نمونه و نسخه بدلی از اصلها بوده مظهر کمالات انسانی و جامع فضائل اسلامی و حاکم بر مسائل عمومی باشد.

به مصداق:

«... وَ زَادَهُ بَسْطَةَ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ...»^۱

و بنابه بداهت فطری، مقدم بر کمالات و فضائل معنوی سلامت و استقامت مزاج و استیلای کامل بر حواس است و الا ضعف در نیروهای خدادادی از قدرت عمل و از درک و سلطه شخص مرجع بر مسائل و مشکلات شدیداً کاسته می‌شود و چگونه می‌تواند وظیفه تقریباً مالایطاق رهبری را انجام دهد؟

البته شیخوخت و سنوات عمر معمولاً در نظر مردم به عنوان لوازم زعامت و مقبولیت شناخته شده از جهت تجربه و پختگی و اعتماد عمومی قابل توجه می‌باشد ولی نباید به عنوان شرط انحصاری نیز شناخته شود. کما اینکه انتخاب خدا و رسول نیز همیشه به جانب پیران رفته است. چه بسا که در جوانان رشید به مصداق:

«وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»^۲

حرارت و تحرک و تجدد و دامنه عمل فوق‌العاده بیشتری یافت شود که آنها را برای رهبری شایسته‌تر نماید.

در هر حال؛ آن مجتهد عالی‌قدر و مرجع تقلیدی مورد انتظار و آرزوی ما است که ولو به مقیاس کوچک‌تر، مانند علی (ع)، هم عالم مطلع باشد، هم مرد میدان مبارزه، هم گوینده رشید، هم مردم‌شناس مردم‌دار مردم‌بر، هم فعال نان‌آور، هم مدیر مدبر... و هم پاکدامن پاکباخته خدا! کسی که در کار دین و دنیا و امور نظری و عملی هر دو بصیر و رهبر باشد!

بدیهی است که علی (ع) منحصر بفرد بود و کسی را نرسد که توقع یا داعیه مشابهه با امامان را داشته باشد.

۱. بقره (۲) / ۲۴۷: ... و دانش و توانایی و قوت جسم او را فزونی بخشیده... .

۲. یوسف (۱۲) / ۲۲: و چون به سن کمال و رشد رسید او را مسند حکمفرمایی و مقام دانش عطا فرمودیم.

مراجع تقلید و مجتهدین بزرگ ما به فرض هم که مانند بوعلی سینا از زبده‌های استعداد و صفات باشند، مع‌ذلک نمی‌توانند در دنیای پراکنده پرغوغای علوم و فنون امروز بحرالعلوم و ذوالفنون باشند.

تخصص و تمرکز، لازمه حیات بشری جدید و تکامل انسانی است. ولی این را می‌توانیم بگوئیم و بخواهیم که:

اولاً، معتقد و علاقه‌مند به مطلب فوق، خاصیت و ضرورت جامعیت بوده، افق دید و میدان فکرشان وسیع و عام باشد.

ثانیاً، مرتبط و مدیر و مظهر دستگاهی باشند که آن دستگاه در مجموعه خود صاحب جامعیت کامل به معنای فوق باشد. به عبارت اخری، حوزه روحانیت، طوری باشد که با تقسیم وظائف و تخصصها و همکاری و هماهنگی‌های لازم بتواند از طریق نماینده‌والامقام خود با هر مسئله و مشکلی مواجهه نماید.

«تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً»^۱

در سال‌های اخیر تحول بارزی در کتاب‌های تعلیمات دینی پیدا شده و آنها را از کتب شرعیات و رساله‌های عملی سابق متمایز کرده است. این تحول قبل از آنکه روی کاغذ بیاید و چاپ شود، در زبان معلمین تعلیمات دینی و حتی قبل از آن در سبک و روش بعضی از اهل منبر ظاهر گردید.

عامل اصلی این تحول البته نه نویسندگان بخشنامه‌های فرهنگ بودند، نه معلمین و مؤلفین و نه وعاظ بلکه ضرورت و احتیاج و نوع سؤالاتی که از ناحیه شاگردان یا مستمعین منبر و حتی غائبین و مخالفین به عمل می‌آمده، بوده است.

متأسفانه رساله‌های عملی و حوزه‌های اجتهادی ما هنوز تن به چنین تحولی نداده‌اند. زیرا چنان تماسی را که معلمین و وعاظ با مردم و با دنیا دارند، نداشته‌اند. و اگر داشته‌اند خیلی ضعیف و عقب‌تر از احتیاج و ضرورت بوده و هست.

توضیح مطلب آنکه زمانی بود (مثلاً ۶۰ سال قبل) که ایرانی، مسلمان شیعه «به دنیا می‌آمد» اذان در گوش او می‌خواندند و نامی از اسامی خاندان پیغمبر بر او می‌گذاشتند. با آداب اسلامی بزرگ می‌شد. یعنی در خانه از پدر و مادر و خواهر و دیگران نماز و روزه و زیارت و امثال آن یاد می‌گرفت و در جامعه نیز در مکتب و

۱. حدیث نبوی: ساعتی اندیشیدن برتر و بهتر از شصت سال عبادت است.

پای منبر، قرآن و حدیث و اخبار بهشت و جهنم می شنید. خلاصه آنکه با اسلامیت مأنوس بود و غیر آن چیزی را نمی شناخت. بنابراین وقتی به سن بلوغ می رسید فقط یک احتیاج داشت: تعلیم احکام و تمرین فروع.

البته برای خالی نبودن عریضه و به پیروی از سنت ممتاز اسلام، اصول دینی هم به او یاد می دادند که در آن فی الجمله استدلال و تعقل در میان می آمد.

اما امروز اوضاع خیلی عوض شده است. در و دیوار، به پیر و جوان و به مرد و زن تعلیم بی عقیدگی و تلقین شبهه و تردید می نمایند.

در برابر مکتب های مادی و ایرادهای علمی و اشکالات عملی و مسائل اجتماعی که از هر طرف عرضه می شود و رقابت و تبلیغات خارج، جوانان و مردم ما، به مسلمان شدن و قبول اصول و معتقدات اسلامی خیلی بیشتر احتیاج دارند تا به فروع و تفصیل های فقهی!

خانه از پای بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است!

یک روز در هفت هشت سال قبل به قصد محضر و درک فیض مرحوم آیت الله بروجردی به خانه معظم له رفتم و در مجلس استفتاء خصوصی وارد شدم، آقا هنوز به بیرونی تشریف نیاورده بودند ولی دور تا دور اطاق از عدهای مدرسین و از طلاب جوان و علمای مسن پر شده بود. مسئله بسیار دقیقی با حرارت و توجه تمام مورد بحث و مشاجره بود که در یکی از فتاوی آیت الله عنوان شده بود. پس از چند دقیقه ای توانستم اجمالاً درک کنم موضوع، راجع به کسی است که در خزانه حمام مشغول غسل کردن است ولی در نزدیکی او مشتری دیگری با لنگی که در دست دارد و این لنگ غصبی است آب خزانه را تکان می دهد. آیا غسل آن شخص باطل می شود یا درست است!

تشریف آوردن آقا قدری به طول کشید و فرصتی شد که به اطراف، با چشم و گوش، تفحص نمایم. نظرم به دسته های نامه ها و پرسش هایی که رسیده و جواب هایی که برای امضای ایشان در ذیل نامه ها آماده شده بود افتاد. تصادفاً نامه ای را دیدم (به اصطلاح استراق بصری کردم) که نوشته بود:

اینجانب فلان ... دانشجوی سال اول دانشکده پزشکی تهران جوانی مسلمان و نمازخوان می باشم، مسائل و اشکالاتی دارم که با عرض معذرت و ادب از محضر آیت الله می خواهم استمداد نمایم ...
سؤالات را به ترتیب نمره گذاری کرده بود.

یکی از آنها راجع به امامت و ظهور حضرت صاحب‌الامر بود.
دیگری ایرادی بود که مادیون نسبت به یکی از استدلال‌های توحید می‌کنند.
سؤال آخرش کسب تکلیف راجع به عمل تشریح (کالبد شکافی) که جزو
مواد برنامه دانشکده پزشکی است و می‌خواست حرام یا حلال بودن این عمل
و تعداد و لزوم غسل مسّ میت را بداند ...

این سؤالات بنده را هم کنجکاو کرد و علاقه‌مند کرد بینم چه جوابی در ذیل
نامه نوشته شده است.

با اجازه فاضل محترمی که اوراق جلوی ایشان بود نامه را برداشتم . با کمال
تعجب دیدم محرر آقا یکی دو سطر کوتاه قریب به این مضامین نوشته‌اند:
راجع به سؤالات اول و دوم خوب است هرکس به فراخور فهم و مقام خود
حرف بپرسد. راجع به سؤال آخر هم به رساله عملیه مراجعه کنید ...
دود از کله‌ام بلند شد!

این مشاهده مرا به یاد حکایتی انداخت که در جوانی پای منبری شنیده بودم :
در بحبوحه جنگ جمل موقعی که حضرت امیر علیه‌السلام فرمان حمله‌ای را
صادر کرده بودند یکی از سواران بی‌مقدمه می‌پرسد
«این خدائی که شما می‌گوئید پرستیم از کجا معلوم راست باشد؟»
مالک اشتر نهیب سختی به آن عرب بی‌معرفت موقع‌شناس آورده می‌گوید:
حالا چه جای این سؤال است؟

ولی حضرت امیر (کسی که باید ما شیعه پیرو او باشیم) به مالک اشتر اعتراض
کرده می‌فرماید:

چه موقع بهتر از حالا؟ مگر ما برای چیزی غیر از این جنگ می‌کنیم؟ اصل
خداشناسی است!

حکایت فوق چون از شنیده‌های قدیمست شاید با اصل حدیث فرق زیاد پیدا
کرده باشد ولی اصل آن معتبر است و امر مسلم اینست و در شرعیات و رساله‌ها به ما
می‌گویند که نماز، روزه، حج، جهاد، خمس و زکات فروع دین‌اند و اصل چیز
دیگری است : خداپرستی :

«قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا».

خوشبختانه در حوزه علیمه قم در دوره مرحوم آیت‌الله بروجردی برای دروس
غیر از فقه و فروع نیز اساتید عالی‌قدری (از جمله علامه محقق آقای طباطبایی) پیدا

۳۹۶ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
و مورد تأیید واقع شدند که وجودشان فوق‌العاده مفید و مؤثر واقع گردیده است،
ولی البته کافی نبود.

حق اینست که در برابر هر یک رساله عملیه که از طرف مراجع تقلید و روحانیت
نوشته می‌شود، ده رساله علمیه و فکریه و اصولیه و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بر
طبق احتیاج و درک و قبول مردم و شأن زمان راجع به اصول و عقاید و افکار و مرام
اسلام نیز نوشته شود. مخصوصاً آنچه اساس اسلام و اساسنامه مسلمانیت و
کلام خدا می‌باشد، یعنی قرآن در متن برنامه حوزه‌های علمی وارد شده و تعلیم و
تفسیر آن رواج پیدا کند. حتی در مورد احکام نیز همان طور که روش قرآنست به
صرف دستور خشک قناعت نشده بامثال و موعظه و ارائه حکمت و آثار، مقصود از
این احکام و کیفیت آنها ذکر شود.

ضمناً فراموش نشود که پیغمبر فرمود:

«إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»

بنابراین تربیت اخلاقی و اشاعه و اجرای صفات عالیه انسانی دست کمی از
شکیات و سهویات و از غسل‌های مستحبی ندارد.
ای کاش حوزه‌های علمیه ما حوزه‌های تربیتی و محل تمرین‌های اخلاقی نیز
می‌بودند و به مصداق:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...»^۱

مؤمنین ما نمونه‌های کاملی از جهت معلومات دینی، عصری، فکری، تربیت،
آداب و سلوک می‌بودند که با ظهور پاکیزگی و صفای باطن وجودشان و
حضورشان خود گواه حقانیت و سرمشق هدایت می‌شد!

رهبری عملی و اجتماعی

پاره‌ای انتقادهای جسورانه و آرزوهای جوانانه که به عرض رسید و امیدواریم به قلم
عفو و عنایت اصلاح شود. ظاهراً متوجه روحانیت و مرجعیت بود. ولی:
اولاً، منحصر به این طبقه از طبقات جامعه ما نیست.

۱. بقره (۲) / ۱۴۳: و ما همچنان شما مسلمین را به آیین اسلام هدایت کردیم و نیز بیاراستیم به اخلاق معتدل
و سیرت نیکو تا گواه مردم باشید.

ثانیاً، مبدأ و منشأ آن آنجا نیست، بلکه کیفیات و خصوصیات در اثر میراث‌های نژادی و یک سلسله طولانی عوامل جغرافیایی و حوادث تاریخی وارد محیط و ملیت ما شده است که در تمام طبقات و شئون و امور ریشه دوانیده در هر قسمت نتایجی به بار آورده است. چاره آنها البته باید توسط خود ما با توجه به احتیاجات و مشکلات باشد.

یکی از این خصوصیات نژادی روح انفرادی و انزوایی تا سر حد خود پائی و خودخواهی است که ملازم با عدم توجه به اجتماع و عدم طرح مسائل از دریچه‌های اجتماعی می‌باشد.

خصوصیت دیگر ما اعتبار و احترام انحصاری بی‌تناسبی است که برای کلام و بحث و فحص و موضوعات نظری و بلکه لفظی قائل شده‌ایم. به عمل و به کار و به آثار خارجی واقعی یعنی به‌طور کلی به واقعیات و ضروریات حیاتی التفاتی نمی‌نمائیم و گاهی با وسواس خاصی از آنها پرهیز می‌کنیم.

قرن‌ها است که بحث و نظر و ادب در کشور ما از امتیازات خواص و لازمه شرافت و بزرگی شده است. کار و حرکت و تماس با واقعیات یا امور عینی مخصوص غلام‌ها، نوکرها و کارگرها یعنی طبقات مادون جامعه گردیده است. دنیای متمدن این طور نیست.

اسلام هم اینطور نبوده و نخواهد بود:

آیات و اخبار و احادیث زیادی به ما تعلیم داده شده است که اهمیت کار و اصالت عمل را در اسلام نشان می‌دهد^۱.

مثلاً حضرت امیر(ع) می‌فرماید:

«الْعِلْمُ بِلاَ عَمَلٍ كَالسَّهْمِ بِلاَ وَتَرٍ»^۲

یا:

«الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ»^۳

یا حدیثی که فرموده‌اند:

۱. به مقاله «کار در اسلام»، حاصل تدوین و تفصیل سخنرانی مورخ ۱۳۲۵/۱/۱۴ در انجمن اسلامی

دانشجویان که اکنون سومین اثر از همین مجموعه آثار است، مراجعه فرمایند.

۲. علم بی‌عمل تیر بدون کمان است.

۳. علم مقرون به عمل است.

«عبادت اگر ده باب باشد نه باب آن در کسب حلال است.

و در قرآن، خداوند در ۱۲۵ مورد وعده بهشت می‌دهد که:

در ۸۴ مورد آن شرط توفیق، داشتن ایمان و عمل صالح ذکر شده است.

در ۷ مورد، تنها عمل شرط شده است،

در ۲۴ مورد ایمان و تقوی آمده.

در ۳ مورد آیه صراحت ندارد.

در ۷ مورد به ذکر ایمان تنها قناعت شده است.

ولی به آیاتی برمی‌خوریم که نشان می‌دهد هر سه شرط (ایمان- تقوی و عمل)

ضرورت دارد و مخصوصاً تا عمل و کار، یا سعی و کوشش و زحمت در میان نباشد

شخص بهره‌ای نخواهد برد و به بهشتی نخواهد رفت.

من باب مثال دو آیه ذیل:

«... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ

الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا»^۲.

با عرض این مقدمه، پیشوای مورد انتظار و رهبر واقعی کسی می‌تواند باشد که

تنها به تعلیم و وظائف و بیان احکام اکتفا نکرده خود عامل به مشاغل و پیشرو و

پیشاپیش مؤمنین صالح عامل باشد!

آیا مؤثرتر از بحث در احکام وقف و نذر و صدقه، وقف کردن و صدقه‌دادن

نیست؟

همان طور که علی خود قنات حفر می‌کرد و آن را وقف مسلمین می‌نمود و در

جای دیگر می‌فرمود:

«مَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا وَ قَدْ سَبَقْتُكُمْ بِالْعَمَلِ»^۳.

۱. نجم (۵۳) / ۳۹: ... برای آدمی جز آنچه انجام داده، نخواهد بود.

۲. اسراء (۱۷) / ۹: همانا این قرآن خلق را به راست‌ترین و استوارترین طریقه هدایت می‌کند و اهل ایمان را

که نیکوکار باشند به اجر و ثواب عظیم بشارت می‌دهد.

۳. روایتی از حضرت علی (ع): شما را به چیزی امر نکردم مگر آنکه در عمل بدان از شما پیشی گرفتم.

اصولاً نه فقط بهترین طریق تعلیم، ارائه عمل و تمرین آن است بلکه انسان تا خود در کاری وارد و عامل نباشد نمی تواند مطلب و بیان و تعلیم آن را، درست درک بنماید.

بهترین آموزشگاه و مؤثرترین معلم همان آموزشگاه زندگی و برخورد با مشکلات واقعی است.

ولی نظر به اینکه از یک دست صدا در نمی آید و یک فرد هر قدر فعال باشد نمی تواند منشأ اعمال وسیع گردد و از طرف دیگر امروز مدار دنیا و شرط توفیق در کارها، اجتماع و همکاری عمومی است، این رهبری و پیشوائی لازم است به صورت فعالیت اجتماعی درآمده، امام در رأس امت و اجتماعات مؤمنین دست به اقدامات عملی و فعالیت های عمومی مفید بزند.

عملی که آقای حاج سید رضا فیروز آبادی در شهر ری انجام داد و در اثر حسن نیت و همت او یک بیمارستان پربرکت مفصلی به وجود آمده است، و همچنین اقدامات بسیار آبرومند و ارزنده ای که مرحوم سید شرف الدین و مرحوم حاج سید محسن عاملی در لبنان و سوریه به یادگار گذارده اند، نمونه های زنده ای از امکان و موفقیت این قبیل امور می باشد.

با کمال تأسف باید گفت که مسیحی ها، در این زمینه ها، از ما خیلی جلو افتاده اند. هرگاه مجتهد متجدد متحرکی دست بالا بزند و جلو بیفتد، مؤمنین کثیری با اعتماد و میل و رغبت به دنبال آنها می آیند و صدها برابر آنچه به دولت ها می دهند پول و کار و فکر و عشق در این راه صرف خواهند کرد. آن وقت بیمارستان ها، دارالایتام ها، دبیرستان ها، دانشگاه ها، پل ها، مهمانخانه ها، کارخانه ها، قنوات، آبادی ها و هزاران مؤسسات خیریه و فرهنگی و اقتصادی و حتی اداری و حکومتی به وجود می آورند که شامل منافع کثیر دنیا و آخرت می شود. علاوه بر فوائد مادی و معنوی مستقیم در آنجا تربیت عمومی و تمرین همکاری اجتماعی که از اهم ضروریات امروزه مسلمین و ایران است فراهم می شود^۱.

۱. از طرف دبیرخانه انجمن های اسلامی ایران پس از زلزله شهریور ماه اخیر دست به اقدامی زده شده و سازمانی به نام «سازمان امدادی انجمن های اسلامی ایران» تأسیس گردیده است که هدف آن محدود و متوقف به خانه سازی جهت زلزله زدگان نخواهد بود بلکه انتظار و تقاضا دارند که با رهبری و پیروی

اگر پیشوایان دینی ما چنین نقشه‌هایی و کارهایی را از روزگار پیشین در پیش گرفته بودند از دیر زمانی حکومت اسلامی واقعی که هم ملی و دموکراتیک است و هم خدائی، نصیبمان شده بود. بدون توسل به انقلاب و خونریزی حق به حقدار می‌رسید و جور و فساد و معصیت از صحنه کشور پاک می‌شد! باز هم وقت آن نگذشته است و به اصطلاح معروف ماهی را هر وقت از آب بگیرید تازه است. فایده دیگر این قبیل اقدامات اجتماعی آن است که به روحانیون اجازه می‌دهد، در تماس با مردم، دردها و احتیاجات را بهتر ببینند و همدرد و همزبان با مردم شده بهتر علاج کنند.

به طور خلاصه، اسلام دین عمل و نفع است. به فرموده قرآن حق آنست که :

«... مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ...»^۱

و بالعکس آنچه میان خالی و بی‌اثر و بی‌ثمر است و جلوه عاجل دارد کف باطل است. دست خدا هم با جماعت است. پس اگر روحانیت حق است و خدائی است باید همراه و مفید به حال اجتماع باشد.

مردم اگر برای مرجعیت اختصاصاً و برای روحانیت عموماً احترام و ارزش بزرگ قائل می‌شوند از جهت مسئولیت عظیم و وسعت امکانات و عظمت آثاری است که می‌تواند (و لازم است) داشته باشد.

ممکن است عرایض و اظهارات فوق قدری تلخ و زیاده‌روی از حدود ادب و میزان لیاقت بوده باشد. ولی مسلم خالی از حسن نیت و ارادت و حقیقت نیست. نه تنها روحانیت بلکه هر شخصیت و موجودی که نخواست یا نتوانست، جوابگوی احتیاجات و مفید فایده بوده خود را متناسب و مسلط بر اوضاع نماید، مقهور و مضمحل خواهد گردید.

بنابراین اگر روحانیت می‌خواهد بقا و رقاء داشته باشد ناگزیر است تحول و تکانی بخود بدهد. همان طوری که اشاره شد امتیاز تشیع و فلسفه وجودی اجتهاد و تقلید همین تناسب با زمان و جواب‌گویی حادثات و تحولات است.

* * *

روحانیون عالیقدر یک سازمان وسیع ملی اسلامی مورد وثوق و علاقه عمومی به وجود بیاید که در تمام حوادث، غمخوار و دادرس مصیبت‌زدگان ایران و جهان گردد!
۱. رعد (۱۳) / ۱۷: ... آنچه که خیر و نفع مردم است در زمین باقی می‌ماند.

انتظارات مردم از اجتماع _____ ۴۰۱

توقعات و انتظاراتی که در این مقاله بر شمرده شد، ممکن است محال یا فوق‌العاده مشکل به نظر آید ولی برای بشر، کدام خواستن است که به توانستن منتهی نشده باشد؟ و اگر ضعف و کسری در توانائی بشری بود، کدام خواسته از خدا است که به اجابت نرسیده باشد؟

«...وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ!».

۱. حج (۲۲) / ۴۰: و هر که خدا را یاری کند. البته خدا او را یاری خواهد کرد که خدا را منتهای اقتدار و توانایی است.

دین و تمدن*

عنوان کتاب و متن و محتوای آن «نقش پیامبران در تمدن انسان» است. راجع به پیغمبران همه کس مختصر آشنائی و اشتراک تفاهم دارند. در هر حال، خوانندگان این کتاب پیامبران را به فراخور اطلاعات و معتقدات خود می‌شناسند و افراد و دسته معینی را در نظر می‌گیرند.

اما در مورد تمدن انسان و به‌طور کلی تمدن، معلوم نیست استنباط همگان یکسان باشد، و تا معلوم نشود تمدن چیست و احتیاج به چه چیز دارد نمی‌توان از نقش پیغمبران روی آن حرف زد.

اگر از مردم عادی و از افکار عمومی به اصطلاح روشنفکر، پرسید چه تصویری از تمدن دارند فوراً ذهن یا زبانشان متوجه خیابان‌های زیبا، اتومبیل‌های مجلل، مغازه‌های درخشان و عابرین شیک‌پوش می‌شود. یا صحبت از کارخانه، هواپیما، دانشگاه و پارلمان می‌نمایند. و در حد اعلی از موشک و ماه مصنوعی و از ایدئولوژی‌های تازه بحث می‌شود ...

اگر پرسید تمدن از کجا آمده است جواب خیلی فوری است: از اروپا و حالا از آمریکا (با آی با کلاه البته) ..

- آیا پیغمبران نقشی در آن داشته یا دارند؟

- ابداً! سهل است که دین دشمن تمدن و مانع ترقی است!

* * *

* این متن به عنوان مقدمه‌ای برای کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان» نوشته آقای فخرالدین حجازی تهیه و توسط مؤسسه انتشارات بعثت، چاپخانه اتحاد، فروردین ۱۳۵۰ در همان کتاب به چاپ رسیده است.

اگر قدری عمیق‌تر و عقب‌تر برویم و مسأله تمدن را اول به سبک کلاس و مدرسه مطرح کنیم، به ریشه کلمه پرداخته و گفته می‌شود که: تمدن از مدنیت و مدینه می‌آید و به معنای شهرنشینی است.

اصطلاح فرهنگی Civilization نیز که تمدن ما ترجمه و تقلید از آن است بر مبنای Civil بودن و Civilité که متخلق‌بودن یا متخلق‌شدن به آداب و اصول اجتماعی شهری است، گذارده شده است.^۱

در نظر حقوقدان‌ها و کسانی که سر و کارشان با نظامات و اداره محیط‌های متمدن است، جلوه تمدن و تعریف آن بیشتر روی جنبه‌های حقوقی و اجتماعی مسئله می‌رود.

اما روشنفکران مبارز با رژیم‌های موجود، تمدن را بیشتر از دریچه‌های اقتصادی، طبقاتی و فلسفی و مسلکی نگاه می‌کنند، تا از نظر ظواهر یا زیبایی‌های مادی.

در هر حال، چون زندگی شهری و کشوری چه به لحاظ جمعیت و تراکم، چه به لحاظ وسائل دفاع و رفاه و چه به لحاظ مقررات و آداب، وضع خاصی در تمام ادوار داشته و دارد که آن را از چادرنشینی صحراگردان و از زندگی بدوی روستائیان متمایز می‌سازد،

مابین سه مفهوم اجتماع انسان‌ها، رونق و رفاه زندگی و بالاخره آداب فردی و مقررات عمومی، یک نوع ترادف و توافق پیش آمده است، به طوری که وقتی صحبت از تمدن می‌شود و پرسش از معنای آن به عمل می‌آید هرکس برحسب توجه و تمایل خود، یکی از مفاهیم سه‌گانه فوق را پیش می‌کشد.

بدیهی است که در میان سه مفهوم مزبور، آنکه در زمان مقدم است و در عمل، شرط و موجب دو تای دیگر می‌باشد، همان اولی یعنی تجمع افراد است.

تجمعی که یا خود به خود در نتیجه بسط خانواده و تکثیر نفوس پیش آمده و امکانات دفاع و رفاه و ترقی را از طریق همبستگی‌ها و تقسیم وظائف و رقابت‌ها بالا

۱. ریشه این لغت متعلق به زمانی است که حداکثر تشکل و توسعه تمدن از حدود شهر (یا مدینه) تجاوز نمی‌کرده است. اگر بنا بود کلمات در زبان‌ها به مرور زمان پا به پای تحولات زندگی تغییر صورت دهد، حتماً برای تمدن لغات دیگری که هم‌ریشه با ملت و مملکت و اتحاد ممالک باشد، بعداً وضع و متداول می‌شد.

برده است و یا عالماً و عامداً به منظور تأمین آسایش و پیشرفت، تصمیم به تشکیل یا توسعه مراکز تجمع گرفته شده است.

نتیجه همزیستی افراد کمابیش دور از یکدیگر قبول ساده آداب و تمکین از یک سلسله مقررات را ایجاب کرده است.

منظور آنکه تا اجتماع و امکانات اجتماع فراهم نباشد، بقیه آثار و مفاهیم و مقاصدی که هر کس از تمدن دارد حاصل نمی‌گردد. تمرکز و تجمع افراد با اکثریت جمعیت است که از یک طرف مسائل و مشکلات بزرگ زندگی را پیش می‌آورد (از قبیل بهداشت، انتظامات، ارتباطات، تأمین احتیاجات و غیره) که حل آنها مستلزم تدبیر و ابتکار و نظم و مدیریت و تجهیزاتی است که به عنوان شاخص‌های تمدن شناخته شده است. از طرف دیگر تقسیم وظائف و رقابت‌ها و برخوردها و سایر امکانات اجتماعی، سبب اکتشاف و اختراع و بروز وسائل دیگر ترقی و پیشرفت می‌گردد.

بالعکس، همین که ناامنی و دشمنی در داخل اجتماع کوچک یا بزرگی پیش آمد، در مرحله اول فعالیت‌های مثبت تمدن تعطیل می‌گردد و در مرحله شدیدتر، موارد گذشته و محیط تمدن متلاشی خواهد شد.

در مرحله تعداد تجمع افراد، مسئله تفاهم جماعات مختلف و امکان تبادل میان ملت‌ها قابل توجه است که سبب ترکیب تمدن‌ها و توسعه فوق‌العاده آن می‌گردد. البته کسانی هم هستند و حالا زیاد شده‌اند که نسبت به تمدن موجود با چشم نفرت و خصومت نگاه می‌کنند. ما فعلاً توجه و بحث خود را روی جنبه‌های مثبت تمدن که مورد قبول یا آرزوی اکثریت است متمرکز می‌کنیم.

* * *

اتفاقاً وقتی آقای فخرالدین حجازی در چند سال قبل که قصد تدوین این کتاب را داشتند - در آن موقع به منظور مقاله‌ای در مجموعه چهاردهمین قرن بعثت بود - و به کتاب‌ها و منابع و اشخاص از جمله اینجانب برای مطالعه و مشاوره مراجعه کرده بودند، بنده گفتم قضیه ساده است :

پیغمبران چون بنیانگذاران ایمان و اخلاق بوده، افکار و احکامی را ترویج می‌کرده‌اند که مردم در سایه آن الفت و اطمینان نسبت به یکدیگر پیدا کنند و به این

۴۰۶ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
ترتیب همزیستی آنها که شرط وجود و دوام تمدن است، امکان پذیر می شده است،
پیغمبران را باید حقاً سازندگان اصلی تمدن دانست. پس خوب است به سراغ این
معنی بروید.

حالا هم که بر بنده منت گذارده، تکلیف مقدمه نویسی بر کتاب حاضر را
کرده اند، می توانم به همان مختصر اکتفا نمایم. ولی به سادگی بر گزار کردن مطلب
ممکن است حمل بر سَمبل کاری نویسنده شود و سوء استفاده از حسن ظن خواننده
باشد.

هیچ چیز زندگی بشر مخصوصاً تمدن، که در برگیرنده تمام امور زمان و مکان از
جهت انسان در این دنیا است، شباهت به مسئله دو دو تا چهارتای ریاضیات ندارد
که با سهولت و بداهت بتوان روی آن حکم کرد.
بنابراین با اعتذار از خوانندگان ارجمند به تفصیل و توضیح بیشتر می پردازم و بعد
مطلب دیگری که شاید مهمتر از مسئله اولیه و امر گذشته باشد، مطرح خواهم کرد.

* * *

همان طور که گفته شد، مسئله ای که عنوان گردیده «نقش پیامبران در تمدن انسان»
است. حال آیا پیغمبران فقط نقشی داشته و کمک کار تمدن شده اند یا اصلاً سازنده
آن هستند و سپس این نقش یا سازندگی از مقوله تاریخ گذشته است و عمل تمام
شده ای می باشد؟ یا در حال و آینده نیز جریان دارد و ارزش و اثر آن به چه اندازه
می باشد؟ اینها مسائلی است که باید بررسی شود.

آن وقت ها در کتاب های ابتدایی می خواندیم که کیومرث سرسلسله پیشدادیان
کسی بود که به مردم کشاورزی، خانه سازی، صنعت و سایر حرفه ها را یاد داد.
در یک نمایشگاه آثار ایران که در سال های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ در لندن تشکیل شد و
بسیار جالب بود، کارت پستال چاپ شده ای از یک مینیاتور شاهنامه به دستم رسید که
در آن این پدیده بزرگ تاریخی به نقاشی درآمده بود. کیومرث را با تاج و عصای
بلندش استادوار روی تخت نشانده، پائین پای او یکی کفش می دوخت. پهلوی
ارسی دوز، شاگرد آهنگری کوره را دم می داد. آن طرف تر دهقانی با یک جفت
گاو زمین شخم می زد. جای دیگر بنائی دیوار بالا می برد ...

بدیهی است که چنین نقاشی و چنین نقش، دور از واقع‌بینی هم نبوده است. چون هر چه قصر بزرگ، لباس فاخر، مسجد و معبد باشکوه، پل و کاروانسرا و انواع حکم‌ها و خیرها و شرها را از آن ناحیه می‌دیده‌اند، می‌بایستی منبع و مؤسس هر چیزی را نیز در آنجاها بشناسند.

صرف‌نظر از این افسانه، باید گفت که مشکل است برای تمدن یک واضع یا مخترعی تصور کرد. زیرا که مسلماً تدریجی و طبیعی بوده است. در حالی که دیانت‌های توحیدی به عقیده موحدین حالت جهشی داشته و به عقیده ما مسلمان‌ها همگی از ابتدا گویای یک کلام بوده‌اند.^۱

نمی‌توان منکر این نکته شد که خانواده که نطفه اجتماع و مایه تمدن است، به وسیله یک عامل غریزی یعنی دوام علقه و عاطفه مرد و زن نسبت به یکدیگر و نسبت به فرزندان‌شان به وجود آمده است. همان غریزه یا عامل طبیعی که نقطه عزیمت مشترک حیوان و انسان است.

در واقع طبیعت، یا به عبارت دیگر خلقت و مشیت است که به وجود آورنده تمدن می‌باشد.

اینکه به وجود آورنده و نگاهدارنده و رشد‌دهنده همه چیز طبیعت است یا خلقت و مشیت، فقط اسباب و عواملی که برای فراهم نمودن محیط طبیعی مناسب سالم و دور کردن عوامل مزاحم لازم می‌شود، فرق می‌کند و ما می‌خواهیم اسباب و عواملی را که طبیعت در باره تمدن انسان برانگیخته یا به کار می‌اندازد بشناسیم و طرز عمل آنرا بدانیم.

حال چه بهتر که به جای استدلال‌های فلسفی و اظهارنظرهای شخصی از خود طبیعت جریان واقعیت را بپرسیم.

به سراغ تمدن انسان و زندگی بشر برویم. یعنی از تاریخ استمداد کنیم. در اینجا می‌خواهیم به کتاب یک محققى مراجعه بنماییم که شاید برای اولین بار تاریخ را پا به پا و به کمک عقاید و افکار مردم مطالعه کرده باشد. به جای فهرست‌بندی جنگ‌ها و وقایع‌نگاری پادشاهان، قدم و قلم در روایات و معتقدات

۱. فصلت (۴۱) / ۴۳: «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ...»

(ای رسول ما بر تو هم وحی نمی‌شود جز آنچه به رسولان پیشین گفته شد ...)

۴۰۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
مردم گذارده است. مقصودم فوستل دو کولانژ فرانسوی^۱ است که یک قرن قبل در
دورانی میزیسته است که فلسفه و علوم برخلاف امروز پشت به مذهب کرده بوده
است.

در اینجا گفته‌های او را که در جلد اول تاریخ جهان در قسمت «تمدن قدیم»^۲
آمده است عیناً نقل می‌کنیم.

کتاب «تمدن قدیم» تاریخ مختلط یونان و روم است که با استفاده سرشار از متون
قضائی زمان و تتبع در قوانین و آداب و افکار تدوین شده است. آنچه ذیلاً ملاحظه
می‌فرمائید جمله‌های مقطع از صفحات ۱۱۸ تا ۴۲۱ آن کتاب از لابلای شرح وقایع
تاریخی و مطالب عمومی است که ارتباط با موضوع بحث ما دارد و می‌تواند قسمتی
از مقدمه کتاب حاضر را تشکیل دهد.

* * *

«از تحقیق در قدیم‌ترین عقاید پیشینیان بر ما مسلم شد که مذهب ایشان در بدو
امر مبتنی بر پرستش نیاکان بوده و ایجاد خانواده و وضع قوانین اولیه نتیجه همین
مذهب بوده است. لیکن باید دانست که نژاد قدیم در هر یک از شعب خویش
مذهب دیگری نیز داشته است که از عناصر طبیعت گرفته بود. لیکن چون مذهب
مزبور متناسب با افکاری بازتر و عالی‌تر بوده، طبعاً برای اینکه بنیان خویش را در
طریقه صحیحی مستقر سازد، احتیاج به زمان طویل‌تر داشته است.
در آغاز برای آن هیچ گونه نبی و مبلغی نبوده، بلکه به واسطه قوه طبیعی ایشان
در اذهان مردم رسوخ یافته است»^۳.

خدایانی که بشر از عناصر طبیعت انتخاب کرده بود، مدت‌ها گذشت تا از
کانون خانواده‌ها خارج شدند. زیرا ایجاد و ظهور آنان در خانواده صورت
گرفته بود و خانواده‌ها آنان را از جمله میراث خانوادگی می‌پنداشتند^۴. (ص
«۱۱۸»)

۱. Fustel de Coulange

۲. فوستل دوکولانژ. تمدن قدیم. ترجمه و مقدمه نصرالله فلسفی (چاپ دوم، تهران، کیهان، ۱۳۰۹)

۳. تأیید آنچه در کتاب «درس دینداری» آمده است.

۴. در مشرق زمین پرستش نیاکان و خدایان خانواده‌ای از ابتدا وجود نداشته است. شرقی‌ها که اصولاً
استعداد دینی قوی‌تر دارند و ادیان بزرگ امروزی از آنجا به مغرب زمین رفته است، یک مرتبه از

«بدواً در خانواده پدید آمد و مدتی در آن دایره تنگ مخفی و محبوس بماند. لیکن تأثیر این مذهب در ترقی و توسعه اجتماعات بشری به مراتب از پرستش اجداد بیشتر بوده است. زیرا اجداد و پرس‌ها و تانس‌ها خدایانی بودند که با لذات، جز افراد خانواده کسی نمی‌توانست آنان را نیایش کند و بدین سبب وجود این خدایان خانواده‌ها را تا ابد محدود و اختلاط‌ناپذیر باقی می‌گذاشت.

پرستش عناصر یا رب‌النوع‌های طبیعت شروع کرده‌اند، یا آنکه در زمان ظهور انبیای اولوالعزم چون موسی و عیسی و پیغمبر اسلام علیهم‌السلام این دوران را پشت سر گذاشته بودند و یا در اثر تعلیمات انبیاء قدیمی‌تر، از اول مواجه با اعتقاد به خدای واحد نادیدنی شده، سپس در اثر انحطاط تدریجی و انحراف از توحید به شرک و بت‌پرستی گرائیده بودند.

در تاریخ ایران خودمان و عرب قبل از اسلام و در قصص قرآن ظاهراً به خدایان خانواده‌ای برخورد نمی‌کنیم. با آنکه در عصر جاهلیت عرب پیوندها و تعصب‌های قبیله‌ای فوق‌العاده شدید بوده است و واحدهای اجتماعی نژاد سامی (همان‌طور که در قرآن مکرر اشاره می‌شود) از مقیاس قریه تجاوز نکرده مدینه‌ای به معنای سینه‌های یونان و روم وجود نداشته و مکه را «أُمُّ الْقُرَى» می‌نامیدند، معذک‌ک بت‌های قبایل و قراء مشرک، بت‌های مأخوذ از طبیعت بوده‌اند.

پروفسور داوید دوسانتیلا استاد تاریخ سیاسی و مذهبی بنگاه‌های اسلامی در دانشگاه رم در این زمینه چنین می‌نویسد:

«... مانند تمام اجتماعات اولیه واحد اساسی اجتماع در عربستان یک فرد نبود بلکه جماعت بود. فرد چندان به حساب نمی‌آمد مگر به وسیله خانواده یا دسته‌ای که به آن تعلق داشت.

خانواده تحت قوانین اجتماعی خود به کمک افراد به زندگی خویش ادامه می‌داد. خانواده حقوق حقه افراد را حفظ می‌کرد و آنها را از خطر و آزار مصون می‌داشت، جواب جنایات و اشتباهات آنها را می‌داد و مایملکشان را بعد از مرگ به ارث می‌برد.

این بود ساختمان اجتماع عرب که بعد از پیدایش اسلام نیز بر طبق همین مختصات به آن عمل می‌شد. ولی یک چیز آن تغییر کرد. به جای خون مشترک که پایه و اساس سیاسی و اجتماعی قبائل عرب بود، ایمان مشترک قرار گرفت.

در قبائل سامی در ابتدا پرستش هسته مرکزی زندگی قبیله را تشکیل می‌داد. خداوند و قبیله پرستش‌کننده یکی محسوب می‌شد. خداوند، رفیقِ رفقای قبیله بود و دشمنِ دشمنان قبیله.

برای قبائل بدوی سامی تغییر خداوند همان معنی را می‌داد که ما بخواهیم تغییر ملیت بدهیم».

(نقل از کتاب «میراث اسلام» به قلم عده‌ای از دانشمندان، ترجمه مصطفی علم - چاپ ابن سینا - تهران ۱۳۲۵).

مذهب جدید فائده اخلاقی دیگری هم داشت که به آموختن تکالیف خانوادگی اکتفا نمی‌کرد و غیر از افراد خانواده خویش، دیگران را نیز حمایت می‌نمود. (ص ۱۲۴)

«به نسبت پیشرفت مذهب جدید، دایره اجتماعات بشر وسعت گرفت و با آنکه این مذهب در بدو ظهور بسیار محدود و ضعیف بود، زود منتشر شد. (ص ۱۲۵)

«توسعه اجتماعات قدیم بشر از اتحاد اجتماعات کوچکی صورت گرفته از خانواده‌ها، فراتریاها و از فراتریاها، تریبوس‌ها و از تریبوس‌ها، مدینه ایجاد شده است.

چون مدینه از اتحاد تریبوسها پدید می‌آمد ناچار چندی استقلال مذهبی و مدنی تریبوس‌ها و کوریاها و خانواده‌ها در مدینه محترم بود و مدینه در امور خصوصی آن‌ها دخالت نداشت و کما فی‌السابق پدر خانواده نسبت به زن و فرزند و بنده خویش حاکم و مختار به‌شمار می‌رفت. (ص ۱۲۶)

«تأسیس اجتماعات منظم برای پیشینیان سخت دشوار بود برای اینکه چنین مردمی با قوانین و مقررات عمومی مأنوس شوند و به اطاعت حکومت واحدی گردن نهاده، از اغراض و عواطف شخصی چشم پوشند، قوه‌ای لازم است که از قوای مادی تواناتر و از مصالح شخصی محترم‌تر و از اصول فلسفی مسلم‌تر باشد. چنین قوه‌ای جز عقیده نتواند بود. زیرا عقیده از هر چیز بر روح بشر مسلطتر است.

عقیده‌ای کهن به آدمی فرمان می‌داد که نیای خویش را بپرستند و همین پرستش موجب گردآمدن خانواده گردید و از آنجا مذهب و ادعیه نخستین و تصورات ابتدائی بشر در باره وظیفه و اخلاق پدید آمد و بالاخره حق تملک و حق وراثت و حقوق اختصاصی و سایر مقررات خانوادگی به ظهور رسید. پس از آن دایره عقاید بشر وسعت گرفت و اجتماعات بشری نیز به همان نسبت توسعه یافت.

هر قدر که اقوام به خدایان مشترک خود بیشتر پی بردند، محیط اتحاد ایشان وسیعتر گشت و در نتیجه، قوانین و مقررات مخصوص خانواده به ترتیب با فراتریا، تریبوس و مدینه تطبیق گشت. (ص ۱۳۰)

«شهرهایی که به دستور خدایان ساخته می‌شد، پیوسته در سایه حمایت آنان بود، چنانکه مردم روم، شهر خویش را ابدی و زوال‌ناپذیر می‌پنداشتند. (ص ۱۴۱)

«چنانکه در فصول پیش گذشت، اجتماعات قدیم عموماً به واسطه شعائر دینی پدید می‌آمد و همان‌طور که پرستشگاه خانوادگی، افراد خانواده را گرد خود

جمع می‌کرد، مدینه نیز از اجتماع مردمانی تشکیل می‌شد که در پرستش خدایانی چند متفق باشند و آداب و مراسم دینی را در پرستشگاهی مشترک انجام دهند. (ص ۱۴۵)

«اندک اندک در احوال خدایان طبیعت مادی نیز تغییراتی پدید آمد. خدایان مزبور بنا بر آنچه در فصول پیش گفته شد، نخست خدایان خانوادگی بودند و از آن پس به مدینه منتقل شدند لکن باز حال ایشان به یک منوال نماند. مردم خدایان متعددی را فی‌المثل به نام «ژوپیتر» می‌خواندند ولی بالاخره برایشان مسلم شد که «ژوپیتر» در حقیقت وجودی واحد است. روح بشر از کثرت خدایان در عذاب بود، مردم به مرور ایام دانستند که خدایان همگی متعلق به بشر و نگاهدار تمام عالم‌اند و آنان را به خانواده یا شهری منحصر شمردن خطا است. (ص ۳۷۶)

«در قوای عقلی مردم به تدریج و در پرده، انقلابی روی داد. کاهنان با انقلاب مزبور مخالفتی نمودند. چه به گمان ایشان تا زمانی که قربانی‌های دینی در ایام معین انجام می‌یافت، مذهب کهن از هر خطری محفوظ بود. در نتیجه پس از اندک زمانی بدون آنکه در آداب دینی کمترین تغییری راه یابد، عقاید مردم یکباره صورت دیگر گرفت و مذهب خانوادگی و مدنی را بر روح بشر تسلطی نماند.

سپس فلسفه ظهور کرد و مقررات و قواعد سیاست قدیم را یکباره برانداخت. تغییر عقاید مردم بدون آنکه در اصول اساسی حکومت آنان تغییری داده شود، امکان‌پذیر نبود.

فیتاغورس چون تا حدی به وجود خدای یگانه پی برده بود، اشکال قدیمی حکومت را ناپسند شمرده و دل به تأسیس هیئت اجتماعی جدید نهاد. (ص ۳۷۷)

«سوفسطائیان پیدا شدند، و آنان را در برانداختن اشتباهات کهن جد و جهد فراوان بود و در جنگ با آثار گذشته بر مقررات مدنی و خرافات مذهبی ابقا نمی‌کردند. حربه این دسته عقل و فصاحت و بلاغت و سلاح مخالفین ایشان، عادات و رسوم قدیم بود.

همین که قوای عقلی بشر به این طریق تحریک شد کم‌کم قوانین اجتماعی قدیم را مخالف انصاف و عدل یافته و به اصول اجتماعی جدیدی متوجه گشت. (ص ۳۷۸)

«سقراط معتقد بود که سوفسطائیان حق تردید در اعتقادات را نیکو به کار نمی‌برند و از آن سوء استفاده می‌کنند، مع‌هذا عقاید آنان را پیروی می‌کرد و مانند ایشان سلطه عادات و عقاید قدیم را ناپسند شمرده، قواعد حکومتی و

اجتماعی بشر را در ضمیر او منقوش می‌پنداشت. به گمان وی، حقیقت فوق عادت و عدالت برتر از قانون بود. مذهب وی در حقیقت با مذهب مدینه مخالفت داشت و به همین سبب او را متهم کردند که خدایان مدینه را نمی‌پرستد و حکم قتلش را دادند. (ص ۳۷۹)»

«پس از سقراط، سایر فلاسفه در اصول و قوانین اجتماعی بشر به آزادی بحث کردند. (ص ۳۸۰)»

«فلاسفه من باب تحقیر یا اکراه غالباً از امور اجتماعی احتراز می‌کردند. (ص ۳۸۱)»

«رواقیون را به سیاست توجهی بود، لیکن اصول موضوعه آنان با سیاست مدنی قدیم مغایرت تام داشت.

سقراط با وجود آنچه در باره عقاید وی گذشت باز پرستش خدایان مدینه را در حدود امکان بر خود واجب می‌شمرد.

افلاطون نیز به حکومتی فوق حکومت مدنی متوجه نشده بود. لکن «زنون» از حدود تنگ اجتماعات بشری فراتر رفته و بر تقسیمات و مراتبی که مذهب قدیم قائل شده بود، به دیده تحقیر می‌نگریست و چون به وجود خدای یگانه عالم پی برده بود، فکر تأسیس دولتی را که تمام افراد بشر در سایه آن بتوانند زیست، در سر می‌پرورد.

«زنون» بشر را آگاه ساخت که مقام انسانیت برتر از مقام عضویت مدینه است و آدمی را علاوه بر وظائف قانونی، در برابر خویشتن نیز وظائفی است و گفت که افتخار حقیقی در فضائل اخلاقی و جلب رضایت خداوند است، و گرنه برای مملکتی زیستن یا مردن موجب تحصیل این افتخار نمی‌تواند باشد.

این گونه عقاید تا حدی از استقلال آزادی ملی به کاست و فضائل عمومی به واسطه آن راه زوال گرفت، لکن استقلال و آزادی فردی قوت یافت و فضائل شخصی آشکار و عالمگیر گشت.

در نتیجه، دوران حکومت مدنی نیز با مذهب آن به پایان آمد و افکار عالیه جدید افراد بشر را به تأسیس اجتماعات وسیعتر رهبری نمود و در ایشان روح اتحاد و ائتلاف دمید.

البته انقلابات عقلی مزبور که از دو قرن قبل از میلاد مسیح آغاز شده بود، دیر به ثمر رسید. لکن پس از مطالعه استیلای روم، در فصل آینده مسلم خواهد شد که حوادث نیز در مسیر تاریخی خویش پیرو افکار بوده و مانند آن به تخریب بنای حکومت مدنی قدیم و تغییر طرز حکومت توجه داشته است. (ص ۳۸۲)»

«رواج دین مسیح اوضاع اجتماعی قدیم را به کلی تغییر داد و با ظهور دین مزبور انقلابی که از شش یا هفت قرن پیش از این در احوال اجتماعی پیشینیان پدید آمده بود، به پایان رسید. (ص ۴۱۴)»

مذهب قدیم در حیات فردی و اجتماعی مردم اختیار مطلق داشت. «دولت بر جمعیتی دینی اطلاق می‌شد. شاه را مقام پنتی فکس و حاکم را مقام کهانت بود. قانون از جمله عبادات دینی به شمار می‌رفت.

وطن پرستی از جمله عبادات و تبعید چون تکفیر بود. آزادی شخصی مفهومی نداشت و دولت خود را در جان و جسم و مال مردم صاحب اختیار مطلق می‌پنداشت. هر کسی ناگزیر بود بر بیگانگان به دیده دشمنی بنگرد و حق و وظیفه و انصاف و محبت از حدود مدینه تجاوز نمی‌توانست کند. اجتماع بشری ناچار در دایره معینی گرد پروتانیون مدینه محدود بود و تأسیس اجتماعی بزرگ‌تر از آن امکان‌پذیر نمی‌نمود. اوضاع مدینه‌های یونان و ایتالیا در قرون اولیه تاریخ بدین منوال بود، لکن در هیئت اجتماعی بشر به مرور ایام تغییراتی پدید آمد و در نتیجه، حکومت و حقوق و عقاید بشری نیز صورت دیگر یافت.

حقوق و سیاست از آن جهت اندکی استقلال یافت که بنیان عقاید مردم سست شده بود و دوران حکومت مذهب از آن سبب به پایان آمد که مذهب دیگر بر روح بشر تسلطی نداشت. لکن چون دین مسیح طلوع کرد، دیانت مجدداً قوت گرفت و معتقدات دینی باز به روح آدمی مستولی گشت.

دیانت علاوه بر آنکه با ظهور دین مسیح احیا شد، از لحاظ معنوی نیز ترقی کرد و تا حدی از صورت مادی قدیم خارج گشت. (ص ۴۱۵)»

«پیش از ظهور دین مسیح هر کس خدائی خاص داشت و تعداد خدایان با تعداد خانواده‌ها و مدینه‌ها برابری می‌کرد. لکن پس از آن مردم به وجود خدای یگانه‌ای معتقد شدند که به تنهایی بر سراسر عالم حاکم است و ستایش عالمیان فقط او را سزااست.

دین مسیح از روز نخست به دعوت عموم خلق پرداخت: حواریون چندی در افشای مذهب جدید مسامحه نمودند، زیرا اصحاب عیسی نیز مانند بنی اسرائیل گمان داشتند که خدای ایشان از بیگانگان بیزار است و مانند مردم یونان و روم، تصور می‌کردند که اگر نام خداوند و شعائر دینی خویش را فاش کنند چنان خواهد بود که دیگران را در ملک و مال شخصی خود سهیم سازند.

مذهب جدید ملل مختلف را به دشمنی یکدیگر تحریص نمی‌نمود و کینه‌ورزی نسبت به بیگانگان از جمله وظائف دینی نبود. بنابراین سدی که اقوام مختلفه را از یکدیگر جدا می‌کرد، شکست. (ص ۴۱۶)»

«دین مسیح مذهب را از حکومت تفکیک نمود و گفت که چون مذهب آسمانی است با موجودات ارضی آمیخته نمی‌تواند شد. عیسی به مردم می‌گفت:

«آنچه از قیصر است به قیصر و آنچه از خداوند است به خداوند ادا کنید.» و تا آن زمان کسی بدین صراحت خدا و حکومت را از یکدیگر متمایز نشموده بود. قیصر در آن زمان هنوز مقام پنتی فکس اعظم داشت و در حقیقت پیشوا و رکن مذهب مردم و پاسبان عقاید بود. وجود وی را نیز مقدس و خدائی می‌پنداشتند و حفظ این عقیده خود از اصول سیاست امپراطوران محسوب می‌شد لکن دین مسیح رشته ارتباط مقام کهنات و سلطنت را بگسست و مردم را آگاه ساخت که اطاعت از قیصر با اطاعت خداوند برابر نیست. (ص ۴۱۹)»

«دین مسیح وجود آدمی را فقط از لحاظ قوای جسمی و مصالح مادی متعلق به هیئت اجتماعی می‌شمرد و می‌گفت که افراد بشر در حیات مادی مطیع حکام می‌توانند بود و جان خود را می‌توانند در راه وطن فدا کنند، لکن در حیات معنوی و روحی آزادند و جز خداوند کسی را بر روح ایشان حق حکومت نیست.

اکنون اگر آنچه را که در فصول پیش راجع به اقتدار حکومت‌های قدیم گذشته است به خاطر بیاوریم و در سلطه مطلق که مدینه به اتکاء جنبه دینی خود اعمال می‌کرد تعمق کنیم، بر ما مسلم خواهد شد که آزاد نهادن روح مردم یگانه وسیله ایجاد آزادی شخصی است.

دین مسیح فضائل خصوصی را برتر شمرد و بدین طریق خدا و خانواده و وجود آدمی را بر وطن، و خویشاوندان را بر هموطنان، مقدم داشت.

ماهیت حقوق نیز به واسطه ظهور دین مسیح تغییر کرد. ملل قدیم عموماً حقوق را پیرو مذهب دانسته و قوانین خویش را از مذهب اتخاذ می‌کردند.

دین مسیح نخستین مذهبی است که قانون را تابع خود نشموده است.

پس از ظهور دین مسیح، حقوق از قید مذهب رهائی یافت و بشر از آن پس قوانین خویش را بر طبیعت و مردمی و عدالت متکی ساخت. بالتیجه دایره حقوق وسعت گرفت و تدریجاً به مقتضای ترقیات اخلاقی بشر اصلاح شد و در هر عصری به متابعت مصالح و احتیاجات مردم آن عصر تغییر یافت. (ص ۴۲۰)»

«مطالعات ما در این فصل که حد فاصل سیاست قدیم و جدید است به پایان می‌رسد. در این کتاب، تاریخ عقیده‌ای را بیان کردیم که چون استقرار یافت هیئت اجتماعی بشری پدید آمد و چون رو به تغییر نهاد، هیئت اجتماعی دچار

یک سلسله انقلابات گشت و چون بر افتاد هیئت اجتماعی صورت دیگر گرفت. (ص ۴۲۱)

* * *

این بود جمله‌های منتخب مقطع ولی متوالی و مرتبطی از کتاب «تمدن قدیم» تألیف «فوستل دوکولانژ» که فکر می‌کنم ارتباط نزدیک با کتاب حاضر داشته باشد. نکاتی که مورخ محقق ما روی آنها تکیه کرده و به نظر می‌رسد کتاب را به خاطر همانها تدوین نموده و تمدن را، که به لحاظ او چیزی جز تشکیل هیئت اجتماعی با معتقدات و مقررات حکومتی و آداب مربوطه نیست، در آنها خواسته است خلاصه کند، به طور خیلی فشرده به شرح ذیل درمی‌آید:

- ۱- تمدن و اجتماع بشری از قدیم‌ترین مراحل خود، زائیده مذهب و تحت تأثیر شدید آن بوده است.
- ۲- اداره هیئت اجتماعی یا تمدن از یک طرف و مذهب از طرف دیگر پا به پای هم پیش رفته‌اند.
- ۳- توسعه تمدن و هیئت اجتماعی ناگزیر احتیاج به معتقدات مذهبی مشترک و متکامل دارد.
- ۴- در سایه اشتراک در عقیده و توحید در پرستش است که رفع دشمنی و ایجاد ائتلاف و اتحاد در طریق تأسیس دولتی که تمام افراد بشر در سایه آن بتوانند زیست کنند، امکان‌پذیر می‌باشد.
- ۵- با ظهور دین مسیح عاملی که میان ملت‌ها دشمنی و جدائی می‌انداخت و سد بزرگی که مانع تأسیس دولت واحد جهانی بود شکسته و روح آزادی دمیده شد.

* * *

فوستل دوکولانژ در مطالعات تاریخی خود از مسیحیت جلوتر نرفته است و ضمناً مسیحیتی که او وصف می‌کند غیر از مسیحیتی است که بر اروپای قرون وسطی و اروپا و امریکای قرون معاصر سایه افکنده است. این مسیحیت برخلاف گفته و خواسته او، عمومیت و اخوت بشری را که مافوق نژادها و ملیت‌ها و رنگ‌ها باشد، پیدا نکرد. البته مثل یهودیت خودخواهانه و قومی نبود ولی می‌دانیم که آغشته به

تعصب فوق‌العاده گردید. کسانی که اگر سیلی می‌خوردند، می‌بایستی طرف دیگر صورت خود را پیش کشند، انتقام‌جویترین و جنگ‌جویترین ملت‌ها شده و مکرر یکدیگر و سایرین را دریدند و مبشرین و مبلغین آنها پیش‌آهنگان استعمار و اسارت سایر ملل از آب درآمدند.

خدای مسیحیت نیز که در اصل نه از خانواده گرفته شده بود و نه از طبیعت و می‌بایستی روحانی محض و یکتای مطلق باشد، با انحراف به تثلیث و قیاس به نفس‌های بشری، هم جسمانی شد و هم آلوده به خرافات شرک. خودشان را به پیغمبرشان نسبت دادند و پیغمبرشان را پسر خدا گرفته و به او اختصاص دادند. بنابراین خدا را به خود اختصاص دادند. به این ترتیب مسیحیت گمراه شده نتوانست و نخواهد توانست ملیت‌های مختلف را دربر گرفته، حکومت و ملت و احدی را به وجود آورد.

* * *

اما آنچه که آرزوی «فوستل دوکولانژ» بود، هفت قرن بعد از مسیح، پیغمبر آخرالزمان به دنیا عرضه کرد. با اعلام کلمه توحید خالص هنوز ۱۴ سال از بعثت نگذشته با مردمی که از نظر اجتماعی در سطح قبیله و قریه بودند، «مدینه» تشکیل شد و ۱۰ سال بعد از هجرت از اعراب پراکنده بیابان‌گرد درنده‌خوی بی‌تمدن، شبه جزیره عربستان به صورت کشور واحد متحدی درآمد و بالاخره یک قرن از رحلت او نگذشته دولت اسلامی بزرگی متشکل از عرب و ایرانی و افریقائی و ترک و غیره که بزرگ‌ترین محیط حکومت و تمدن تا آن زمان بوده است، روی سه قاره آسیا و آفریقا و اروپا سایه افکند ...

پروفسور «داوید دو سانتیلا» در این باره چنین ادامه می‌دهد:

«محمد (ص) ساختمان اجتماع عرب را به صورت دیگری درآورد و برای این منظور همان‌طور که ابن‌خلدون درک کرده است، عمیق‌ترین غرائز فردی را نشو و نما داد و به کمک تولید.

در ابتدا پایه و اساس قبیله از بن برکنده شد و دیگر صحبت تابعیت و اتفاق قبیله در بین نبود. کسی که به مذهب اسلام درمی‌آمد می‌بایست تمام ارتباط خانوادگی و قبیله‌ای را فراموش کند... و مانند ابراهیم باید به خانواده و قبیله خود در صورتی که هنوز به عقاید قدیمی خویش باقی هستند، بگوید:

«بین شما و من هیچ چیز مشترک نیست»

این بود ترتیب اجتماع جدیدی که محمد (ص) در ابتدا آغاز نمود. به این طریق، افراد هر یک شناخته شده و هر کدام به نوبه خویش وظائف خود را نه به علت ارتباط با اجتماع بلکه به واسطه ایمان خود انجام داده و جماعت این ایمان آورندگان «جامعه اسلامی» را فراهم ساخت.

* * *

این توسعه عظیم که نامش را جهش معجزه‌ای باید بنامیم از جهت تشکیل و تجمع و حرکت به سوی دولت واحد جهانی آزاد بود، اما از جهت پذیرش و گسترش فرهنگ و تمدن، صفحات کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان» بازگوکننده و ارائه دهنده آن می‌باشد.

اسلام تنها از طریق تأمین اجتماع و امنیت که هر محیطی را طبعاً برای اخذ و توسعه تمدن مساعد می‌نماید، عمل نکرد؛ بلکه در قرآن و تعلیمات پیغمبر و امامان، عنایت خاص به تفاهم و سازش بین ملیت‌های مختلف مسلمان از یک طرف و احتراز از تعصب یا دعوت به تسامح و تساهل نسبت به اهل کتاب و غیراهل کتاب وجود داشت.^۱ به این ترتیب، ارتباط فراوان میان ملت‌ها برقرار شد و تبادل و ترکیب که از عوامل عمده گسترش و پرورش تمدن هستند، تقویت گردید.

این معانی را آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی به خوبی در کتاب «کارنامه اسلام»^۲ نشان می‌دهد و در فصل ۴ (فرهنگ و تمدن انسانی و جهانی اسلام) چنین می‌نویسد:

«تمدن اسلام که بدین گونه وارث فرهنگ قدیم شرق و غرب شد، نه تقلیدکننده صرف از فرهنگ‌های سابق بود، نه ادامه دهنده محض؛ ترکیب کننده بود و تکمیل سازنده. دوره کمال آن که با غلبه مغول به پایان آمد دوره‌سازندگی بود - ساختن یک فرهنگ جهانی و انسانی - و در قلمرو چنین تمدن قاهری، همه عناصر مختلف البته راه داشت: عربی، یونانی، هندی، ایرانی و حتی چینی ...»

به علاوه آنچه این تمدن را جهانی کرد، در واقع نیروی شوق و اراده کسانی بود که خود از هر قوم و ملتی که بوده‌اند، بهرحال منادی اسلام بوده‌اند و

۱. تسامح یا تساهل همان است که در زبان غربی‌ها Tolerance گفته می‌شود و در فارسی انعطاف.

۲. چاپ تهران ۱۳۴۸. صدمین نشریه شرکت انتشار

تعلیم آن. بدین گونه مایه اصلی این معجون ... در واقع اسلام بود که انسانی بود و الهی ...

جامعه اسلامی هم جامعه‌ای بود همجنس که مرکز آن قرآن بود، نه شام و نه عراق. قرآنی که در قلمرو آن نه مرزی موجود بود نه نژادی، نه شرقی در کار بود نه غربی.

در مصر یک خراسانی حکومت می‌کرد و در هند یک ترک. غزالی در بغداد کتاب در رد فلسفه می‌نوشت و ابن‌رشد در اندلس به آن جواب می‌داد...

و در فصل ۲ (تسامح ما در تمدن انسانی اسلام) چنین می‌آورد:

«... شک نیست که سهم اقوام گونه‌گون که در توسعه این تمدن بذل مساعی کرده‌اند، نباید از نظر محقق دور بماند.

و اما آنچه این مایه ترقیات علمی و پیشرفت‌های مادی را برای مسلمین میسر ساخت در حقیقت همان اسلام بود که با تشویق مسلمین به علم و ترویج نشاط حیاتی، روح معاضدت و تساهل را جانشین تعصبات دنیای باستانی کرد و در مقابل رهبانیت کلیسا که ترک و انزوا را توصیه می‌کرد، با توجه مسلمین به «راه وسط»، توسعه و تکامل صنعت و علم انسان را تسهیل کرد.

در دنیائی که اسلام به آن وارد شد این روح تساهل و اعتدال، در حال زوال بود ... در چنین دنیائی که اسیر تعصبات دینی و قومی بود اسلام نغمه تازه‌ای ساز کرد. چنانکه با ایجاد دارالاسلام که مرکز واقعی آن قرآن بود، - نه شام و نه عراق - تعصبات قومی و نژادی را با یک نوع «جهان وطنی» چاره کرد و در مقابل تعصبات دینی نصاری و مجوس، تسامح و تساهل با اهل کتاب را توصیه کرد و علاقه به علم و حیات، ثمره این درخت شگرف که نه شرقی بود نه غربی، بعد از بسط فتوح اسلامی حاصل شد و توسعه و ترقی آن مخصوصاً تا وقتی بود که مشکلات سیاسی، تساهل و تسامحی که اسلام برخلاف دنیای بی‌زانس و ایران به آن اجازه رشد می‌داد، از بین نبرده بود ...»

این نظریات آقای دکتر زرین کوب را که یک نویسنده ایرانی مسلمان است، یک مستشرق اروپائی مسیحی، پورفسور N.Bammate رئیس قسمت مطالعات انسانی و فلسفی یونسکو و استاد مؤسسه تحقیقات دیپلماتیک در پاریس نیز با بیان محتاط‌تری که بیشتر ناظر بر فعالیت‌های علمی مسلمین است، تأیید می‌نماید.

در کتاب «علم و صنعت در اسلام»^۱ تحت عنوان «کثرت منابع، خصیصه بین‌المللی» چنین می‌گوید:

۱. ترجمه محمد جواد سهلانی، چاپ تهران ۱۳۴۹، هشتمین نشریه انتشارات بعثت

«در نخستین وهله، بارزترین جنبه علم در تمدن اسلامی کثرت منابع آن است ... طی چند سالی سلطه عرب شامل مراکز علمی متنوع و بسیاری از مدارس یونانی گرفته تا سراسر شرق میانه و مدارس ایران گردید و دامنه آن تا به کرانه‌های علم هندیان می‌رسید و در عین حال که به این مدارس دیرینه مبنای تازه‌ای می‌داد، آنها را زنده نگه‌می‌داشت. به این ترتیب، ارتباطات نزدیک‌تری میان مناطقی که در اثر قدمت و کهنگی فقط برحسب اتفاق تماس‌های علمی داشتند، برقرار شد. از آن پس، علم به طور قاطع صورت یک کوشش بین‌المللی گرفت و به همان صورت نیز به غرب مسیحی منتقل گردید... علوم اسلامی که در آن واحد در معرض نفوذ معارف متنوع زیادی قرار داشت، طبیعتی ترکیبی یافت ... لازم است که دو عامل یک شکل دیگر را که سبک اصیلی به طرز تفکر علمی و اسلامی بخشید، مورد ملاحظه قرار دهیم:

یکی نفوذ مذهب اسلام

و دیگر روش‌های خاص مذهبی. در حقیقت این روش‌ها را می‌توان مهمترین اعانه تمدن اسلامی به علم دانست.

.... مسلمانان پس از دسترسی به سیستم‌های علمی وظیفه اصلی خود را بر مبنای طبقه‌بندی این سیستم‌ها قرار دادند... اما به نظر مسلمین این طبقه‌بندی به منزله جدول مراجعه‌ای بود برای مشورت و برنامه‌ای برای تحقیق ... تمدن اسلامی موفق به دادن چنان مفهومی از علم گردید که دانشمندان را قادر می‌ساخت تا مداخلات حساب شده‌ای در موضوع مورد مطالعه به عمل آورده و هدف خود را پیاده کردن اصول عملی قرار دهند. خلاصه اینکه علم اسلامی دانشی آنچنان بود که کاملاً با عمل توأم بوده و عناصر تحقیق آزمایشگاهی را دربر داشت.»

لذا بی‌جهت نیست که «آلکساندر فون هومبولدت» می‌گوید:

«عرب‌ها را باید به وجود آوردگان واقعی علوم فیزیکی دانست ...»

در این زمینه که قرآن، نه تنها به طور ضمنی عامل وحدت بشریت است و با تأثیر غیرمستقیم تشکیل دولت جهانی و تمدن و فرهنگ انسانی را می‌خواهد، بلکه عنایت و اصرار خاص در مبارزه با اختلاف و تفرقه و تخاصم بین ملت‌ها دارد. در این زمینه، نه محققین اخیر شرقی و غربی تا عمق مطلب جلو رفته‌اند و نه مفسرین قرآن توجه درستی از دریچه‌های اجتماعی و انسانی به مسئله کرده‌اند. بنابراین خوانندگان اجازه خواهند داد که تأمل و تعمق بیشتری در این باره بنمائیم.

به قول فوستل دوکولانژ، کثرت خدایان و تخصص و تعلق آنان ابتدا به خانواده‌ها و بعد به قبیله‌ها و شهرها و به اقوام مختلف، عامل قاطعی در ایجاد دوگانگی و دشمنی میان ابناء بشر بوده و سد راه ائتلاف حکومت‌های آزاد بزرگ شده است. با ظهور مسیح یعنی دعوت پرستش خدای یگانه‌ای که معنوی و مشترک است، این سد بزرگ شکسته شد ...

ولی واقعیت مشهود به عقیده نگارنده این است که متأسفانه مسئله به اینجا ختم نگشته و مشکل وحدت انسان‌ها با دعوت مسیح و سایر انبیاء حل نشده است.

بشر خودبین، خودخواه و اختلافگر به این حد اکتفا نمی‌کند. وقتی هم که به خیال خود موحد می‌شود و بهانه اختلاف یا جدائی خدا از بین می‌رود، برای تفاوت جویی و تفاخر و برای تفرقه‌اندازی، بهانه‌های دیگری می‌آورد.

صرف نظر از اینکه مانند یهود، یهوه را مخصوص بنی‌اسرائیل و بنی‌اسرائیل را قوم مخصوص یهوه و یگانه نجات‌یافتگان روی زمین می‌پندارد، هر ملتی سعی دارد خود را به خدا و خدا را به خود چسبانده و ادعای «خدا با ما است» بکند.

در مرتبه نازلتر نیز، وقتی به سطح پیغمبران می‌رسیم پیروان هر یک، آنها را وسیله تمایز و برتری قومی کرده، فضائل خود را به رخ دیگران می‌کشند.

باز، در مرتبه پائین‌تر از انبیاء، در بین خود مسلمان‌ها می‌بینیم با وجود خدای واحد و کتاب و پیغمبر مشترک، انواع بی‌شمار اختلاف و تفرق بر سر خلیفه و امام، مراد و ملا یا بر سر تعبیر و تفسیرهای دینی و روایات و استنباط‌ها به راه افتاده، هر دسته به دنبال مرشد جداگانه یا مفهوم و مطلبی که به آن معتقد است رفته، با چماق تکفیر و تبری، سایرین را از جرگه اسلام و انسانیت طرد می‌کنند!

اما می‌بینیم قرآن کریم این روحیه را «...كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱ به طرق مختلف شدیداً منع و بلکه حرام می‌نماید و می‌خواهد که با پرستش خدای یگانه مشترک، تفرقه و تخاصم را از میان بردارد. ذیلاً چند مورد آن را با اجازه خوانندگان شماره‌گذاری می‌کنیم:

۱- قرآن جد و جهد فراوان دارد که با تذکار مشترکات و نفی اختلافات از یک طرف حساب پیغمبر اسلام و سایر پیغمبران را از حساب خدا، جدا و از طرف دیگر

۱. مؤمنون (۲۳) / ۵۳: ... هر گروه و دسته‌ای به آنچه نزد خود دارد دلخوش است.

حساب پیغمبران را با هم یکجا کرده، اجازه تفرقه و تفکیک ندهد و آنها را «علی السوئیة» بنده خدا و دعوت کننده به سوی او بداند.

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ اسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۱.

«... وَ قُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ الْهُنَا وَ الْهُكُمْ وَ أَحَدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۲.

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ لَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ...»^۳

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۴.

نفی اختلاف و امتیاز و افتراق را تا آنجا می برد که به خود پیغمبر خطاب می کند:

«مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدَّ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ...»^۵

۱. بقره (۲) / ۱۳۶ : بگوئید ایمان به خدا آوردیم و آنچه بر ما نازل شده است و بر ابراهیم ... و آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان داده شده است، جدائی بین هیچ یک از آنها نمی اندازیم و ما تسلیم شدگان او می باشیم.

۲. عنکبوت (۲۹) / ۴۶ : ... و بگوئید ایمان آوردیم به آنچه بر ما نازل شده است و بر شما نازل شده است و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم شدگان به او هستیم.

۳. نساء (۴) / ۱۵۲ : و کسانی که ایمان به خدا و فرستادگان او آورده جدائی و تمایزی بین هیچ یک از آنها قائل نشدند، به این دسته اشخاص به زودی پادشاهایشان را می دهیم.

۴. یوسف (۱۲) / ۱۰۸ : بگو چنین است راه من، با آگاهی و بینایی شما را به سوی خدا دعوت می کنم، من و هر کس پیرو من باشد، و منزله است خدا (از شریک و مثل و اولاد داشتن).

۵. فصلت (۴۱) / ۴۳ : به تو چیزی جز آنچه به پیغمبران پیش از تو گفته شده، گفته نمی شود.

۲- به پیغمبر و به مسلمانها گوشزد می کند که اگر کسانی باشند که آئین خود را جدای از دیگران بگیرند و دسته و شعبه بسازند شماها به هیچ وجه از آنها نیستید:

«إِنَّ الدِّينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ...»^۱

«... وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الدِّينِ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا
كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲.

۳- اهل کتاب یعنی یهود و نصاری را نه تحقیر و تکفیر می کند که شما احمقان بر باطل و اهل جهنم هستید و نه آنها را برای محو و مغلوب شدن به مبارزه می طلبد. بالعکس پیغمبر آخرالزمان را فرستاده بر همه مردم و از جمله بر اهل کتاب و تصدیق کننده و نگاهدارنده کتب آنها (... مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا عَلَيْهِ...)^۳ معرفی نموده^۴، ضمن ایرادگیری و میل به اصلاح انحرافها و سوءنیت های آنها دعوت به یکرنگی و هماهنگی می نماید. سپس از همه اشکالات و اختلافات چشم پوشیده، به یک مطلب و اصل اساسی قانع می شود. می گوید بیائید دور یک کلمه یا شعاری که بین ما و شما مشترک است و با توجه به آن تمام عوامل اختلافات حل خواهد شد، حلقه زده و عهد کنیم که جز خدا کسی را بنده نباشیم و خودهامان را ارباب و سرور یکدیگر نگیریم:

۱. انعام(۴) / ۱۵۹: همانا کسانی که دین خود را جدا کرده و به صورت دسته و گروهها در آمدند به هیچ وجه تو جزو آنها نیستی.

۲. روم(۳۰) / ۳۱ و ۳۲: ... و از مشرکین نباشید، از آنهایی که دین خود را پراکنده و جدای از یکدیگر کرده و به صورت دستهها و شیعههایی در آمدند که هر کدام به آنچه نزد خود دارند دلخوش شدند.

۳. مائده(۵) / ۴۸: ... تصدیق به درستی و راستی همه کتب که در برابر اوست نموده و بر حقیقت کتب آسمانی پیشین گواهی می دهد...

۴. و در جای دیگر قرآن را تصدیق کننده کتب پیشینان و تفصل دهنده آنها معرفی می نماید:
یونس(۱۰) / ۳۷: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ ...

این قرآن عظیم نه بدان پایه از فصاحت و جامعیت است که کسی جز به وحی خدا تواند یافت لیکن (علاوه بر آنکه به معجز بر حق بودن خود گواه است سایر کتب آسمانی را نیز تصدیق می کند و کتاب و احکام الهی را به تفصیل بیان می کند....

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ
وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...»^۱

به اهل کتاب می‌گویید اگر ایرادی به شما هست برای این است که به کتاب خودتان عمل نمی‌نمایید و اگر به آن عمل کنید فراوانی و نعمت خدا از آسمان و زمین به شما رو خواهد آورد.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرِيَةَ وَالْإِنْجِيلَ
وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ...»^۲

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرِيَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا
مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ
مَا يَعْمَلُونَ»^۳

قرآن با اهل کتاب دشمنی ندارد، آنها هستند که حسد می‌ورزند و دشمنی می‌کنند، معذک شما مسلمان‌ها مدارا کنید :

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفْرًا حَسَدًا
مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى
يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ...»^۴

۱. آل عمران (۳) / ۶۴ : به اهل کتاب بگو بیائید در جهت کلمه‌ای که بین ما و شما مشترک است (توافق کنیم) و آن اینکه جز خدا کسی را بندگی نکرده، چیزی را با او شریک نسازیم و غیر از خدا خودمان را ارباب یکدیگر نگیریم.

۲. مائده (۵) / ۶۸ : بگو ای اهل کتاب تا وقتی که تعلیمات تورات و انجیل را به پا ندارید و آنچه از جانب پروردگارتان به شما نازل شده است (عمل ننمایید) هیچ ارزش و اعتباری ندارد.

۳. مائده (۵) / ۶۶ : و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنان نازل شده است به پا دارند (و زنده کنند) مسلماً از بالای سر و زیر پای خود یا از آسمان و زمین برخوردار خواهند شد، درمیانشان گروه‌های میانه‌رو و درست هست اما بیشترشان آنچه می‌کنند زشت است.

۴. بقره (۲) / ۱۰۹ : بسیاری از اهل کتاب در اثر حسدورزی خود و بعد از آنکه حق برایشان آشکار شده است آرزو دارند بتوانند شما را که ایمان آورده‌اید به کفر برگردانند ولی ببخشید و گذشت کنید تا خدا امر خود را ظاهر سازد (بیاورد) ...

«... وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا...»^۱

اگر قرآن اهل کتاب را به گردآمدن دور پرچم توحید دعوت می‌نماید، به مسلمان‌ها نیز توصیه می‌کند که اصرار نداشته باشید آنها جزو امت شما باشند؛ بلکه خداوند برای هر امت راه و رسمی قرار داده و اگر می‌خواست همه شما را به صورت امت واحد درمی‌آورد و لیکن می‌خواهد هر کدام را در آنچه داده است بیازماید. پس اگر راست می‌گوئید با هم در خدمات و خیرات مسابقه بگذارید و راجع به اختلافات فیما بین، خداوند در روزی که در نزد او جمع شوید حکم خواهد کرد:

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لَبَلَّوْكُمْ فِي مَا اتَّيَكُم فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^۲.

۴- داعیه انحصارطلبی و عزیز بی‌جهت بودن اهل کتاب یا مسلمان‌ها را که خیال می‌کنند اختصاص به خدا و مصونیت از عذاب او دارند، سخت کوبیده صریحاً اعلام می‌دارد که خدا و بهشت به دلخواه کسی نیست. هر کس کار بد بکند بدی خواهد دید بدون آنکه در برابر خدا کسی را پشتیبان پیدا کند و مرد یا زنی که کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد وارد بهشت خواهد شد:

«لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ وَلَا
يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا»^۳.

۱. مائده (۵) / ۶۸: ... و مسلماً آنچه بر تو نازل شده است در بسیاری از آنها طغیان و کفر زیادی برخوردار است... انگیخت...

(ضمناً اشتباه نشود که نه قرآن چنین می‌گوید و نه حقیر سراپا تقصیر چنین تعبیر می‌کند که اگر اهل کتاب و دیگران دست تجاوز به مسلمان‌ها دراز کردند و از سرزمین و خانه بیرونشان کردند باید ساکت بنشینند).

۲. مائده (۵) / ۴۸: ... و اگر خدا می‌خواست همه را یک امت می‌گردانید، ولیکن این نکرد تا شما را به احکامی که در کتاب خود فرستاده بیازماید، پس به کارهای نیک سبقت گیرید که بازگشت همه شما به سوی خداست و در آنچه اختلاف می‌نمایید شما را به جزای آن آگاه خواهد ساخت.

۳. نساء (۴) / ۱۲۳: (بهشت و جهنم) نه به دلخواه و آرزوی شما است و نه آرزوی اهل کتاب، هر کس کار بد کند کیفرش را خواهد دید و به نفع خود در برابر خدا (سواى خدا) یار و یاورى (شفیعی) نخواهد یافت.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا»^۱

در نظر قرآن غیر اهل کتاب نیز اگر خداپرست و معتقد به آخرت بوده و قدم در راه صحیح بردارند نباید نگرانی بخود راه دهند:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۲.

۵ - اصلاً با هر گونه برتری جوئی در این دنیا مخالف است و خانه آخرت را تنها به کسانی وعده می‌دهد که در پی برتری و فساد در زمین نباشند.

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۳.

در اینجا نکته‌ای قابل توجه و تذکر است و آن به دنبال آوردن علو و فساد است. انگار به نظر قرآن برتری جویی و تفوق طلبی قهراً فساد و خرابی به بار می‌آورد. مؤید این نظر چند آیه دیگر است که آنجا هم ملازماً از این دو روحیه یا عمل یاد می‌شود و آن را تقبیح می‌نماید. یکی در مورد فرعون است که برتری جوئی او در زمین همراه با ایجاد طبقات یا تبعیض نژادی و تضعیف مردم بوده و از مفسدین به شمار رفته است و دیگر در باره خود بنی اسرائیل و آن دورانی است که دست به فساد در زمین زدند و خیلی خود را برتر و مافوق سایرین می‌گرفتند:

۱. نساء(۴) / ۱۲۴: و هر کس از کارهای شایسته چیزی انجام دهد، خواه مرد، خواه زن، و مؤمن باشد، پس این دسته هستند که وارد بهشت می‌شوند و سر سوزنی به آنها ظلم نخواهد شد.

۲. مائده(۵) / ۶۹: البته هر کس از گروندگان به اسلام و یهودان و ستاره‌پرستان و نصاری که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکار شود، هرگز او را ترسی و اندوهی نخواهد بود.

۳. قصص(۲۸) / ۸۳: چنین است سرای آخرت، آن را برای کسانی که در پی برتری جویی در زمین و فساد راه‌انداختن نباشند مقرر داشتیم و سرانجام از آن پرهیزکاران است.

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ ... إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»^۱.

«وَ قَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً مَرَّةً وَ لَتُعْلَنَ عُلُوًّا كَبِيرًا»^۲.

آیه ۶۹ سوره مائده، در ذیل داستان قارون است که با ثروت فزون طلبی می کرد؛ آیه ۸۳ سوره قصص، وصف فرعون است که با قدرت و سلطه، در پی برتری بود؛ آیه ۴ سوره قصص، مربوط به خود بنی اسرائیل است که به اتکای قوم خدا بودن، فساد و تفرق جوئی داشتند. در سوره یونس، آیه ۸۳، نیز همین تقارن است ولی به جای «مفسدین»، «مُسْرِفین» آمده است.

توضیح مطلب نیز چندان مشکل نیست :

بشر طبعاً خودخواه و استثمارگر است. اگر خداپرست واقعی نبود ناگزیر به نحوی از انحاء خودپرست خواهد شد. زیرا اگر دیگری را برتر و حاکم بر خود ندانست و نپرستید طبعاً و عقلاً چرا خود را نخواهد که صاحب همه چیز و برتر از همه کس باشد. (شق ثالثی هم هست که بعد صحبت می کنیم).

فرد خودبین خودخواه خودپرست نمی تواند برتری جو نباشد. حتی آنجا که به خیال خویش عقیده و علاقه به افکار یا افرادی پیدا می کند، به جای آنکه خود را در خدمت آنها بگذارد آنها را وسیله تفاخر و تشخیص به سود خویش قرار می دهد. خودپرستی و برتری جوئی لازم و ملزوم یکدیگرند.

حالا چون دیگران هم خودشان را دوست دارند و هم نمی خواهند برتری را بپذیرند اختلاف از اینجا شروع می شود.

چقدر ما نظیر این حالات را در فرقه های دینی و احزاب سیاسی مشاهده نموده ایم!

۱. قصص (۲۸) / ۴ : همانا که فرعون در زمین خود را بالا گرفت و اهل آن را دسته بندی کرده، طائفه ای را پست می شمرد (یا پست می کرد) ... همانا که او از مفسدها بود.

۲. اسراء (۱۷) / ۴ : و در کتاب در خطاب به بنی اسرائیل چنین حکم کردیم که دو بار در زمین فساد راه می اندازید و بسیار خود را بالا می گیرید.

حضرت علی (ع) و عمر خودشان به اندازه یک هزارم آنچه بعضی از پیروانشان به نام آنها با هم دشمنی کرده‌اند، دعوا نداشته‌اند!
گاهی می‌بینید مابین افراد برجسته بر سر اختلاف در تلفظ یک کلمه یا بیان فرع و مطلبی چه کشمکش و دسته‌بندی‌ها راه می‌افتد!

۶- آیاتی هست که قدم از حدود مؤمنین و اهل کتاب فراتر گذارده، به طور کلی بشریت و مسئله اختلاف ملت‌ها را مطرح می‌کند. اعلام می‌دارد که اصلاً مردم «امت واحد» هستند و برای ملت واحد بودن آفریده شده‌اند و به همین منظور خداوند، پیغمبران را برانگیخت و به دست آنها کتاب داد، حال اگر بعد از پیغمبران، مردم خلاف کرده و تفرقه انداخته‌اند پای جهالت یا سوءنیت مردم باید گذاشته شود:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱.

۱. بقره (۲) / ۲۱۳: مردم امت واحدی هستند بنابراین خداوند پیغمبران را برای مژده و بیم دادن برانگیخت و همراهشان کتاب نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف و دشمنی کرده‌اند حکم کنند ... اتفاقاً مفسرین در بیان و ارتباط مطالب صدر و ذیل این آیه دچار مشکلات و محتاج به تعبیر و تأویل‌ها شده‌اند. در ظاهر آیه چنین دیده‌اند که بشر در ابتدا (بنا به فطرت یا حیوانیت و ضلالت) یکپارچه و امت واحدی بوده است. بعثت انبیاء (که بعداً بوقوع پیوسته است) سبب اختلاف و تشتت شده، آنگاه خداوند کتاب را به کمک انبیاء نازل کرده است تا به وسیله آن حل اختلاف نمایند. الخ.
بعضی از مفسرین اختلاف مردم را بعد از دوران اولیه فطرت و قبل از بعثت انبیاء (و علت بعثت انبیاء) دانسته‌اند (از جمله تفسیر جوامع الجمع طبرسی) ولی برخی دیگر اعزام رسل و ارشاد بشر را از این جهت که سبب پیدایش افکار تازه و تکان عقل‌ها و برخورد منافع و عقاید شده است، عامل اختلاف دانسته و لازم دیده‌اند که خداوند برای حکومت در اختلافات، کتاب خود را به دنبال وعده‌های بهشت و جهنم بفرستد. حتی مولوی رومی اشعاری به این مضامین دارد که تا انبیاء نیامده بودند مردم مثل بهائم و اطفال تفاوتی میان خود حس نمی‌کردند و با دعوت انبیاء عقلهائی روشن و دلهائی سنگ شده، صالح و طالح از هم فاصله گرفتند.

علمای ما که فارسی‌زبانند و عادت دارند معانی کلمات را مشخص و موارد استعمال افعال را سر جای خود ببینند گاهی فراموش کرده‌اند که در عربی چنین نیست. صیغه وصفی و التزامی اصلاً وجود ندارد و

ماضی گاهی جای مضارع را می‌گیرد. به نظر می‌آید در این آیه نیز کلمه «کان» و حرف «ف» سبب اشتباه و انحراف از مفهوم صحیح آیه شده باشد. اگر «کان» را به صیغه ماضی و به معنای «بود» یا «بودند» بگیریم و به جای «ف» کلمه «سپس» فارسی یا «پس از آن» را بگذاریم ترجمه آیه همان می‌شود که تفسیر کرده‌اند و پی توجیه‌هایی برای رفع ایراد مقدر و ناراحتی‌های حاصله از اینکه بعثت انبیاء عامل اختلاف مردم گشته و مجدداً هدایت خدا لازم شده است، رفته‌اند.

در عربی و مخصوصاً در قرآن که به طور فراوان از آینده‌های دور و حتمی به صیغه ماضی گفتگو می‌شود فعل کان همه جا حکایت از گذشته که نمی‌کند هیچ، حکم بر حال و همیشه دارد:

نساء (۴۹) / ۱۵۸: ... كَانِ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا،

فرقان (۲۵) / ۲۹: كَانِ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا،

یونس (۱۰) / ۳۷: وَ مَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ...

یونس (۱۰) / ۱۰۰: وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ،

توبه (۹) / ۱۷: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...

اسراء (۸) / ۳۴: ... إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا،

اسراء (۸) / ۱۱: وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

(تنها ۲۵ مورد در سوره اسراء و همین اندازه‌ها در سوره احزاب)

در تمام این موارد «کان» به معنای «می‌باشد» و «چنین است» و نظایر آن استعمال شده است و هیچ‌کس نخواهد گفت که مثلاً خدا یک زمان عزیز و حکیم یا غفور و رحیم بود و حالا نیست یا عهد و پیمان سابقاً مورد بازخواست قرار می‌گرفت و بعداً رفع تکلیف شده است.

همین‌طور حرف ربط «ف» در جاهائی که معنای سپس فارسی را می‌دهد توالی و ترتب زمانی را می‌رساند و در خیلی جاهای دیگر برای بیان ترتب و توالی منطقی و تعلیل یک عمل به کار برده شده است و ترجمه فارسی آن «پس»، «بنابراین» یا «بدین منظور» می‌شود (حال این خصوصیات را برای زبان عربی کمال بدانیم یا نقص، مطلب جداگانه‌ای است).

مثلاً در ترجمه:

یونس (۱۰) / ۳: ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَاعْبُدُوهُ... یا

می‌گویند: چون خداوند پروردگار شما است بنابراین (یا جا دارد) او را بندگی کنید یا
یا در ترجمه:

نحل (۱۶) / ۲: إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

می‌گویند: همانا که خدائی جز من نیست پس (بنابراین) از من پرستش و اطاعت داشته باشید.

مثال‌های دیگر:

جمعه (۶۲) / ۶: قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ...

طلاق (۶۵) / ۳: ... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ...

حجر (۱۵) / ۸۵: ... إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ...

ص (۳۸) / ۲۶: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...

در آیه:

در سوره هود آیاتی است که صریحاً می‌رساند قصد خداوند از خلقت بشر رحمت است و رحمت، در اختلاف نداشتن و تشکیل امت واحد دادن است ولی خداوند کسی را مجبور نمی‌کند و مردم پیوسته در اختلاف و ستیزه بوده، در جهت جهنم می‌روند:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ.
إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۱

بقره (۲) / ۲۱۳: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ...

اولاً، با یک بیان عمومی تکوینی همیشگی روبرو هستیم که مشیت ابتدائی خلقت انسان و فطرت او را می‌رساند که تعلق به گذشته و حال و آینده دارد.

ثانیاً، حرف «ف» بیان یک تعلیل منطقی است که چون بشر اصولاً به صورت امت واحد و برای امت واحدبودن آفریده شده است از اینجهت خداوند پیغمبرانی را برانگیخت تا حکم در اختلاف‌هایی که از روی غرض می‌نمایند بکنند.

در آیه دیگری به صورت قاطعانه‌تر امت واحدبودن اصولی بشر و اختلاف کردن بعدی بعضی اعلام شده است بدون آنکه پای انبیاء در میان بیاید:

یونس (۱۰) / ۱۹: وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا...

مطلب دیگر در این آیات خود کلمه اختلاف است که بیشتر بنا به روحیه نظری و لفاظی ایرانی جنبه جدال کلامی و اختلاف در عقیده و گفتار را به آن داده‌اند، در حالی که از سیاق بسیاری آیات (و از جمله آیه ۲۵۳ سوره بقره) به خوبی برمی‌آید که تنها اختلاف در نظر و استنباط نیست بلکه مراد «مخالفت» و «دسته‌بندی» و جدائی توأم با جنگ نیز هست.

اختلاف در رأی و استنباط مادام که توأم با تعصب‌ورزی و برتری‌جویی نبوده و بهانه برای جدائی و خصومت نشود، معلوم نیست که چیز بدی باشد بلکه لازمه رشد و تحرک عقل و عمل است. همان‌طور که حضرت رسول (ص) فرموده‌اند:

«اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ»

آن را باید رحمت و خیر تلقی کنیم.

کامل‌ترین شاهد قبول اختلاف و خودداری از مخالفت و دشمنی، خود قرآن و آورنده آن است که ایرادها و اختلاف‌های شدید با اهل کتاب به لحاظ تثلیث و سایر افتراها داشت ولی علیرغم حسادت و کینه‌هایشان آنها را دعوت به ائتلاف و مؤمنین را امر به تسامح و تحمل می‌نمود.

۱. هود (۱۱) / ۱۱۸ و ۱۱۹: اگر خدا می‌خواست مردم را به صورت امت واحد درمی‌آورد، و حال آنکه پیوسته در اختلافند، مگر آنها که مورد رحمت خداوند واقع شده‌اند و برای همین منظور مردم را آفریده است (ولی چون مردم راه وحدت و رحمت را پیش نمی‌گیرند) پروردگار تو گفتار خود را تمام کرده است (اتمام حجت کرده) که حتماً جهنم را از جن و انس پر خواهم کرد.

البته امت واحدی که منظور نظر قرآن و مأموریت پیامبران است امت واحدی است که فقط بنده خدای لا شریک باشند.

در اواخر سوره انبیاء پس از آنکه از بسیاری از آنها و مأموریتشان نام می‌برد و به مریم و عیسی (علی نبینا و علیهم السّلام) می‌رسد فهرست پیغمبران با این آیه بسته یا خلاصه می‌شود:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»^۱.

سپس پشت سر آن چنین می‌آید:

«وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ...»^۲

در سوره مومنون هم در پایان داستان فهرست وار پیغمبران به نظیر چنین آیاتی

برمی‌خوریم

به این ترتیب ملاحظه می‌کنید که به حکم قرآن نقش پیامبران یا یکی از نقش‌های اساسی آنان) همین حفظ جامعه بشریت یا رهبری مردم به سوی امت واحد است. در زیر رایت و حکومت خالق یکتا.

نقشی که فوستل دوکولانژ در جلوه مسیح رویت کرده، ولی تحقق نیافته و هیچگاه پیروان مسیح دولت و حکومت واحدی را به خود ندیدند، در هفت قرن بعد از میلاد، به وسیله خاتم النبیین اعلام و اجرا شد. لاقلاً به طور نمونه و آزمایش به ثبوت رسید. حال اگر تعصبات نژادی جاهلیت و برتری‌جویی‌های قبیله‌ای و دنیاپرستی، اسلام را از مسیر اصلی برگرداند، این مطلب نقض قضیه را نمی‌کند و نتوانست آثار و نتایج عظیم آنرا به کلی و فوری محو نماید.

نکته دقیقی که در اینجا است و می‌ارزد روی آن برگشته و تکرار کنیم این است که پیغمبر اسلام نگفت ایها الناس و ای اهل کتاب زیر بلیط و بیرق من بیائید. فرمود زیر پرچم خدا جمع شوید و او را بندگی کنید از طریق هر پیغمبری که دلتان

۱. انبیاء (۲۱) / ۹۲: چنین است آن امت واحد (که باید شما جزو آن باشید) و مرا که پروردگارتان هستم بندگی کنید (نه آنکه هر کدام پیغمبری یا بشر دیگری را به خدائی و سروری گرفته و زیر پرچم‌های مختلف بروید).

۲. انبیاء (۲۱) / ۹۳: اما اداره کارشان را بین خود قطعه قطعه کرده (از یکپارچگی و امت واحد بودن خارج ساختند).

بخواهد. فقط کلمه واحد پیغمبران را متفرق و اختصاصی نکنید. نشانه عظمت و حقانیت مکتب هم همین جا است. والا پیغمبر اسلام هم مثل خیلی مدعیان دیگر می‌شد. بسیاری کسانی که در دنیا دعوت به یکپارچگی و وحدت کرده‌اند یا قدم در راه تشکیل دولت جهانی برداشته‌اند:

اسکندر مقدونی مؤسس بزرگ‌ترین دولت تا زمان خود شده و یونان و روم و ایران را در قلمروی امپراتوری واحدی قرار داد و حتی اصرار به کنار گذاشتن امتیازات یونانی و ایرانی و بربری می‌کرد و اگر عمرش کفاف می‌داد شاید تمام مردم دنیای آن روز را یک کاسه کرده بود.

آتیلای چنگیز و تیمور هم روی همین نقشه راه افتاده بودند.

در عصر خودمان هیتلر می‌خواست اول آلمانی نژاد و آلمانی زبان‌ها را متحد کرده و سپس سایه ژرمانیسم را بر سر دنیا بگستراند.

غیر از فاتحین جنگجو فلاسفه بزرگ و سیاسیون و مکتب سازان بین‌المللی هم دستگاه خود را اختصاصی و محلی ندانسته و مردم جهان را می‌خواهند همفکر و همگام سازند ...

اما تفاوت مشترک آنها با محمد بن عبدالله (ص) در این است که همگی می‌گویند زیر فرمان یا داخل مکتب و منطق «من» بیائید، در حالی که پیغمبر اسلام «من» را از حساب رسالت جدا کرده و خدا را پیش می‌کشید و برای خود، دار و دسته مخصوصی که متمایز و مافوق سایرین باشد درست نمی‌کرد.

قرآن، برخلاف ما که اسلام و مسلمانی را مخصوص خودمان گرفته‌ایم، گروندگان صالح سایر پیغمبران را مکرر مسلمان می‌خواند (بقره / ۱۲۶ و ۱۲۷، و ذاریات / ۲۶، یونس / ۷۲، یونس / ۸۴، آل عمران / ۴۵، نمل / ۴۵ و غیره). اصلاً قرآن، نامگذاری و تأسیس اسلام را، از ابراهیم که پدر انبیاء است، می‌داند:

«... مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّيَكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ...»^۱

و اگر می‌گویید:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»^۱

۱. حج (۲۲) / ۷۸: ... (و این آیین اسلام) مانند آیین پدر شما ابراهیم خلیل است که خدا از این پیش، شما امت را در صحف او و در این قرآن مسلمان نامیده... .

پشت سر آن باز صحبت اختلاف کاری اهل کتاب می آید و معلوم می شود که اسلام از ابتدا بوده، ولی اهل کتاب تغییر و تحریف در آن وارد کرده اند، و الا چطور می شود در نزد خدا فقط آئین امت آخرالزمان دین حساب شود در حالی که از سایر پیغمبران و کتب آنها همه جا تجلیل و تأیید به عمل می آید.

سایر داعیان وحدت چون می خواهند خودشان مالک یا رهبر دنیا قرار گیرند موفق نمی شوند و وحدت ادعائی آنها چیزی جز تسلط و تفرقه از آب در نمی آید.

* * *

موضوع «امت واحد» یا مسئله «حکومت جهانی واحد» که به صورت مصلح آخرالزمان در غالب ادیان وعده داده شده و در تشیع صراحت و قاطعیت دارد و همچنین در خواسته های غیردینی خواه به صورت آرزوهای بشردوستانه، خواه نقشه های تسلطجویانه جلوه داشته و دارد، کمتر از یک قرن (و شاید نیم قرن) نیست که به طور جدی در افکار عمومی و محافل سیاسی مطرح می شود و در برنامه یا مرامنامه جمعیت های کمابیش بین المللی، قرار گرفته است.

ولی موضوعی که از خیلی پیشتر روی آن صحبت و حتی اقدام و عمل می شود مسئله «صلح» است. صلح خواهی در برابر جنگ ها، چه از نظر دفاع از جان و مال و آسایش توده ها، چه از نظر حفظ مؤسسات و ابنیه و ارزشهای مجسم و چه از نظر امنیت و نظام دنیا. یعنی به طور خلاصه حفظ و دفاع تمام آنچه مظاهر «تمدن» را تشکیل می دهد.

اما صلح خواهی که سروصدای دیرینه آن از اقطار جهان اعم از بلوکهای شرق و غرب یا کشورهای پیشرفته و در حال توسعه و عقب مانده بلند است و در قبال آن امثال جامعه ملل ژنو (SDN)، دیوان داوری لاهه، سازمان ملل متحد (U.N) و مجامع وابسته دیگر را درست کرده اند نیز مترادف و منتهی شونده به حکومت جهانی واحد است. با این تفاوت که اولی یک نوع درد دل کردن و مسکن طلبیدن

۱. آل عمران (۳) / ۱۹: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ ...

همانا که دین در نزد و نظر خدا اسلام است و کسانی که به آنها کتاب داده شده بود اگر ایجاد اختلاف و تشتت در دین خدا یعنی اسلام کردند پس از علم و آگاهی که به آنها رسیده باشد، تنها به خاطر ستمگری فیمابین خودشان بوده است.

است در حالی که دومی ارائه دوا و چاره‌جوئی نهائی است. درست هم فکر کرده‌اند، زیرا تا در دنیا بیش از یک حکومت وجود داشته باشد، هیچ‌گاه احتمال تصادم و جنگ از بین نخواهد رفت. حکومت جهانی واحد یک راه حل جسورانه خوش‌بینانه‌ای است ولی در هر حال ضروری است.

ما می‌گوئیم بدون تشکیل امت واحد، آن‌طور که انبیاء خواسته‌اند و قرآن تعریف کرده است، صلح پایدار و حسابی در دنیا برقرار نخواهد شد.

چرا که وقتی خداپرستی در کار نبود حتماً خودپرستی در صورت‌ها و مقیاس‌های مختلف حکومت خواهد داشت و نتیجه خودپرستی ناچار جنگ است. به عبارت دیگر سیر بودن من و حظ‌بردنم از زندگی ملازمه با گرسنه ماندن شما و محرومیت کشیدن دیگران دارد (و حضرت امیر درست می‌فرماید که مال و مکتبی را ندیدم درجائی جمع شده باشد مگر آنکه در کنارش حقی پایمال شده باشد)^۱ مگر آنکه شما در صدد دفاع از خود برآئید و یک «خود» دومی قیام کند. اما دفاع از خود و از حق خود یعنی مبارزه، یعنی جنگ. خواه جنگ فردی باشد، خواه صنفی، طبقاتی، دولتی و بالاخره بین‌المللی. جنگی که البته ممکن است مقدس و واجب هم باشد ولی بالاخره جنگ است.^۲

اسلام طالب جنگ نبود- روی ناچاری برای دفاع از خود و جلوگیری از فساد تن به آن داد. اما ایسم‌هایی که از دنیای مسیحیت آلوده به تثلیث و تعصب برخاسته است (تماماً وجه‌های مختلف و صعودی خودپرستی هستند) با احساسات جنگی و انتقام‌جوئی شروع می‌شوند و با عمل جنگی خاتمه یا ادامه پیدا می‌کنند.

هر قدر که دم از صلح بزنند و برتراندراسل‌ها حنجره پاره کرده و حسرت بگور شوند فائده ندارد. خداپرستی که نبود خودپرستی است و خودپرستی برتری‌جوئی است و برتری‌جوئی فساد می‌آورد و به جنگ منتهی می‌شود.

اشتراک یا اتحاد در مرام سیاسی نیز دواى درد را نمی‌کند و از این راه «امت واحد» درست نمی‌شود: مگر شوروی و همه کشورهای اروپای شرقی رژیم

۱. نهج البلاغه: ما رأيتُ نعمةً موفورةً إلّا و إلى جانبها حقٌ مُضیعٌ.

۲. حج (۲۲) / ۳۹: اِذْ نَالُوا لَدَيْنَ يَفَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ.

به کسانی که مشغول جنگ هستند اجازه داده شده است زیرا که مورد ظلم واقع شده‌اند و مسلماً خداوند برای یاری آنها بسیار توانا است.

سوسیالیست کمونیست ندارند اما چه اختناق و روزگار سیاه که بر سر چک‌ها و مجارها و بلغارها و سایرین آورده نشد!

یوگوسلاوی کمونیست خالص بود، اما کمینفرم او را طرد کرد، چین توده‌ای بیشتر از آمریکا پنجه به روی شوروی هم مسلک پیش کسوت خود می‌کشد.

از یک طرف اسرائیل، نمونه حکومت سوسیالیستی را درست کرده است (که بعضی از رهبران سوسیالیست ما را شیفته خود کرده بود) و از طرف دیگر مرحوم ناصر و حکومت‌های مصر و الجزائر اصرار دارند بگویند ما سوسیالیست هستیم و اسلام یعنی سوسیالیسم. پس چرا با هم جنگ می‌کنند؟

اینها همه ممکن است سوسیالیست باشند، ولی سوسیالیست‌های خودپرست یا وطن‌پرست مدافع از خود هستند. منتهی برخلاف هیتلر که می‌گفت حزب ما ناسیونال سوسیالیست است اینها ناسیونالیست آن را نمی‌گویند!

پس نباید امید داشت که با خودپرستی، به هر صورت و مقیاس که باشد، صلح و سازش در دنیا برقرار شود و به طریق اولی حکومت جهانی واحد پا نخواهد گرفت. (البته مقصود حکومت جهانی واحد آزاد است نه تحمیلی از نوع اسکندری آن یا ژرمنی، استالینی و امریکائی).

اگر احیاناً و فرضاً صلح و وحدتی پا بگیرد، یعنی افراد همه طبقات و ملت‌ها به تساوی و تمتع دلخواه برسند، همان‌طور که در کتاب «حکومت جهانی واحد» گفته، تازه اول بیچارگی خواهد بود. زیرا تا به حال اگر تحرک و تمدن و ترقی دیده می‌شد از برکت گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها بوده است که هدف‌های عالی به وجود می‌آورد و مردم را به شور و شوق می‌اندازد.

اما وقتی بشر خدا را نپرستید و ارزش‌های عالی وابسته به او را نخواست، یعنی هدفش نان و راحتی و لذت دنیا و استفاده مطلوبش از صلح، فراغت و فراوانی شد، قهراً به دنبال تنبلی و انواع تخدیرها و شهوترانی خواهد رفت. دنیا منجلاّب فساد می‌شود و به خرابی می‌افتد. همان‌طور که اشراف و ثروتمندان که برخوردار از صلح و فراغت و فراوانی بوده‌اند، به قول خود روشنفکران، فاسد و ظالم و منحط شده‌اند.

چنین صلحی را که منتهی به بی‌دردسری و بیکارگی و سقوط شود، نه بشریت طالب است و نه خدا می‌خواهد. جنگ و مبارزه‌ای که فساد را متوقف و افکار و فعالیت را زنده و سرشار کند صددرصد بر آن ترجیح دارد.^۱

در واقع خودپرستی به فرض که به جنگ منتهی نشود و با قدرت و تدبیر چند صباحی بتواند صلح و آرامش را نگاهدارد، چیزی جز دنیاپرستی نخواهد بود و از دنیاپرستی و دنیاداری است که همه ایسم‌های بد سر در می‌آورد:

اگوئیسم،

شوونیسم،

اپورتونیسم،

کاپیتالیسم،

امپریالیسم

و غیره.

چاره مظالم و مفساد دنیاپرستی یک دسته یا یک ملت را دنیاپرستی دسته مخالف مترقی‌تر نخواهد کرد بلکه جنگ الی‌الابد ادامه خواهد داشت.^۲

* * *

یک مرتبه دیگر برگردیم به رفیق بزرگوارمان آقای «فوستل دوکولانژ». از جمله مزایایی که فوستل دوکولانژ برای مسیحیت ذکر می‌کرد این بود که مذهب را از حکومت جدا کرده است و دین مسیح نخستین مذهبی بود که قانون را تابع خود نشمرد.

با همه تصدیق و تقریرهایی که از جناب ایشان داشتیم این نظر را نمی‌توانیم تأیید کنیم. علاوه بر اینکه معلوم نیست حضرت عیسی (ع) چنین چیزی را گفته یا خواسته

۱. بقره (۲) / ۲۵۱: وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ

اگر چنین نبود که خداوند دفاع مردم را به دست خودشان انجام دهد حتماً زمین را فساد می‌گرفت.

۲. مائده (۵) / ۶۴: ... وَالْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً...

.... و ما به کیفر آن تا قیامت آتش کینه و دشمنی را در میان آنها برافروختیم، هر گاه برای جنگ با مسلمانان آتشی برافروزند، خدا آن آتش را خاموش سازد و آنها در روی زمین به فساد کاری کوشند...

باشد- و دلائلی برای خلاف آن نیست- با این بیان، تناقض آشکار در استدلالهای فوستل دوکولانژ و مسیحیت پیش می‌آید.

کسی که در پی اثبات این مطلب برآمده است که همیشه مذهب و عقیده مؤسس اجتماعات و تمدن بوده و مذهب و تمدن پایه پای یکدیگر توسعه و پیشروی داشته‌اند، حالا با چنین اظهار نظر آنچه رشته بود پنبه می‌کند...
یا خواسته است بگوید که بشریت بعد از ظهور مسیح بی‌نیاز از مذهب و عقیده شده است.

معلوم نیست این انفصال ناگهانی مابین مدنیت و مذهب چگونه با ظهور عیسی (ع) پدیدار گشت و چگونه تمدنی که محتاج به اجتماع است و اجتماعی که محتاج به اتحاد است و اتحادی که محتاج به اشتراک در عقیده و تبعیت از آن عقیده است می‌تواند از ریشه اصلی جدا گردد؟

بشر مگر با پیدا شدن حضرت عیسی عوض شد؟

کسی که می‌گوید چون تکامل افکار و تعلیمات مسیح انسان را به پرستش خدای یگانه رسانده بود و اعتقاد و اطاعت از چنین خدا سبب ارتباط و استحکام هیئت اجتماعی گردید و عقیده باید رهبر تمدن باشد، چطور فکر می‌کند که عقیده اثر دارد، ولی در عمل نباید حاکم باشد؟

به فرض اینکه اعتقاد به خدای مشترک مانع احساس دشمنی و جدائی مردم گردد، ولی همین که قرار باشد مردم قانون بنویسند و حکومت کنند، آیا اختلاف در قوانین ساخته بشر و تعارض در حکومت و سیاست، جدایی و دشمنی بر نمی‌انگیزد؟ (همان‌طور که می‌بینیم). دعوا که بر اسامی و ظواهر نیست.

کسی که می‌گوید برای اطاعت از حکومت واحد و چشم‌پوشیدن از اغراض و عواطف «قوه‌ای لازم است که از قوای مادی تواناتر و از مصالح شخصی محترم‌تر و از اصول فلسفی مسلم‌تر باشد و چنین قوه‌ای جز عقیده نتواند بود زیرا عقیده از هر چیز بر روح بشر مسلط‌تر است»، چطور حاضر می‌شود دست عقیده‌ای را که بنیانگذار و نگاهدار اجتماع بزرگ است، در اجتماع ببندد؟ یا آنکه کلام منتسب به حضرت مسیح (ع) را چنین تعبیر نماید که در کار دنیا و حکومت باید تابع قیصرها بود و در کار اخلاق و معنویت تابع خداوند!

اصولاً حیات معنوی و مادی را به طوری که فوستل دوکولانژ و مسیحی‌ها از دیانت عیسی (ع) استنباط کرده‌اند چگونه می‌توان از یکدیگر جدا ساخت و اجازه داد افراد بشر در حیات مادی مطیع حکام و در حیات معنوی آزاد باشند و کسی جز خداوند بر روح ایشان حکومت نکند؟ صرف نظر از اینکه روح و جسمی (بدان معنی که روحیون می‌گویند) وجود داشته یا نداشته باشد، این دو عنصر آن قدر در وجود انسان آغشته بهم و حاکم و محکوم‌اند که تفکیک میان آنها و تفرقه در عمل امکان‌پذیر نیست.

فی‌المثل چطور ممکن است روح کسی آزاد و مطیع خداوند باشد ولی قبول کند که دست او به فرمان حاکم گردن بیگناهی را بزند؟ اگر روحی در کار باشد، این روح جز آنکه حکومت بر جسم نماید و رهبر جسم و جوارح انسان باشد کار دیگری ندارد؛ پس این همه تعلیمات مسیح که به قول آنها دستور ریاضت و ترک دنیا را داده و می‌گوید جسم را لگدکوب روح کنید، چیست!

منطق صحیح همان است که در اسلام آمده و از پیغمبر (ص) نقل می‌کنند که فرمود:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱

و قرآن به طور عام و مثبت اعلام می‌کند که: «...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...»^۲. این همان عدم تفکیک دین از سیاست و بلکه آمریت دین بر سیاست است.^۳ فوستل دوکولانژ با چهره یک مورخ محقق و حقوقدان طرفدار فلسفه حقوق طبیعی قرن ۱۹ که ضمناً مدافع مسیحیت زمان خود می‌باشد، در یک مفصل یا برگردان تاریخ بشریت و تمدن میزیسته است که از یک طرف اصالت قوانین و حقوقی که بشر بر مبنای طبیعت و به راهنمایی عقل و عواطف روی احتیاجات خود وضع می‌کند، در نظرش محکم و

۱. حدیث نبوی: کسی حق ندارد اطاعت از مخلوق در معصیت خالق نماید.

۲. انعام(۶) / ۵۷ یا یوسف(۱۲) / ۴۰ یا ۶۷: ...دستور و حکومت و قانون از آن خدا است...

۳. این مطلب هم گفته شود که یک مقدار علت گرایش اروپائی‌ها به تفکیک دین از سیاست و پیشرفت این نظریه معلول عقاید خرافی روحانیت و دخالت‌های جاهلانه یا سودجویانه آنها در افکار و اعمال اجتماع بوده که مانعی برای ترقی و آزادی می‌شده است.

عدم تفکیک سیاست از دیانت نباید با عدم تفکیک سیاست از روحانیت که به جای خود صحیح است اشتباه شود. (رجوع شود به کتاب مرز میان دین و سیاست).

۴۳۸ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی
مسلم بوده است و از طرف دیگر نمی‌خواسته است پیوند خود را با دیانت محبوب
پاره کند،

با چنین اظهارنظرها جمع بین آن دو را می‌کرده است.

ولی در قرن ما، نه آن شور و اعتمادی که فلاسفه قرن ۱۹ نسبت به علم و عقل و
تکنیک داشتند و تصور می‌نمودند بشریت به دوران بلوغ و سعادت خود رسیده و
دیگر پایدار مانده است، وجود دارد و نه تعبیری که کلیسا از فرموده مسیح (ع)
می‌کرد (به دلائلی که خارج از بحث در این مقدمه است) صحیح و مبین دین خدا
می‌باشد.

از این جهت ما نظریه تفکیک دین از سیاست فوستل دوکولانژ و معاصرین او را
بازگو کردیم که درست یا غلط نه تنها مبنای طرز فکری می‌باشد که هنوز رایج
است، بلکه جلوتر هم رفته است. او ظاهراً معتقد به دین بود، ولی عدم دخالت دین را
در امر حکومت و وضع قانون تجویز می‌نمود. اما حالا با کسانی روبرو هستیم که به
فرض قبول اثر مذهب و بشریت در اجتماع و تمدن قدیم، امروزه دیگر آن را بی‌اثر
و بشریت را در کار حکومت و مسلک بی‌نیاز از مذهب می‌دانند.

در صفحات گذشته تا حدودی روشن شد و عملاً می‌بینیم که مرامهای فلسفی و
سیاسی با همه تبلیغات خود، نه توانسته‌اند صلح را در جهان برقرار کنند و نه ما را به
حکومت جهانی واحد امیدوار سازند. مضافاً به اینکه فلاسفه و رهبران فکری دنیای
مرفه متمدن دچار حسرت و تردید در باره اصالت و عاقبت آنچه مایه افتخار تمدن
است، شده‌اند.

در افق اروپا و امریکا خصوصاً در میان روشنفکران و جوانان ابرهای تیره یأس و
عصیان خیلی بیشتر ظاهر است تا امید و جهش.^۱

کسانی هم که قصد اصلاح دارند یا حرف از صلاح می‌زنند، دائماً صحبت از
روح و اخلاق یا معنویت و انسانیت می‌کنند. آنها می‌خواهند عوالمی را زنده کنند
که با معیارهای علمی و عقلی (که در هر حال همراه انسان هست و حکومت دارد)
نمی‌توان محمل محکم و مطلق برای آنها درست کرد. این قبیل عوامل یا از نوع
عواطف و بقایای عاداتی است که زیربنای آنها در وجود انسان سست تر می‌شود، و
یا اموری هستند نسبی که ارزش و اثر آنها بستگی به معبود یا هدفی دارد که شخص

۱. رجوع شود به کتاب «قرن دیوان» نوشته آقای علی اکبر کسمائی، نشریه شماره ۱۳، انتشارات بعثت.

بدان اعتقاد داشته و اجتماع برای خود اتخاذ کرده باشد. و الا «انسانیتن علی الاطلاق چه معنی و مفهوم مستقل می تواند داشته باشد و به چه دلیل تجاوز و تسلط و تزویر که خوی ذاتی اکثریت آدمها (یعنی انسانها) است جزء شرایط و لوازم انسانیت نباشد، ولی خدمت به نوع و شرافت و فداکاری از صفات الزامی انسانها باشد؟

قبلاً اشاره کرده ایم که غیر از دو راه حل خداپرستی و خودپرستی (یا نیاپرستی و مظاهر دیگر آن) شق ثالثی هم وجود دارد. آن شق ثالث که در دنیای معاصر بیشتر مشاهده می شود، این است که شخص، نه از خدا و از معنویات و مفاهیم موسوم به عالی خوشش بیاید و به آن اعتقاد داشته باشد، و نه دلخوش به ارزشهای موجود و بهره مندیهای خودخواهانه از دنیای مادی باشد. بلکه زیباییها و نظامات متداول را به اصطلاح آقای سارتر «استفراغ»^۱ کند و آنها را توخالی و فریب بداند. پشت پابه همه موازین و مقررات زده، پی کسب و کار نرود، لباس بی ریخت به تن کند، سروصورت خود را ژولیده نگاه دارد، اگزستانسیالیست شود، بیتل شود، هیپی شود... و خلاصه دشمن تمدن و نظام موجود باشد...

عجیب است! این فرقه اعتقاد به یک حقیقت و حق مطلق ندارد و مبدأ و مظهری برای حقیقت و عدالت و رحمت قائل نیست، ولی از دروغ و ریا بدش می آید، تجاوز به دیگران و استثمار و استعمار را محکوم می کند و خدمت و فداکاری را تقدیس و توصیه می نماید ...

آیا این یک تضاد آشکار و مخالفت با عقل و منطق نیست؟

و همین ناجوری و بی پایگی عامل سرگردانی و سرخوردگی نمی باشد؟

آیا چنین فلسفه و طرز فکرها می تواند پایدار بماند و منجر به ناامیدی و سردی و انتحار نشود؟

دیگر، دوران خودآرایی و خود دوستی که بالاخره گرمی و جوششی داشت، سپری شده است.

تمکن و تمتع که به حد اعلی رسیده، نوبت به بی حوصلگی و بی رمقی داده است. بشریت به نفی بشریت و به سلب تمدن و حیات و حرکت منتهی گردیده است!

...

اگر پرسند، چرا کار تمدن و دنیا به اینجا کشیده است؟

میگوئیم؛ برای اینکه به خدا بی‌اعتنا شده و احساس بی‌نیازی می‌کند یا اصلاً عقیده ندارد. نمی‌خواهد یا نمی‌تواند مبدأ وجود و مقصد حیات خود را دوست یا قبول داشته باشد. مغرور و متکی به خود شده است.

بسیاری از آنها که تمدن را محکوم می‌نمایند، دلخوری از جمیع جهات تمدن ندارند. همان‌طور که گفتیم از دوروئی‌ها، ناهنجاری‌ها، تبعیض‌ها و اخیراً از گرفتاری‌ها و اسارتی که سرمایه‌داری و «تمدن مصرف» برای بشریت ایجاد کرده است، عصبانی هستند.

اما اگر این حرف‌ها در زبان امروزی روشنفکران غرب تازگی داشته باشد در میان ادیان، در نزد اهل عرفان یا در تعلیمات پیغمبران بسیار کهنه و شناخته شده است. همه اینها می‌گفتند:

به دنیا دلخوش نشوید و شیطان شما را نفریبد.

بشر متمدن به این تذکرها اعتنا نکرده و یکسره به تکاپوی دنیا پرداخت. هدف مال و مقام دنیا و لذائد حیوانی شده و تلاش هر کس صرف این گردیده که برای کسب پول زیادتر متاع و منظوری را که دیگران خریدارند بهتر و ارزاتر تولید کند. برنامه این شد که هر کس خود و دیگران را شدیدتر در دام آن‌چه طالب هست گرفتار کند.

اگر پی‌علم و تحقیق و یا طب و مبارزه با دردها می‌رود و چنین تصور می‌شود که در راه خدمت به خلق و پیشرفت تمدن عمل می‌نماید، باز هم چون هدف درآمد و دنیا است یا به مجموعه و سیستمی خدمت می‌شود که هدف عمومی و حاصلش در آمد و دنیا می‌باشد، اثر نهائی چندان فرق نمی‌کند. همه برای هم، از راه‌های مختلف، به صورت‌های گوناگون، خواسته و نخواستہ دام و مصیبت می‌سازند:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ...»^۱

۱. کهف (۱۸) / ۱۰۳ الی ۱۰۵: بگو میل دارید بگویم زیانکارترین اشخاص در اعمال خود چه کسانی هستند؟ کسانی که کوشش و فعالیت آنها در زندگی دنیا مصروف و ضایع شد در حالی که خیال می‌کنند کار خوبی انجام می‌دهند.

وقتی خدا و آخرت از صحنه اجتماع برداشته شد و هدف‌ها و تلاش‌ها متوجه به خود و محدود به چهار روزه عمر شد، نتیجه بهتر از این در نمی‌آید. قرآن البته توصیه به ترک دنیا (یا رهبانیت و ریاضت) نمی‌کند. می‌گوید چشم‌انداز بالاتر و دورتر داشته باشید و زندگی ابدی را در نظر بگیرید و با نعمت‌ها و امکانات دنیا از طریق خدمت به خلق رضای خالق و سرای جاویدان را بجوئید.^۲ تقرب به او را بخواهید و باقیات الصالحات از خود بگذارید. بنا به تشبیه حضرت خاتم‌الانبیاء دنیا کشتزاری برای زندگی جاودان و عالی‌تر آخرت است:

«الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»^۳

اما اگر در عالم به جای حرص دنیا، ترس از خدا، حکم‌فرمایی می‌نمود، نه این اندازه مفساد و مظالم وجود می‌داشت که قسمت اعظم بودجه دولت‌ها و فعالیت ملت‌ها صرف دفع آن‌ها بشود، نه این قدر تجمل و برتری‌جویی رواج داشت که قلم عمده هزینه خانواده‌ها و کشورها را تشکیل دهد و نه به این شدت نابسامانی‌ها و نامالیمات ناشیه از فساد برای بشریت ایجاد مشکلات و گرفتاری می‌نمود. زندگی سبک و مطبوع می‌شد. به جای رقابت‌گشونده و نگرانی‌های خردکننده، همدستی و اعتماد حکمفرما می‌شد. به جای تاریکی و تنهایی حاصله از خودخواهی، روشنائی ایمان و توکل بقدرت لایزال رحمان، مغزها را پاک و دل‌ها را محکم می‌ساخت. در دنیای خالی از ایمان، یک فرد متمدن هر قدر که تمدن جلو می‌رود، خود را بیش از پیش چون شکار زبان‌بسته‌ای در یک جنگل مخوف حس می‌کند که از هر طرف درندگان تیزدندان در کمین او هستند و پناهی به هیچ چیز جز به فنا ندارد!

* * *

۱. کهف (۱۸) / ۱۰۵: چنین اشخاص آنهایی هستند که نسبت به آیات پروردگار خود و ملاقات او کافر شدند و بنابراین اعمال و زحماتشان هدر رفته است.
 ۲. قصص (۲۸) / ۷۷: وَأَتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ...
 و به وسیله آنچه خداوند به تو داده است خانه آخرت را بجوی، و بساز...
 ۳. حدیث نبوی: دنیا کشتزار آخرت است.

وقتی پیغمبران را که دعوت کنندگان به سوی خدا و آخرت بوده‌اند از میان جامعه برداریم یا عملاً نقشی برای رسالتشان قائل نباشیم، سرنوشت تمدن و بشریت به اینجاها و بدتر از آنچه شاهدش هستیم خواهد کشید.

اگر غرب متمدن کارش، بعد از آن همه جنگ و کشتار به بازگشت یأس‌انگیز، به حیوانیت و بدویت کشیده شده است تقصیر فوستل دوکولانژها و مبتکرین و پیروان تفکیک دین از سیاست یا طرز فکر بی‌نیازی اجتماع از حکومت خدا است. ضمناً از این جهت و جهات قبلی فرقی میان غرب سرمایه‌دار و شرق سوسیالیست نیست.

دومی‌ها که علی‌رغم فداکاری‌ها و عشقی که به مسلک و مقصدشان می‌ورزند، آشکارتر از اولی‌ها نفی معنویت و خدا و آخرت را می‌نمایند، هیچ‌گونه نقشی برای پیغمبران قائل نبوده و نیستند و جز ماده و اقتصاد و زندگی دنیا چیزی نمی‌شناسند. حال اگر کوشش و کوشش بیشتری دارند و القاء کشش و کوشش در ملل عقب‌افتاده می‌نمایند، برای آن است که نسبت به اولی‌ها پس‌افتادگی داشته و برای دفاع از حق دنیائی خود و طبقه محروم، در حال تلاش مقدس و مولد می‌باشند. و الا آرزوی نهائی آنها رسیدن به همان مقام و متاع‌هایی است که در دست اولی‌ها می‌بینند. علیرغم ادعای روشنفکری و مترقی‌بودن، دنباله‌روی آنها هستند با این تفاوت که مقیاس و منظورشان جنبه همگانی‌تر و توده‌ای پیدا کرده است.

همان‌طور که در صفحات گذشته گفتیم، مادام که مبارزین دسته اخیر به این مرحله نرسیده‌اند، شوق و تلاش ادامه خواهد داشت؛ البته شوق و تلاش توأم با جنگ از دو طرف. بعد هم که رسیدند همان آتش است و همان کاسه. باثمرات گسترده و وحشتناکتر، از رکود و فساد و سپس یأس و هلاک!

حال اگر برنامه مسیح و محمد (عَلَيْهِمُ السَّلَام) و به طور کلی مأموریت پیغمبران که متوجه ساختن تمام افراد بشر به یک خدا و حاکم نمودن آن خدا بر جهان بشریت است به مرحله اجرا درآمده بود و نقش انبیاء در دنیا انجام گردیده و مع‌ذلک اوضاع دنیا چنین بود که همه ناراضی و نگران آن هستند، در این صورت جا داشت که بشریت سراغ راه و رسم دیگری که خود بیابد و بسازد برود. اما این برنامه که اجرا نشده است تا قبل از ظهور اسلام چه بودائی و زرتشتی و چه یهودی و مسیحی چنین عبودیت الهی و وحدتی را ندیده و نشنیده بودند. اسلام هم که آن را به صدای

بلند اعلام کرد و اولین بار در دنیا با عقیده‌ای دست به تشکیل حکومت عمومی زد، بلافاصله آن صدا گرفته و آن دولت در نطفه خفه شد!

البته آزمایش کوتاه ولی بسیار رسائی از «امت واحد» به دست بنیان‌گذار اسلام به دنیا نشان داده شد، عملاً دیدند که یکتاپرستی جامعه ترکیب یافته اسلامی از ملیت‌های مختلف و تساهل با اهل کتاب و سایرین چه نتایجی در احیاء و ایجاد تمدن و در بسط نسبی امنیت و عدالت در روی زمین به وجود آورد. اما جسد پیغمبر هنوز به خاک نرفته بود که تفوق طلبی‌ها، تعصب‌های قبیله‌ای و نژادی، اختلافات مذهبی یعنی به طور کلی تفرقه‌اندازیها به راه افتاد. مصداق کامل آیه:

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۲

که قرآن در ملامت امم گذشته تذکر داده بود در امت اسلام تحقق یافت و در ابتدا دو شاخه بزرگ از تنه واحد جدا شد.

شاخه جماعت یا اهل سنت که اکثریت را داشت و دارد، اتحاد دیانت و سیاست را تحت عنوان خلافت حفظ کرد و تا جنگ بین‌المللی اول ادامه داد. اما یک نوع اتحادی که فرمان از دومی به اولی صادر می‌شد.

دستگاه خلافت روی هوی و هوس دیانت را اداره و استخدام کرده بود، یعنی چیزی که خلافت را، بانی اسلام می‌خواست. دیدیم که عاقبت چگونه بزبان هر دو تمام شد.

شاخه دوم، یعنی تشیع یا امامیون، بعد از حضرت علی(ع) به حق زیربار حکومت‌های ناحق نرفت و خلفا را که عصمت و صلاحیت و مأموریت برای چنین مقام نداشتند و منتخب آزاد و مرضی مردم نبودند به رسمیت نشناختند.^۳ و چون

۱. ر. ک: عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام، پیشین.

۲. مؤمنون(۲۳) / ۵۳: پس دین خود را فرقه فرقه کردند و هر فرقه‌ای به روشی که برگزیده بود، دلخوش بود.

۳. اگر در مورد خلیفه اول اجماع دستپاچه و نیم‌بند سقیفه بنی ساعده را در حکم اجماع مسلمین و انتخابات عمومی بگیریم، در باره دومی که چیزی جز وصیت و انتصاب وجود نداشته است و سومی که از یک شورای فرمایشی محدود و در بسته سر درآورده است! تکلیف اموی‌ها و عباسی‌ها هم معلوم است. در این وسط فقط علی(ع) بود که در خلافتش جمع تمام شرایط و از جمله فشار افکار عمومی و بیعت آزاد وجود داشت.

امامان خود را بر مسند خلافت نمی‌دیدند، با حفظ آرزو و انتظار، در میان آنها عملاً حساب دیانت و سیاست تفکیک شد.

روحانیت شیعه در اثر غفلت یا یأس، یکباره مسئله اداره امت را (ولو به مقیاس محدود) کنار گذارد و به شریعت و به مسائل نظری و فرعی پرداخت.

ایکاش که افتراق مسلمان‌ها به همانجا متوقف می‌شد و در داخل هر یک از دو دسته، مشترکات سبب اتحاد می‌گردید. اما می‌بینیم هر قدر که امت توحید جلو رفته، تفرقه و تخالف بیشتر شد و حرب‌های تبرّی و تکفیر (خصوصاً در میان ما شیعه‌ها) تیزتر گردید.

خلاصه آنکه بشریت پس از مختصر آزمایش ناقص دولت اسلامی از امت واحد، سال‌ها است که در دوران قهر میان مذهب و تمدن به سر می‌برد.

آنها که متمدند تمدن را بی‌نیاز از خدا و پیغمبران می‌دانند و آنها که متدینند، رابطه‌ای میان دین و دنیا قایل نیستند و نسبت به تمدن ابراز بی‌اعتنائی و بی‌نیازی می‌کنند.

پیغمبران در میان هیچ یک از دو دسته نقش رسالت خود را بازی نمی‌کنند و برنامه «امت واحد» در زمینه بشریت هنوز پیاده نشده است.

از این ببعد است که نقش پیامبران در تمدن انسان باید اجرا شود و اثر بدهد. آنها حرفشان را زده و بذیشان را کاشته‌اند. وظیفه بشریت امروز است که اگر خواهان سلامت و سعادت خود می‌باشد و علاقه‌مند به حفظ و اعتلای تمدن است، در اجرای برنامه امت واحد به دنبال آنها برود.

امروزه، برخلاف زمان بعثت انبیاء، نسبت به «حکومت جهانی واحد» که لازمه‌اش تشکیل «امت واحد» است؛ کاملاً احساس احتیاج و عطش می‌شود. اگر آمادگی عملی وجود نداشته باشد، آمادگی فکری هست. می‌ارزد که آزمایش مجدد و کاملی به عمل آید و اینک که بشریت از تمدن توأم با خودپرستی سرخورده است، بازگشتی به خدا نماید. خدا را نه از دریچه خرافات و عواطف، بلکه از روزنه عقل و عمل بیابد و به سوی او برود تا دنیایش آباد و آخرتش عالی گردد. آیا چاره دیگری دارد؟

نقش یا وظیفه‌ای که دسته مقابل یعنی متدین‌های بی‌اعتنا به تمدن دارند و این است که آنها نیز تغییر رویه دهند و به خاطر خدا و خلق به فعالیت و تمدن روی آورند. لااقل این حربه منفی را از دست مخالفین بگیرند که دینداری سبب ناداری و عقب‌افتادگی می‌شود!

مسلمانی که قرآنش رهبانیت را تحریم کرده و دستور می‌دهد:

«...وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا...»^۱

و پیشوایش سفارش می‌نماید:

«وَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ»^۲

حق ندارد اداره و اعتلای اجتماع خود و جهان را کنار بگذارد. مخصوصاً ما شیعه‌ها نباید اکتفا به این افتخار بکنیم و آن را دست‌آویز دیگری برای تفاخر و تفرقه قرار دهیم که معتقد به استقرار عدل جهانی و ظهور امام بر حق غایب هستیم.

این انتظار البته ارزش بزرگی دارد که امیدبخش و نگاه‌دارنده می‌باشد ولی باید آنرا از مرحله تعبدی و آرزوی مبهم درونی به صورت مثبت فعال درآوریم. به طور نمونه و آزمایش هم که شده، باید به دنیا بفهمانیم:

خداپرستی اسلامی، هم عامل وحدت و ائتلاف است و هم عامل حرکت و برکت.

* * *

پیامبران حرف خود را زده کارشان را کرده و رفته‌اند، حالا نوبت ما است.

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ...»^۳

۱. قصص (۲۸) / ۷۷: و بهره خود را از دنیا فراموش مکن.

۲. حدیث نبوی: تا می‌توانید به شهرهای بزرگ رو آورید.

۳. بقره (۲) / ۱۴۱: آن گروه درگذشتند، هر چه کردند برای خود کردند و شما نیز هر چه کنید به سود خود کنید....

فهرست آیات

شماره	آیه	صفحه
۱۵۹	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ ...	۳۲۷
۱۶۷	وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ ...	۲۵۲
	۳۲۲، ۳۲۶، ۳۸۰	
۱۷۵	أِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ...	۳۲۹
۱۸۶	لَتَبْلُغُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ...	۳۳۴
۱۸۸	لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا ...	۳۴۱
۱۹۵	فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي ...	۳۲۹
۲۰۰	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ...	۳۷۵، ۳۲۹
ابراهيم (۱۴)		
۲۴	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا ...	۳۴۲
۲۵	تَوْتَى أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ يَأْتِي ...	۲۹۵، ۳۴۲
احقاف (۴۶)		
۱۵	وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ ...	۸۱
۱۹	وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا ...	۸۲
اسراء (۱۷)		
۴	وَفَضَّلْنَا إِبْرَاهِيمَ إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ ...	۴۳۴
۹	إِن هَذَا الْقُرْآنُ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ ...	۸۸
۱۱	وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشُّرُوعِ بِالْخَيْرِ ...	۴۳۶
۱۵	مَنْ اهْتَدَى يَفَانِمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ...	۹۶
۱۹	وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا ...	۸۸
۳۴	وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ ...	۴۳۶
۳۶	وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ...	۴۱
۱۹	إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ ...	۴۳۹
۲۴	ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ ...	۲۹۱
۲۵	فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ ...	۸۲
۳۷	فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولِ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا ...	۵۰
۴۵	إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ...	۵۱، ۴۳۹
۶۳	فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ...	۳۰۱
۶۴	قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ ...	۲۹۴
	۳۳۴، ۴۳۱	
۷۷	إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ...	۳۶۷
۷۸	وَإِنْ مِنْهُمْ لَفَرِيقٌ يَلْعَنُونَ أَلَسْتُمْ لَهُمْ ...	۲۹۲
۹۲	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا ...	۱۷۴، ۳۲۰
۱۰۳	وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا ...	۲۴۱
	۳۳۸، ۲۴۶	
۱۰۴	وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ ...	۲۴۶
۱۰۵	وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا ...	۲۴۶
۱۱۰	كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ...	۳۷۶، ۳۵۵
۱۱۸	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ...	۳۲۸
۱۳۴	الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ ...	۳۳۹
۱۳۹	وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا ...	۳۲۷، ۲۷۳، ۳۵۵
۱۴۴	وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ ...	۲۷۴
۱۴۷	وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا ...	۳۸۴، ۳۵۶

- ٧٤: وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَكَدْنَا ... ٣٢٦
 ٧٥: أَذِلَّةً ذُنُوبًا كَضِعْفِ الْحَيَاةِ ... ٣٢٦
 ٨٠: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ ... ٣٢٣

اعراف (٧)

- ٣١: يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ ... ٢٥٢
 ٣٢: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ ... ٣٠٣
 ٤٣: وَنَزَعْنَا فِي صُورِهِمْ مِنْ ... ١٦٨
 ١٧١: وَإِذْ تَقِفْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ ... ٢٤١

انبیاء (٢١)

- ٣٠: أَوَلَمْ يَرَأَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ ... ٢٨٢
 ٣١: وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رِوَاسِيًا ... ٢٤١
 ٣٥: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ... ٢٠٣، ٢٦١
 ٣٧: خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ ... ١٤٥
 ٧٣: وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ ... ٨٠، ٢٠٧
 ٩٢: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً ... ٤٣٨
 ٩٣: وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ ... ٤٣٨
 ١٠٥: وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ ... ٧٨

انشقاق (٨٤)

- ٦: يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ لِلرِّبِّكَ ... ٧٩
 ٧: فَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابًا بِيَمِينِهِ ... ٧٩
 ٨: فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا ... ٧٩
 ٩: وَيَتَّقِلُ إِلَى أَهْلِهِمْ سُورًا ... ٧٩
 ١٠: وَأَمَّا مَنْ أَوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ... ٧٩
 ١١: فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ... ٧٩
 ١٢: وَيَصْلَى سَعِيرًا ... ٧٩
 ١٩: لَتَرَكِبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ... ٢٨٥

انعام (٦)

- ٥٧: قُلْ إِنِّي عَلِييَّةٌ مِنْ ... ٤٤٥
 ٧٩: إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي ... ١٧٠
 ٨٤: وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كَلِلاً ... ٥٠
 ١٣٢: وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا ... ٦٦

- ١٥٣: وَأَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ... ٢٤١
 ١٥٩: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا ... ٤٣٠
 ١٦٢: قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ ... ١٧٤
 ٣٧٩، ٣٨٨
 ١٦٣: لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ ... ٣٧٩

انفال (٨)

- ١: يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ... ٢٠٧
 ١٢: إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى ... ٣٢٩
 ٤٠: وَإِنْ تَوَلَّوْا فَمَا عِلْمُ اللَّهِ ... ٣٢٧
 ٤١: وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ ... ٢٠٧
 ٤٤: وَإِذْ يُرِيكُمُ هُمُ إِذْ أَتَيْتُمُ فِي ... ٣٢٩
 ٤٥: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ... ٣٢٨
 ٤٦: وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... ٣٢٨
 ٤٧: وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ... ٣٢٢
 ٦٠: وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ ... ٣٧٦، ٢٦٠، ٣٠١، ٣٢١
 ٦١: وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ ... ٣٣١
 ٦٢: وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْرُجُوا فَرِيقًا ... ٣٣١
 ٦٣: وَالْفَرِيقَ الَّذِينَ قُلُوبُهُمْ لَوَّانَةٌ ... ٣٣١
 ٦٤: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ ... ٣٢٨
 ٦٥: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ ... ٣١٨
 ٦٧: مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ ... ٣٢٣
 ٧٤: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا ... ٣٢٢، ٣٨٠

بقره (٢)

- ١: الم. ٣٤٥
 ٢: ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى ... ٣٤٥
 ٨: وَمِنَ النَّاسِ مَن يُقُولُ آمَنَّا ... ٣٤٨
 ٩: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا ... ٣٤٨
 ١٠: فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ... ٣٤٨
 ١١: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ... ٣٤٨
 ١٢: أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن ... ٣٤٨
 ٢١: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ ... ٢٤١
 ٢٥: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا ... ٨٧

- ٣٨: قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا ... ٢٤٩
- ٣٩: وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا ... ٢٩٣
- ٤٠: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا بَعَثْتَنِي ... ٣٠٣، ٢٧٥
- ٤٢: وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا ... ٢٩٢
- ٤٤: أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ ... ٢٩٢
- ٤٧: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكَرُوا بَعَثْتَنِي الَّتِي ... ٢٨٨
- ٥٤: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ ... ٢٩٣
- ٦٠: وَإِذْ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ ... ٢٥٢
- ٦١: وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ ... ٢٨٨
- ٦٣: وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ... ٢٤١
- ٧٤: ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ ... ٢٩٢
- ٨٠: وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ أَلَّا ... ٢٩٠
- ٩٤: قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ ... ٢٩٠
- ٩٦: وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى ... ٢٩١
- ١٠٢: وَاتَّبِعُوا مَا تَلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى ... ٢٩٢
- ١٠٣: وَكُذِّبَتْ قُلُوبُهُمْ فَأَنصَرَفُوا ... ٨٧
- ١٠٨: أَمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ ... ٢٧٢
- ١٠٩: وَكَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ ... ٤٣٢، ٤٣١
- ١١١: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ ... ٢٩١
- ١١٢: بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ ... ٢٩١
- ١٢٣: وَأَتَقُوا أَيَّامَهُمْ لِاتِّعَازِي نَفْسٍ ... ٢٩١
- ١٢٦: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا ... ٤٣٩
- ١٢٧: وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ ... ٤٣٩
- ١٣٦: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا ... ٤٢٩
- ١٤١: تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ ... ٤٥٣
- ١٤٣: وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً ... ٢٩٥، ٢١٣، ٤٠٢
- ١٥٣: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا ... ٣١٦
- ١٥٤: وَلَا تَقُولُوا الْمَنِّ يُقْتَلُ فِي ... ٣١٦
- ١٥٥: وَلَنْبَلُوكُمُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ ... ٣١٦
- ١٥٦: الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ ... ٣٤
- ٢٣٧، ٢٣٨، ٣١٢، ٣١٦
- ١٧٧: لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ ... ٣٢٠
- ١٧٩: وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي ... ٢٤١
- ١٨٣: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ ... ٢٤١
- ١٨٦: وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي ... ٢٤١
- ١٩٠: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ ... ٢٥٢، ٣٨٠
- ٣٢٢، ٣٢٤، ٣٢٦، ٣٨٠
- ١٩١: وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ ... ٣٢٤
- ١٩٢: فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ... ٣٢٤
- ١٩٣: وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ ... ٣٢٤، ٣٣١
- ١٩٤: الشَّهْرَ الْحَرَامَ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ ... ٣٢٤
- ١٩٥: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا ... ٣٨٠، ٢٥٢
- ٢٠١: وَمَنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا ... ٣٨٠
- ٢٠٥: وَإِذَا تَوَلَّى سَعِيفَى الْأَرْضِ ... ٣٧٥
- ٢٠٧: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ... ٣٢٦
- ٢٠٨: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا ... ٣٣١
- ٢١٣: كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ ... ٤٣٧، ٤٣٥
- ٢١٤: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتَّخَلَفُوا مِنْ ... ٣١٧
- ٢١٨: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ ... ٣٨٠، ٣٢٢
- ٢٢٢: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمُحْسِنِ قُلْ ... ٣٩
- ٢٣٧: وَإِنْ طَلَقْتُمْوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ ... ٢٥٢
- ٢٤٤: وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... ٣١٨، ٣٢٢، ٣١٨، ٣٨٠
- ٢٤٥: مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا ... ٣١٨
- ٢٤٦: أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَكِ مَنِّي ... ٣١٨
- ٢٤٧: وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ ... ٣٩٧
- ٢٤٩: فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ ... ٣١٨
- ٢٥٠: وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ ... ٣١٨
- ٢٥١: فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ ... ٩٦، ٣١٨، ٤٤٢
- ٢٥٢: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا ... ٣٣٥، ٣٥٤
- ٢٥٣: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ ... ٤٣٧
- ٢٥٧: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ ... ٣٥٦
- ٢٦٠: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي ... ٢٩٥
- ٢٦٣: قَوْلٍ مَعْرُوفٍ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ ... ٣٤٢
- ٢٧٥: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا ... ٦٤

بلد (٩٠)

١٧: ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا ... ٣٤١

- ٥: مَثَلُ الَّذِيْنَ حَمَلُوا... ٢٩٢
٦: قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ هَادُوا... ٤٣٦
١٠: فَادْفُضِيْتِ الصَّلٰوةَ فَاَنْتَشِرُوْا... ٢٥٣

حج (٢٢)

- ٢٢: كَلِمًا رَادُوا اَنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا... ٢٠٢
٣٩: اُذِنَ لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ اَنْ يَخْرُجُوْا مِنْهَا... ٤٤١
٤٠: الَّذِيْنَ اَخْرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ... ٤٠٦
٤٥: فَكَآيِنٌ مِّنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا... ٥٤
٧٨: وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ حَتّٰى جِهَادِهِ... ٤٣٩

حجر (١٥)

- ٩: اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا... ٣٠٠
٨٥: وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ... ٤٣٧
٨٧: وَلَقَدْ اَتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَتٰنِي... ٢٨٣

حجرات (٤٩)

- ١٠: اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ اِخْوَةٌ... ٢٣٨، ٢٣٨
١٢: يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوا... ٣٤٠
١٣: يَا أَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ... ١٠٤

حديد (٥٧)

- ٢٠: اِعْلَمُوْا اِنَّمَا الْحَيٰوةُ... ٥٠
٢٧: ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلٰى اٰثَارِهِمْ... ٢٠٥، ٢٤١، ٢٩٣

حشر (٥٩)

- ٧: مَا اَفَاءَ اللّٰهُ عَلٰى رَسُوْلِهِ... ٢٠٧
٩: وَالَّذِيْنَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْاِيْمَانَ... ٣٤٠

ذاريات (٥١)

- ٢٦: فَرَاغَ اِلٰى اَهْلِهَا فَمَجَاءٌ يَّعْجَلُ... ٤٣٩

رعد (١٣)

- ١٠: سَوَآءٌ مِّنْكُمْ مِّنْ اَسْرَ الْقَوْلِ... ٣٠١
١: لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ... ٢٧٥، ٢٧٤، ١٠١

تغابن (٦٤)

- ١٥: اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ... ٥٠

توبه (٩)

- ٩: اِشْتَرَوْا بِآيٰتِ اللّٰهِ ثَمَنًا... ١٨١
١١: فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا... ٣٢٩
١٧: مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِيْنَ اَنْ يَّعْمُرُوْا... ٤٣٦
٢٠: الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَهَاجَرُوْا... ٣٢٢، ٣٨٠
٣٤: يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا... ٢٠٧، ٢٩٤
٤٧: لَوْ خَرَجُوْا فِيْكُمْ مَّا زَادُوْكُمْ اِلَّا... ٣٢٨
٥٢: قُلْ هَلْ تَرٰ بَصُوْنَ بِنَا اِلَّا... ٣٢٩
٥٤: وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ... ٣٤٨
٦١: وَمِنْهُمْ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ النَّبِيَّ... ٣٥١
٦٨: وَعَدَّ اللّٰهُ الْمُنٰفِقِيْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ... ٣٥٠
٧٣: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ... ٣٤٩
٩٥: سَيَخْلُقُوْنَ بِاللّٰهِ لَكُمْ اِذَا... ٣٤٨، ٣٤٩
١٠٢: وَاخْرُوْا غَيْرَ فَوَابِدُوْا بِهِمْ... ٣٥٢
١٠٣: لَخَلَدُ مِّنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُ... ٣٥٢، ٢٠٧
١٠٤: اَلَمْ يَعْلَمُوْا اِنَّ اللّٰهَ هُوَ... ٣٥٢
١٠٥: وَقُلْ اَعْمَلُوْا فَيَسِّرِ اللّٰهُ عَمَلَكُمْ... ٣٥٢
١١٧: لَقَدْ تَابَ اللّٰهُ عَلٰى النَّبِيِّ... ٣٥٢
١١٨: وَعَلٰى الثَّلَاثَةِ الَّذِيْنَ خَلَفُوْا حَتّٰى... ٣٥٢
١٢٠: مَا كَانَ لِاَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَمَنْ... ٨٤
١٢٢: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُوْنَ لِيَنْفِرُوْا... ٢٥٧
١٢٨: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ... ٣٥١
١٢٩: فَاِنْ تَوَلَّوْا فَعَلَّ حَسْبِيَ اللّٰهُ... ٣٥١

جاثيه (٤٥)

- ١٣: وَسَخَّرَ لَكُمْ فِي السَّمٰوٰتِ... ١٧٤
٢٢: وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ... ٨٢، ٩٦

جمعه (٦٢)

- ١: يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا... ٣١١

- ١٥: وَلَلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ... ٣١١
 ١٧: أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ... ٤٠٥
 ٢٢: وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءً... ٣٣٩

روم (٣٠)

- ١٧: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ... ١٧٤
 ٣٠: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا... ٤٥
 ٣١: مُبِينٍ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا... ٤٣٠
 ٣٢: مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا... ٤٣٠
 ٤١: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ... ٢٠٤

زخرف (٤٣)

- ٢: وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. ٣٤
 ٧٢: وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا... ٨٨

زلزال (٩٩)

- ٦: يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا... ٨٢
 ٧: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. ٨٢
 ٨: وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ. ٨٢

زمر (٣٩)

- ١٠: قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا... ٨٣
 ١٧: وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ... ١٦٧
 ١٨: الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ... ١٦٧، ٣٨٨
 ٣٨: وَكُنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ... ٣٢٧
 ٤٨: وَبَدَّ لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا كَسَبُوا... ٨٢
 ٦٠: وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ... ١٧٢

سبا (٣٤)

- ٦: وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ... ٣٠١
 ١٣: يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ... ٨٠

سجده (٣٢)

- ٣: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ... ٢٤١
 ٧: أَلَدَىٰ أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَبَدَأَ... ٣١٤
 ١٩: أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا... ٨٧

شعراء (٢٤)

- ١٠٩: وَمَا سَأَلْتُمُ عَلَيْهِ مِنْ... ٣٨٩
 ١٥١: وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. ٣٧٤
 ١٥٢: الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ... ٣٧٤

شورا (٤٢)

- ٣٨: وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ... ٢٣٨، ٣٧٤
 ٣٩: وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ... ٢٣٨، ٣٧٤
 ٤٠: وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا... ٣٧

ص (٣٨)

- ٢٦: يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ... ٣٣٧

صف (٤١)

- ٢: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ... ٢٣٧
 ٣: كَبِيرٍ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا... ٢٣٧
 ٤: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي... ٣١٩

طلاق (٦٥)

- ١: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ... ٣٢٥
 ٢: فَأَذًا بَلَّغْنَ أَجَلَهُنَّ... ٣٢٥
 ٣: وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ... ٤٣٦
 ٤: وَاللَّيْءُ يَنْسِنُ مِنَ الْمَحْضِ مِنْ... ٣٢٥
 ٥: ذَلِكَ أَمْرٌ اللَّهُ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ... ٣٢٥
 ١٠: أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا... ٣٢٥

طه (٢٠)

- ١٣٢: وَأَمْرًا هَلَكًا بِالصَّلَاةِ وَأَصْطَبِرًا... ٨٨

عصر (١٠٣)

- ١: وَالْعَصْرِ... ٣٤١
 ٢: إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. ٣٤١
 ٣: أَلَا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا... ٣٢٨، ٣٤١

عنكبوت (٢٩)

- ٢: أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا... ٣١٩

- ٣: وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... ٣١٩
 ٤٦: وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا... ٣٣٤، ٤٢٩
 ٦٤: وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا... ٣٨٠

كهف (١٨)

- ٦: فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَى... ٢٥٣
 ٧: إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى... ٧٨، ٢٥٣
 ٨: وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا... ٧٨
 ٣٤: وَكَانَ لَهُ نَمِرٌ فَقَالَ لِمَ صَاحِبِهِ... ٥٠
 ٤٦: أَلَمْ آتِ الْبَنُونَ زِينَةَ الْحَيَاةِ... ٥٠
 ١٠٣: قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ... ٤٤٨
 ١٠٤: الَّذِينَ صَلَّى سَعِيهِمْ فِي الْحَيَاةِ... ٤٤٨
 ١٠٥: أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ... ٤٤٨
 ١٠٧: أَنْ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا... ٣٢٩
 ١١٠: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ... ٨٨

ليل (٩٢)

- ٥: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى... ١٧٣
 ٦: وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى... ١٧٣
 ٧: فَسَيُسَّرُّهُ لَيْسَرَى... ١٧٣
 ٨: وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى... ١٧٢
 ٩: وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى... ١٧٢
 ١٠: فَسَيُسَّرُّهُ لِعُسْرَى... ١٧٢
 ١٢: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى... ٦٨
 ١٣: وَإِن لَّنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى... ٦٨
 ١٨: أَلَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى... ٦٤
 ١٩: وَمَالًا حَدِيدًا عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى... ٦٤
 ٢٠: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى... ٦٤
 ٢١: وَلَسَوْفَ يَرْضَى... ٦٤

مائدة (٥)

- ٢: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا... ٣٤١
 ٣: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِينَةُ وَالْدَّمَ... ٢٩٦
 ٦: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ... ٢٤١
 ٨: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا... ٣٢٥

غافر (٤٠)

- ٦٠: وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي اسْتَجِبْ... ٢٩٧

فاتحه (١)

- ١: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... ٢٧٩، ٢٨٣، ٢٩٥
 ٢: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... ٢٧٩، ٢٨٣
 ٢٨٦، ٢٩٥، ٢٩٦
 ٣: أَلرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... ٢٨٣، ٢٨٦، ٢٧٩، ٢٩٦
 ٤: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ... ٢٧٩، ٢٨٤، ٢٩٧
 ٥: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ... ٢٧٩، ٢٨٤، ٢٩٧
 ٦: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ... ٢٧٩، ٢٨٤
 ٧: صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ... ٢٧٩، ٢٨٥
 ٢٩٠، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٨

فاطر (٣٥)

- ١٠: مَنْ كَانَ يَرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ... ٧٩
 ٢٧: أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ... ٣٠١

فتح (٤٨)

- ٢٦: إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي... ٣٢٧
 ٢٨: هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى... ٣٠٧
 ٢٩: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ... ٣٠٧، ٣٣٧، ٣٤٣

فرقان (٢٥)

- ٢٩: لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ... ٤٣٦

فصلت (٤١)

- ٣٤: وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا... ٣٣٩
 ٤٣: مَا يُقَالُ لِكُلِّ أَلَا مَا قَدِ قِيلَ... ٤١٣، ٤٣٠

قصص (٢٨)

- ٤: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ... ٤٣٤

١٤: وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا... ٢٩٣، ٢٩٤

٢٠: وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ... ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠

٢١: يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ... ٢٨٩

٢٢: قَالُوا يَا مُوسَى إِن فِيهَا قَوْمًا... ٣١٧، ٢٨٩

٢٣: قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ... ٢٨٩، ٢٩٠

٢٤: قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن... ٣١٧، ٢٨٩

٢٥: قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي... ٢٨٩

٢٦: قَالَ فَإِنَّهَا مُخْرَجَةٌ عَلَيْهِمْ... ٣١٧

٣٥: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا... ٣٢٠

٤٨: وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ... ٣٣٣، ٣٣٤

٤٣٠، ٤٣٢

٥٦: وَمَنْ يَتُوبْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولَهُ... ٣٢٨

٥٧: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا... ٣٢٨

٦٤: وَقَالَتِ الْيَهُودُ نَبِيُّ اللَّهِ... ٤٤٣

٦٦: وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ... ٤٣١

٦٨: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ كَسْتُمْ عَلَى... ٤٣١، ٤٣٢

٦٩: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ... ٤٣٣، ٤٣٤

محمد (ص) (٤٧)

٤: فَادِّعِيَهُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا... ٣١٩

مدثر (٧٤)

٦: وَلَا تَمُنَّ بِتَسْكَرٍ... ٣٤٢

٧: وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ... ٣٤٢

مريم (١٩)

٧: يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ... ٥٠

٦٠: إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ... ٨٧

ملك (٦٧)

٢: الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ... ٢٥٣، ٧٧

ممتحنه (٦٠)

٨: لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ... ٣٣١، ٣٣٠، ٣٥٤

٩: إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ... ٣٣٠، ٣٣١

منافقون (٦٣)

٤: وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبْكَ... ٣٤٩

٥: وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُوا... ٣٥٠

٦: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ... ٣٥٠

مومنون (٢٣)

٤٩: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ... ٢٤١

٥١: يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ... ٨٠

٥٣: فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا... ٤٥٠، ٤٢٩

نجم (٥٣)

٢٣: إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا... ١٧٠

٣٨: الْأَنْزَرُ وَازْرُرَةٌ وَزُرٌّ أُخْرَى... ٩٦

٣٩: وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى... ٩٦

نحل (١٦)

٢: يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ... ٤٣٦

٣٦: وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا... ١٦٩

٤٩: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا... ١٧٥

نساء (٤)

٥٩: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا... ٣٧٠، ٣٢٨، ٣٧٥

٧٦: الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ... ٣٢٢

٨٩: وَذُؤَالُوا تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا... ٣٤٩

٩٠: إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ... ٣٤٩

٩٤: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا... ٣٢٣، ٣٥٤

٩٥: لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ... ٢٥٤، ٣٥٥

١١٤: لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ... ٣٤٠

١٢٣: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي... ٤٣٣

١٢٤: وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ... ٨٧، ٤٣٣

١٤٠: وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ... ٣٤٩

١٤٣: مُذَبِّذِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لِأَلِي... ٣٤٧

١٤٦: إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا... ٣٢٦

١٤٧: مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ... ٣٥٣

همزه (١٠٤)

- ١: وَيَلْ لِكُلِّ هَمَزَةٍ لَمْرَةٌ. ٦٤
٢: أَلَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ. ٦٤

هود (١١)

- ١٠٠: ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَيْنِ نِقْصَةٌ... ٥٤
١١٢: فَاسْتَقِمْ كَمَا مَرَرْتَ... ٣١٦، ٣٢٦
١١٣: وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ... ٣٢٦
١١٨: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ... ٤٣٧
١١٩: إِنْ أَمِنَ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ... ٤٣٧

ياسين (٣٦)

- ٥٤: فَالْيَوْمَ لَا تَطْلُمُ نَفْسٌ شَيْئًا... ٨٢

يوسف (١٢)

- ٢٢: وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ... ٣٩٨
٤٠: مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهَا... ١٦٩، ٤٤٥
٦٧: وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا... ٤٤٥
١٠٨: قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى... ٤٢٩
١١١: لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ... ٢٨٧

يونس (١٠)

- ٣: إِنْ رَزَقْنَاهُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ... ٤٣٦
١٣: وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ... ٧٨
١٤: ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي... ٧٨
١٩: وَمَا كَانَ لِلنَّاسِ إِلَّا أُمَّةٌ... ٤٣٧
٣٧: وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ... ٤٣٠
٦٥: وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنْ... ٣٥
٧٢: فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْنَاكُمْ... ٤٣٩
٨٣: فَمَا مَنِ لِمُوسَى إِذْ ذَرَيْتُهُ... ٤٣٤
٨٤: وَقَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ إِنْ... ٤٣٩
١٠٠: وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ... ٤٣٦
١٠١: قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ... ١٧٩

١٥٢: وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ... ٤٢٩

١٥٨: بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ... ٤٣٦

١٦١: وَأَخَذْنَاهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ... ٢٩٢

١٧١: يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي... ٢٩٣

نصر (١١٠)

- ١: إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ. ٣٣٢
٢: وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ... ٣٣٢
٣: فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ... ٣٣٢

نمل (٢٧)

- ٥: أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءٌ... ٢٥٢
٦: وَأَنْتَ كُنْتَ تَتْلُو الْقُرْآنَ... ٢٥٢
٧: إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي... ٢٥٢
٨: فَلَمَّا جَاءَ هَانُودِي أَنْ بُورِكَ... ٢٥٢
٩: يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. ٢٥٢
١٠: وَالْقَوْمِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ... ٢٥٢
١١: الْأَمِنْ ظَلَمْتُمْ بَدَلِ حُسْنٍ... ٢٥٢
١٢: وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ... ٢٥٢
١٣: فَلَمَّا جَاءَ تَهُمَّ آيَاتِنَا مُبْصِرَةً... ٢٥٢
١٤: وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ... ٢٥٢
١٥: وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا... ٢٥٢
١٦: وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا... ٢٥٢
١٧: وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ... ٢٥٢
١٨: حَتَّى إِذَا اتَّوَعَلَى وَادٍ... ٢٥٢
٢٤: وَجَدَتْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ... ١٧٥
٤٥: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ... ٤٣٩
٦٢: آمِنٌ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا... ٩٦
٦٩: قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ... ٢٨٧

نور (٢٤)

٥٥: وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا... ٣٥٥

فهرست احادیث و دعاها

حدیث نبوی

صفحه

آغاز مطلب

- ١- مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ. ٣٥
- ٢- مَنْ أَصْبَحَ وَلَمْ يَهْتَمَّ... ٢٤٠، ٩٣، ٣٧٣
- ٣- هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ. ١٧٨
- ٤- الْكَاسِبُ حَيْبُ اللَّهِ. ٦٤، ٢٠٨
- ٥- أَلَدُّ نِيَامٍ رَعَةُ الْآخِرَةِ. ٤٤٨، ٢٢٣، ٣٨١
- ٦- يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ. ٢٣٣
- ٧- أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ. ٢٦٥
- ٨- الْإِسْلَامُ يُعْلَوُ أَوْ لَا... ٣٨٧، ٣٠٠
- ٩- أَنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ... ٣٠٢، ٣٧٢، ٤٠٢
- ١٠- كُنْ لَدُنِّيَا كَمَا كُنْتُكَ... ٣٠٣
- ١١- دَوْمٌ مِنْ نَسَبٍ بِهِمْ... ٣٣٨
- ١٢- الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ. ٣٤٠
- ١٣- اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التَّهْمِ. ٣٦٢
- ١٤- كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ... ٣٧٤
- ١٥- إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، الْإِلْتِمَاسُ... ٣٨١
- ١٦- أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ... ٣٩٤
- ١٧- تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ... ٣٩٨

- ۱۸- عبادت اگرده باب... ۴۰۳
 ۱۹- اِخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةً. ۴۳۷
 ۲۰- لاطاعة لمخلوق في... ۴۴۵
 ۲۱- وَعَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ ۴۵۲

از نهج البلاغه

- ۱- نامه ۵۳: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ... ۲۴۰
 ۲- مَا رَأَيْتُ بَعْمَةً... ۴۴۱

دعای کمیل

- ۱- حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَ... ۲۴۲

از حضرت علی (ع)

- ۱- الْعِلْمُ دِينٌ يُدَانُ بِهَا. ۳۰۲
 ۲- الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ. ۳۳۲
 ۳- الْأِمَامَةُ لَا تَنْعَقِدُ... ۳۷۴
 ۴- الْعِلْمُ بِالْعَمَلِ... ۴۰۳
 ۵- الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ ۴۰۳

از سیدالشهداء (ع)

- ۱- إِنَّمَا الْحَيَاةُ عَقِيدَةٌ وَجَهَادٌ ۳۰۹، ۳۸۳

از معصومین (ع)

- ۱- خداوند مریمی را که... ۹۶
 ۲- مردم را با اعمال خویش... ۲۱۳

دعاها

- ۱- يَا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا... ۱۷۷
 ۲- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ... ۱۷۷
 ۳- اللَّهُمَّ أَصْلِحْ... ۱۷۸

۴- اَللّٰهُمَّ اَلْمَمْبُوْٓتِہٖ ... ۲۴۲

۵- یٰۤاَلِیْنَی کُنْتُ ... ۲۵۵

۶- یٰۤاَلِیْنَا کُنَّا ... ۳۶۹

سایر روایات

۱- لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ ... ۲۵۴

۲- عَلَیْقَدْ رَمَرَاتِهِمْ ۳۴۷

از خلیفه دوم

۱- حَسْبُنَا کِتَابُ اللّٰهِ . ۲۹۶ □ ۲۹۷

۲- اَلْیَوْمَ یَوْمُ الْمَلْحَمَةِ . ۳۳۱

نمایه

آسیا، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۲، ۴۲۴	آ
آسیائی، ۲۸، ۳۲، ۳۶	آتیلا، ۴۳۹، ۵۵
آسیای شمال شرقی، ۵۵	آخر الزمان، ۴۴۰
آشتیانی، ۳۶۵	آخرت، ۸۱، ۱۰۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۲۲، ۲۲۳
آشور، ۱۸۱	۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۱
آفریقا، ۵۲، ۳۲۱، ۴۲۴	۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۸۰
آفریقائی، ۲۸	۳۸۱، ۴۳۳، ۴۴۸
آکادمی علوم فرانسه، ۲۶	آخوندها، ۲۸۰
آل احمد، جلال، ۲۶۶	آرام، احمد، ۱۲۸
آل عثمان، ۱۸۰	آریائیهای، ۵۳
«آلکساندرفون هومبولدت»، ۴۲۷	آزاد، ۲۳۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۱
آلمان، ۲۷، ۳۰، ۳۱، ۵۹، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۰	آزادی، ۲۹، ۳۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۹۵، ۱۱۰
آلمانها، ۱۲۴، ۱۲۶، ۳۲۵	۱۱۶، ۱۲۸، ۱۴۶، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۱
آلمان هیتلری، ۳۲	۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۷۰، ۲۸۰، ۳۱۴
آلمانی، ۳۶، ۱۲۴، ۱۹۴، ۲۰۳	۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۶۶، ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۹۵
آلمانی زبانها، ۴۳۹	۴۱۹، ۴۲۳، ۴۴۵
آلمانی نژاد، ۴۳۹	آزادخواه، ۲۶۷
آمپر، ۲۵	آزادخواهان، ۲۷۲
آنتروپی، ۷۱، ۲۹۹، ۳۱۳	آزادخواهی، ۲۶۹، ۳۱۴، ۳۱۵
آندره زیگفرید، ۱۲۸، ۲۳۴	آسمان، ۱۳۱، ۲۲۷
آنگلو ساکسون، ۵۵	آسمان وزمین، ۴۳۱
آیتی، دکتر محمد ابراهیم، ۳۵۰	آسمانها، ۱۷۶، ۲۲۱
	آسمانها وزمین، ۱۷۹، ۲۹۴
	آسمانی، ۲۸۲

الف

اروپائی، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۱۱۰،
 ۱۹۱، ۲۰۳، ۳۶۶، ۳۷۱، ۴۲۶
 اروپائیان، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۲،
 ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۵۲،
 ۹۲، ۲۰۶، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۷،
 ۳۱۰، ۳۹۰، ۴۴۵
 اروپای شرقی، ۲۰۰، ۴۴۱
 اروپای غربی و مرکزی، ۲۴
 اروپای قرون وسطی، ۴۲۳
 استبداد، ۱۴۶، ۱۹۶، ۳۶۵
 استبدادی، ۶۰، ۱۰۰، ۲۱۸، ۳۱۵، ۳۶۲
 استثمار، ۱۲۰، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۴،
 ۲۲۵، ۲۸۰، ۴۴۷، ۳۷۸
 استثمارگر، ۳۱۳، ۴۳۴
 استراتژی، ۳۱۰
 استعمار، ۲۸، ۱۱۵، ۱۲۵، ۲۱۰، ۲۲۵،
 ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۷۴، ۳۱۰، ۲۷۵، ۴۲۳، ۴۴۷
 استعمارگران، ۳۱۴
 استعماری، ۲۸۰
 استقلال، ۵۸، ۵۹، ۶۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۳۴،
 ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۱۰، ۳۶۷، ۳۸۲،
 ۳۹۶، ۴۱۶، ۴۱۹
 استقلال اجتماعی، ۱۲۷، ۱۲۸
 استقلال اقتصادی، ۱۱۷، ۱۱۸
 استقلال امریکا، ۳۱۰
 استقلال ذاتی، ۱۲۵
 استقلال روحی، ۱۲۵
 استقلال سیاسی، ۱۱۸، ۱۲۵
 استقلال طلبی، ۱۲۰، ۱۲۸
 استقلال فردی، ۱۲۷
 استقلال نظامی، ۱۱۷

ائمه اطهار(ع)، ۶۴، ۸۹، ۹۶، ۳۰۳، ۳۳۸،
 ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۹۵
 ابدیت، ۳۰۰، ۳۵۵
 ابراهیم(ع)، ۸۰، ۱۷۰، ۱۷۱، ۴۲۹، ۴۳۹
 ابن خلدون، ۴۲۴
 ابن رشد، ۴۲۵
 ابوبکر، ۳۷۰
 ابوحنیفه، ۳۹۱
 ابوسفیان، ۳۳۲
 اپورتونسیسم، ۴۴۳
 اتحاد مقدس، ۳۱۵
 اتریش، ۳۱۵
 اجتهاد، ۳۹۱
 اجتهاد و تقلید، ۴۰۶
 اجماع مسلمین، ۴۵۱
 احد، ۹۶، ۳۳۱، ۳۴۷
 احزاب، ۲۳۴، ۳۸۱، ۳۸۳
 احزاب سیاسی، ۳۸۳، ۴۳۵
 احمد بن حنبل، ۳۹۱
 اخوان الصفا، ۲۶۱
 ادیان، ۲۸۱، ۴۴۷، ۴۴۰، ۲۸۲
 ادیان توحیدی، ۱۷۹
 ارباب، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۶۳، ۴۳۱
 ارتش، ۱۴۷، ۲۶۴، ۳۱۹
 ارسطو، ۱۷۱
 ارض موعود، ۲۸۸، ۳۱۷
 ارمنستان، ۲۱۸
 اروپا، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱،
 ۳۹، ۴۱، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۹۴، ۱۲۲، ۱۸۰،
 ۱۸۳، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۷۱، ۳۱۵، ۳۲۱، ۴۲۳،
 ۴۴۶، ۴۲۴

- اسحاق، ۵۰، ۸۰
اسدآبادی، سیدجمال‌الدین، ۹۳، ۲۶۷، ۲۷۳، ۳۶۵
اسرائیل، ۲۸۸، ۴۴۱
اسرائیلیات، ۲۸۷
اسقف، ۲۶
«اسقف ستیفن نیلز» ۳۵
اسکندر مقدونی، ۴۳۹
اسکندریه، ۱۸۱
اسلامبول، ۲۶۵
اشتراکی، ۲۳۴، ۶۰
اشراف، ۳۵۵
اشرافی، ۶۰
اشرافیت، ۶۵
اصحاب، ۳۵۳
اصحاب حجّت، ۲۱۱
اصحاب علی(ع)، ۳۹۱
اصحاب عیسی(ع)، ۴۲۰
اصفهان، ۲۶۵
اصل آنتروپی، ۳۱۲
اصل دوم ترمودینامیک، ۳۱۲، ۱۹۸
اصل کهولت، ۳۱۲
اصول ترمودینامیک، ۱۳۳
اصول موضوعه، ۴۱۸
اعراب، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۳۲۲، ۳۴۷، ۴۲۴
افریقا، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۷۲
افریقائی، ۳۲، ۴۲۴
افریقای جنوبی، ۱۱۵
افلاطون، ۱۷۱، ۲۲۲، ۴۱۸
اقبال لاهوری، ۲۶۷، ۲۷۳
اقلیت شیعه، ۳۹۰
اگرستانسیالیست، ۴۴۷
اگرستانسیالیسم، ۴۲
اگوئیسیم، ۴۴۳
الجزائر، ۳۲، ۴۴۲
الکترون، ۷۲
المپ، ۱۷۰
أم القُری، ۴۱۵
امامان، ۱۸۹، ۳۰۲، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۲۵
امامت، ۳۷۳، ۳۹۵
امام جماعت، ۲۳۹، ۴۲۸
امام چهارم(ع)، ۳۶۸
امام حسن(ع)، ۳۶۸
امام حسن عسکری(ع)، ۳۶۹
امام زمان(ع)، ۲۸۹، ۳۶۹
امام صادق(ع)، ۲۱۳
امام(ع)، ۲۴، ۲۹۴، ۳۹۵
امام عصر(ع)، ۳۳
امام غایب، ۳۹۰، ۳۹۱
امام معصوم، ۲۴۲
امام یازدهم(ع)، ۳۶۸
امامیون، ۴۵۱
امپراتوری، ۲۵۵، ۲۶۲، ۳۱۵، ۳۷۲، ۴۳۹
امپراتوری روم، ۱۸۰، ۳۱۰، ۵۵
امپراتوریهای، ۲۶۴
امپراطوران، ۴۲۱
امپریالیسم، ۳۲۵، ۴۴۳
امپریالیسم غربی، ۲۸، ۴۲
امپریالیسم نژادی، ۳۳۳
امت، ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۱
امت اسلام، ۲۴۲، ۴۵۰

۴۴۶ _____ مجموعه آثار (۸)، مباحث علمی، اجتماعی، اسلامی

- امت واحد، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲
- انجمن زنان پاکستان، ۲۸
- انجمنهای اسلامی، ۳۵۹، ۳۸۲
- امتها، ۲۹۶
- انجمن های اسلامی ایران، ۴۰۵
- امتی، ۲۴۰
- انجمن های اسلامی دانشجویان، ۱۷
- انجمنهای ایالتی و ولایتی، ۳۷۸
- امر به معروف و نهی از منکر، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۲
- انجمنهای ملی، ۲۳۴
- امریکا، ۲۶، ۵۲، ۵۹، ۶۲، ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۵، ۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۴۹، ۳۱۰، ۴۴۱، ۴۴۶
- انجیل، ۲۰۸، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۱
- انجیل متی، ۳۷
- انجیلها، ۲۰۶
- اندرلس، ۴۲۵
- اندریویدوالیسم، ۲۳۳
- انرژتیک، ۷۲
- انرژری درونی، ۷۴
- انسان، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۰، ۴۰۴، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۱
- انسانها، ۱۴۲، ۴۱۰
- انسان‌هایی، ۱۴۲
- انسانی، ۳۸۳، ۴۲۸
- انسانیت، ۱۵۷، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۷۰، ۲۹۸، ۳۰۲
- انصار، ۳۹۱، ۴۱۹، ۴۴۶
- انفورماتیک، ۱۳۲
- امریکائی، ۲۸، ۹۴، ۱۲۴، ۱۹۴، ۲۰۳
- امریکای قرون معاصر، ۴۲۳
- امریکای لاتین، ۲۸
- امنیت، ۳۲۵
- امنیت و عدالت کمونیستی، ۱۹۷
- امویها، ۴۵۱
- امیرالمؤمنین، ۲۵۸
- امیرکبیرها، ۲۲۸، ۲۶۶
- انبیای اولوالعزم، ۴۱۴
- انبیاء، ۴۸، ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۲۷، ۳۱۱، ۴۲۸، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۵۰
- انتخابات، ۲۳۴، ۳۷۸، ۳۸۱
- انتشارات بعثت، ۴۰۹، ۴۲۶، ۴۴۶
- انتظار ظهور امام قائم، ۳۵۵
- انتگراسیون، ۱۴۵
- انتگرا، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۱
- انتگرا، مختلط، ۱۴۵
- انتگرا، مضاعف، ۱۴۵
- انتگرالی، ۱۴۱، ۱۴۶
- انجمن اسلامی دانشجویان، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۴۹، ۲۷۹، ۳۰۷، ۳۶۱، ۴۰۳
- انجمن اسلامی مطالعات اجتماعی، ۳۸۳
- انجمن اسلامی مهندسين، ۳۵۴، ۳۶۸، ۳۸۳

ایرانی، ۲۴، ۲۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۷۱، ۲۴۱، ۲۷۴، ۳۹۹، ۴۲۴،
 ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۹
 ایرانیان، ۲۹، ۹۲، ۹۹، ۱۰۹، ۱۲۴،
 ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۱۱،
 ۲۳۶، ۲۶۲، ۳۰۸، ۳۸۳
 اینشتین، ۲۶

ب

«باتا»، ۳۰
 بازرگان، مهندس مهدی، ۱۷، ۲۴، ۱۶۶،
 ۱۶۸
 باقر علوم‌النسین، ۳۹۴
 باکتریوفاز، ۱۴۳
 بت پرستان، ۹۹، ۲۰۶، ۲۳۹، ۳۱۲
 بت پرستی، ۱۷۱، ۴۱۴
 بتها، ۳۳۱، ۴۱۵
 بدر، ۳۳۱، ۳۴۷
 «برائلی»، ۲۹
 براون باوری، ۵۹
 بربری، ۴۳۹
 برج ایفل، ۱۴۵
 برلن، ۲۱۰، ۲۶۷
 بروجردی، آیت‌الله سید محمد حسین، ۳۹۹،
 ۴۰۱
 «برونینگ»، ۳۰
 بعثت، ۲۲۷، ۳۱۳، ۳۷۲، ۴۱۱، ۴۲۴
 بعثت انبیاء، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۵۲
 بغداد، ۴۲۵
 بقاع متبر، ۲۶۰، ۳۶۰
 بلغارستان، ۲۶۲
 بلغارها، ۴۴۱
 بلوت، ۱۴۷

انقلاب، ۱۸، ۱۷۵، ۲۴۵، ۲۷۲، ۳۱۰، ۳۱۱،
 ۳۶۵، ۴۰۵، ۴۱۷
 انقلاب سرخ کمونیسم، ۳۱۰
 انقلاب کبیر فرانسه، ۳۱۰
 انقلاب مشروطیت، ۳۶۵
 انقلابهای فکری، ۳۱۱
 انقلابی، ۱۹۰، ۴۱۹
 انکیزیسیون، ۲۷۰، ۳۱۰
 انگستان، ۱۴۵، ۱۹۴
 انگلیس، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۲۷۳
 انگلیسی، ۳۶، ۱۰۵، ۱۹۴، ۲۰۳، ۲۴۹،
 ۲۸۰، ۳۲۵
 اوپراسیونل، ۱۳۲
 اولوالامر، ۳۷۰
 «اونیورسیتته»، ۲۶
 اهل بیت، ۲۹۱، ۳۶۹
 اهل کتاب، ۲۰۶، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۸، ۳۳۳،
 ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۷۱، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۰، ۴۳۱،
 ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰،
 ۴۵۰
 ایتالیا، ۲۷، ۴۲۰
 ایدئولوژی، ۳۳۰، ۳۸۳، ۴۰۹
 ایدئولوژیک، ۳۰۹، ۳۱۱
 ایده آلیسم، ۱۸۳
 ایران، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۱، ۹۱،
 ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴،
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۰۱،
 ۳۲۱، ۳۷۸، ۳۸۷، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۱۲،
 ۴۱۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۹

- بلوک غربی، ۲۰۳
 بلوکهای شرق و غرب، ۴۴۰
 بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان، ۱۸
 بنی اسرائیل، ۱۸۰، ۲۴۹، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۳۱۸، ۳۷۲، ۴۲۰، ۴۲۸، ۴۳۴
 بنی امیه، ۲۵۴، ۳۷۰، ۳۹۵
 بنی عباس، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۷۰، ۳۹۵
 بودائی، ۳۸۸، ۴۵۰
 بورژوازی، ۶۳، ۹۴
 بوعلی سینا، ۳۹۸
 بولس، ۲۷۰
 بهبهانی، حاجی آقا باقر، ۴۰
 بهشت، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۲۲۲،
 ۲۳۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۱، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۱۴،
 ۳۲۲، ۳۳۹، ۴۰۳، ۴۳۲، ۴۳۳
 بهشت کمونیسم، ۲۲۲
 بهشت و جهنم، ۳۹۹، ۴۳۳، ۴۳۵
 بهشتهای خیالی، ۲۲۲
 بیانی، مهندس، ۲۴
 بیتل، ۴۴۷
 بیزانس، ۴۲۶
 بیشو، ۳۱۲، ۳۱۳
 بین الملل، ۶۲، ۲۲۵
 بین المللی، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۲۷
 بین المللی اسلام، ۱۸۱
 بین المللی سوسیالیست، ۱۸۱
 بین المللی کمونیست، ۱۸۱
 بین المللی یهود، ۱۸۱
 بینهایت، ۲۸۶، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲
 بینهایت کوچک، ۱۴۷، ۲۲۱
 بینهایت کوچکها، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱
 بیوشیمی، ۱۴۳
- پاپ، ۲۹، ۳۰
 پایپا، ۳۱۰، ۳۵۰
 پاتریوس، ۲۱۷
 پادشاه، ۸۴، ۱۷۵، ۱۸۰، ۲۹۴،
 ۳۱۸، ۳۶۲
 پادشاهان، ۴۱۳
 پادشاهی، ۲۹۲، ۳۱۸
 پارلمان، ۲۷، ۱۴۵، ۲۳۳، ۴۰۹
 پاریس، ۲۴، ۲۶، ۳۲، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۲۱۰، ۴۲۶
 پاستور، ۲۵
 پاستورها، ۲۲۸
 پاکستان، ۲۸
 پاکستانی، ۲۴۹، ۳۸۳
 «پدران روحانی»، ۳۱
 پرتقالیها، ۲۶۴
 پروتستان، ۳۹۰
 پروس، ۳۱۵
 پلیس، ۲۱۷
 پل صراط، ۲۸۲، ۳۶۸
 پلی تکنیک پاریس، ۲۶
 پنتی فکس، ۴۱۹، ۴۲۱
 پوانکاره، هانری، ۲۵
 پهلوی، رضاشاه، ۱۷
 پهلوی، شاه سابق، ۳۶۵
 پهلوی، محمدرضا شاه، ۱۷
 پیامبران، ۴۵۳، ۴۳۸، ۳۱
 پیامبر (ص)، ۳۰۷، ۳۱۶
 پیشدادیان، ۴۱۲
 پیغمبر، ۲۴، ۳۳، ۴۲، ۸۹، ۹۶، ۱۹۱، ۲۰۵،
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۷، ۲۵۸

- تشیع، ۲۸۲، ۳۸۹، ۴۰۶، ۳۹۷، ۳۹۲، ۴۴۰، ۴۵۱
 تعاونی، ۱۱۱
 تفتیش عقاید، ۳۵۰
 تقی‌زاده، ۲۶۷
 تقیه، ۳۵۳
 تکیه دزاشیب، ۳۴۶
 تلسکوپ، ۲۲۱
 تمدن اروپائی، ۲۴
 تمدن روم، ۱۸۰
 تمدن قدیم، ۴۱۳
 «تمدن مصرف»، ۴۴۷
 تمدن یونان، ۱۸۰
 توده‌ای، ۹۴، ۲۹۶، ۳۰۹
 تورات، ۲۰۸، ۲۹۲، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۳
 ۴۳۱
 توربوکمپرسور، ۱۲۶
 توربین‌ها، ۱۳۳
 تهران، ۲۴، ۲۷، ۹۷، ۱۲۳، ۱۴۸، ۲۶۳، ۴۱۳، ۴۲۶
 تیمور، ۱۸۰، ۴۳۹
- ث**
 ثلث، ۲۰۸
 ثواب، ۸۱، ۲۱۱، ۱۰۲، ۲۵۵، ۲۶۰، ۳۹۰، ۴۰۴
- ج**
 جادوگران، ۴۲، ۳۵۵
 جالوت، ۳۱۸، ۳۱۹
 جامعه ملل، ۴۴۰
 جامعه اسلامی، ۳۵۳، ۴۲۴
 جامعه اسلامی عربستان، ۳۷۲
 جامعه اشتراکی، ۵۱، ۵۵
 جان.ر. ایورث، ۲۷
 جبل طارق، ۳۲۱
- ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۰۳،
 ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶،
 ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۹،
 ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۲،
 ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۹،
 ۴۰۲، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۴۵، ۴۵۰
 پیغمبر آخرالزمان، ۴۲۳، ۴۳۰
 پیغمبر اسلام(ص)، ۲۰۷، ۳۱۶، ۴۱۴،
 ۴۳۸، ۴۲۹
 پیغمبر اکرم(ص)، ۲۵۵، ۲۳۸، ۳۱۵، ۳۳۳،
 ۳۳۸، ۳۴۶
 پیغمبران، ۴۸، ۸۰، ۸۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۲،
 ۲۲۷، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۳۳، ۳۴۲، ۴۰۹،
 ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۳۷،
 ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱
- ت**
 تاتار، ۱۰۳، ۱۰۴، ۲۶۳، ۳۱۰
 تاکتیک، ۳۱۰
 «تانه‌گی دو که نه تن»، ۲۴
 تثلیث، ۴۴۱
 ترانزین، ۱۳۲
 ترک، ۵۶، ۱۰۳، ۲۶۳، ۳۲۱، ۴۲۴، ۴۲۵
 ترکستان، ۲۶۲
 ترکها، ۵۵، ۱۸۰
 ترمودینامیک، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۱۱۷، ۱۳۳،
 ۲۷۰
 ترمودینامیک انسان، ۷۴
 تریاک، ۲۸۰
 تریبوسها، ۴۱۶
 تسامح ما در تمدن انسانی اسلام، ۴۲۶
 تسنن، ۲۵۸، ۲۸۲، ۳۷۰، ۳۹۵

- جزایر اقیانوسیه، ۲۶۲
 جزیره العرب، ۵۸
 جنرال موتورز، ۱۴۵
 جنگ، ۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۴۲، ۵۸، ۹۵،
 ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۳،
 ۲۶۴، ۲۹۴، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵،
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳،
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۱،
 ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۴،
 ۳۶۶، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۸۰، ۴۰۱،
 ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۹
 جنگ احزاب، ۳۴۷
 جنگ بدر، ۹۶
 جنگ بین الملل اول، ۱۲۶
 جنگ بین المللی، ۴۵۰
 جنگ جمل، ۴۰۱
 جنگ جهانی، ۱۱۵
 جنگ جهانی دوم، ۱۷، ۳۲، ۳۷۲
 جنگ دنیا و آخرت، ۲۲۲
 جنگ دیروز و فردا، ۲۲۲، ۲۲۸
 جنگ طبقات، ۱۹۰، ۳۳۰
 جنگ‌ها، ۲۰۷، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۹، ۳۱۳،
 ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۳۳، ۴۴۰
 جنگ‌های استقلال طلبی، ۳۱۳
 جنگ‌های اسلامی، ۳۲۱، ۳۲۴
 جنگ‌های بین المللی، ۲۱۸
 جنگ‌های صلیبی، ۲۶۳، ۲۶۴
 جنگ‌های طبقاتی، ۳۱۳
 جنگ‌های ملی، ۳۲۱
 جنگی، ۳۰۸
 جهاد، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۵۵
 جهان وطنی، ۴۲۶
- جهنم، ۷۹، ۸۱، ۲۷۱، ۲۹۰،
 ۳۴۹، ۳۵۰، ۴۳۰، ۴۳۷
 جهنم دیکتاتوری، ۲۲۵
 جهود، ۲۹۱
- چ**
 چاپخانه اتحاد، ۴۰۹
 چادر نشینی، ۴۱۰
 «چکوسلواکی»، ۳۰
 چکها، ۴۴۱
 چنگیز، ۱۸۰، ۴۳۹
 «چهره آسیا»، ۹۱
 چین، ۵۵، ۲۶۲
 چین توده‌ای، ۴۴۱
 چینی، ۴۲۵
- ح**
 حائری، آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم، ۳۶۵،
 ۳۹۴
 «حاجی آقا جمال»، ۲۶
 حافظ، ۹۳
 حجازی، فخرالدین، ۴۰۹، ۴۱۱
 حرام، ۳۰۳، ۴۰۰، ۴۲۹
 حزب، ۲۷۲، ۳۳۰
 «حزب کاتولیک آلمان»، ۳۰
 حساب انتگرال، ۱۳۲
 حسابی، دکتر محمود، ۲۶
 حسین بن علی (ع)، ۳۶۹، ۳۸۳
 حضرت امیر(ع) (۲۸۵، ۲۴۱، ۳۰۸، ۳۱۶، ۳۲۱،
 ۳۲۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۴، ۴۰۱، ۴۴۱)
 حضرت حجت، ۲۴۱
 حضرت خاتم النبیین، ۳۱۳
 حضرت خدیجه، ۲۸۵

- حضرت رسول (ص)، ۸۹، ۱۷۸، ۳۳۸، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۸۹، ۴۳۷
- حضرت زهرا(س)، ۲۹۱
- حضرت صاحب، ۲۱۳
- حکومت اروپائی، ۲۶۶
- حکومت استبدادی، ۲۶۷، ۹۵
- حکومت اسلامی، ۴۰۵
- حکومت جهانی، ۵۸
- حکومت جهانی کمونیسم، ۱۹۶
- حکومت جهانی واحد، ۴۴۰، ۴۵۲، ۱۶۶
- حکومت سوسیالیستی، ۴۴۱
- حکومت شورائی، ۳۷۵
- حکومت عرب، ۳۷۰
- حکومت مدنی، ۴۱۹
- حکومت واحد، ۴۴۴
- حنین، ۳۳۱
- حواریون، ۳۱۰، ۳۱۱، ۴۲۰
- حورالعین، ۲۵۴
- حوزه‌های علمیه، ۴۰۲
- حوزه علمیه قم، ۴۰۱
- خ
- خاتم الانبیاء، ۴۴۸
- خاتم النبیین، ۴۳۸
- خاتمیت، ۳۹۰
- خالدی، استاد دکتر، ۲۸
- خالصی زاده، ۳۶۶
- خانقاه، ۲۵۵، ۲۶۱
- خانه کعبه، ۳۳۱
- خداپرستی، ۴۴۶، ۴۴۱
- خداپرستی و خودپرستی، ۱۶۹
- خراسانی، ۴۲۵
- خسروشاهی، سیدهادی، ۲۳
- خلافت، ۲۰۶، ۲۵۸، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۲، ۴۵۱
- خلافت عباسی، ۱۰۹
- خلافت علی(ع)، ۳۲۶
- خلفا، ۱۰۴، ۲۵۴، ۲۶۳، ۳۷۰، ۳۹۵، ۴۵۱
- خلفای اسلام، ۳۲۱
- خلفای اموی، ۳۶۸
- خلفای عباسی، ۳۹۱
- خلیفه، ۲۳۹، ۳۷۰، ۳۷۳، ۴۲۸
- خلیفه اول، ۴۵۱
- خلیفه چهارم، ۱۰۵
- خلیفه دوم، ۲۹۶، ۲۹۷
- خمس، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۴۰
- خودپرستی، ۴۴۶، ۴۴۱
- خورشید، ۳۱۱، ۳۱۲
- د
- دارالاسلام، ۴۲۶
- داغستانی، سیدحاجی مستان، ۹۳
- دالتن، ۲۵
- دانشکده علوم، ۲۶
- دانشکده فنی، ۱۱۵، ۱۳۳، ۳۱۲
- دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۴۲۵
- دانشکده پزشکی، ۱۴۲
- دانشگاه، ۱۷، ۱۳۵، ۱۶۸، ۲۴۴، ۲۶۴، ۳۹۴، ۴۰۹
- دانشگاه ادینبورگ، ۳۷۲
- دانشگاه بیروت، ۲۸
- دانشگاه تهران، ۱۱۵، ۲۷۹
- دانشگاه کلمبیا، ۲۷
- دانشگاه‌ها، ۱۷، ۹۸، ۱۳۱، ۴۰۵
- داود(ع)، ۸۰، ۳۱۸، ۳۱۹
- دترمیان، ۱۳۲

«راتو» ۱۲۶	دربار پاپ، ۳۰
راديو، ۱۴۸، ۲۱۰، ۲۴۱	درخانه، ۳۹۵
راديو اکتیو، ۷۲	دروازه تهران، ۲۶۳
راسل، برتراند، ۲۷۹، ۲۸۰	دریای «کارائیب»، ۲۸
راولپندی، ۲۸	دعای «افتتاح»، ۳۰۳، ۲۴۲
رژیم زمینداری هندوستان، ۱۰۳	دموکراتیک، ۶۰، ۳۶۳، ۴۰۵
رژیم فتودالیت، ۱۰۳	دموکراسی، ۶۰، ۶۱، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۳۶۴، ۳۷۵
رژیم‌های سرمایه‌داری و ارتجاعی، ۳۱۵	دموکراسی غرب، ۲۳۹
رساله‌های عملی، ۳۹۹	دموکراسی غربی، ۱۸۵
رساله‌های عملیه، ۳۸۲، ۴۰۱	دنیا و آخرت، ۳۱، ۲۲۸، ۲۴۵، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۸۰، ۳۹۷
رساله «حس مذهبی یا بعد چهارم روح انسانی»، ۲۴	دنیای غرب، ۲۶۷
رساله «دعا»، ۳۰۳	دوران جنگ و صلح، ۳۴۸
رستم، ۲۰۲	دوران خلفا، ۳۷۳
رسول، ۲۰۷، ۲۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۵، ۳۸۸	دوران‌های چهارم و پنجم مجلس، ۳۶۵
۳۹۵، ۳۹۸	دوسانتیلا، پروفیسور داوید، ۴۱۵، ۴۲۴
رسول اکرم (ص)، ۱۰۴، ۲۴۰، ۲۷۴، ۳۳۲	دولت روم غربی، ۱۸۰
۳۶۸، ۳۷۴	دولت واحد جهانی، ۴۲۳
رنسانس، ۲۶۴، ۲۶۹	دوّمین کنگره انجمن‌های اسلامی ایران ۳۵۹
«رنه گروسه»، ۹۱	دیالکتیک، ۳۱۴
رواقیون، ۴۱۸	دیالکتیک مادی، ۱۹۰
روح القدس، ۳۵، ۳۵۵	دیسپلین آهنین، ۲۰۰
روحانیت، ۲۹، ۳۰، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳	دیکتاتور، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۳۵۵
۲۶۴، ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۸	دیکتاتوری، ۱۴۹، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۷۵، ۳۶۳
۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۱	دینداری، ۳۰۱
۴۰۵، ۴۴۵، ۴۰۶	دین مسیح ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۳
روحانیت ایران، ۳۷۸	دیوان داوری لاهه، ۴۴۰
روحانیت شیعه، ۴۵۱	
روحانیون، ۲۸، ۲۹، ۱۸۱، ۲۵۷	
۲۶۳، ۲۸۰، ۲۹۲، ۳۳۳، ۳۶۵	
۳۶۶، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۰۵	
روحانیون یهود و عیسوی، ۱۸۱	
روزنامه، ۱۲۳، ۱۴۷، ۲۱۰	
	ر
	رآلیسم، ۱۸۴

- روزنامه «ایران»، ۱۲۳
 روزنامه «جبهه»، ۱۷، ۱۵۵
 روزنامه «فیگارو»، ۴۲
 روزنامه «کیهان»، ۱۷، ۲۸، ۱۳۹
 روزنامه «مهرایران»، ۱۲۳
 روزه، ۲۴۰، ۲۴۱
 روسی، ۳۶، ۹۴
 روسیه، ۲۰۰، ۲۶۴، ۳۱۵
 روشنفکران، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۴۱۰، ۴۴۶، ۴۴۷
 روشنفکری، ۲۲۶، ۴۵۰، ۲۷۲
 روم، ۶۰، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۳۰۰، ۳۱۰، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۳۹
 روم شرقی، ۲۶۲
 روم غربی، ۱۰۳، ۲۶۲
 رومی‌ها، ۵۵، ۱۸۳
 رهبانیت، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۶۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۴۲۶، ۴۴۸، ۴۵۲
- ز
 زرتشتی، ۲۵۰، ۴۵۰، ۳۸۸
 زردشت، ۱۸۰، ۲۰۵
 زرین کوب، دکتر عبدالحسین، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۰
 زکات، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۴۰
 زکریا(ع)، ۵۰
 زمینداران هندوستان، ۱۰۷
 زمین و آسمان، ۱۳۲
 زمین و آسمان‌ها، ۱۹۲، ۳۱۱
 زنون، ۴۱۹
 زیمنس، ۵۹
- ژ
 ژرمانیسم، ۴۳۹
 ژرمن، ۱۰۴، ۱۸۰، ۱۸۳، ۲۶۲
- ژنو، ۴۴۰
 ژوپیترا، ۴۱۷
- س
 ساخالف، دکتر بوریس، ۳۶
 سارتر، ۴۲، ۴۴۶
 «سازمان امدادی انجمن‌های اسلامی ایران»، ۴۰۵
 سازمان ملل متحد، ۴۴۰
 سالنامه (هنرستان صنعتی مشهد)، ۱۷
 سامی، ۴۱۵
 «ساناتورיום»، ۳۲
 سپریتوآلیسم، ۱۸۴
 ستاره‌پرستان، ۴۳۳
 سرلشگر «عبدالله خان»، ۲۶
 سرمایه‌داری، ۶۳، ۶۵، ۴۴۷، ۲۰۸
 سرواژ، ۵۵، ۵۶
 سعدی، ۲۵۱، ۲۶۲
 سقاخانه، ۳۰۲
 سقراط، ۱۷۱، ۴۱۸
 سقیفه بنی‌ساعده، ۲۷۴، ۴۵۱
 سلاطین، ۱۰۹، ۲۱۷، ۳۶۳، ۳۹۵، ۳۹۶
 سلطان، ۲۵۸
 سلطنت، ۳۵، ۶۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۸۶
 ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۹۵، ۴۲۱
 سلطنتی، ۶۰، ۱۱۰، ۳۱۵، ۳۶۲
 سلیمان(ع)، ۸۰، ۲۹۲
 (سن پل)، ۲۷۰
 سنت، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۸، ۳۵۳، ۳۸۸، ۴۵۰
 سنی، ۲۶۳، ۳۹۰
 سوئد، ۱۹۰
 سوئدی، ۱۸۳

- سوئیس، ۲۷، ۱۹۰
 سوئسی، ۱۲۶، ۱۸۳، ۱۹۴
 سوریه، ۴۰۴
 سوسیالیست، ۶۵، ۴۴۲، ۴۴۱، ۹۴
 سوسیالیستهای اخلاقی، ۲۲۲
 سوسیالیستی، ۲۲۵
 سوسیالیسم، ۴۲، ۶۳، ۶۵، ۱۹۰،
 ۲۰۶، ۲۷۲، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۵
 سوفسطائیان، ۴۱۸
 سهلانی، محمدجواد، ۴۲۶
 سیاست مدنی، ۴۱۸
 سیری، ۱۱۵
 سیدالشهداء (ع)، ۲۱۱، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۴۶، ۳۶۸
 سید شرف‌الدین، ۴۰۴
 سید قرشی، ۱۰۴
 سید یعقوب، ۳۶۵
 سیستم، ۷۴، ۱۱۷، ۲۳۴
 سیستم ارباب رعیتی، ۱۰۳
 سیستمهای علمی، ۴۲۷
- ش**
 شام، ۳۲۱، ۴۲۵، ۴۲۶
 شانزلیزه، ۱۴۵
 شاه، ۹۵، ۱۱۰، ۱۹۲، ۴۱۹
 شاهنامه، ۴۱۲
 شبه جزیره عربستان، ۱۸۰، ۴۲۴
 شدیرها، ۱۳۳
 شرق سوسیالیست، ۴۴۹
 شرق میانه، ۴۲۷
 شرکت سهامی انتشار، ۱۸، ۳۲، ۱۲۸، ۳۰۳،
 ۳۵۰، ۳۸۷، ۴۲۵
 شرکت قلم، ۸۳، ۱۰۱
 شرکت‌های تعاونی روستائی، ۱۱۱
- شمال آفریقا، ۳۲۱
 شوروی، ۴۴۱
 شووینسم، ۴۴۳
 شهر، ۳۵۱، ۳۷۳، ۳۹۶
 شهرری، ۴۰۴
 شهرنشینی، ۴۱۰
 شیاطین، ۲۹۲، ۳۳۸
 شیراز، ۲۱۰
 شیطان، ۲۹، ۳۲۹، ۴۴۷، ۳۳۳
 شیطانی، ۳۳۸
 شیعه، ۳۱، ۹۶، ۲۳۹، ۲۵۸،
 ۲۶۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۵۳
 ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰
 ۳۷۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲
 ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۰۱،
 ۴۳۰، ۴۵۱، ۴۵۲
 شیعه امامیه، ۳۵۵
 شیعی، ۹۱
 شیعیان، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۹۵، ۳۹۷
 شیمیست، ۱۳۱
- ص**
 صاحب الزمان، ۲۱۱
 صحف، ۴۳۹
 صدراعظم آلمان، ۳۱
 صفوی، شاه طهماسب، ۳۹۶
 صفوی، شاه عباس، ۳۹۶
 صفویه، ۲۶۳، ۳۹۶
 صفین، ۳۵۳
 صلاح‌الدین ایوبی، ۲۶۳
 صلح، ۳۸، ۹۵، ۲۳۹، ۳۲۷، ۳۳۱، ۴۴۰، ۴۴۶
 صلح‌خواهی، ۴۴۰
 صومعه، ۲۰۶

ض

ضد آنتروپی، ۳۱۲
ضلالت، ۲۹۷، ۲۹۵

ط

طاغوت، ۳۲۲، ۳۵۶
طالقانی، آیت‌الله سید محمود، ۳۶۸، ۳۶۵
طالوت، ۳۱۸
طباطبائی، علامه سید محمد حسین، ۴۰۱
طبقه بورژوازی، ۲۶
طبقه روحانیون، ۲۵۷
طبقه روشنفکری، ۲۷۴
طلاق، ۳۲۵
طوایف ژرمن، ۵۵
طوایل گل، ۵۵
طه حسین، دکتر، ۳۵۰

ع

عاشورا، ۳۴۶، ۳۵۴
عاملی، حاج سید محسن، ۴۰۴
عباسی، ۳۶۸، ۴۵۱
عبدالله بن ابی بن سلول، ۳۴۸
عبدالله بن عمر، ۳۵۳
عثمان، ۳۷۰
عثمانی، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶
عجم، ۱۰۴
عراق، ۴۲۵، ۴۲۶
عرب، ۵۵، ۵۸، ۱۰۴، ۲۱۰، ۲۸۸، ۳۱۵، ۴۲۱، ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۸
عربستان، ۴۱۵، ۳۹۲، ۳۷۲، ۵۸
عربی، ۴۳۶، ۴۲۵، ۳۷۱، ۲۶۵، ۲۵۸، ۱۸۰
عسل مصفی، ۲۵۴
عقاب، ۸۱
علم، مصطفی (مترجم)، ۴۱۵

علوم اسلامی، ۴۲۷

علی بن ابیطالب، ۱۰۵، ۳۹۷
علی (ع)، ۲۴۰، ۲۵۹، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۳، ۳۶۹
۳۷۰، ۳۷۳، ۳۹۰، ۳۹۱
۳۹۸، ۴۰۴، ۴۳۵، ۴۵۱
عمر، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۷۰
عید فطر، ۳۰۷
عیسویان، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۲۰۹
عیسویت، ۳۲، ۳۳، ۳۵
عیسوی مذهب، ۳۲
عیسی بن مریم (ع)، ۲۹۴
عیسی (ع)، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۱۸۰، ۲۰۷، ۳۱۰، ۳۹۰، ۳۹۷
۴۱۴، ۴۲۱، ۴۴۳، ۴۴۴

غ

«غرب زده»، ۲۱، ۲۶۶
غرب سرمایه دار، ۴۴۹
غرب متمدن، ۴۴۹
غرب مسیحی، ۴۲۷
غزالی، ۴۲۵
غلام حبشی، ۱۰۴
غیر ایرانی، ۲۷۴
غیر مسیحی، ۳۱۰

ف

فتودالیت، ۵۵، ۱۰۴
فتودالیت اروپا، ۱۰۳
فتودالیت ایران، ۱۰۳
فارسی، ۳۷۱، ۳۹۵، ۳۳۶
فاشیستی، ۳۶۳
فاشیسم، ۹۵
«فاکولته»، ۲۶

- فتح مکه، ۳۳۱
 فراتریا، ۴۱۶
 فرانسوی، ۲۳، ۲۵، ۹۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۹۹،
 ۲۰۳، ۲۳۴، ۳۷۱، ۳۸۹، ۴۱۳
 فرانسه، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۶، ۱۲۳، ۱۹۴
 فرانک، ۴۲
 فرعون، ۴۳۴
 فرقانی، آفاسیداسدالله، ۳۶۶
 فرنگ، ۲۶۳
 فروخ، استاد دکتر، ۲۸
 فروید، زیگموند، ۴۲
 فرهنگستان فرانسه، ۲۶
 فرهنگ و تمدن انسانی و جهانی اسلام ۴۲۵
 فطر، ۲۷۹
 فطریه، ۲۰۸، ۲۳۹
 فقاقت، ۲۵۹
 فقه، ۲۵۹
 فقها، ۲۶۱
 فقیه، ۲۵۹
 فلات ایران، ۵۳، ۱۰۴
 فلاسفه، ۲۲۷
 فلاسفه شرق، ۳۶۲
 فلاسفه یونان، ۳۶۲
 «فلسطین»، ۳۲
 فلسفی، نصرالله، ۴۱۳
 فورد، ۱۴۵
 فورد آمریکا، ۵۹
 فورمول بیشو، ۳۱۳
 فوستل دو کولانژ، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸،
 ۴۳۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹
 فیثاغورس، ۴۱۷
 فیروزآبادی، حاج سیدرضا، ۴۰۴
 فیزیسین، ۲۶
- فیزیولوژیک، ۶۹، ۷۳
- ق**
 قاننی، مهدی، ۲۷
 قاجار، ناصرالدین شاه، ۲۳۶، ۲۶۳
 قاجاریه، ۲۶۳، ۲۶۷، ۳۹۶
 قارون، ۴۳۴
 قانون اساسی، ۳۷۸
 قانون تکامل، ۲۹۹
 قانون کهولت، ۲۹۹
 قبائل بدوی سامی، ۴۱۵
 قبائل ژرمن، ۱۸۰
 قبائل سامی، ۴۱۵
 قبائل عرب، ۴۱۵
 قرون جدید، ۳۶۶
 قرون وسطی، ۲۹، ۵۵، ۵۸، ۱۸۶، ۳۶۶
 قریش، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
 قضیه تنباکو، ۲۶۳
 قطب متجددین، ۲۶۸
 قطب متدینین، ۲۶۸
 قفقاز، ۲۶۶
 قلمداران، ۳۷۴
 قم، ۴۰
 قنات، ۵۳، ۱۱۱
 قوم بنی اسرائیل، ۳۱۷
 قیامت، ۸۲، ۲۹۴، ۳۲۲، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۳
 قیام کربلا، ۳۸۳
 قیصر، ۲۷۰، ۴۲۱، ۴۴۴
- ک**
 کاپیتالیسم، ۴۲، ۴۴۳
 کاتولیسیم، ۳۰
 کاتولیک، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۶، ۳۹۰
 «کارائیب»، ۲۸

- «کار در ایران»، ۴۶
 «کار دینال» و «وردیه»، ۲۶
 «کار گاههای اسقف»، ۲۴
 کاسترو، فیدل، ۲۸
 کافر، ۳۴۹، ۳۵۶
 کافران، ۳۰۷، ۳۴۳، ۳۵۶
 «کانون اسلام»، ۲۳
 کاهنان قدیم، ۱۸۱
 کاهنها، ۳۵۵
 کپرنیک، ۲۵، ۳۱۱
 کپلر، ۲۵، ۳۱۱
 کتاب «آثار عظیم اجتماع»، ۱۵۵
 کتاب «آینه اسلام»، ۳۵۰
 کتاب «اجتهاد در اسلام»، ۳۹۴
 کتاب «احتیاج روز»، ۱۰۲، ۲۳۳، ۲۴۵
 کتاب «ارزش علم»، ۲۵
 کتاب «ارمغان آسمان»، ۳۷۴
 کتاب «از خدا پرستی تا خود پرستی»، ۱۶۵
 کتاب «اسلام جوان»، ۷۱، ۳۰۱
 کتاب «اسلام مکتب مبارز و مولد»، ۳۰۷، ۳۴۳
 کتاب «اسلام و صلح جهانی»، ۳۲
 کتاب «التبشیر و الاستعمار»، ۲۸
 کتاب «انتظارات مردم از مراجع»، ۳۸۷
 کتاب «انسان و خدا»، ۱۶۶
 کتاب «بحثی در مرجعیت و روحانیت»، ۳۸۷
 کتاب «بیداری شرق»، ۹۱
 کتاب «تفسیر جوامع الجمع طبرسی»، ۴۳۵
 کتاب «تفضیل الآیات القرآن الحکیم»، ۳۷۱
 کتاب «تمدن قدیم»، ۴۱۴، ۴۲۲
 کتاب «تنبیه الأمة و تنزیه الملة»، ۳۶۵
 کتاب «توضیح و بررسی مصاحبه، برتراند راسل - وایت»، ۲۷۹
 کتاب «جنگ میان دیروز و فردا»، ۲۱۷
 کتابخانه‌های اسلامی، ۱۸۱
 کتاب «خدادار اجتماع»، ۱۶۶
 کتاب «خدای مسیحیان»، ۳۵
 کتاب «خودجوشی»، ۱۰۱
 کتاب «درس دینداری»، ۲۸۰، ۴۱۴
 کتاب «دو مذهب»، ۲۸
 کتاب «دین و تمدن»، ۴۰۹
 کتاب «ذره بی انتها»، ۲۹۹
 کتاب «راه طی شده»، ۷۲، ۸۳
 کتاب «روح ملتها»، ۱۲۸، ۲۳۴
 کتاب «سرچشمه استقلال»، ۱۱۵
 کتاب «سرّ عقب افتادگی ملل مسلمان»، ۲۴۹، ۳۶۱
 کتاب «طبیع الاستبداد»، ۳۶۵
 کتاب «عشق و پرستش»، ۷۱، ۷۴
 کتاب «علم و صنعت در اسلام»، ۴۲۶
 کتاب «قرن دیوان»، ۴۴۶
 کتاب «کار در اسلام»، ۴۵، ۲۶۲، ۴۰۳
 کتاب «کارنامه اسلام»، ۴۲۵، ۴۵۰
 کتاب «گفتارهای ماه»، ۳۵۴
 کتاب «مالک و زارع در ایران»، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
 کتاب «مباحث بنیادین»، ۸۳
 کتاب «مذهب در آزمایشها و رویدادهای زندگی بشر»، ۲۷
 کتاب «مذهب در اروپا»، ۲۳
 کتاب «مرز میان دین و سیاست»، ۳۵۹، ۴۴۵
 کتاب «مزایا و مضار دین»، ۲۷۹
 کتاب «میراث اسلام»، ۴۱۵
 کتاب «نقش پیامبران در تمدن انسان»، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۲۴
 کتاب «نگاهی به تاریخ جهان»، ۳۲۵
 کتاب «هدف زندگی»، ۳۶
 کتب آسمانی، ۴۳۰

- «کثرت منابع، خصیصه بین المللی» ۴۲۶
 «کراچی» ۲۸
 کریلا، ۳۸۳، ۳۴۶، ۳۱۶
 کرین، پرفسور، ۳۸۹
 کسمائی، علی اکبر، ۴۴۶
 کشورهای اسلامی، ۲۸
 کشیش، ۳۱، ۳۷، ۲۰۵، ۲۸۰، ۳۶۶
 کشیشان، ۲۹، ۲۹۴
 کعبه، ۳۲۷
 کفار ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۵۰
 کفار، ۳۵۰
 کفار قریش، ۳۳۳
 کفر، ۴۳۲
 کلده، ۱۷۰، ۱۸۱
 کلروفیلی، ۱۴۳
 کلوتیدال، ۷۰
 کلیسا، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۴۲۶، ۴۴۵
 کمپانی هند، ۲۶۴
 کمپرسور، ۱۲۶، ۱۳۳
 کمون، ۲۰۳
 کمونیست، ۶۵، ۹۴، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶
 ۲۰۶، ۳۰۹، ۳۶۳، ۴۴۱
 کمونیزم، ۶۳، ۱۶۵، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۱۴
 ۳۱۵، ۳۶۷
 کمیل، ۳۰۳
 کمینفرم، ۲۰۲، ۴۴۱
 «کنفسیون» ۳۱
 کنگره «انجمن های اسلامی» ۳۵۹
 کنگو، ۲۸
 کنی، حاجی ملاعلی، ۲۶۳
- «کوئوپراتیف» ۱۱۱
 کواکبی، ۳۶۵
 کویا، ۲۸، ۱۱۱
 کوریاها، ۴۱۶
 کوشی، ۲۵
 کولکتیویسم، ۲۳۴
 کوویه، ۲۵
 کوه «المپ» ۱۷۰
 کهانت، ۴۱۹، ۴۲۱
 کهولت، ۷۱، ۷۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۲، ۳۱۳
 کیورث، ۴۱۲
- گ**
 گالیله، ۲۵
 گاندی، ۲۷۳
 گمراه، ۲۹۴
 گمراهان، ۲۸۵
 گیلان، ۹۹
- ل**
 لائسیته دولت، ۳۶۶
 لایبوم، ژول، ۳۷۱
 لاپلاس، ۲۵
 لاتیفوندیای کوبای، ۱۰۳
 لاتین، ۲۸
 لاله زار، ۱۴۵
 لامارک، ۲۵
 لاووازیه، ۱۳۴
 لایب نیتزر، ۱۳۲، ۱۴۰
 لبنان، ۴۰۴
 لمتون، دکتر ا. ک. س.، ۱۰۵
 لندن، ۱۴۵، ۲۴۹، ۴۱۲
 لنین، ۲۲۲

- لوط، ۸۰
لوکت دونوئی، ۱۹۹
لوموبا، ۲۸
لیونگستن، ۲۸
- مجموعه آثار (۱) «مهندس مهدی بازرگان»
۲۹۹، ۸۳
مجموعه آثار (۲) «مهندس مهدی بازرگان»
۱۰۱
- مجوس، ۴۲۶
محققین اروپائی، ۳۷۱
محمدبن ابوبکر، ۳۵۳
محمدبن ادریس شافعی، ۳۹۱
محمدبن عبدالله (ص)، ۴۳۹
محمد پیغمبر و زمامدار، ۳۷۲
محمد (ص)، ۳۵، ۲۷۴، ۳۰۷،
۳۲۷، ۳۷۱، ۴۲۴، ۴۵۰
مدرّس، ۳۶۵
مدنیت، ۴۴۴، ۴۱۰
مدینه، ۲۳۸، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۷،
۳۶۰، ۴۲۴
مدینه فاضله، ۲۲۲، ۳۶۲
مدینه النبی، ۳۷۲
مذاهب توحیدی، ۲۰۵
مذهب، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۲۹،
۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷
۳۸، ۴۲، ۵۲، ۲۷۹، ۲۸۰
مذهب تسنن، ۳۹۵
مذهب زرتشت، ۲۰۵
مذهب شیعه، ۹۶، ۳۹۵
مذهب قدیم، ۴۱۹
مذهب مسیح، ۲۰۵
مذهب یهود، ۲۰۵
مراجع تقلید، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۸
مراغه، ۱۸۱
مرتجعین، ۲۲۲
مرجع تقلید، ۳۹۱، ۳۹۷، ۳۹۸
مرجعیت، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۰۵
- ماتریالیست، ۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۳۰۹
ماتریالیسم، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۰۵، ۲۱۳، ۳۱۴
مادیون، ۲۰۶
مارشال «فرانشه دسپری»، ۲۶
مارکس، کارل، ۴۲، ۱۹۰، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۲۲
مارکسیسم، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۰
مازندران، ۹۹
مالک اشتر، ۱۰۵، ۳۵۳، ۴۰۱
مالک بن انس، ۳۹۱
ماوراء طبیعت، ۳۷۲
ماهنامه «مجموعه حکمت»، ۱۷
مایر، ۲۵
«مبارزه اسلام و مسلمین»، ۳۰۸
متفقین، ۹۵
مثنوی، ۲۸۲
مجارها، ۴۴۱
مجتهد، ۴۰۵
مجتهد اعلم، ۳۹۱
مجلات، ۱۲۳
مجلس، ۱۴۷
مجلس شورا، ۳۶۵
مجله «اسلامیک ریویوی»، ۱۷
مجله «جهان نو»، ۱۷، ۲۱۷
مجله «دانش آموز»، ۱۷، ۲۳
مجله «فروغ علم»، ۱۷، ۱۵۵
مجله «مکتب تشیع»، ۴۰
مجله «کاوه»، ۲۶۷

۴۶۰ _____ مجموعه آثار (۸) ، مباحث علمی ، اجتماعی ، اسلامی

- مرجعیت شیعه ، ۳۹۳
مرکز میان دین و امور اجتماعی ، ۳۵۹
مریم (ع) ، ۲۹۴
مزایا و مضار مسلمانی ، ۲۸۳
مزدکی ، ۲۰۵
مساجد ، ۲۶۳ ، ۲۶۰ ، ۲۵۱ ، ۲۴۶ ، ۲۴۱
مستشرق فرانسوی ، ۳۸۹
مستشرقین اروپائی ، ۳۶۶
مسجد ۴۱۲ ، ۳۵۹ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۹۷
مسجد جامع نارمک ، ۳۵۹
مسیح (ع) ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ ، ۵۱ ، ۱۸۳ ، ۲۰۵ ،
۲۶۱ ، ۲۹۴ ، ۳۱۰ ، ۳۵۵ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳ ،
۴۲۸ ، ۴۳۸ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ، ۴۵۰
مسیحی ، ۲۸ ، ۳۵ ، ۵۲ ، ۱۸۰ ، ۱۹۰ ، ۲۱۰ ،
۲۵۰ ، ۳۱۰ ، ۲۹۴ ، ۳۸۸ ، ۳۹۰ ، ۴۵۰ ، ۴۲۶
مسیحی اروپائی ، ۱۹۰
مسیحیان ، ۳۵ ، ۲۰۹ ، ۲۶۹ ، ۲۸۷ ، ۲۹۳ ،
۲۹۴ ، ۳۱۰ ، ۳۹۰ ، ۴۰۴ ، ۴۴۴
مسیحیت ، ۳۶ ، ۴۲ ، ۱۸۳ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۲۰۵ ،
۲۰۶ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۳۵۰ ،
۳۶۶ ، ۳۹۰ ، ۳۹۴ ، ۴۲۳ ، ۴۴۱ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵
مسیحی گری ، ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۵ ، ۴۲
مشق ، ۱۳۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۲ ، ۱۴۶ ، ۱۵۱
مشرق زمین ، ۲۵۱ ، ۲۷۰
مشرکین ، ۳۱۲ ، ۳۳۴ ، ۳۴۹
مشروطیت ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۱۰ ، ۳۶۵ ، ۳۸۳
مشهد ، ۱۷ ، ۲۱۷
مصر ، ۱۰۵ ، ۲۶۶ ، ۳۲۱ ، ۴۴۲ ، ۴۲۵
مصری ، ۳۸۳
مطهرات ، ۳۰۸
مطهری ، آیت الله مرتضی ۳۶۸ ، ۳۵۴ ، ۳۸۲ ، ۳۹۴
معصومین علیهم السلام ، ۹۶
مغول ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۲۶۳ ، ۳۱۰ ، ۴۲۵
- مکاتب اقتصادی ، ۲۲۵
مکتب ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۴۶ ، ۳۸۳
مکتب اسلام ، ۳۹۱
مکه ، ۲۱۰ ، ۳۱۰ ، ۳۱۵ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۴۷ ، ۴۱۵
ملت ، ۶۱ ، ۱۲۵ ، ۱۴۶ ، ۱۴۸ ، ۱۴۹ ، ۱۸۰ ،
۱۸۸ ، ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۲۲ ، ۲۳۴ ، ۲۴۰ ، ۲۴۴ ،
۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۸ ، ۲۷۴ ، ۲۸۰ ،
۲۸۱ ، ۳۰۸ ، ۳۱۵ ، ۳۳۰ ، ۳۳۲ ، ۳۴۲ ، ۳۷۴ ،
۳۷۸ ، ۳۸۳ ، ۳۹۶ ، ۴۱۱ ، ۴۲۳ ، ۴۲۵ ، ۴۳۵
ملت ایران ، ۱۸۰ ، ۲۴۲
ملت بنی اسرائیل ، ۱۸۰
ملت یونان ، ۱۸۰
ملک منصور ، کیکاوس ، ۳۷۱
ملوک الطوائفی ، ۵۸
ملی ، ۹۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۱۶۱ ،
۱۸۷ ، ۱۹۷ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۶۴ ،
۳۱۱ ، ۳۵۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۳ ، ۴۰۵ ، ۴۱۹
ملیت ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۳۰۰ ، ۳۶۷ ، ۴۲۳
منابر ، ۲۶۳
منافق ، ۳۴۶
منافقین ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ،
۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۷۵
منبر ، ۲۶۵
منظومه شمسی ، ۳۱۱
موحدین ، ۴۱۳
موسولینی ، ۴۲
موسی (ع) ، ۴۸ ، ۲۰۷ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،
۲۹۰ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۹۷ ، ۴۱۴
مولای رومی ، ۲۸۲
مولکولی ، ۷۴
مولوی ، ۳۲۳
مهاجر و انصار ، ۲۳۸
مهاجرین ، ۳۵۲

- میدان «توپخانه»، ۱۴۵
 میرزای شیرازی، ۲۶۳
 میسیونرهای مذهبی، ۲۸
 میسیون مذهبی مسیحی، ۲۸
 میسیونهای مذهبی، ۳۲
 میکرسکوپ، ۲۲۱
 میلان، ۲۷
 میمون، ۴۷
 مینیاتور، ۴۱۲
 مؤسسه تحقیقات دیپلماتیک، ۴۲۶
- ن**
- نائینی، حاجی میرزا حسین، ۳۶۵
 ناپلئون، ۳۱۵
 نادرشاه، ۳۱۴
 نارمک، ۳۵۹
 نازسم، ۹۵
 ناسیونال سوسیالیسم، ۴۲
 ناسیونالیسم، ۳۸۳
 ناصر، ۴۴۲
 نبی اکرم، ۳۳۲، ۸۹
 «نخبه چینی»، ۷۰
 نروژ، ۱۹۰
 نژاد ترک، ۲۰۶
 نژاد زرد، ۲۰۶
 نصاری، ۴۳۳، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۱، ۴۳۰، ۴۲۶، ۴۳۳
 نماز جمعه، ۳۰۸، ۳۴۵
 نوآب امام، ۳۹۵
 نهج البلاغه، ۱۰۵
 نهرو، ۲۷۳، ۳۲۵
 نهضت تجدد خواهی، ۳۶۵
 نهضت عمومی روحانیت، ۳۷۸
 نهضت مقاومت ملی، ۳۶۶
- نهضت ملی، ۳۶۶
 نهضت ملی شدن نفت، ۳۶۶
 نهضت‌های آزادیخواهی، ۳۱۵
 نهضت‌های ملی و فکری، ۳۱۰
 نیوتون، ۲۲۸، ۱۴۰، ۱۳۲، ۲۵
- و**
- وات، پروفیسور مونتگمری، ۳۷۲
 واقعه کربلا، ۳۴۶
 ورتز، ۲۵
 وکتوریل، ۱۳۲
 ولتا، ۲۵
- ه**
- هبه، ۲۰۸
 هجرت، ۳۴۶
 هروئین، ۳۰۱
 هژمونی، ۳۲۵
 هفت خوان رستم، ۲۰۲
 هلندی، ۱۸۳
 هُمر، ۱۷۱
 هند، ۲۶۴، ۲۷۳، ۴۲۵
 هندوستان، ۵۶، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۸
 ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۳۱۰
 هندی، ۴۲۵
 هندیان، ۴۲۷
 هنرستان صنعتی مشهد، ۱۷، ۲۱۷
 هود، ۳۱۶
 هوستون، ۲۴۹
 هوگو، ویکتور، ۲۸۰
 «هیئت اجتماعی جدید»، ۴۱۷
 هیأت دولت، ۱۹۷
 هیپی، ۴۴۷
 هیتلر، ۴۳۹

ی	
یونایتد پرس» ، ۲۸	یشرب ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۰
یونسکو ، ۴۲۶	یحیی (ع) ، ۵۰
یهود ، ۲۰۵ ، ۲۸۷ ، ۲۹۱ ، ۳۱۵	یعقوب (ع) ، ۵۰ ، ۸۰
۳۳۳ ، ۳۵۵ ، ۴۲۸ ، ۴۳۰ ، ۴۳۳	یوگوسلاوی ، ۴۴۱
یهودی ، ۱۹۱ ، ۲۰۵ ، ۲۱۰ ، ۲۴۲ ، ۲۸۷	یونان ، ۶۰ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۲۱۷
۲۹۰ ، ۲۹۳ ، ۳۴۷ ، ۳۸۸ ، ۴۵۰	۲۳۹ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۲۰ ، ۴۳۹
یهودیت ، ۴۲۳	یونانی ، ۵۵ ، ۱۷۰ ، ۱۸۳ ، ۴۲۵ ، ۴۲۷ ، ۴۳۹

نمایه انگلیسی و فرانسه

D	Dalton ۵۲	A	Ampere ۵۲
	Des Animaux Societe ۲۳...		Andre Siegfried ۴۳۲
	Discontinuite ۸۵	B	Bata ۰۳
	Dieu etre ۱۴		Bien etre ۶۳
E	Energie interne ۴۷		Bloc ۳۹۱
	Entropie ۴۷		Branly ۹۲
	Entropie ۱۷		Bruning ۰۳
	Evolutions ۲۰۲		La vie :Bicoht c'est... ۲۱۳
G	Galilee ۵۲	C	Civil ۰۱۴
H	Hgmonie ۵۲۳		Copernic ۵۲
I	Idealisme ۳۸۱		Cauchy ۵۲
	Individualisme ۳۳۲		Civilit ۰۱۴۱
	Initiative privee ۳۳۲		Civilization ۰۱۴
	Inquisition ۰۵۳		Collectivisme ۴۳۲
	Irreversible ۹۷۳		Communal ۱۵
J	Beaume La Jules ۱۷۳		Confession ۱۳
			Cooperative ۱۱۱
			Cristallin ۰۷
			Croyance ۶۳
			Cuvier ۵۲

Oriente	۳۷	K	
Oriente	۳۷	Kepler	۵۲
P		L	
Pasteur	۵۲	La face de l'Asie	۱۹
Periode Transitoire	۳۹۱	La fonction cree l'۳۷...	
Prophet Mahomett۲۷۳ ...		La valeur de la Science	۵۲
R		Laicit	۶۶۳
Rateau	۶۲۱	Lamarck	۵۲
Realisme	۴۸۱	Nause La	۶۴۴
Rene grousset	۱۹	Laplace	۵۲
S		Laşcite	۲۸۱
S.D.N	۰۴۴	Le bon dieu	۵۳
Selection	۰۷	Le reveil de lorient	۱۹
Spiritualisme	۴۸۱	analys ۱۷۳ Koran Le	
for Struggle .life	۳۱۳	Les chantiers de Cardinal	۴۲
Souplesse	۶۲۳	Les hommes demandent...	۵۲
Standard	۰۴	Livingston	۸۲
T		L'Ame des peuples	۴۳۲
The islamic Review	۹۴۲	M	
۴۵۳.Tolerance	۵۲۴	Macromolecule	۰۷
Compresseur - Turbo	۶۲۱	Materialisme	۴۸۱
U		Matiere	۹۶
U.N)	۰۴۴)	Mayer	۵۲
V		Missionar and Imperialism	۸۲
Volta	۵۲	Moral Laşque	۲۸۱
W		N	
Wurtz	۵	N.Bammate	۶۲۴
		Newton	۵۲
		Norme	۰۴
		O	
		Orientation	۰۷